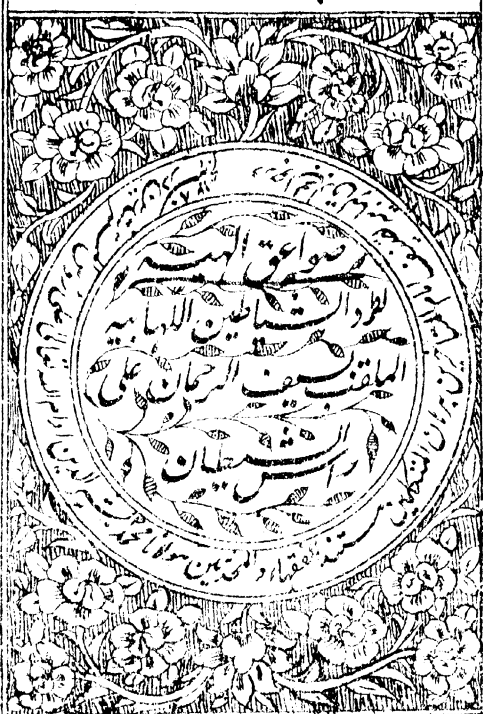


UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232902

UNIVERSAL
LIBRARY

فَكَرِهْتُ أَنْ تَصْلُوا إِلَيْنَا اللَّهُ رَسُولُهُ
تَرَكْتُ أَمْرِي وَأَمَّا تَسْكُمُ مَا وَسَّعَهُ



وَمِنْ أَحْمَدَ بَاهِمَا مَحْيَا حَيٍّ خَالِدٍ
وَمِنْ أَحْمَدَ بَاهِمَا مَحْيَا حَيٍّ خَالِدٍ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين اما بعد
واضح باو که از مدت بسیار مردم این دیار به سبب اختلاط کفار مونس
معمولات اشعار نافزار سنن سیدالابرار بودند و همیشه مماثل بفعاثر
و عادات کفره را اس الشقاوات اوضاع جدید و رسوم ناپسندیده در
عبادات و معاملات اختراع مینمودند و علمای قریب و امداد بخوف
فتنه زنا رنبدان فساق و فجار مجال لب کشدن به امر بالمعروف و نهی
عن المنکر نمیداشتند ناچار بر دوزخ فرقات و بدعات اینان نمیداشتند
رفته رفته نوبت تا به اینجا رسید که تحسین مخترعات بخوبی خاطر نشین عوام کالانعام گردید
بسیار بهیله از ظلمات شرک و بدعت معیشت و عالمی از انوار توحید و سنت
پاک نور و در سنن ابی داود از ابیهیره رضی الله عنه مروی است که حضرت صلی الله علیه
و علی آله و اصحابه و سلم فرموده اند که ان الله یفرح بکل یسیر علی الله علیه و آله و سلم

من یجد لها دینها یعنی تحقیق خدا عزوجل مبعوث خواهد کرد بر اے
 این امت بر سر هر صد سال کسی را که تجدید کند بر اے این امت دین
 وی را ظهور این اعجاز در رس مائتة ثالثة عشر بدین انداز گردیده که
 حاجی و شهید فاضل نبیل مولانا محمد اسمعیل رحمۃ اللہ علیہ طرح احیاء
 سنت و رد شرک و بدعت انداختند و بفضلہ تعالی در عرصہ قلیل
 از سعی مشکور حضرت ایشان هزار مردم که اعتقاد ایشان شرک بالبد
 و استخفاف نماز و روزه و عمل ایشان اهتمام بدعات و نوش بنگ
 و بوزہ بود بہ استغفار از شرک و معاصی خلاف ملت و اعتقاد توحید
 و اتباع سنت ہدایت یافتند و صد اہل ہند در توحید و سنت
 و شرک و بدعت کہ سابقا درینہا امتیازے نمیکردند تمیزے حاصل
 نمودند چون شرار الناس کہ طالب مجاراة علماء و حماراة سفہا بودند و افتوا
 بغير علم فضلوا و اضلوا شعار ایشان و یقولون لا یفعلون و یفعلون مالا
 یومرون و تار اینان بود از ظہور امر مسطور کا سد بازی و دوکان زور
 مشاہدہ نمودہ فارحہ و عناد را در کوانین صد در خود ہستعل ختنہ
 و انواع افتراءات بر قامعین بدعت خصوصاً بر فاضل ممدوح محیی
 سنت بر بستند و ناسرائے نیت کہ نسبت بہ این کبرا نکردند تا آنکہ از
 غایت تعنت بہ ترویج مخترعات اسلاف سنخاف و تجوین منتزعات
 آباء از یاف صرف ہمت ساختند و بہ تکثیر و افراط در بدعات خود
 را فوق ہمہ اہل بدعات رسانیدہ در خلق اند مورد اطلاق اہل بدعت
 شدند و از سعی در توہین و ایزاے متبعین جناب سرور کائنات
 ہمجو سخی الی لہب در توہین و ایزاے حضرت علیہ الصلوٰات و التحیات

به لقب لہابیہ بضم لام نسبت ابو لہاب کہ مراد از ابی لہب بحسب معنی
 وصفی است ملقب گردیدند و همچو شمار بسیار اند و ذریہ ہائے
 ایمان بے شمار و از غلۃ این شمار صاحب بوارق سہا در فضیلت
 علم اضلال افزاختہ محمدانہ با غوسہ جہال پر داختہ لمیکن چون نصرت
 الہی ہمد طائفہ اہل سنت بود جز خبیثہ و خسران و کیتہ و خذلان
 حاصل نمود و ناگزیر بمقتضای تقیہ و نفاق بعد ہجرت شیخ الافاق مولانا
 محمد اسحاق رحمۃ اللہ علیہ حیلہ دیگر انگشت و کجیل و دعا و غل و آونخت
 کہ از اہل دنیا و پیرزدگان ہندگان درم و نان معروف باہل سنت
 در مردمان و نئے الواقع اعداء مقتضین آثار سنت بل اہل ایمان آمیختہ
 از مہفوات باطلہ در باب توحید و سنت آبروی دین خود ریختہ بہ قوت
 کسان مذکورین بے دغدغہ مکنونات ضمیر خباثت تخمیر در پایہ ابراز و اظہار
 آورد و در ترویج و تبلیغ بر ملا حدہ ماضیین تفوق برد و تصویر رسوم
 بے بنیاد بہ وجہ آغاز نہاد کہ جماعت بدعات آبائی را دین قرار داد
 پس فسادے عظیم در امت محمدیہ علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ افتاد و تفرق
 بین المسلمین درست واد و صدرا و افتخار کہ ادر اک کتہ حیل ثعلابی
 این کیا و نرسیدند از انہماک در حب عناد قاصدین بدعت صید
 دام مکرش گردیدند و بنظر حصول مطلوب کہ بقای رسوم جاہلیت
 بودہ از تہذیب بہ مذہبش تفاخر و رزیدند پس ایمان بر خلاف
 قیاس و نسبت مرکب همچو عیشیہ در نسبت عبد الشمس خلعت
 نقب فرمودہ پوشیدند بالجملہ بر شے بیان مضاعف عقائد این بد مال
 و فضائل مکانہ و اعمال این دجال و قہرے ہاید شمع ازان بجای دیگر

زیب تحریر میا بد لیکن کید عام این فریق شریر الانجام پس تمسید با بطل و منفردات نسبت
شیخ عبد الواب و اتباع شیخ عالی قباب پیش طوائف انام تلقیب اہل سنت
و جماعت بہ و باہمہ ہجو تلقیب و واقف الیشان را بہ ناصبیہ و خارجہ بمصدق و مکر و
مکر اکبارا بودہ تا جہاں انام گوش بکلام علماے اعلام نہند و اقوال ایشانرا نشنوند
و از جانب خطباے اتقیا و ابراہ غیر از فرار چیزے را بخاطر راہ ند بند لطف الگہ قطع
نظر از منحنی کہ شیخ عبد الواب بزرگے صوفی مشربہ سالک سالک طریقت بود و کسے
را از اہل حرمین حرف شکایت سویی وے نیت و ایچہ بر زبانست حال سمعہ و
ہست و آہم نہ از جہت منع بدعات بلکہ از قصد بیع دیگر امور است پس اہل سنت
را در انتساب بہ وے چہ قباحست باشد کہانی را کہ این بد مذہبان منسوب
بہ شیخ عبد الواب میکنند کہ ان مذکورین از حال شیخ مدوح ہم الگہی
نذارند پس چہ جائے انتساب بہ وی و سلوک طریق وی شیخ الفرسولیہ
این کید را در بوارق باب و تاب کذب و افترا جلا دادہ از سریدے بران
گوی سبقت بر ہمہ ہم شرمان رہود کہ بعض اکابر سابقین متبعین سنت قاصدین
بدعت را نیز بہ داعیہ رفض اصلے منسوب بہ نصب و خروج نمود و تلقیب اہل
اسلام بہ القاب مذمومہ مخصوص بہ این طائفہ راس اللیام نیت بلکہ طریق عام
حسن ہمہ مخالفین شرور انجام است مشرکین محمدیان را صابی ہیگفتند
و کفار قریش حضرت مارا عوض محمد صلی اللہ علیہ و سلمے و اصحابہ وسلم
بہ مذمہ تعبیر مینمودند اخرج البخاری فی صحیحہ عن ابی ہریرہ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الاتجبن کیف یصرف اللہ عنی شتم قریش و لعنہم
یسمون مذمما یلعنون وانا محمد برگاہ منبائے کتاب بوارق استخفاف
طریق توحید و سنت و ترویج شرک و بدعت و تحقیر اعظم اہل سنت

و توبه این اکابر ملت بود به روشش بر و انتم و از وجوه تفضیلات و مهورات
 رئیس البخاری که کتاب مزبور پیر از همجو امور است کشف استار ساختم و این لغو
 را با الصواعق الالهیه لطراف الشیاطین الالهیه و سیف الرحمن علی رأس الشیطان
 موسوم و ملقب گردانیده و عار قبول از ایزد متعال خواستم و رجاء پذیرائی
 از رحمت ارحم الراحمین در شتم و هو مالک یوم الدین ایام تغیر و ایام تسعین
 قوله صل در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر رضی الله عنه مرویست که فرمود
 رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق نجد بنک الزلازل و الفتن و بها یطلع
 قرن الشیطان یعنی در نجد زلزله بافته می شود و در نجد خواهد برآمد
 امت شیطان ظهور این اعجاز بدین انداز گردیده که سال سوم از صد و نهم
 به وفات سلطان عبد المجید خان الخاقول تعیین مورد حدیث به حدیث
 شیخ الاسلام عبد الوهاب و واقعه سواد قطع نظر از آنکه آنچه به شاعت
 امام الطریق عبد الوهاب تسوید ساخته همه کذب است و افترا و آنچه در
 واقعه سواد نوشته اکثرش غلط است و بیجا تحریف کلام خیر الانام علیه التمجیة
 و السلام است چه حدیث فاقد دلیل تعیین است و بشرح که قتل عثمان
 و واقعه جمل و واقعه صفین و ظهور خوارج و خروج دجال و یاجوج و ماجوج
 و فتنه های ترک را به ذیل شرح این حدیث و بخوان ذکر میکنند موارد
 محتمله حدیث بیان می سازند نه آنکه تعیین موردش بدین مذکور کرده
 باشند و مع هذا حدیث شیخ عبد الوهاب و واقعه سواد خارج از موارد
 مذکوره است شیخ دهلوی در ترجمه مشکوة گفته و نجد در این حجاز
 را گویند انتهی و شیخ علی قاری در مرقاة شرح مشکوة نوشته و هو
 اسم خاص لما دون الحجاز انتهی و عینی در شرح صحیح البخاری نوشته

ونجد من المشرق وقال الخطابي نجد من جهة المشرق ومن كان بالمدينة
 كان نجد بادية العراق ونواحيها وهي مشرق اهل المدينة انتهى وكرمانى در شرح
 صحيح البخاري گفته ومن كان بالمدينة الطيبة صلى على ساكنها كان نجد
 بادية العراق ونواحيها وهي مشرق اهلها انتهى وبعيني در شرح صحيح البخاري
 نوشته ودهاى وبنجد يطلع قوق الشيطان اى ائمة وحرز به وقال كعب
 يخرج الدجال من العراق انتهى وقال ايضا فيه فاجبران الفتنة تكون
 من تلك الناحية وكذلك كانت وهي وقعة الجمل وقعة صفين ثم ظهور
 الخوارج فى ارض نجد والعراق وماوراء من المشرق وكانت الفتنة الكبرى
 مفتاح فادوات البين قتل عثمان وكان عليه السلام يحذر من ذلك
 ويعلم به قبل وقوعه وذلك من دلالات نبوته صلى الله عليه وسلم
 انتهى وكرمانى در شرح صحيح البخاري نوشته فاجبران الفتنة تكون من
 ناحيتهم كما ان وقعة الجمل وصفين وظهور الخوارج فى ارض نجد والعراق
 وماوالا بما كانت من المشرق وكذلك يكون خروج الدجال ويأوج و
 ماوج سبها انتهى ونودي در شرح صحيح مسلم نوشته والمراد بذلك خصاص
 المشرق بمزيد من تسلط الشيطان ومن الكفر كما قال فى حديث آخر
 راس الكفر نحو المشرق وكان ذلك فى عهده صلى الله عليه وسلم حين
 قال ذلك ويكون حين يخرج الدجال من المشرق وهو فيما بين ذلك
 منار الفتن العظيمة ومثارا الكفرة الترك الفاسدة العاتية الشديدة
 الباس انتهى بالجمله تعيين مورد حديث به واقعه سحود وظهور شيخ عبد
 الوهاب كه از امام الفرسوليه واقع شده از قبيل آنست كه جناب حجة الهند
 امام المحدثين قدوة المفسرين در تفسيره فتح العزيز به ذيل آيه كرميه

لا تلبسوا الحق بالباطل در اقامت شبه کردن حق را به باطل افاده فرموده اند
 از آنجمله آنست که اشاره بخیز و واقع شده باشد و آن اشاره بر چیز
 دیگر منطبق سازند چنانچه در افضل درین حدیث که الا ان الفتنة بهنا من حيث
 يطلع قرن الشيطان که اشاره به مشرق زمین فرموده است و کرده بودند
 بر چه حضرت عائشه رضی الله عنها که جانب مشرق بود و حل کردند و علی بن ابی طالب
 از پی رئیس سفیانمیدانند که چته باین حدیث در امر مذکور بر خصم تمام نمی شود
 و وقت بودن امر مذکور از فتن عند الخصم و هو لایسک و الا خصم هم میتوان
 گفت که در صحیح البخاری از عبد الله بن عمر مروی است انه سمع من رسول الله
 صلی الله علیه وسلم و هو مستقبل المشرق يقول الا ان الفتنة بهنا من حيث
 يطلع قرن الشيطان و اشار الیه درین حدیث شهر بایون است که به جانب
 مشرق مدینه شریفه واقع و مراد از فتنه فتنه انحراف شیخ بایونی و حزب
 وی است و مراد از قرن شیطان خود شیخ بایونی و حزب و و نیز در
 صحیحین از ابی بریره رضی الله عنه مروی است که قال رسول الله صلی الله علیه
 وسلم راس الکفر نحو المشرق و مراد از راس الکفر مولد صاحب بوارق بایون
 است که نحو مشرق مدینه شریفه بوده بلکه بر فریق بدین طریق بر ضلالت مقابل
 خود حجة قائم کردن میتواند بسیار از ائمه امت قدوه اهل سنت در عراق و
 نواحی آن که نجد مدینه شامل آنست متولد گردیده اند حال آنکه ایشان صرف
 توحید و اتباع سنت را مسلک خود گردانده اند فیا ایها المبتدع الکفر
 علی نفسک و طریقک بل علی اهل السنة و طریقتهم نور و امثال نهاده الا
 کما تنکر علی الشیخ عبد الوهاب و طریقه التي هی مسلک الاخیار قوله ص
 شیخ عبد الوهاب بواوید انقلاب و هرج و مرج در مملکت و تخلل سلطنت

در فکر تحصیل ریاست و امارت اقتاده الم اقول به روایت ثقات چنان
 معلوم است که شیخ عبد الوهاب امامی از ائمه طریقت ناهبی عن الممنوع
 آمر بالمشرع بود و به عهد خود در دعوت توحید و اعتصام بالسنه و
 اجتناب از شرک و بدعت بر کبرای معاصرین گوی سبقت می ربود
 و پوئی از فکر ریاست به مقام خاطر خویش نمیداشت آری مردم را
 سوسه بویعت طریقت و امارت میخواست لکن از مردمان اطراف و کثافت
 جوق جوق رسید و منکک سلسله و میگردد و داند و داخل صحبت و
 می شدند ائمه عرب و مشایخ مین در مباح و منافع جمیله اش فضا
 نوشته اند از انجمله قصیده امام محمد امیر شریح جامع غیر ستاد استاذ علم
 صنعا و زبید در منقبت و معروف دیار عرب است مطلع قصیده
 مذکوره اینست سلام علی یحیی و من حل فی نجد و انکان تسلیمی
 علی البعد لا یجد پس مطاعن این طاعن صرف افترا است و مقتضا
 آن نیست مگر اتباع هوا قول صل از ابتدا که روز اجلاس امامت
 که انتظام ملکی را تعویض به ذریات خود ساخته در کین فرصت اختراع
 مذمبیکه از مذاهب اهل سنت و سایر فرق اسلامییه مباینت کلمه و
 و مخالفت قطعی که فرق کفر و اسلام به میان باشد پرداخته الی قوله در صغریه
 نهیب خیر البلاد و ثواب جهاد اقول همه مذکور صریح کذب و افترا است
 داعی آن فاد عقیده این بیجا است شیخ عبد الوهاب از مشایخ
 حنابله بر مذهب حق مذاهب اهل سنت و جماعت بود مردم را همیشه
 دعوت توحید و اتباع سنت مینمود و به ترک شرک و بدعت
 میفرمود رساله مختصره و معروف درین بلاد است و قانع بنیاد

شرک و الحاد جرح بران داء عضال اهل شرک و بدعت است و طعن بر طعن
 آن مقتضای خبث طیت و کتاب التوحید محمد بن عبد الوهاب مثل آنست
 نه چنانکه مرسوم این رئیس بد مذہبان قوله صـ چون ایند عاکر سی نشین
 شد سعود و نام سعود اخبث ذیت آن ناعاقبت محمود در سلک ۱۲
 اواخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام نهاد زیارت کفیه بیت
 کثیر عزم بیت الله نمود اکثر اهل حرین که بادرک حال اولین از اتباع
 سنت و بدعت و اشاعت عدل و احیای دین از آمدنش خورم
 و منتظر خیر مقدم و متناقض ملاقات با هم مگر کسیکه در قرب زمان اختراع
 دین جدید در آن بلاد رسید و از چشم و گوش آنهمه ماجرا دید و شنید
 در مکّه معظمه افتحاح حال آن گروه بد مال نموده منہیان به شریف رسانیدند
 و درخواست نمودند که عسکر ترک از شام و مصر طلب زد یا به جمع قبائل
 عرب پردازد و الحاق قول کذب این و حال و اقراء این بد مال معلوم
 است پس صلاحیت اعتماد از رویتش معدوم و اصل حال این
 نزاع و جدال بالا جمال بدین منوال است که سعود نام امیر مغلّه
 اهل ارادت سلسله طریقت شیخ عبد الوهاب ثذلی معروف
 به سعود و بابی همچو فلان چشتی و فلان قادری بر حرین شریفین استیلا
 یافته توحید و سنت را رواج داد و استیصال رسوم شرک و بدعت
 را آغاز نهاد و بعضی قباب قبور کبار را که به او امر سلاطین زنان تعمیر
 یافته بودند به بدم رسانید و اشاعت عدل و داد در عایت امور شرع
 در هر مراد جاری گردانید چون امثال این امور موجب فتور گرم باناری
 خدام شاه و قبور و باعث مضار و سلب منافع دست درازان

جور و تعدی اہل شہر و روستا بودند لهذا این خدام و ظالمین در دربار می
 امرا و سلاطین زبان شکایت سعود بہ افترا دراز کردند و بہ ترسیل ^{نفس} ^{اعمال}
 مشعر مضامین کاذبہ پرداختند حتاکہ از شور و شغب اینان مواویلاے
 این ناعاقبت اندیشان قصد توجه جانب سعود بہ خاطر شاہ روم افتاد
 و شاہ مذکور شکرد از سونے حجاز بمقابلہ سعود فرستاد سعود معتقد بہ
 اعتقاد محمود پس دریافت خبر روانگی لشکر تہ پاس ادب از حرم محرم
 بیرون شدہ مورچہا سمت جدہ بستمہ بمقابلہ لشکر شاہ در رسید
 و فیما بین محاربہ واقع گردید و شاہ انجمنہ و سلطان روم ظفر یافت
 و سعود جانب بخت شافت آخر کار درین موکہ نوبت مقتولی سعود
 رسید و بعد وفاتش در میان عائد مرعی حاکم عسیر خلیفہ سلطان
 روم یعنی سلطان مصر مقاتلہ و محاربہ واقع گردید عائد با جمعی قلیل بہ نحو
 کم من فئۃ قلیلۃ غلبت فئۃ کثیرۃ باذن اللہ بادشاہ مصر اشکت
 داد و شاہ مصر بان کہ خود رو بہ فرار بہناد و بسیار از رؤساء عکزش
 را سیر ساخت و بر تمامی بلاد نجد و عسیر تسلط تام یافت و بفضلہ قحطی
 الی الان در تمامی این بلاد تصرف این حضرات موجود است و فی الحال حاکم
 عسیر محمد بن عائد است و حاکم نجد امیر فیصل از اولاد سعود و قول تعدی
 سعود بر شہر فہارکہ و غیرہم واقفای علمای عربین بہ تکفیر و ابیہ
 و ہدم مساجد معظمہ و قصد ہدم روضہ مقدسہ بنویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ
 والسلام و نام نہادش منعم اکبر و رسیدن جماعتی بہ قصد ہدم آن و بر
 آمدن اردوئے بہ مجروح شدنش و طلب عمر عبد الرسول بہ مواخذہ
 مہر تکفیر و مناظرہ با وی ہمہ افتراے محض است و کذب بحت ہر گاہ تا بیج

محمد بن نصر الشامي خود مجهول است پس از حواله اش در التقاطيع
مضامين چه حصول بالغرض اگر کتاب مسطور وجود واقعي دارد و لغش
باليقين از کوچک ابدالان لها به بود قوله **ملا** بعد تسلط تام و غلب
تمام با قيمتندگان را از ارباب خواتيم به دار و گير آورده در حرم حاضر ساخته
تعرض شروع نمودند چون مهر حضرت عمر عبدالرسول هم بران فتوى ثبت
بود حضرت مدوح متبوع و مقتداى كل مسند وقت در علم و فضل
وزهد و تقوى و كمال ظاهري و باطني بر كافه اقران و امثال فاضل همه احواله
بر آنحضرت كردند همانوقت حاضر آورده شد سعود خاجي به طريق مختصر
گفت السلام عليك يا شيخ المكة حضرت شيخ فرمود عليك السلام يا شيخ الخ
به شنيدن اين كلمه بر هم شده گفت مراوشنام دادى فرمود كه همه تعليم است
مراسبت كردى به بلد من ترانست كردم بلد تو برايه كرميه اذاجتيم تجية فخوا
بمشله اعل كردم گفت كه تو مهر برين فتوى كرده گفت كه برضا و رغبت خود با
آنكه جبرى و اگر به بميان باشد حق فهميده و دانسته مهر كرده ام گفت بچه
سبب حكم كفر ما كرده فرمود كه كتاب التوبيخ خود بيار تا مفضل نشان
دهم كتاب حاضر بود به دست شيخ داد حضرت شيخ همين كه اورا كشد و در
اول صفحه مرقوم بود كه ياد كردن اموات بنى باشد يا ولي به نداي غير وقت
زيارت قبور شرك است حضرت شيخ فرمود كه بخوان همين عبارت را و دريا
كه اين عجب شرك است كه در نماز داخل السلام عليك ايها النبى اگر ترا كافر
نه گويند و عقيدة ترا مسلم دارند پس متنعس تا صحابه از كفر خجات نمى يابد
نعوذ بالله من هذه الحقيدة الفاسدة الحارقة قول نقل اين حكايست سر
بطالت اول دليل است بر كذب و افتراء اين مایه غباوت عمر

عبد الرسول بمحو این بود الفضول جاهل نبود که چنین میگفت ایامند است
 که در خطاب التحیات اتباع لفظ رسول الله صلی الله علیه و علی اله و اوصیاه
 وسلم بعینه است نه انشاء خطاب من حیث الخطاب بمن متبع لفظ رسول الله
 صلی الله علیه وسلم بعینه حین علم الحاضرین من الصحابة کیفیه التسلیم كما فی شرح
 المحسن المحصین لمحمد الحنفی و بنفید که از عبد الله بن مسعود و رصیح بخاری مروی
 است یقول علمنی النبی صلی الله علیه وسلم و کفی بمن کفیه التشهد كما یعلمنی
 السورة من القرآن التحیات لله و الصلوات و الطیبات السلام علیک
 ایها النبی و رحمة الله و بركاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین استشهد
 ان لا اله الا الله و استشهد ان محمدا عبده و رسوله و هو بمن ظهر انما فلما قبض
 فلما السلام علی یعنی علی النبی صلی الله علیه وسلم انتهی قوله صلا اما کیفیت
 شیوع آن در هند و ستان پس بدین عنوان است که شاه عبد العزیز
 صاحب در آخر عمر کل ملکات خود منقول و غیر منقول که بر قسم بکثرت بوده
 است بهرم و اولاد و دختر خویش به نموده قاض و مقرف گردانیدند
 مولوی اسمعیل برادر زاده شاه صاحب سیه گریده به اتفاق مولوی
 عبد الحی داماد شاه صاحب که هم در آن ایام از نوکر محری عدالت انگریزی
 ضلع میرتبه موقوف گردیده به دہلی رسیده بودند سید احمد نام مرید شاه صاحب
 را به پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع نمود الی قوله
 در صفحه ۲۳ بالجله شهرت سید احمد محیط سواد هند گردید و و فور خلفا
 و و عاظم مریدین بظهور رسید اقول شرح اغواق اقرارات امام
 المغترین در تحریر میگوید و بیان غلو کذب رئیس الکاذبین بشرح تقریر
 نمی آید آنچه به تمهید ارادت مولانا محمد اسمعیل و مولانا عبد الحی رحمة الله

علیهما از جناب سید صاحب قدس سره الغریر نوشته همه از پیرایه
 راستی عاری است و جمله از وقوع واقع خالی تقول به همچو اقوال پیش
 مشاهدات حالات اینحضرات که هنوز صد با موجود اند چه حیا است و اجتناب از برین
 کذب و افتراء کدام مرتبه مکر و غناست برناظرین کتب صوفیه مخفی نیست که اکثر
 مضامین صراط مستقیم موافق مذاق متاخرین ایشان بوده اند امام الله باین اگر
 از معتقدین کلمات صوفیه متاخرین است پس وجه کلامش در صراط مستقیم
 معلوم نمیشود و اگر منجمله معترضین از اقوال ایشان است پس اظهار اینست
 نماید تا طرح کلام با وی به طرق معتقدش انداخته آید قوله ص ۲۳ و دعا
 طویه و دعایات جزئیة و افراط و غلو در مناقب جمیلہ و در پرده تمهید
 مبادی رسالت و ادعای نبوت و تفوق بر کالین سابقین و تفضیل
 بر جمله اولیاء ماضیین و امثال ذلک الهفوات مردم را گونه ترویج بخاطر
 گذشتن آغاز نهاد اقول صدور همچو اقوال از اساس الاضلال یا
 بجهت ناوافتقیت علوم دینیہ و کلمات متاخرین صوفیہ است و یا بسبب
 تعصب و عناد با اکابر امت خیر البریه املخیر علاج پذیر نیست اهل
 ایمان را مبتلایش کند و من یضلل الله فلیسل له ہد و بہ نظر اراول گفته
 می شود که افراط و غلو در مناقب جمیلہ اگر مذموم است صرف بہ نسبت
 خاص جناب سید احمد صاحب قدس سره الغریر است و یا بہ نسبت ہر
 شخص عموماً بر اختیار شوق اخیر کتب ناقلین حالات جناب سید عبدالقادر
 جیلانی رحمۃ اللہ علیہ کہ با اعتقاد امام الہامیہ بمنزلہ خدا کے ثانی بودہ اند بعض
 دیگر اولیادیدہ ہمین حکم اصدار فرماید و بر اختیار شوق اول باید کہ شرح و حصر
 خصوصیت پردازد و نسبت تفضیل بہ جمله اولیاء ماضیین محض انتہام

این فصل الانام است و به فرض تسلیم آیا ان تفضیل در امرے خاص است
 ما در جمیع امور بر تقدیر اول میسرسم که کدام مخد و شرعی از ان لازم می آید
 و بر تقدیر ثانی کذب بعد کذب بود اسی جا بل فهم پیشه گیر و بشتو که از بیان
 مشابہت و تشبیه مساواة مشبه با مشبه به لازم نمی آید تشبیه غیر انبیا به انبیا
 در اخبار و آثار کثیره وارد ایل نمی بیند که محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود
 از صاحب سیر رسول الله ابی عبد الله حدیثه بن الیمان روایت کرده که
 قال ان اشبه الناس برسول الله صلى الله عليه وسلم ابن ام عبد یعنی فرمود
 حدیثه که مشابہ ترین مردم از رسول است و طریقه و خصلت به پیغمبر خدا صلی
 الله علیه و علی اله و اصحابه وسلم بر آئینه ابن ام عبد است ای عبد الله بن مسعود
 و از خادم رسول الله انس رضی الله عنه روایت فرموده که انہ قال لم یکن
 احد اشبه بالنبی صلی الله علیه وسلم من الحسن بن علی و قال فی الحین
 رضی الله عنه ایضا انہ کان اشبه بهم رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی گفت انس
 بنود هیچ یکے مشابہ تر با نبی صلی الله علیه وسلم از حسن بن علی و گفت انس در
 حق امام حسین رضی الله عنه که وی بود مشابہ ترین مردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
 وسلم و ابوداؤد و در سنن خود از ابی احمق سبعتی تابعی نقل کرده که قال قال
 علی و نظر الی ابنه الحسن قال ان ابنی هذا سید کما سماه رسول الله صلی الله
 علیه وسلم و یخرج من صلبه رجل یسما باسم نبیکم لیسبیه فی الخلق و لا
 یشبهه فی الخلق یعنی گفت ابوداؤد که فرمود حضرت علی کرم الله وجهه و راوی
 نگاه کرد و سوگند خورد که امام حسن بودند گفت حضرت علی که بر سبقت
 این پسر من است چنانکه نام کرده است او را سید پیغمبر خدا صلی الله
 علیه وسلم و نزدیک است که بیرون آید از پشت و سر و دست و پا و امید

میشود بنام پیغمبر شماست باهت دارد این مرد پیغمبر خدا را در سیرت باطنی و
 مشابهاست ندارد آنحضرت را در صورت ظاهری بهیچ چیز و شبهه و وجه و در صحن
 از برای بن عازب مروی است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ابراهیم
 جعفر بن ابیطالب استبہت خلق و خلق یعنی مشابہت داری صورت ظاهری
 مرا و سیرت باطنی مرا همچنین در اختیار کنی و تشبیه عروہ بن مسعود و علی بن
 ابیطالب و ابی ذر بن عیس علیہ السلام و تشبیه ابی بکر بن ابراهیم علیہ السلام
 و تشبیه عمر بن نوچ و موسی علیہما السلام و تشبیه عثمان بن مرون و ادریس
 علیہما السلام و تشبیه علی بن ابیطالب بحضرت ماویجی علیہما السلام موجود
 اخرج مسلم عن عبد الله بن عمر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم عن
 عيسى ابن مريم كانه عروہ بن مسعود و اخرج عن ابي هريرة عن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم واذا عيسى تايم يصلي اقرب الناس بشبها عروہ
 بن مسعود و اخرج عن جابر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و رايت
 عيسى ابن مريم فاذا اقرب من رايت به شبها عروہ بن مسعود و اخرج
 احمد عن علي قال قال لى رسول الله صلى الله عليه وسلم فيك مثل من عيسى
 و اخرج الترمذي عن ابی ذر ما اطلت الخضر و لا اقلت الغر و من ذی
 اہجہ اصدق و لا اوفى من ابی ذر تشبیه عیس بن مریم یعنی فی الزہد و اخرج
 ابن عساکر فی تاریخہ عن جابر بن عبد الله ما من نبی الا وله نظیر من امتی و لا یبک
 نظیر ابراهیم و عمر نظیر موسی و عثمان نظیر مرون و علی بن ابیطالب
 نظیر و اخرج نسیہ ایضاً عن انس عن النبی صلی الله علیه و سلم
 من احب ان یزطر الی ابراهیم فی خلعة فلیزطر الی ابی بکر فی سماعة
 و من احب ان یزطر الی نوچ فی شدة فلیزطر الی عمر فی شدة

ومن احب ان ينظر الى اندیس فی رفعتہ فلینظر الى علی ابن ابی طالب فی طہارۃ
 واخرج الحافظ ابو نعیم احمد بن عبد اللہ الاصفہانی فی فضائل الصیابة مثل
 ابی کبر و عمر مثل نوح وابراہیم فی الانبیاء واخرج الحافظان ابو احمد عبد اللہ بن
 عدی فی الکامل وابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی فی المعجم الکبیر نحوہ پس
 از بیان مخلوق شدن کسے بر کمال مشابہت آنحضرت صلی اللہ علیہ و علی آلہ واصحابہ
 وسلم در بدو فطرت و نبوت ظلی از ظلال امیت بر آید احدی نے حصول
 صفاتی لوح فطرت و کسے از نقوش علوم رسمیه و راہ دانشمندان کلام
 و تحریر و تقریر بطور تائیدی و تبعیت آنحضرت از جهت مشابہت مذکورہ
 تمہید مبادی رسالت و ادعای نبوت و تفوق بر کاملین سابقین و تفضیل
 بر جملہ اولیاء ماضین فہمیدن جز نادانی امرے بیش نبود و فہم انید عا ازین
 کلام کہ حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالاً مجہول
 بودہ اند غیر جہل از اصطلاحات متاخرین صوفیہ چہ تصوریدہ آید قال
 القاضي فی التفسیر المنظری بعد کمال من الرجال الانبیاء ولم یکمل من النساء
 الا سیتہ امیرۃ فرعون و مریم بنت عمران قلت لعل المراد بالکمال البلوغ
 الی کمالات النبوة و ما فوقہا و روایۃ الصحیحین کا نہا اخبار عن الامم الراضیۃ حیث
 کثر الانبیاء فیہم ولم یبلغ درجۃ کمالات النبوة من النساء الا سیتہ و مریم تہی
 و قال الشیخ ابو البرکات البخاری فی ہدایۃ الکلیں اذا انصف الساک
 کمالات النبوة فقد کمل انتہی و قال محمد الحائمی الاولی من الالف الثانی
 الشیخ احمد السہندی قدس سرہ العزیز نے مکاتیبہ و کمالات نبوت کہ کمل
 باعتبار طریق تبعیت و وراثت انبیاء علیہم الصلوٰت و التسلیمات
 حاصل سبگرد و نیز درین موطن است طریقت و حقیقت کہ محصلان

ولایت اندکونیاست از بر آنکه تحصیل حقیقت بشریعت و تحصیل
 کمالات بنوبت ولایت را بمجربهارت باید دانست انتهی و قال این
 فیها حصول کمالات بنوبت مرتباً بعد از طریق تبعیت و وراثت بعد از بعثت
 حاکم علیه و علی جمیع الانبیاء و الرسل الصلوات و التیمات منافی حاکمیت
 او نیست علیه و علی الصلوة و السلام فلا یکن من المتمرین بدان استعد
 الله تعالی را میبایست که به کمال بنوبت موصول اند و است انتهی و قال
 الشیخ محمد المعصوم فی مکاتیبہ و از حصول کمالات بنوبت مرتباً افراد است
 را بطریق تبعیت و وراثت لازم نمی آید که آن نبی باشد یا ساداه
 با نبی پیدا کند چه حصول کمالات بنوبت دیگرست و حصول منصب بنوبت
 دیگر انتهی و قال الشیخ ابو حامد الغزالی فی کیمیاء السعاده اینهمه تعلیم ریاست
 و مجاهده است تا اول صافی شود از عداوت خلق و از شهرت دنیا و از
 تعلقه محسوسات و راه صوفیان اینست و این راه بنوبت است اما حاصل
 کردن این علم بطریق تعلیم راه علما است و این نیز بزرگ است لیکن محکم است
 به اضافه باره بنوبت و با علم انبیاء و اولیا که بس و سطه انبیاء و اولیا و بسو سط
 تعلیم آدمیان از حضرت عزت بر و لهائے ایشان میریزد و در سینه این راه
 به تجربه معلوم شده است خلق بسیار انتهی و علی هذا القیاس اباراز از نفع
 توسط و مشایخ و مکالمه بطریق الهام نیز ناشی از همان ناواقفی و جهل و
 نادانی است قال مجد الدلائل الاولی من الالف الثانی الشیخ احمد السندی
 فی مکاتیبہ اعلم ایها الاخ الصدیق الصدیق ان کلامه سبحانه مع البشر قد
 یزین شفا و ذلك لافراد من الانبیاء علیهم الصلوات و التیمات و قد
 یمون ذلك لبعض اکمل من مشایخهم بالتبعیه و الوراثه ایضا و اذا کثر

هذا القسم من الكلام مع واحد منهم سبي محمد ثانيا كان امير المؤمنين ع
 رضي الله عنه وهذا غير الالهام وغير الاتعار في الروع وغير الكلام الذي مع
 الملك انما يحاط به هذا الكلام لان الكامل الجا مع لعالم الامم والخلق والروح
 والنفس والعقل والخيال والله مختص برحمته من يشار والله ذو الفضل العظيم
 ولا يلزم من كون الكلام شفاهاً ان يكون المبكلم مرئياً لاسمع لجواز ان يكون السامع
 ضعيف البصر لا يتجمل شمساً انواراً كما قال عليه وعلى الله الصلوة والسلام في جواب
 سوال الروية عنه نوراني اراه ولان في الشفاة خرق الحجب الشهودي لا الوجودي فافهم
 فان هذه معرفة شرعية قلما تكلم بها احد والسلام على من اتبع الهدى انتهى وقال
 علي بن الحسين الكاشفي في الرشحات نهائينيك اوليا به ان مير سندا انت كشيء
 از ايشان غائب نشود انتهى وقال ايضاً فيها رشمه ميغز موزند كه شيخ ابو يزيد
 قدس سره گفته كه سبي سال با حق سبحانه سخن گفته و از حق عز وجل تعالى سخن
 شنيدم و خلق پنداشتند كه با ايشان سخن ميگويم و از ايشان سخن ميگويم
 و از ايشان مي شنوم انتهى و اخرج عبد الله بن حنين بن علي الكلي في
 الرسالة النونية عن الشيخ عبد القادر الجيلاني طاب الله ثراه و جعل الجنة مثلاً
 قال قال الله تعالى يا عنوث اعظم فقلت لبكي يارب عنوث انتهى و اخرج
 ايضاً فيها عنه قال ثم سالت يارب هل لك مكان قال لي يا عنوث انا كمون و
 ليس لي مكان الا سر الافان و الافان سرى و اناسره انتهى و اخرج
 ايضاً فيها قال لعنوث رايت الرب سالت يارب ما معنى العنوث قال يا
 عنوث طهر قلبك عن سوارى انتهى و اخرج صاحب فوائد العواد عن السلطان
 نظام الدين رضى الله تعالى عنه هر كس كه در نماز نه ميند جمال دوست + قوت
 سميد هم كه نمازش قضا كند و قال الشيخ ابن العربي في الباب السادس

والستين من المائة الأربعة الأبواب الفتوحات جميع ما كتبه في مصنفاتي
ليس هو عن فكر ولا رؤيته وإنما هو عن نعمت في روعي من تلك الإلهام
أنتهي وقال الشيخ عبد الواب بن أحمد بن علي الشعراني في اليد القيوت
والجواهر وقال في الباب العاشر والسبعين وتلخيص جميع ما كتبه وكتبه
إنما هو عن إلهام إلهي والتعاريدي إلهي أدبفت روحاني في روعي كتابي كل ذلك حكم
الارث لا بحكم الاستقلال فإن النفس في الروع منخط عن رتبة وحي الكلام
ووجي الإشارة والعبارة ففرق يا أخي بين وحي الكلام ووجي الإلهام تكن
من العلماء الاعلام أنتهي وقال الشيخ عبد الرحمن الجامي في شرح
الغصوص فاعلم أن الحكم الغائضة على قلوب كل عباده وحلص عبده على
أنواع منها ما يعيق عليهم بواسطة الملائكة المقربين بالفاظ وعبارات محفوظة
عن التغير والتبدل مراودة لادتها وهو القرآن المنزل على نبينا صلى الله عليه
وسلم وعلى أصحابه وسلم بواسطة الروح الأمين ومنها ما يعيق عليهم بواسطة
أدوية واسطة لمعان عرفة أو معجزة بعبادات مخصوصة غير متلوة ومن هذا
القبيل الأحاديث القدسية إلهي إلهاماً فاصنت عليه صلى الله عليه وسلم
مجان عرفة لكنه ما كتبه عباراته الخاصة والعبادات مخصوصة غير مراد
ضبطها وتلاوتها ونحو النوع ليس مخصوص بالأنبياء بل يعم الأولياء وصالحى
المؤمنين أنتهي وقال القيصري في شرح الغصوص الفرق بين
الإلهام والوحي أن الإلهام قد يحصل من الحق تعالى من غير واسطة الملك
بالوجه الخاص الذي له مع كل موجود والوحي يحصل بواسطة ولذلك لا يسمى
الأحاديث القدسية بالوحي والقرآن وإن كانت كلام الله تعالى وإيضاح
قدمان الوحي قد يحصل بشهود الملك وسماع كلامه فهو الكشف والشهود

المتضمن للكشف المعنوي والالهام من المعنوي فقط واليضم الوحي من حواصل النبوة
 المتعلقة بالظواهر والالهام من خواص الولاية واليضم هو شروط التبليغ دون
 الالهام انتهى وقال الشيخ شهاب الدين السهروردي في عوارف المعارف
 وقد نقل عن جعفر الصادق ايضا انه خرج من غشيد وهو في الصلوة فسل عن
 ذلك فقال ما زلت ارد الالاية حتى سمعتها من المتكلم بها انتهي وقال
 ايضا فيها فيصير سماعه بالست بر يكلم كشافا وعيانا لا توحيده وعرفانه بتيانا
 وبرمانا ويتدرج بها علم الاطوار في لوا مع الانوار فان بعضهم انا اذكر الست
 بر يكلم اشارة منه الى هذا الحال فاذا تحقق الصوفي بهذا الوصف صار وقته
 سرمدا وشهوده موبدا وسماعه متواليا متجدا والسمع كلام الله سبحانه و
 معالي وكلام رسول عليه الصلوة والسلام حق السماع انتهي وقال الشيخ
 عبد الرؤف المناوي في الكواكب الدريئة وقال ابو يزيد اوقعتني ربّي بين
 يديه قال يا ابا يزيد يا بني شئني جيتني قلت بلزب بالدينا قال انما مقدار الدنيا عندي
 جناح بوضة فهم زهدت فقلت الهي استغفرك من ذلك جيت بالتوكل اليك
 فقال عند ذلك قبلناك انتهي وقال الشيخ وجيه الدين العلوي في الحقيقة
 المحمدية قطب العالم يستفيض من الله تعالى بلا واسطة انتهي وقال الشيخ
 عبد السلام الناعني المقدسي في حل الرموز ان العلم علان علم باللسان وكلم
 بالقلب واما علم الله ان فهو حجة الله على العباد واما علم القلب فهو تلقين من
 الله تعالى بلا واسطة ملك ولا سفارة رسول انتهي وقال صاحب مختصر الفتاوى
 ما يميز اهل الله الا باخذهم العلم عن الله تعالى بلا واسطة مخلوق انتهي وقال
 صدر الدين القنوني في شرح الاربعين ارتباط الموجودات بالحق ثابت
 من جهتين احدهما سلسلة الوسائط والاخرى جهة لا واسطة فيها بينهما وبين

ربها همي جهة معية الحق ولا يتضح ذلك الباب بحيث ياخذوا منه عن الله
 بلا واسطة الا لئلا يدر من الانبياء والاولياء واكابر المتحققين يسعون بذه
 الجهة بالوجه الخاص انتهى وقال الشيخ فريد الدين عطار في تذكرة في
 حال ابي حفص الحداد معلم وبلقن او بلا واسطة حق تعالى بود انتهى
 وقال بحر العلوم في شرح مشنوي البروجي عارف كامل چون بکمال
 متايد رسد اگر چه کلام الهي از حق می شود بلا واسطه چنانکه در وصله از
 باب خرائن از فتوحات مذکور است که حضرت ابوبکر صدیق کلام حق از بجا
 می شنید که رسول الله صلی الله علیه وسلم منزل علیه می شنید لیکن رسیدن
 به این مرتبه از وساطت آن سرور صلی الله علیه وعلی اله واصحابه وسلم
 بود و درین نفی وساطت نیست بلکه وساطت رسول بر وجه اکل است که
 متايد و سماع منزل در وقت نزول بر رسول از بجا که رسول شنید بواسطه
 رسول صلی الله علیه وسلم پیدا شده انتهى وقال في شرح المنار آل
 نبی عبارت اند از گانیکه بر جاده محمدی مستقیم باشند و به چنین مرتبه
 رسیده باشند بواسطت محمد صلی الله علیه وسلم که اخبار از الله تعالی
 بشنوند و در سر راه همیه از الله تعالی بگیرند و واسطه میان ایشان و میان
 الله تعالی بر خیزد انتهى وقال والده و استاذہ نظام اللہ والدین فی
 شرح المسلم فی ذکر الالهام بل هو خط غیر الانبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام
 والحق انه خطه و هو من الاولیاء غایة الامر ان الاولیاء مخصوصون بطریق
 لا یوجد فی غیرهم و کیف ینکر مسلم فان قطب الاقطاب الغوث الاعظم
 الشيخ عبد القادر محي الدين رضي الله عنه وعن معتقديه واتباعه اتباعه
 قد تكلم مع الحق وهو مشروح في الرسالة الغوثية نفعا الله تعالى

بها وخلص عباده فلا يستبعد الامن للاحلاق له عند الله تعالى انتهى وقال
 الشيخ على القاري في المرقاة شرح المشكوة في شرح قوله عليه السلام
 لقد كان فيما قبلكم من الامم محدثون الحديث قال التوربشتي المحدث في
 كلامهم هو الرجل الصادق الطن وهو في الحقيقة من القبيح في روعه شني
 من قبل الملا لا على فيكون كالذي حدث به انتهى همه مذکور مفید
 ایتمعه است که قلوب بعض اولیاء مفاض بعض فیوض از مسدود فیاض
 بلا وساطت انبیا باشند پس ارباب عقل و دانش با وجود علم
 ایتمعه چگونه هم استاد و شاگردی این اولیاء از انبیا مستبعدند
 و عصمت خلا فی اهل سنت و امامیه موافق کلام صاحب تحفه بمعنی اشتغال
 صدور خطا در علم و گناه در عمل بوده نه بمعنی مصون و محفوظ بودن از افعال
 نامرئیه و عقائد باطله و اخلاق مذمومه در رسوم فاسده و از صراط مستقیم
 اثبات عصمت بر غیر انبیا فرضا اگر مفهومی است بمعنی اخیر است نه بمعنی
 اول فلا محذور و قد نقل عن الشيخ المیزبانی فی طغول طائفة ذکر کرده این
 افتاد که بعضی از اهل سلوک کار بر خلاف ظاهر روایت کرده اند مولانا
 نظام الدین درون حصاری عرصه نبوت اگر از ارباب قلوب کس بر خلاف
 ظاهر روایت علمی میکنند علمای ظاهر آنرا چگونه تسلیم دارند و اگر ایشانرا
 مناقض کنند جواب چگونه گویند بندگی مخدوم فرمود این را جواب دو طریق
 اند یکی آنکه از نبوت که این طائفة جائز عصمت اند نه واجب العصمة پس اگر عصمت
 بر سبیل ندرت استلزام امتحان از ایشان در وجود آید جائز بود اما ایشانرا
 بران احوال نباشد و مقرون بود به توبه دوم آنکه کسیکه بر این طائفة ایمان دارد
 او خود تسلیم نماید و نبوت انتمی و قد نقل ایضا فیها عنه این را نیز جواب

دو طریق اندیکه همان که اینان جائز العصمة اند نه واجب العصمة چنانکه
 بالا ذکر رفته انتهى و اخرج صاحب فوائد الغواد عن السلطان نظام
 الدین الخی میسخن در عصمة اولیاء اقطاد فرمود که انبیاء معصوم اند نزدیک
 فقها اولیاء هم لیکن انبیاء واجب العصمة و اولیاء جائز العصمة انتهى و
 قال ابن اسد الله المودودی فی المکاشفات حاشیة النفعات ثم
 قال ای صاحب الیواقیت فی المبحث الخامس الاربعین قد ذکر الشیخ
 ابو الحسن الشاذلی ان للقطب خمس عشرة علامة ان عید و بحد و العصمة
 و الرحمة و الخلافة و النیابة و مدد حلة العرش و یکشف له عن حقیقة الذا
 و احاطة الصفات الی اخره فیهذا صرح مذهب من مذهب الی کون غیر النبی
 معصوما انتهى و قال بحر العلوم فی شرح تحریر ابن الهمام و قال
 الشیخ الاکبر خاتم الولاية المحمدیة فی الفتوحات الکیة و لهذا قال صلی
 الله علیه وسلم فی عمر بن الخطاب بذكر ما اعطاه الله من القوة یا عمر
 ما لقیک الشیطان فی فحی الاسک فی غیر محک فذل علی ان عمر بن الخطاب
 معصوم انتهى قوله ص ۲۲ در همان قرب داعی اجل را بسیک گفتند در اثناء
 دور کتاب التوحید بخدیة ملاحظه مولوی اسمعیل گذشته بمقتضای
 کل جدید لذید پسند ساخته طرح و عطر بر همان روش انداخته لود تشبیه
 این مسلک بر افراخته کتاب التوہیب را به تصرف قلیلی تقویة الایمان
 نام نهاده باز در نهدی ترجمه کرده کار بجای رسانیده که دعا و دعا
 و خلفا و امنا به نشر آن در بلاد منتشر و محرک فساد گردیدند الی قول
 در ص ۲۹ اینست آغاز و انجام و ایمان در غنہ و ستان اقول
 روش تقویة الایمان و انداز و عطف قدوه اہل ایمان یعنی جناب مولانا

محمد اسماعیل رحمة الله العجل بالفرض اگر مناسب موافق کتاب النوح
 بوده باشد کدام محمد و ریشه عی با عقلی لازم می آید کالشمس فی راقبه النما
 در پایه استمار است که بر بکرت و غلط و تعصیف ابن حضرت شیخ شریک
 و بدعت و حسن توحید و سنت جهان مباح و در خواص و خواص و خواص است
 که بر چند این خناس بمقتضای عادت جلی خود تصور در انخواستی ناسل
 نمکند بر گز به و سا و س این نموس و زوال لکن امکان ندارد ای
 مفصل خلق الله و ای مهین اهل الله و حامی این حضرت صرف محافظه
 وضع توحید و سنت و محض صیانت مروج از غوائل شرک و بدعت
 بودند تکلف است محمدیه علیه الصلوة و التحیه اصل مذکوب لهامیه ترویج شرک است
 در پرده حب اولیا و تعظیم انبیاء است و طواف قبور و اثبات غیوب
 و نظائر بهایه عفت و این گروه تفاوت پرده تعظیم و حب این
 اصنیاء است لبند اما بعین امثال ابن افعال و از اوین به عقائد
 و خصال را متمم به تکفیر است مرجعه و امانت انبیاء و اولیا میکنند
 و در مقام اذل حطی که از تعظیم ابرار و حب اختیار این حضرت و هم
 نه میان اینحضرت را داده اند کسی را از دین اسلامیه لا بما طاعتها
 و صفتش نه بولیه را اصلا نداده اند بلکه این طائفه در حقیقت بی نصیب
 ازین دولت است بنا برین در بے تخمین شرک و بدعت و حکایت
 بقیم مولوی رشید الدین خان به مولانا محمد اسماعیل و مولانا عبدالحی
 رحمة الله علیهما افترای این منقشری و روایت گفتگوی مسجد جامع دلی از
 کذب محلو و از پیرایه راسته عاری است خلاف خانصاحب از جناب
 مولانا محمد اسماعیل رحمة الله علیه بطور اختلاف ظاهرا فیما بینهم بودند بطور نزاع

بنده عین از اهل سنت تا گمان برده شود که خانصاحب با مولانا جدل می نمود
 خان والا نشان روبروی مولانا به کمال ادب قدم در تحکم می نهاد و محض
 مولانا و فعلی در سخنی نمیداد و همیشه پسر و فضائل و مناقب حبسیده وی
 خباب طرب اللسان بود و دائمی تذکره محاسن و محامدش در لفظ اش
 عذب العیان و حق آنست که کسی از اقران تاب گفتگو پیش آن
 فرید زمان نمیدانست و هر که از معذ درین مثل مولوی مخصوص الله و مولوی
 موسی محق خود ظاهر شد تراخت به مضحکه اطفال خود را راست خلاصه
 بحث اینست که اهل بدعت فتوای بعضی مسائل متنازع فیه را مثل
 یوسه قبر و غیره با کمال خطه مولانا عبدالحی حمزه الله علیه پیش کردند همانوقت
 مولانا جواب با صواب دادند و فرمودند که هر که به خلاف ما پردازد و طریق
 منطوره را از دست ندید و بالفرض اگر روایتی فقهی معارض قول ما
 پیش نماید ما و اسیکه آن روایت روایت فقهای طبقه انجیفه و محمد و ابیوسف
 رحیم الله تعالی و ما دون ایشان تا طحاوی و کرخی و صاحب بدایه و انبایه
 نباشد اصلاً قابل قبول نبود و روایت فقهای طبقه سابعه تا آنکه به محکم
 کتاب و سنت در امتحان نیاید و موافق اصول و قواعد شرعی نباشد
 مقبول نگردد و درینوقت زبان همه اهل علم از مخالفین جهت عجز در خلاف
 لال گردید لیکن برگاه از جهت بیهوده سراسر ای جهال مقتضای بیجانی و غیله
 رفع خجالت و رسوائی نوبت شرف و می رسید حضرت مولانا فتوا سے
 موسی و فیضه را القصد دفع این فتنه مزین بدین کسب و گرانید که قیاس را
 مستقдам و در قیاسیات و اجتهادات متعلقه مذنب حنفی ام انتی و آنچه
 مولوی فضل حق بمقابل مولانا محمد اسماعیل قدس سره العزیز متصدی تحریر

در نفی قدرت به ایجاد مثل بعضی کمالات از حق تعالی که کسی به تحقیق افزون
 است شده بود مولانا حمید علی رامپورے رحمة اللہ علیہ بہ قیاس تحریر میں
 پرداختہ و جمل نامواقضی و سے از علوم دینیہ بل از فنون عقیدہ نیز بظاہر
 و بعضی ہم شہر بان و اخلاقی ہومی مثل مولوی مرزا حسن علی لکھنوی
 و مفتی محمد صدر الدین خان دہلوی و مولوی سراج الدین وغیرہم نیز
 بمخالفہ وی در بناب برخاستہ و بہ دواصل ہر امش تحقیق وی را مرصی
 و مقبول نداشتہ پس مشک بہ تحقیق مردود و تلفاضہ بران جزو است
 رسوائی نتیجہ ندارد و سوائے تفاہم جہل مقتدای خود از نہایت بیجائی
 چہ باثبات قولہ طحاوی واضح باد کہ نجدیہ عرب صرف عناد بہ انبیاء و اولیاء
 داشتند بافقہ و فہما چندان در جز طبع ایشان راسخ نبود خود را بنیاد
 مذہب می گفتند و تکلیف را منحصر در تقلید یکے از ائمہ اربعہ می نمودند
 و بہند و با بیہ باطل ہر یہ ترکیب یافتہ طرفہ معجزے مرتب شد اشارتے
 و کمالات بحدوث و شیوع ظاہر بہ ہم ضرورت اقول افزائے
 این مفتی را بہند کہ نسبت عناد و انبیاء و اولیاء کہ کفر صریح است
 جانب نجدیہ عرب کہ در تقوی و دیانت و اقبال سنت مسلم در و بار عرب
 اندینمایند و از نہایت عبادت و غواہت نیست اند کہ ہمہ سرف اسلامیہ
 ازین امر فصح تبری میکنند پس متصدین اتباع سنت چگونه ترکب آن
 شوند عاشا ثم عاشا کہ نجدیہ عرب شاہ غنا و انبیا و اولیاء خود را طرہ خود
 داشتہ باشند بلکہ ایشان حب انبیاء و اولیاء و اتباع ایشان را موجب
 نجات میداند و کافی را کہ این گمراہ و با بیہ مرکب بظاہر یہ گفتہ از مسلک
 ظاہر یہ نہایت دور اند مسلک ایشان مسلک فقہائے تحقیقین است

یا پنج محدثین متفقین بر چظاهر مقلدین داود ظاہری الگویند و این کان
 اصلاً تقلید داود میکنند بعض ایشان خود را حنفی میگویند و بعض دیگر آن
 خود را عامل با حدیث میدانند شیوه فریق اول اتباع مذہب حنفی است
 مگر در آنکه صحیح مخالف حدیث باشد و وظیفه فریق ثانی عمل با حدیث
 است هر چند بمیکه موافق باشد قال اند خستی فی تدریج اسم الحفظ داود
 بن علی الاصبهانی علیہ السلام اهل الظاہر ذکره فی نسۃ الظاہری وقال
 ہذہ النسبۃ الی اصحاب الطوایر و ہم طائفة ینتخولون مذہب اود بن علی
 الاصبہانی صاحب الظاہر فاتمم بحرون النصوص علی ظاہر ما انتہی و سور
 عقیدت از اہل حدیث کہ اعتقاد این جنبیت است امرے بس مذہب است
 محبت خاتم الرسل علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ مقتضای ایمان و تیرہ اہل
 اسلام است باین اخفا و معلوم اکابریت بدوح اصحاب حدیث عند البیان
 پودہ اند و بر طاعن محدثین تشبیح نموده اند ابن حبان در صحیح خود بعد حدیث
 ان اولی الناس فی یوم القیامۃ اکثرہم علی صلوٰۃ نوشتہ فی ہذا
 الحدیث بیان صحیح علی ان اولی الناس رسول اللہ علیہ السلام فی القیامۃ
 اصحاب الحدیث از پس من بدہ الامۃ قوم اکثر صلوٰۃ علیہم و قال
 ابن التمیمی ان لیس فی الدنیا مبتدع الا و ہو یجوز بعض اہل الحدیث وقال
 الساکم لولا کثرہ طائفۃ المحدثین علی حفظ الاسانید لیس مسار
 الاسلام و لکن اہل الاحاد و المتبدعۃ من وضع الاحادیث کذا فی
 ارشاد الساری شرح صحیح البخاری للقطلانی و فی جوامع
 الاصول و روی عنہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان یوم القیامۃ جا
 اصحاب الحدیث ما بین ہدی اللہ و معہم الحاکم فقیول اللہ انتم اصحاب

الحديث فانما كنتم تعلمون على النبي صلعم ادخلوا الجنة وفي البدو سائر
 لكل طائفة امام قديم كما قال الله تعالى يوم نذكر لكل اناس بما هم
 وقال بعض السلف على هذا اكثر شرفا لاصحاب الحديث لان امامهم النبي
 صل الله عليه وسلم وفي ادب المريدين العلماء الجاهدين في متابعتهم
 رسول الله صلعم المتقدمون بالصحة ثلثة اصناف اولي بالصحة والعقلاء والعلماء
 الصوفية فالاصحاب الحديث فانهم معلقوا الظاهر الحديث فاشتغلوا بامرهم و
 نقله ونبه صحيحه من سقيمة وهم حراس الدين ورعاه وقال الشيخ علي القاري
 في تبيين العبارة لتحسين الاستدلال يعني في موجب تكفير الكيدائس
 ائمة للمحدثين الذين هم عمدة ائمة الدين المفهوم من قوله كابل الحديث
 المنقصة الى قلة الادب المتقدمة له والحق ائمة او من المعلوم ان اهل القراء
 اهل البدو اهل الحديث اهل رسول الله صلعم عليه وسلم قوله لا فليس
 انكروا وروى على اصحابنا في حديث جليل الشان بتلامي وسيد شيطان
 كرويه قائل به طعن قرآن وحدث ان كشته رساله در رد قياس الما
 منود الخ اقول عاريت مورطن است كه انچه رطب بالبس مے باند
 به جمع آن مے پروازند اعتماد بر محض نقل ایشان بدون تصديق يعني
 كه اين منقول ايا راست است يا دروغ و اگر راست هم است خالص
 از شائبه ولو ث اغراض ونيوبه و مفاسد شرعيه هم است ياني از اهل
 فواست واصحاب ديانت بسا بعيد است تاج الدين سبكي كه يك
 ار معتدين شيخ اللهايه است در طبقات ان نفعيه گفته ولو اطلقا تقديم
 البحر لما سلم لنا احد من الائمة و ما من امام الا وقد طعن في
 طاعنون وملك فيه بالكون وقال ابن عبد البر جواب باب غلط

فيه كثير من وضعت فيه فقه مجاهدة لا تدري ما عليها في ذلك ثم قال
 ان السلف قد سبق بعضهم من بعض كلام كثير في حال غضب منه
 ما حمل على الحق ومنه ما حمل على التأويل مما لا يلزم العقول فيه شيء
 منه وذكر من كلام الصحابة والتابعين وتابعيهم من النظر او بعضهم في
 بعض شيئا كثيرا لم يثبت اليه احد من العلماء ولا عولوا عليه
 لانهم لم يثبتوا ورضون والقول في الرضى غير العقول في
 المتخبط فمن اراد ان يقبل قول العلماء بعضهم في بعض
 علم لا يقبل قول من ذكرنا من الصحابة بعضهم في بعض وقولنا ذكر
 من التابعين وائمة المسلمين بعضهم في بعض فمن فعل ذلك فقد
 ضل صلا لا بعيدا وحسره خيرا ما بينا وان لم يفعل ولم يفعل ان
 عناه الله والحمد لله طيف عندنا ما شئنا فانه الحق الذي لا يصح
 غيره الله تعالى انتى وقال الحافظان الذهبي وابن حجر
 ان قول الاقران بعضهم في بعض غير مقبول انتهى كذا في القلائد
 ايا نذيه كه ابراهيم وشيخي وشيخي وعكرمه ومالك وابن اسحق وابن سحن
 وابن ابى ذؤيب وعبد العزيز بن ابي سلمة وعبد الرحمن بن زيد بن اسلم
 بن ابى حازم وابن ابى شيبه وابراهيم بن سعيد وابن ابى الزناد و
 ابن امام مالك وسفيان الثوري وغيره وروى امام اعظم اجماعه وابن سحن
 ورام شافعي وعاصم بن اسد الحارثي ورام ابي احمد
 كلاما كرهه لانه ولامه كجاسن راسيده انذ اگر اعتماد برهمجو او نموده نشود
 سلسله دين يكلمت برهم مجبور و قال السبكي في طهقات الشافعية
 فلا يثبت بكلام الثوري وغيره في اجماعه وابن ابى ذؤيب وغيره

فی مالک وابن سعید فی الشافعی والنسائی فی احمد بن صالح و نحو ذلک
 انتہی و ایضا قال فیما و لا یزال طالب العلم نبیاً حتی لا یخوض فیما جرے
 بن السلف الماضین و یغضی بعضهم الی بعض فاباک ثم اباک ان یصغی
 الی ما اتفق بین ائیمخیفہ و سفیان الثوری او بین احمد بن حنبل و النسائی
 او بین احمد و الثعلبی بن اشد الحاشیہ و یلمز ابن اجمون ان یفتقدہ غاۃ شیعہ
 پس باید شنید کہ نسبت مول مدوٹ و خلق قرآن جانب داود و فرات
 از عداوت و جد جدوی علیہ الرحمۃ انکار از ان کردہ عین انچه از کلام صالح
 بن احمد ظاهر می گردد و قال اسمعانی فی الانساب قد حجج
 لاحمد بن حنبل عنہ قول فی القرآن بدتہ فیمہ و انتفع من الاجتماع معہ بسببہ
 و استاذن لہ ابنہ صالح بن احمد ان یدخل علیہ فانتفع و قال کتب الی
 محمد بن سحیح الذہلی من نیشاپور انہ نعم ان القہر ان محدث فلا تقربنی
 قال یا الی انہ یتقے من ہند او یکرہ فقال احمد بن حنبل محمد بن سحیح
 اصدق من لا تاذن لہ فی المصیر الی انتہی و اگر مجہد و اتہام در عینہ
 بنی اعتبار می مے گرداند لازم کہ سور عقیدت از اکثر ائمہ اسلام خصوصاً
 از امام ائیمخیفہ رحمۃ اللہ علیہ پس کند مردم بخاری صاحب صحیح و اوصیفہ
 را نیز مترجم بہ ابن قول کردہ اند و نسبت ارجاء و غیرہ جانب امام ائیمخیفہ
 و محمد بن حسن شیبانی نمودہ اند قال ابن سیف الدین فی تحصیل الرجال
 فی ترجمہ محمد بن اسمعیل البخاری و حین رفع الفتنہ و استند المحنتہ فی
 مسلہ خلق القرآن رجوع من بعد اد الی بخار اقلقہا الیہا بالغیظ و الکفرۃ و
 استقبلوہ الی فرسخ الحج و قال ابن الاثیر فی جامع الاصول فی
 ترجمہ ائیمخیفہ رحمہ اللہ تعالی و قد نسب الیہ من الاقوال المختلفۃ الیہ

یجوز قدره منها یشتره منها من القول بخلق القرآن والعول بالقد
 والقول بالارحار وعید ذلک انتہی وقال ابن حجر المکی فی الغلاء
 لما قبل لاهد بن ضیل بالذی نفهم علیه قال الرازی قال یس مالک
 حکم بالرازی قال لم یذلک البغیض اکثر ابائمه قیل قبل حکمتهم فی ہذا
 بحقیقہ و فی ہذا بحقیقہ فکلت احمد انتہی وقال ابن حجر العسقلانی
 فی لسان المیزان قال ضیل بن اسحق عن احمد کان ابو یوسف
 مستغنی السعدیث واما محمد بن الحسن وشیخہ کھانا مخالفین للماثر
 انتہی ورومی البخاری عن محمد فی تاریخہ الصغیر قال حدثنا
 نعیم بن حماد حدثنا القزازی قال کنت عند سفیان ففی النعمان فقال
 احمد لکان یفرض الاسلام عروۃ عمرہ ما ولد فی الاسلام
 اشام منه انتہی وقال الغزالی فی النحول ان اباضیہ تنزف حما
 وبنہ فی تصویر المائل ولتقرر المذاهب وکثر خطہ لذلک ولہذا تکلف
 ابو یوسف ومحمد عن اتباعہ فی تلشی مذہبہ لما راہ فیہ من کثرة التخط
 والتخلط والتورط فی المناقضات انتہی والبضا قال فیہ واما ابو یوسف
 عند قلب الشر یظهر البطلن وشوش مسلکها وحبزم نطاقا
 انتہی والبضا قال فیہ ولا یخفی فساد مذہبہ امی مذہب ابی حنیفہ فی
 نقاصیل الصلوۃ والقول فی نقاصیلہا یطول وشمۃ خطہ
 بین فہما عا والیہ اقل الصلوۃ عنہ فلو عرض اقل صلوۃ علی کل
 حامی حلف کاع لا منع عن اتباعہ فان من العزم فی مستنفع
 ینبذ وخرج فی جلد کلب بدیع ولم یفوا احرم للصلوۃ سبلا
 صیغۃ التکبیر ترجمۃ ترکیب کان او ہند یا و امقر من القرارۃ علی ترجمۃ

قوله مدامتان نم تیرک الركوع و تنقر فقرتین لا قعود بینهما ولا یقر
 التشهد ثم یحدث عمداً فی آخر صلوته بدلاً عن التسليم ولو سبقه
 حدث بعبء الوضوء فی أثناء صلوته و یحدث بعده عمداً لانه
 لم یمکن قاصداً فی حدیثه الاول تحلل عن صلوته علی الصحة
 والذی یشیعنی ان یقطع به کل ذمی دین ان مثل هذه الصلوة
 لم یحدث بها نیتی ولا یغنی محمد بن عبید الله بدعاً عن الناس
 الیہا و یمی قطب الاسلام و عماد الدین وقد زعم ان هذا القدر
 اقل الواجب فی الصلوة الی الی یحدث بہا لنبی و ما عداها اداب
 و سنن انتہی و انکار داود کہ یجہد بالمذہب بو قیاس اقبل ان یرتفعاً
 اجماع و رجحان ان یخرج وی ازل تقوی و دیانت ہو و یمی
 جائے انکہ یخرج وی ازل سنت و جماعت باشد کہ یف و قد
 قال عبید الله العبری فی شرح المنہاج و انہی انہ قد استہ
 من اہل البیت کالباقی و الصادق و غیرہما من الائمہ رضوان
 اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین انکار القیاس کما اشتهر من اہل حنیفہ
 و الشافعی و مالک القول بوجوب العمل بہ اشد و قال الحافظ
 ابن حجر فی فتح الباری شرح صحیح البخاری بعد نقل قول ابن
 بطلال و یعقب بعضهم الاولیۃ الی ادعای ابن بطلال بان
 انکار القیاس ثبت عن ابن مسعود و سن الصحابة و من التابعین عن
 عامر الشعبي بن قتادہ الکوفی و عن محمد بن سیرین بن قتادہ البصری
 و ذلک مشہور عنہم نقلہ ابن عبد البر و من قبلہ الدارمی و غیرہ عنہم
 و عن خیرہم و معہذا مراد از قیاس در انکار داود و از ان چیست

مطلق قیاس بملکیه باشد یا قیاس فی الجملة در محال مخصوصه بر طبق
 اول نسبت انکار جانب وی افتد ای صریح است زیرا که در کتب
 اصول صریح است که داود و منکر قیاس حلی اصلاً غایت و قیاس
 در مقام اولویه و مساواة حجة سید اند بلکه ذی از محوزین بقید است
 بقیاس غیر حلی نیز عقلاً انکار و س از صرف وقوع قیاس
 غیر حلی و تعبد به آنست شرعاً و بر شق ثلاثی ابو حنیفه نیز منکر قیاس
 در حد و دو کفارات و رخص و تقدیرات
 فی شرح

جمع الجوامع و منع داود و غیره بجلی منه بخلاف الجلی الضاوی بقیاس
 الاولی و المساوی کما یعلم مما سیاتی و اقتصرت فی شرح المختصر
 علی انه لا ینکر قیاس الاولی و هو یا کمون ثبوت الحکم فیه فی الفرع
 اولی منه فی الاصل کما سیاتی و منعه ابو حنیفه فی الحدود و الکفارات
 و الرخص و التقدیرات انتهی و قال جمال الدین عبد الرحیم الاستو
 فی شرح المنهاج و انکر داود و الظاهر ی و اتباعه التعبدیه شرعاً
 ای قالوا لم یرو فی الشرع ما یدل علی العمل بالقیاس و امکان
 جائزاً عقلاً و هذا الذی ذکره المحمّد مخالف لما فی المحصول
 و الساصل فان المذکور فیهما ان داود و اصحابه قالوا استحیل
 عقلاً التعبد بالقیاس کالمذنب الذی ذکره المحمّد لکنه موافق
 لما نقله النخالی و امام الحرمین و هو مقتضی کلام الامدی و ابن
 الساجب الص انتهی و ایضا قال فیه ان المصنف قد ذکر بعین
 ان القیاس الحلی لم ینکره احد انتهی و قال حبیب الله القدیر
 فی مستنیر المحصول المبحر فی التعبدیه قالون بوقوع الاولی و

الظاهر یے واینه والقاساسنے والنرواسنے فم انکروه سمعا انتہی واین
 حیدر السلام کہ یکی از مستندین شیخ المند عین است نیز منکر قیاس است بدون
 وقوع حادثہ **قال السبکی فی شرح جہم الجوامع** ومنہ ابن عبد السلام
 مالم یحظر الیہ بوقوع حاوئہ لم یوجد فی فیہا فیجوز القیاس فیما لا یجوز الیہ بخلاف
 مالم یقع فلما یجوز القیاس فیہ لا ینفکار فائدہ انتہی نوامی برین بدآل کہ از عناد
 اہل کمال انکار احمد را از لقار داود وز لعیہ وریڈ و متہ خود کردہ و انسیدہ زبان
 طعن و تشنیع ہر داود علیہ الرحمۃ بکشد و در پی عیب جوئی وی نقاد
 قدوہ اہل بدعت را بایلد کہ احوال اکابر است دیدہ از ف و مقیدت برین
 اید و نامی عاقبت خود را برباوت از **وقال ابن الاثیر** فی النہایۃ و ہجر
 جماعۃ من الصحابۃ جماعۃ منهم و ما تو اہما جریں **قال السیوطی فی التذکرۃ**
 السماء بالفلک المشون سعد بن ابی وقاص کان حجاج العمار بن باسر
 حتی ماتا و عاشتہ کانت مباحبۃ بحفصۃ و عثمان بن عفان کان حاجر
 لعبد الرحمن بن عوف و کان طاروس مہاجر العویب بن منبہ حتی ماتا
 و جری بین الحسن و ابن سیرین شئی فمات الحسن و لم یثمد ابن سیرین
 جنازہ و سعید بن السبب ہجر اباء حتی مات و کان الثوری یعلم من ابن
 ابی لیلی فمات ابن ابی لیلی و لم یثمد الثوری جنازہ انتہی **وقال**
الذہبی فی طبقات السلفاء ہجر احمد بن حنبل یحیی بن عیین و انمارت
 المساسی و ابانور انتہی **وقال ابو الحجاج المزنی** فی تہذیب الکمال فی
 ترجمۃ ابراہیم بن المنذر الحرامی شیخ البخاری یے **قال عبد اللہ بن احمد**
الہمدانی سمعت ابا حاتم الرازی یقول ان ابراہیم بن المنذر عارف الحدیث
 جابر الی احمد بن حنبل فاستأذن علیہ فلم یأذن لہ و جلس حتی خرج فلم علیہ

فلم یرد علیہ السلام وقال ذکر یا الساجی یعنی ان احمد بن حنبل کان یحکم
 فیہ ویزنه وقصد الیہ ببغداد لیسلم علیہ فلم یاذن له ان یشی وتشد ابوحاتم
 رازی در باب رجال مشہور است پس قولش علی الاطلاق درین باب
 مقبول نیست عند الجمہور قال شمس الدین ابن الیثم فی شرح
 الی داود فان اباحاتم الرازی یجہل رجالا وجمہات معروفة وفون و
 ہوتشد و فی الرجال انتہی بہن ابوحاتم و ابو زرعہ محمد بن اسمعیل
 بخاری صاحب صحیح را شہم تخلیق قرآن نمود و ہمکن محمد بن سبیح ذلی
 کہ شکایت داود نزد احمد کردہ این اتہام را زور بیہ احداث فتنہ بر محمد بن اسمعیل
 بخاری و زینیا پور گردانیدہ فی ارشاد اللیب لما الف البخاری کتاب الصحیح
 عرض علی احمد بن حنبل و سبیح بن یحیی و علی بن المدنی و غیر ہم فاجمعا
 و شہدوا له بالصحة الا فی رابعہ احادیث قال العقیلی و الثقل فیہا
 قول البخاری و ہی صحیحہ و قد من بنیاء یورسنہ خمس و مائتین مخرض محمد شہا
 محمد بن الذہلی الہما علی السماع منہ و اتنی علیہ محدث بہامہ ثم وقع منہ بین
 الذہلی ما وقع فامر حم الذہلی بالانقطاع عنہ فانقطع اکثرہم و بقی سلم بن الججاج
 یحضر مجلس الذہلی فقال الذہلی یوما الا من قال یسئل قول البخاری فلا
 یحل لہ ان یحضر مجلسنا فاحمد مسلم رواکہ فوق عمامتہ و قام علی رؤوس
 الناس فنبعث الی الذہلی بجمیع ما کان کتب عنہ علی طہر حال کذا ذکر الحاکم و قد
 انصف مسلم فلم یحدث فی کتابہ الا عن ہذا و لا عن ہذا انتہی و ہمین سعید
 بن عمر برودع کہ مجلس ابی زرعہ از عبد الرحمن بن حنبل اش کفر داود و نقل
 کردہ از ابی زرعہ جمعی بودن ابن جندیہ و محمد رحمہما اللہ تعالی ناقل گزیدہ قال
 اسحاق ابن مجہر فی لسان المیران قال سعید بن عمر البردعی سمعت ابی زرعہ

الرازی بقول کان محمد بن الحسن حمیاد کذا شیخہ انتہی الحال اقوال نقادین
 رجال کہ متصف اند بہ صدق و عدالت و بیایہ اعتماد اند و انہ اہل عیبت
 و ریح و داود علیہ الرحمۃ نشہوند و ازوریدہ و سنیہ باز آیند قال النودمی فی تہذیب
 الاسما و فضائل داود و زہدہ و ورعہ و متابعتہ لسنۃ مشہورہ و اخلاف المسلما
 بل یعتبر قولہ فی الاجماع الی ان ذکر قال الشیخ ابو عمر و ابن الصلاح بعد ان ذکر
 ما ذکرہ او مغلطہ قال الذی اختار الاستاذ ابو منصور و ذکر انہ الصحیح من المذہب
 انہ یعتبر خلاف داود و قال الشیخ و ہذا ہو الذی استقر علیہ الامر اخر ا
 لما ہوا لا علیہ من صفوہ الائمۃ المتأخرین الذین اور و داؤد مذہب داود فی
 مصنفاتہم مشہورہ کاشیخ الی حامد و اسحاق علی و الماوروسی و القسطنطینی
 ابی الطیب و شہبہم قلو لا اعتد او ہم بہ لما ذکر و اندیہ فی مصنفاتہم انتہی
 و ایضا قال فہ قال تغلب کان داود و عطلہ اکثر من جملہ و قال ابو عبد اللہ
 المحاملی رایت داود و یصلی نماز رایت مصلیا شہید فی حسن تواضعہ و روی الخلیل
 عن الی عمر و المستملی قال رایت داود و الطاہر سکرید علی ابی بن ابو یوسف
 و رایت احد قبلہ و لا بعدہ بر علیہ بیۃ انتہی و قال الخلیل فی تاریخہ
 ان داود کان زاہد اور عانا کانتہی و قال الذہبی فی المیزان قال
 ابو اسحق مولدہ سنۃ اثنتین و مائتین و احب العلم عن اسحق و ابی یوسف کان
 زاہد مستقل انتہی و قال المحاملی فی شہر جمع الجوامع ان داود کان
 جلا من جبال العلم و الدین و لم یمن سواہ النظر و سئل العلم و وفور البصر
 و الا عاطیہ باقوال الصحابة و التابعین و القدرۃ علی الاستنباط ما تعظم
 وقعہ و قد دونت کتبہ و کثرت اتباعہ و ذکرہ الشیخ ابو اسحق الشیرازی
 فی طبقاتہ من الائمۃ المتبعین فی الفروع و قد کان مشہور فی زمن

الشيخ وبعده كثير الاسما في بلاد فارس من شيراز وما والاها الى
 ناحية العراق وفي بلاد المغرب وقال اين خلكان في
 تاريخه البوسليمان داود بن علي بن خلف الاصبهاني في الامام
 المشهور المعروف بالطاهر كان زاهدا متقلا كثير الورع
 اخذ العلم عن اسحق بن راسويه والي تور وكان من اكثر الناس
 تقصبا للامام الشافعي ووصف في فضايله والثناء عليه كتابين كان
 صاحب نديب يستعمل جميع كثير يوفون بالطاهر انتهي وقال السلي
 في طبقات الشافعية داود بن علي بن خلف بوسليمان البغدادي
 الاصبهاني في الامام اهل الطاهر ولد سنة مائتين وقيل سنة اثنتين
 ومائتين وكان حمدا له المسلمين وديارهم وله في فضل الشافعي
 مصنفات انتهي وقال السمعاني في الانساب هو الامام اصحاب
 الطاهر وكان ورعانا سكا زاهدا انتهي وقال الكرماني في شرح
 صحيح البخاري في حال مالك رحمه الله تعالى واعلم انه احد الائمة
 السنة اصحاب المذاهب المتبوعة في الامصار وهم ابو حنيفة والشافعي
 وسفيان الثوري وداود الاصبهاني والطاهري وقد جمع الامام
 ابو الفضل يحيى المحضلي الخطيب الشافعي اسماءهم فقال
 ان نسبت اركان الشريعة فاسمع به لتعرفهم واحفظ اذا كنت سامعا
 محمد والنعمان مالك واحمد وسفيان واذا ذكر بعد داود تابعا
 انتهي وقال عبد الكريم الشهرستاني في الملل والنحل ثم المجتهدون
 من ائمة الائمة محصورون في صنفين لا يعدون الى ثالث
 اصحاب الحديث واصحاب الراي اصحاب الحديث وهم اهل الصحاح

وہم اصحاب مالک بن انس واصحاب محمد بن ادریس الشافعی
 واصحاب سفیان الثوری واصحاب احمد بن حنبل واصحاب اودبن
 محمد الاصفہانی وانما سمو اصحاب الکحدیث لان عنایتہم بحصول الاحادیث
 ونقل الاخبار ونباء الاحکام علی النصوص ولا یرجعون الی القیاس الخجی واتفق
 قولہ من بعد مدینے ابن جزم ظاہری وراشد بس کہ بقیہ حکومت بنی مروان
 دران زمان بود اعتقاد حقیقت امامت بنی امیہ و فرط عقیدت باماضین
 ظاہر بنود اعیان دولت را بدین دام صید ساختہ خاطر خواہ بہ اظهار
 مکنونات پروا خۃ الحرح قول بالامشرع گردین کہ صدور حکم اخراج
 وجہس و تکفیر و تضلیل از ملوک و اقران نسبت علما علی العموم موجب
 تنقیص شان ایشان نمیکرد و الامور شور عقیدت از کبرای است باشد
 بہ احدی از اکابر سلف تا خلف الاماشارہ سازند گذشتہ کہ مبتلا می این بلا
 نشدہ باشد و جرمہ ازین شربت بخشیدہ باشد قال رسول اللہ صلی
 علیہ وسلم استر الناس بلاء الانبیاء ثم العلماء ثم الصالحون
 رواہ الحاکم فی مستدرک و اخرج البیہقی ان کعب الجبار
 قال لا بیعو می الخولاء کیف تجدد قوماک بک قال مکررین
 مطیعین قال با صدقت التورۃ حینذوا یم السد ما کان رجل حکم
 قط فی قوم الا بنوا علیہ و حسدوہ و اخرج ابن عساکر
 مرفوعا ازہ الناس فی العالم املہ و جیسہ انہ الاکان فی حبسہ
 شتی غیرہ و الاکان عمل فی عمرہ و بنا عیسرہ و آورد الشعر الی فی القیوت
 عن السیوطی قال اعلم ان ماکان کبیر قط الاکان لہ عدو من السفلی
 اذا الاشراف لم نزل بنتک بالاطراف اہل عصر از عبد اللہ بن عمر برتر شد

پیش از آنکه آمدند و عبدالمعین بن عباس را اندامی شدید می رسانیدند و میگفتند
 که آنه یفسر القرآن بغیر علم و در اندامی سعد بن ابی وقاص سعی مینمودند
 چنانچه به عمر بن الخطاب رسانیدند که آنه لایحین ان یصلی و عبدالمعین بن
 را منسوب بر یا و نفاق می گردند چنانچه در عین حالت صلوة آب
 بسیار گرم بر سر ایشان انداختند و امام احمد بن حنبل را به ضرب و جستن
 ساختند و محمد بن اسماعیل بخاری را از بخارا تا خرتنگ بیرون نمودند حتی
 قال بعد ما فرغ من تجمده اللهم قد صاقت علی الارض بما رحبت قال
 الیک فاقم السهر فنی رحمه الله تعالی علیه و با نیزه بسطامی را هفت بار
 از بسطام و محمد بن فضل بلخی را از بلخ و حسین رازی را از رمی و سهل بن عبد
 تستری را از شهردمی جانب نصره و ابو الحسن بوشنجی را از وطن شان
 جانب نیشاپور و ابو مدین را از نجاشیه به تلمسان و ابو بکر نابلسی را بعد سلخ از
 ملک مغرب جانب مصر و ابو عثمان مغربی را بعد تشهیر و ضرب از که
 جانب بغداد و فو النون مصری را بعد تغلیل و کفیر و نسبت زند و قید
 به طوق قیدگیر از مصر جانب بغداد بیرون ساختند و به کفیر ابو سعید
 خزاعی قومی دادند و کفر جنید و شبلی و ابو القاسم بن قسی و سید احمد غازی
 و ابو القاسم بن جمیل ظاهر نمودند و ابن سمعون را منسوب جانب
 اموری چند کرده بر جنازه وی نماز خواندند و ابو الحسن شافعی را با یحیی
 وی از بلاد مغرب به اخراج کرده به اطراف ممالک نامه با فرستادند
 که مغربی زندیق است از بخاری بیرون کرده شده است و بلاد خود ویرا
 بارند و حکیم ترمذی را به نسبت قول افضلیت اولیا از انبیا جانب
 بلخ اخراج نمودند که تها به وی را سزا می آورده بدربار انداختند

و به اتفاق مجلس تکفیر عزالدین ابن عبدالسلام از جهت کلماتیکه در عقائد
 گفته بود در ذواتناج الدین سبک را گفتند که محروک و لو اطلت را مباح میگوید
 و به شب لبس غبار بینماید و برابر اسم جبری و حسین عاکی که از شیوخ شمران
 بودند استند انکار نمودند و از جلوس بر کرسی و غلط مانع آمدند و فتوای
 تفصیل غزالی و احسان کتاب احیاء العلوم دادند و چند نسخه های اجبار
 را سوختند و قاضی عیاض صاحب شفا را بنسبت یهودیت و حرام
 قتل رسانیدند پس اگر بر عزم این برادر شیطان صدور تفصیل از اهل
 زمان و وقوع خسراج بحکم امیر و سلطان موجب بدبختی باشد
 قطعاً منجر به سوء اعتقادی از شیوخ مذکور شود و دیگران که ذکرشان درین
 کتاب از جهت غایت مقام متروک نشده گزند و صدور خطا و
 وقوع غلط در بعض سائل نیز دستوری به این معنی نمیدهد که عصمت
 از خطا در حینه انبیا کم است که یافته شود و اعتقاد حقیقت امامت نبی است
 که ابن حزم ظاهر نموده موافق اعتقاد علمای اهل سنت و جماعت
 بوده فان اکثر الصحابة كانوا يرون بنی امیه ائمة و هم بنو مروان حتی
 كانوا يصلون المصنوع و يرون قضایا هم نافذه و کذا الصالحون و السابغون
 کذا قال البرودی فی عقائده و الايض قال فی عقائده و اجمع
 العلماء علی اسم سار و الامه انتمی و قال التفنازانی فی شرح
 العقائد بعد قول السننی و الخلافه ثلاثون سنه ثم بعد ما ملک اماره
 فتفاوتیه و من بعده لایکون خلفا بل ملوکا و اماره و هذا مشکل لان اهل
 اهل و العقب من الامه قد كانوا متفقین علی خلافة الخلفاء و العقب
 و بعض المروانیه کعمر بن عبدالعزیز مثلاً لعل المراد ان الخلافه الکامله التي

لایثوبہاشی من الخافعة و میل عن المتابعة تكون ثلثین سنة و بعد باقہ
 مکنون وقت لا تكون انتہی حال ابو الولید باجی را کہ سجدہ اراکین زیر حجاب
 ازندگان ابن حزم سے شمار و ابن خلکان در ترجمہ و سہینوید
 و بینہ و بن ابی محمد بن حزم المعروف بالطاہری مجالس و مناظر
 و فصول بطول شہرہ انتہی نشود کہ شیخ عبدالحق در مایع النبوة
 مشکا و دوی دعوی کردہ کہ نوشتہ آنحضرت بدست مبارک خود
 بعد از آنکہ نمیدانست نوشتن را پس شنیع کردند بروے علمائے
 اندلس و زمان دوی و نسبت کردند اورا کفر و زندقہ بسبب قولیکہ
 کہ مخالفت نظر سے دانست انتہی احوال پنجہ نقادین رجال و محدثین
 ابن دجال در حال ابن حزم نوشتہ اند بگوشت ہوش نشوند و از
 گستاخی و بی ادبی در خدمت امہ کبار کہ شمار رئیس الاسفہارست
 استغفار نمایند قالی ابن خلکان سے و فیات الاعیان ابو محمد طے
 بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب بن صالح بن حلف بن سعدان
 بن سیان بن یزید بن مولی یزید بن ابی سیان صخر بن حرب
 بن اسیمہ بن عبد السمیس الاموی و جدہ یزید اول سن اسلام سن اجداد
 و اصلہ من فارس و مولدہ بقرطبہ سن بلاد الاندلس یوم الایضا
 قبل طلوع الشمس سلخ شہر رمضان سنہ اربع و ثمانین و ثلثمائے
 سن بجانب الشرقی منها و کان حافظا عالما بعلوم الحدیث فقہا
 مستبطا للاحكام سن الکتاب و السنہ بعد ان کان شافعی المذہب
 فانتقل الی مذہب اہل الطاہر و کان متقنا فی علوم حجتہ عالما بمعلمہ
 زائدہ فی الدنیا بعد الریاستہ التہ کان لہ ولایہ من قبلہ فی

الوزاره و تدبير الممالك متواضعا اذا فضائل حجة و تواليف كثيرة انتهي و بعض
 قال فيه قال ابن الشكوال في حقه كان ابو محمد لجمع اهل الاندلس قاطبة
 العلوم الاسلام و اوسعهم معرفة مع توسعه في علم اللسان و وفور خطه
 من البلاغة و الشعر و المعرفة بالسير و النجرا خبره والده الكور ارفع الفضل انه
 اجمع عنده بخط ابنيه من تاليفه نحو اربع مائة مجلد تشتمل على قريب من ثمانين
 الف ورقة و قال الحافظ ابو عبد الله محمد بن قنبر الحميدي ما راينا مثله
 فيما اجمع له من الزكوار و سعة الحفظ و كرم النفس و اتين و ما رآب
 من يقول الشعر على البداهة اسرع منه النحر قال ابو سالم عبد الله
 بن محمد العباسي المعروف في مقايح كنز الدراية قال الحافظ النجاشي
 في التذكرة هو الامام العلامة الفقيه المجتهد ابو محمد علي بن احمد بن حنبل
 بن خرم بن غالب بن صالح بن حلف بن سعدان بن سفيان بن زبير
 مولى يزيد بن ابى سفيان بن حرب الفاسي الاصولي الاموي البزنجي
 القرطبي الظاهري صاحب التصانيف كان جده خلف اول من دخل
 الاندلس ولد ابو محمد بقبر طبة سنة اربعين و ثمانين و ثمان مائة و سبع من
 ابى بكر الطليخى و عبد الرحمن بن عبد الله بن خالد و يوسف بن عبد الله
 القاسمي و خلق سواهم روى عنه ابو عبد الله الحميدي فاكثروا و ابنه البوراء
 الفضل بن علي و طائفة و اخر من روى عنه بالاجازة شيخ ابن محمد
 و كان ينتهي في الزكوار و الحفظ و سعة الدائرة في العلوم و كان شافعا
 ثم انتقل الى القول بالظاهر و نفى القول بالقباس و تسبب بالعموم
 و البراءة الاصلية و كان فيه دين و قورع و تزهد و خرا للصدق و كانت له
 كتب عظيمة لا يساكن الحديث و الفقه انتهي و قال ابن حجر المكي في

خلاصة الايمان الشيخ الامام العلامة او محمد صاحب المصنفات العالية الكافية
 ابو محمد بن حزم الاندلسي رح كان من اعظم العلماء واعيان الاواباء امارح
 في الحديث والفقه والكلام وهو امام الاصوليين وكان احتياطاً لثامه واورثهم
 وادفعهم سمع منه الحديث والفقه جماعة من اعلام المحدثين والفقهاء وكان
 من اكابر المجتهدين النافذين كثير الجهد في تجميع الفقه عن الطوائف
 والاراء احر وقال السهاسي في الانساب انه كان ركناً من ركائف كان
 السنة في بدته اشتهى وقال الشيخ ابو حامد العزالي في شرح الاسمار
 الحسنى وجدت لابى محمد بن حزم كلاماً في الاسمار يدل على عظم
 حفظه وسيلان ذنبه اشتهى وقال عمر الدين بن عبد السلام ما ريت
 في كتب الاسلام مثل الحمل لاسن حزم والمعنى للشيخ الموفق اشتهى
 وقال الحميدي كان ابن حزم عاقل الحديث مستنبطاً للاحكام من
 الكتاب والسنة متقناً في علوم حمة عالماً بعلمه ما رايته مثله فيما اجتمع له
 من الزكاء وسرعة الحفظ والتهذيب وكرم النفس وكان له في الاثر
 باع واسع وما ريت من يقول الشعر اسرع منه وقت سمعت شعراً
 على عروق العجم اشتهى وقال ابن صاعد بن احمد الربيعي كان ابن
 حزم اجمع اهل المائتين كلهم بعلمهم الاسلام واوسعهم معرفة وابعثهم في
 نوح في علم البيان وخط من البلاغة ومعرفة بالسيرة والانساب
 اخبرني ولده انه اجتمع عنده بخط ابيه من ثوابه اربع مائة مجلد
 على نحو ثمانين الف ورقة اشتهى وقال البيهقي المورخ العباسي
 بان محفوظ البحر الحجاج ولقد حفظ على المسلمين علومهم واورثها
 على كل اهل دين والف الملل والنحل اشتهى كذا ذكره السخا في تاريخ

فی لسان المیزان وقال الشيخ ابن العرني في الفتوحات
 الملكية رايت النبي صلى الله عليه وسلم وقد عانق ابا محمد بن خرم المحدث
 فعاب الواحد في الآخر فلم يزل الا واحد او رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فانه غاية الصلة وهو المعبر عنه بالاتحاد انتهى وقال في
 المبشرات رايت في النوم رسول الله صلى الله عليه وسلم يعانق الامام المحدث
 ابا محمد علي بن احمد بن حنبل الفاسي صاحب المحلى كان اماما في
 الحديث عالما به عالما ومن عيني الموروثات رسول الله وولات ابن
 خرم في الصفات كانها جسد واحد فانه من يركبه الحديث انتهى
 قوله بس ازان ابن قيم وعينه تلامذه اشس هم بتاييد او برهان
 وكنا بهامي عجيبه تصنيف نمودند فاما عليه ابن مفسده من دفع گروه
 اقول ابن خرم را منجمه تلامذه ابن خرم شمردن و برخواستنش
 بتاييد ابن خرم نوشتن چه قدر جرت بر کذب و افتراء است
 و بياکی به ابن ثقفوه چه مقتضای حیات تولد ابن قيم در ۶۹۱
 یک و نود و ازماته سابقه و وفات ابن خرم در مائه فاسه در کشته
 چهار و پنجاه یا شش و پنجاه پس اثبات تلمذ قبل از تولد جزو انتمی
 این چیز نابالغ بدیون چه تصویریده شود و نمیشه از نادان و اقصی ابن خال
 از احوال رجال چه خیال کرده آید شمس الدین ابن القیم از تلامذه
 شیخ الاسلام فنی الدین ابن تمیمه منبلی بود و تصانیف وی در روایات
 و شرک و شرح احادیث مشتهر و افاق اندر او المعاد و اعانه
 اللہ تعالی و شرح سنن ابی داود و بالفعل پیش نظر فقیر موجود و شرح
 سنن ابی داود بر ابن خرم اعتراضها میکند و در مقامی از کتاب

مذکور ہے نگار و دوع الظاہیۃ البحتۃ فانہا نفسی القلوب و تجہا عن ویت
 محاسن الشریعہ و یجہا ما او و عتہ من احکم و المصلح و العدل و الرحمة
 انتہی قال النخاط ابن حجر فی الدرر الکاشفة فی ترجمہ قال ابن کثیر
 کان ملازمًا للاستغفار لیلًا ونہارًا کثیر الصلوة و التلاوة حسن الخلق کثیر
 التودد و الاحید و لا یجحد ثم قال لا اعرف فی زمانہا من اہل العلم
 اکثر عبادة منه و کان طویل الصلوة جدا و یمد کوعھا و یجودہا الی ان قال
 و کان اذ اصلى الصبح علی سبک کمانہ یذکر اللہ تعالیٰ التبار و یقول انی اتخذای
 لولم اتخذہا سقطت فوادى و کان یقول بالصبر و الفقر نبال الامامة
 فی الدین و کان معمری جمع الکتاب فحصل منها ما لا یحصى حتی کان اولادہ
 یمعون منها بعد موتہ و ہر اوطیلا سومی ما اصطوفوہ منها لانفسہم الی ان قال
 و کان ذکر قبل موتہ بمدة اتمہ راہی شیخ ابن تیمیہ فی المسام و انہ سالہ
 عن شہلہ فقال انزل منزله فوق فلان و سمی بعض الاکابر قال لہ و انت کذا
 یلمق بہ و لکن انت فی طبقہ ابن خزيمة انتہی و قال السیوطی
 بغیۃ الوعاة محمد بن ابی بکر بن ابوب بن سعید بن حریر الشمر بن
 القیم الکھنبلی العلامة و لدہ فی سابع صفر سنہ احدى و سبعین و ستامة
 و قر العریۃ علی المجد التوئسی و ابن ابی الفتح البعلی و الفقه و الفرائض
 علی تیمیہ و الاصلین علیہ و علی الصفی البندی و سمع الحدیث من النقی
 سلیمان و ابی بکر بن عبدالرحم و ابی نصر بن السراہی و علی الطعم و غیرہم
 و صنف و ناظر و اجتہد و صار من الائمة الکبار فی التفسیر و الحدیث
 و الفروع و الاصلین و العربیہ و لدہ من التضايف زوا المعاد و فتاح
 دار السعادة و مذهب سنن ابی داود و سفر النجدين بن رفع الیدین

الصلوة ومعالم الموقعين عن رب العالمين والكافية والتافية ونظم
 الرسالة الجلية في الطريقة المحمدية وتفسير الفاتحة واسرار القرآن والروح
 وبيان الاسماء على بطلان محل السباق والفضال وجمال الافهام
 في حكم الصلوة والسلام على خير الانام وسعاني الادوات والحروف
 ودرج الفوائد مجلدان وهو كتبه الفوائد اكثر مسائل سحرية مات في حب
 سنة احدى وخمسين وبيع مائة اتمنى قوله هذا بعد تلي شقة
 ابن تيمية ورجع خود اشتداع دين جديد منوده نيكام گرم ساخت الفخر
اقول در نسبت تفاوت جانب معتد است بهی باکی این
 به نسبت اساس شرک و بدعت گردیده که نه محاباد تنقیص
 شان و نه و بان خود دیدم بالامتنع شده که قول معاصرین
 و اقران در حق طائفة علماء و مآدیل بر انتفاص شان ابن طائفة علیه
 نباشد و جو سلاطین جائزین بحبس یا تخریج یا ضرب یا قتل بر خطا
 مراتب مظلومین حجت نبود نسبت تخریم سفر را به زیارت قر شریف
 صاحبه الصلوة والسلام جانب شیخ الاسلام گوید بعض کتب سطوت
 لیکن انکاران از ناصرین شیخ الاسلام بمقابله مدعیین ابن اتهم نیز
 مشهور **قال** ابن حجر العسقلانی فی فتح الباری شرح صحیح
 البخاری والحاصل انهم الزواجر ابن تیمیة تخریم شد الرجل الی زیارة
 قبر سیدنا رسول الله صلعم و اکثر ناصر و ذلك و فی شرح ذلك من
 الطرفين طول اتمنى و ممکن است تطبیق بحمل تخریم بر تخریم صورت
 خاصه یا به تاویلی دیگر **قال** الشيخ علی القاری فی شرح الشفا
 نعم ممکن حمل کلام من حرم او کرده علی صورة خاصة من الزیارة

الى اجماع في وقت خاص على مئة منكرة او صفة مكرهة من اجماع
 الرجال والنساء في وقت واحد فيه من اتخاذ قبره عبد الموجب
 لما ورد فيه وعبد المني وقال الغثني في مجمع البحار ذكره مالك
 ان يقال زرنا قبره صلى الله وسلم وعلوه بان لفظ الزيارة صار
 مشتركا بين ما شرع ولم يشرع فان منهم من قصد الزيارة قبور الانبياء
 والصالحين ان يصل عند قبورهم ويدعو عند ما يسألهم الحاج في هذا
 لا يجوز عند احد من علماء المسلمين انتهى وقال القسطلاني في
 شرح صحيح البخاري بعد حكاية تحريم الزيارة عن تقي الدين ابن
 تيمية وقد اجاب المحققون من اصحابه انه كره اللفظ او بالا اصل الزيارة
 فانها من افضل الاعمال واجل القربات الموصلة الى ذلك
 الجلال وان مشروعية ما عمل اجماع بلانزع انتهى وبرقة تير صحت
 ابن نسبت تخطئه وهي درين باب كاف است وشيخ الاسلام مجتهد
 بود والمجتهد بخلي وبصيب بس اعطى ما وجب خروجي از دائره اهل سنت
 نباشد وباعت بر مطعون في نهي نه گردد وجمع عليه بكون مذنب غير
 زیارت نزد خصم مسلم نبود وتصحيح نقل اجماع از اهل اجماع مدعي اجماع
 بر خود لازم واند نسبت تخميم واثبات جهت جانب شيخ الاسلام محض اقرا
 است وقولش با جرائد اصول اسما و صفات بر ظاهر موافق اقوال
 قدماست قال الشيخ على الفارسي في رسالة الغدة بعد نقل كلام
 ابن حجر المكي عن شرح الشهابي قالت صاحبها السلام على من هذه
 الصفة القبيحة والسمعة الغضبية ومن طالع شرح سنن السائر بين تبين
 له انها كاذبة من اكابر اهل السنة والجماعة ومما ذكره ابن القيم في الشرح

المذكور بالنسبة وبذلك الكلام من شيخ الاسلام في الشيخ ابا عبد الله الانصاري
 قدس سره صاحب المنازل يعين لمرتبة من السنة وسقاده من العلم
 وانه برى مائة اعداءه البهيمة من التشبيه والتشبيح على عاوتهم من
 ربيهم اهل الحديث والسنة بذلك كرم الرفعة لهم بانهم نواصب
 والمعتزلة بانهم نواب حشوية وذلك ميراث من اعداء رسول الله صلى الله
 عليه وسلم في زمنه ورمى اصحابه بانهم صباه وقد ابتدوا وبنوا محذرا و
 بذات ميراث لاهل الحديث والسنة من فيهم بتلقيب اهل الباطل لهم با
 لاقاب المذمومة وقد من الله روح الشافعي حيث يقول وقد نسب
 الى الرضا **ع** ان كان رضا صاحب ال محمد فليشهد الثقلان اني راض
 ورضي السر عن شحما ابي عبد الله من تيممه وقد نسب الى النقيب
 حيث يقول **ع** ان كان نصبا صاحب محمد فليشهد الثقلان
 اني ناصب به وعفا الله عن الثالث به فان كان تجبما نبوت صفاته
 وتبرها عن كل عيب مفر به فانه محمد الذي مجسم به فهو شهودا
 واحضر واكمل محضر به قال في الشرح المذكور حماد بن علي بن
 حقيته وزين طريفة بالنسبة ان حفظ حرمة لصوص الاسماء والصفات
 بحسب ارجاءه على طواهير ما و هو اعتقاد مفهومها المعتبر
 الى اتيام العامة ولا يخفى بالعامية الجهال بل عامة الامة كما
 قال مالك رحمه الله تعالى وقد سئل عن قوله نعم الرحمن
 على العرش استوى كيف استوى فاطرق مالك حتى علاه
 الرضا قال الاستواء معلوم والكيف غير معقول والايمان
 به واجب والسؤال عنه بدعة فرفق بين المعنى المعلوم من بده

اللفظ وبين الكيف الذي لا يعقله البشر وبذا الجواب من مالك
 شاف عام في جميع سائل الصفات من السمع والبصر والعلم
 والحياة والقدرة والارادة والنزول والغضب والرحمة والنعمة
 فتعانيها كلها معلومة واما كيفيتها فغير معقولة اذ تعقل الكيف في
 العلم بكيفية الذات وكنهها فاذا كان ذلك غير معلوم فكيف يعقل
 لهم كيفية الصفات والعصمة النافذة في هذا الباب ان لا يصف
 الا بما وصف الله به نفسه وبما وصف به رسوله من غير تحريف
 ولا تعطيل ومن غير تكليف ولا تمثيل بل ثبت له الاسماء
 والصفات وتنقي سنة مشابهة المخلوقات فيكون اثباتها
 منزها عن التشبيه ونفيها عن المنزها عن التعطيل فمن نفى حقيقة
 الاستوار فهو معطل ومن شبه باستوار المخلوق فهو ممثل و
 من قال هو استوار ليس كمثله شيء فهو الموحد المنزه انتهى كلامه
 وتبين مراده طهران معتقده هو محمد جمهور السلف واكثر خلف
 من اهل السنة والجماعة وحيث انقضى عنه وعن شيخه التجسيم
 فالمعنى البديع الذي ذكره في الحديث له وجه وجبه عند
 ارباب الذوق السليم الحرو قال ابن ابي شيبة في تاريخه
 حدثنا يارون بن معروف بن ضرة اليميني قال سمعت سليمان
 اليميني يقول لو سئلت ابن الله نقلت في السما وقال
 حنبل قلت لابي عبد الله ما معنى قوله وهو معكم ويور بعهم
 قال عليه السلام الغيب الشهادة علمه محيط كل شيء يعلم الغيب هو على العرش قال الحسن بن ابوت
 ثنا ابراهيم بن ابيان عن ابيه عن عكرمة في قوله تعالى

لولا بنیہم من بین ایدیہم ومن خلفہم وعن ايمانہم وعن شہادۃہم
 فان لم یستطیع ان یقول من فوقہم علم ان السنۃ من فوقہم انتہی وقال
 عبد الرحمن بن ابی حاتم فی کتاب السنۃ ناقلہ عن الشافعی
 رحمۃ اللہ تعالیٰ السنۃ الی انی انا علیہا ورایت اصحابنا علیہا اہل
 الحدیث الذین راہتہم فحدث عنہم مثل سفیان و مالک و غیرہما
 الاقرار بشہادۃ ان لا الہ الا اللہ وان محمد رسول اللہ وان السنۃ
 علی عرشہ فی سمارہ یقرب من خلقہ انتہی وقال البیہقی کتابہ
 المذکور سالت ابی ذابار رحمۃ اللہ عن مذاہب اہل السنۃ فی اصول
 الدین وما ادرک علیہ العلما رب فی جمیع الاسصار وما یعتقدون
 فی ذلک فقالوا ادرکنا العلما رب فی جمیع الاسصار حجارا و عرفا و
 مصرا و شاما و مینا کان من مذاہبہم ان الایمان قول و عمل یزید
 و ینقص و القرآن کلام اللہ غیر مخلوق بجمیع جہاتہ و قدر خیرہ و شرہ
 سن اللہ تعالیٰ وان اللہ تعالیٰ علی عرشہ ماسن خلقہ
 کما وصف نفسه فی کتابہ و علی لسان رسولہ بلا کیف احاط کل شیء
 علما لیس کثلہ شیء و ہو السمع البصیر انتہی وقال ابو القاسم
 فی کتاب شرح السنۃ لہ وحدث فی کتاب ابی حاتم الرازی
 مذہبنا و احبنا انما اتباع رسول اللہ صلعم و اصحابہ و التابعین من
 بعدہم و التمسک بمذاہب اہل الاثر مثل ابی عبد اللہ احمد بن
 حنبل و اسحق بن ابراہیم و ابی عبد القاسم و الشافعی و غیرہم
 اللہ تعالیٰ و لزوم الکتاب و السنۃ و یعتقدون ان اللہ عز و جل
 علی عرشہ ماسن خلقہ لیس کثلہ شیء و ہو السمع البصیر انتہی وقال

ابو الحسن الاشعری نے کتاب مقالات المضلین لہ فی
 باب ترجمہ باب اختلافہم فی الباری بل ہونے مکان دون
 مکان ام لا فی مکان وکل حملۃ العرش ثمانیہ املاک ام ثمان
 اصناف من الملائکہ اختلفوا فی ذلک علی سبع عشر مقالہ ثم
 قال وقال اہل السنۃ والحديث انه ليس بحمیر ولا ثنیۃ الاشیا
 وانه علی العرش كما قال الرحمن علی العرش استوی
 ولا یقدم بن بدی السد فی القول بل یقول استوی بلا کیف
 وان له وجہا كما قال ویحق وجہ ربک وان له یدین كما قال خلقت
 بدی وان له عینین كما قال یجری بھینا وانه یحیی یوم القیامۃ ہو
 و ملائکہ كما قال وجار ربک والملك صفا صفا وانه یزل الی سمار
 الدنیا كما جاز فی الحدیث ولم یقولوا شینا الا ما جاز فی الکتاب
 او جازت بہ الروایۃ عن رسول اللہ صلعم انتہی وقال فی الابانۃ
 نقول ان اللہ استوی علی عرشہ كما قال الرحمن علی العرش
 استوی انتہی وقال الحافظ ابو نعیم الاصفہانی فی عقیدۃ طریفا
 طریقۃ المبتغین لکتاب اللہ والسنۃ واجماع الامۃ فاعتمد وہ ان
 الاحادیث لکن بنیت عن رسول اللہ صلعم فی استوارہ
 علیہ یقولون بہا واستوارہا من غیر کیفیۃ امتی وقال عبد اللہ
 الشترستانی فی الملل والنحل اما السلف الدین لم یعرضوا
 للتأویل ولا یبدؤوا للتشبیہ فمنہم مالک من انہ اد قال لا استوار
 معلوم والکیف مجهول والایمان بہا واجب والسوال عنہ بدیۃ
 ومثل احمد بن حنبل وسفیان الثوری وداود الاصفہانی و

سن تابعهم حتی انتهی الزمان الی عبد الدین سعید الکلائی
 و ابی العباس القلائی و الحارث بن اسد الحاسبی و ہولار
 کا نواسن جملہ السلف الا انہم با شہ و اعلم الکلام و اید و احقا
 السلف بحجج کلامیہ و براہین اصولیہ و صنف بعض و درس بعض
 انتہی و قال الصرخہ فاما احمد بن حنبل و داود بن علی الاصفہا
 و جماعة من ائیمہ السلف فجزوا علی منہاج السلف المتفقہ میں علیہم
 من اصحاب الحدیث مثل مالک بن النضر و قائل بن سلیمان و سلمو
 طریق السلامۃ فقالوا تو من بما و ردہ الکتاب و السنۃ و لا تتعرض
 للفتاویٰ بعد ان تعلم قطعاً ان الصدوق جل لا یشبہ شیئاً من المخلوقا
 و ان کل ما مثل فی الوہم فانه خالقه و مقدرہ و کانوا یحترمون عن تشبہ
 انتہی و قال السید عبد القادر الجیلانی طاب اللہ ترہ و جل جلالہ
 ستواہ فی غنیۃ الطالبین کل سن علیہا فان و یقوی و جہ ربک
 ذوالجلال و الاکرام و ہو بجمہ العلو مستوی علی العرش محمود علی
 الملک انتہی و نسبت تو میں خلفای اربعہ جانب شیخ الاسلام صرح
 افزا است عنہاج السنۃ یہ جواب کتاب ابن مطہر علی شعبی برین افزا
 دلیل روشن و اجلی است و مخالفت مجتہدی ارجحہدین است ازو
 کہ نیز مجتہد و رند بجنبے ہو و بحیث ظہور خطای ان مجتہد منظر دلائل
 شرعیہ کہ ام جرم و چہ ناسزا است و کتابش صراط المستقیم و اثبات
 توحید و در شرک و بدعت اسم با سمی است و نسبت منع از توسل
 عموماً جانب وی صرف افزا است و نسبت دمی منکر مگر از تو سلیکہ باشد

مماثل توسل شرکین و مبتدعین بجا کما نص علیہ فی کتاب الوسیلہ
 و آنچه سبک و امثال وی بعد وفات وی بمقابلہ تحریر نموده اند تعقیب
 ان حافظ شمس الدین بن عبد البہاد و غیرہ فرمودہ اند قال الحافظ ابن
 حجر فی فتح الباری بعد نقل کلام الکرامانے قلت یشیر الی ماروی
 الشیخ تقی الدین السبکی و غیرہ علی الشیخ تقی الدین ابن تیمیہ و ما
 انصر بہ الحافظ شمس الدین بن عبد البہاد و غیرہ لاین تیمیہ و ہی شہو
 فی بلادنا انتہی لیکن ابن تحریرات از طرفین بر دواب بحث علما
 بودند نہ بطور تحریرات اہل سنت بمقابلہ فرق ضالہ گفتہ اند کہ شیخ
 الاسلام تقی الدین ابن تیمیہ عند المناظرہ گاہی از کسی الزام نخوردہ
 و در حق گوی ہرگز خوف لومۃ لائم بخاطر نبرودہ بنہد کہ سبکی و کمال الدین
 زملکانے و دیگران از مقدمین رئیس المبتدعین و مستندین وی
 در حق وے چہ مینویسند و اتفاق اجبار و اعداد بر تقوی و دیانت اتباع
 سنت و عامیۃ کمالات علمی و عملی وی ملاحظہ نمودہ الضاف نمایند و بر حجت
 و عنا و شیخ الفرسولہ نفرین کنند قال الحافظ ابن حجر فی الدرر
 الکامنۃ و کتب الذہبی الی السبکی بعبایۃ سبب کلام وقع منہ فی
 حق ابن تیمیہ فاجابہ و من جملة الجواب و اما قول سیدی فی الشیخ
 تقی الدین فالملوک بحقق کبر قدرہ و زخارۃ سجرہ و توسعۃ فی العلوم
 النقلیۃ و العقلیۃ و فرط ذکارۃ و اجتہادہ و بلوغہ فی کل ذلک المبلغ
 الذی یتجاوز الوصف و الملوک یقول ذلک و اما قدرہ فی نفسہ
 اکبر من ذلک و اہل ما جمہ العذر لہ من الزاۃ و الورع و الدیانۃ و نضرہ و

والقيام فيه للعرض سواء وجب على سنن السلف واخذ من ذلك
 بالماخذ الا انه في وعاءه مثله في هذا زمان بل ازمان انتهى وقال
 ابن عبد البر في تذكرة الحفاظ قال العلامة كمال الدين الزمكاني
 كان تقي الدين ابن تيمية اذا سئل فاما من الفنون ظن الراسي ولسامع
 انه لا يعرف غير ذلك الفن وحكم ان احدا لا يعرف مثله وكان الفقهاء
 من سائر الطوائف اذا جلسوا معه استفادوا في مذاهبه منه ما لم
 يكونوا يعرفونه قبل ذلك ولا يعرف انه ناظر احد افانقطع عنه ولا يتكلم
 في علم من العلوم سوا كان من علوم الشرع او غير ذلك الا فاني منه ابله
 وكانت له اليد الطولى في حسن التصنيف وجودة العبارة والتركيب
 والتقسيم والتبيين ووقعت سئل فرعيت في قسمه جرى فيها اختلاف
 بين المتقسمين في العصر فكتب فيها مجلده كبيرة وكذلك وقعت سئل
 في حد من السجد ووقعت فيها المجلد كبيرة ولم يخرج في كل واحد
 من سلسلة الاطول يتجلى الكلام والدخول في شئ واخرج من
 واتي في كل واحد بما لم يكن من الاوهام والخواطر واجتمعت
 فيه شروط الاحتماد وقررت بخط كمال الدين ايضا على كتاب
 رفع الملام عن الائمة الاعلام يشتمل على الشيخ الامام العالم العلامة
 الا واحد الحافظ المجتهد الزاهد العابد القدوة امام الائمة قدوة الائمة
 علامة العلماء وارت الاخبار اخر المجتهدين او حد علماء الدين بركة الامام
 حجة الاعلام بربان المتكلمين قاصع المبتدعين محي السنة ومن عطلت
 به بعد علينا المنية وقامت به على اعدائه الحجة واسننات ببركة
 وهدية الحجة تقي الدين ابى العباس احمد بن عبد الحكيم بن عبد السلام

بن تيمية الجرجاني على الدمنارة وشهد به من الدين اركانها
 يقول الواصفون له وصفاته جلست عن المحرم وهو حجة له قاهرة هو من
 بنينا اعجوبة الدهر هو اية في اسخلق طاهرة الوار باريت على الفخر انتهى
وقال العيني في تاريخه ابن تيمية هو الشيخ الامام العلامة ثقة الدين
 ابو العباس احمد بن عبد الحكيم بن عبد السلام تيمية المحرم في علم الدين
 الحنبلي وكان اماما فاضلا بارعا في الفنون كثيرة لاسيما علم الحديث
 والتفسير والفقه والاصول وكان سيفا صارما على المبتدعين
 وله مواجيد حسنة واوقات طيبة وكان على مكانة عظيمة من الورع
 وخاصة العيش والفساحة والكف عن خط الدنيا وله تصانيف مشهورة
 كثيرة وكتب على بعض مصنفاته فاضله القضاة كمال الدين الملكا
 ماذ يقول الواصفون له وصفاته جلست عن المحرم وهو حجة له قاهرة
 هو بنينا اعجوبة العصر هو اية اسخلق طاهرة الوار باريت على الفخر وكان
 امره بالمعروف ونهايا عن المنكر وكان ذاهبا ومشي عنه اقدام وجري
 له حكايات كثيرة فيما تعلق بمائل الطلاق وقد ذكرنا بعضها في اثنار
 السنين الماضية انتهى **وقال** ابن عبد البهاد المذكور في تذكرة المحقق
 قال شيخنا الحافظ ابو اسحاق ما رايته مثله ولا رايته هو مثل نفسه
 وما رايته احدا علم بكتاب الدعوة سنة رسوله ولا اتبع له امينة
 انتهى **وقال** الشيخ عماد الدين الواسطي وكان من العلماء العارفين
 وقد ذكره هو شيخنا السيد امام الامة الهام محب الدين قاسم البهجة
 ناصبه الحديث منتهى الفرق الفائق عن استحقاق وموصلها
 بالاصول الشرعية الطالب الذائق السامع بين الظاهر والباطن

فهو يقصده بالحق ظاهره وقلبه في الجلي باطنه الموفق الخلفاء الراشدين
 ولما أئمة المهديين الشيخ الإمام تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحليم
 بن عبد السلام بن بيمية أفاد الصد بركة ورفع إلى مدارج العليا ورجبه ثم
 قال في آثار كلاسائه والديهم والديهم والديهم تحت أديم السماء مثله
 حلا وعلما وحالا وعلما وإتباعا وكراما وعلما في حق نفسه وقياما في حق الله
 عند انتهاك حرمة ثم اطال في الثناء عليه امتي كذا نقل الصفد
 في ذيل تاريخ ابن خلكان وقال الشيخ علم الدين في معجم نفوذه
 أحمد بن عبد الحليم بن عبد السلام بن عبد الله بن أبي القاسم محمد بن
 تيمية السمرقاني الشيخ تقي الدين أبو العباس الأمام مجمع على
 فضله ونبله ووفيه قرارة الفقه وبرع في العربية والاصول وصر
 في علم التفسير والحديث وكان اماما لا يمحى عبارته في كل شيء وبلغ
 رتبة الاجتهاد واجتمعت فيه سنة وط المجتهدين السخ وقال في
 موضع آخر رايت في اجازة لابن الشهد وروى الموصلي خط
 الشيخ تقي الدين وقد كتب تحفة الشيخ شمس الدين الذهبي هذا
 خط شيخنا الامام شيخ الاسلام فرد الزمان سحر العلوم تقي الدين
 مولده عاش ربيع الاول سنة احدى وستين وثمانمائة وقر القرآن
 والفقه وناظر واستدل وهو دون البلوغ وبرع في العلم والتفسير
 وافتي ودرس وله نحو العشر من وصف النصفان وصار من
 اكابر العلماء في مائة شيوخه الشخ وقال الذهبي في موضع
 اخر كان آية في الزكوة وسعة الادراك راسا في معرفة الكتاب
 والسنة والاخلاق سحر في التخليات هو في زمانه فرد عصر علماء زمانه

وشجاعة وسخاوة وأمر بالمعروف ونهايا عن المنكر وكثرت تصانيفه
إلى أن قال فإن ذكر التفسير فهو حال لوائه وإن عبد الفقير فهو مجتهد
هم المطلق وإن حضر الحفاظ لظن وخبره أو سددوا بقلوبهم واستغنى وأفلسوا
وإن سمي المتكلمون فهو مفرودهم واليه مرجعهم وإن لاج ابن سينا يقدم الفلاسفة
فليسهم ويهتتم ويتك استأرجهم وكشف عوراتهم النحر وقال الشيخ
فتح الدين ابن سيد الناس بعد أن ذكر ترجمة شيخنا الحفاظ إلى الحجاز
المزني رحمه الله تعالى وهو الذي حداني على رواية الشيخ الإمام
الشيخ تقي الدين أبي العباس أحمد بن عبد الحلیم بن تميمه فأنشده
أدرك سن العلوم خطا وكاف يستوعب السنن والأنا حفظا أن تكلم
في التفسير فهو حال رأيت أو أفتى في الفقه فهو مدرک غايته أو ذكره
بالحديث فهو صاحب علمه ودور واية وحاصره بالنحل والملل
لم يراو ح من نخلة ولا رقع من دراية النحر كذا نقل ابن عبد الهادي
في تذكرة الحفاظ وقال ابن حجر في الدرر الكامنة في ترجمة
أن نظره في الرجال والعلل وتفقه وتميز وتميز وتقدم وصنف
ودرس وافتى وفاق الأقران وصار عجبا في سعة
الاستحضار وقوة الجمان والتوسع في المنقول والمعقول
والاطلاع على مذاهب السلف والخلف النحر واليض قال
فيما أن قال في الخففة بدش وهو شمس الدين ابن الخزري
انقر لابن تيمية وكتب في حقه محضر بالبنار عليه بالعلم والفضل
وكتب فيه بخط ثلثة عشر سطر من جملة ما أنه منذ ثلثمائة سنة
مارا في الناس مثله النحر واليض قال فيها ورناء محمدا

بن علي الاسوي ومحمد الدين ابن الخطيب وصفي الدين عبد المؤمن
 البغدادي وجمال الدين ابن الاثير وتقي الدين محمد بن سليمان الجعفي
 وعلاء الدين بن خاتم وشهاب الدين ابن فضل الله ودين الدين ابن
 الورودي ونقل عن الذهبي فانه كان مع سعة علمه وفرة شجاعة
 وسبلان فوهة وتعلم بحركات الدين لغيره من البشر بعترية حدة
 في البحث وغضب وشطط للخصم تزييع له عداوة في النفوس
 والاولو لا طغف خصومه فكان كلمة اجماع وان كبارهم خاضعون لعنايته
 مستغفون تعوفة مقرون بعلو خطابه وانه سحر لاسا على له وكثر لا نظير له
 الى قال وكان محافظا على الصلوة والصوم مغلما للشرايع
 ظاهرا باطنا الى ان قال ولا يطلع لسانه بما اتفق بل يحجج بالحق
 والحديث والقياس مبرهن وناظر اسوة من تقدمه من الائمة
 فله اجر على خطا وحران على اصابته الخ وقال جمال الدين
 السمرقاني في اماليه ومن عجايب ما وقع في المخطوط من اهل
 زماننا ابن تيمية كان يرب بالكتاب مطالعة مرة فينتقش في ذهنه
 فيفعله في تصفياته بلفظه ومعناه انتهى وقال الاقشيري في
 رحلته في حق ابن تيمية بايع في الفقه والاصول والفرائض
 والحساب وفنون اخر وما من فن الا وله فيه يد طويلة وقلم لسانه
 مستقار بان انتهى وقال الشيرازي في طبقاته واما قبل السكك
 فاجتمع الاجتهاد في الاحكام والحديث فخلق منهم ابن تيمية وابن
 دقيق العيد والنووي وقبله البوشاشة وقبله ابن الصلاح واما قبله
 من المتقدمين فكثير جدا انتهى وتفضيل ابن محال است ورساله حسن

الاقوال نے معنی حدیث لائنہ الرجال قولہ مستأثر ۳۱۳ از کلمات خبیثہ او
 ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما ولی الامر والدین تعالیٰ ام ایضا ولی الامر
 و طاعة ولی الامر طاعة الله و معصية الله فمن تخلف امره و حکمہ فقد سخط امر الله
 و حکمہ و علی و فاطمہ رذا الامر و تخلف حکمہ و کرا رضی اللہ عنہما ولی الامر رضاه
 طاعته و طاعة ولی الامر طاعة الله کره طاعة ولی الامر فقد کره رضوان الله و الله
 یسخط بمعصيته و معصية ولی الامر معصية فمن اتبع معصيته ولی الامر فقد اتبع ما یسخط
 الله و کره رضوانه انتهى کلمته خبیثہ الکافیة لایجابات ثبوتہ و جث من بعده قبله
 و وافقه فی مخترع الحکامه اقول این کو چک ابدال اهل ضلال و بیز
 مقال متقلد صاحب منتہی المقال است پس برائے تشریف مقال
 بر اعتلال وی انچه در احسن المقال غیر ریافتہ کافی و وافیست مجلس
 اینکه انیمہ افراست بر شیخ الاسلام بہ تخریف و تصرف کلام آن بہام
 چه وی رحمہ اللہ تعالیٰ و در سماج السنۃ کہ معروف بہ رد و افضل کہیر
 است الزائما بہ جواب تشنیع ابن حجر علی کہ در نہج الکرامتہ بر صدیق
 اکبر رضی اللہ عنہ بدینطور منوودہ بود کہ ایشان حضرت فاطمہ رضی اللہ
 عنہا را از ردہ ساختند و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ
 اند من اغضبها فقد اغضبني و من استخفہا فقد استخفني و من اذاعارض معارض ابوبکر
 و عمر ولی الامر ای قولہ و کره رضوانہ کان هذا التشنیع اوجہ من تشنیع الرافضی
 علی ابی بکر و عمر انشی بس محرف بہ غایب انکہ سلاک شیخ الاسلام
 طعن و تشنیع بر اہل بیت کرام است از اول اذا عارض معارض
 از احسن کان هذا التشنیع اوجہ من تشنیع الرافضی علی ابی بکر و عمر
 حذف کردہ میاے را کہ فیما بین شرط و جزا بہ تقریر معارضہ واقع بود

نقل نموده صد و عجز را به تقوی رکنان کم بکن از جبار بوده و این بس است
 براسے اثبات خبثت ابن ابیسی و برهان قاطع است بر تزویر و قلبی ابن
 دنی و خسیس قوله صد و ۳۲ واضح باد که اکثر ظاہر یہ بلعہ از نصب خسرو و حجیم
 داشتند انحر اقول غنا و از محدثین و ظاہر یہ و رمی ایشان بہ نقیض
 نہ خاص طریق امام الہایین بمقتضای رفض سبطون ابن بی دین
 بلکہ طریق عام و وافض و مستند عین بہین است قال الشیخ العجلا
 طاب اللہ شاہ فی الغنیۃ و اعلم ان لای اہل البدع علامات يعرفون
 بہا فعلاستہ اہل البدع الوقیۃ فی اہل الاثر و الیض قال فیہا و علامتہ
 شمتیہم اہل الاثر ناصبتہ کل ذلک عصیۃ و عیاط لایل السنۃ و لا اسم لہم الا و
 و ہوا صاحب الحدیث و لا یلتصق بہم بالقبوع اہل البدع کما لا یلتصق بایک
 صلی اللہ علیہ وسلم تسمیۃ کفار مکہ حرا و شاعر او مجنون او منقون او کائنہا
 و لم یکن اسمہ عند اللہ و عند ملائکئہ و عند جنہ و النہ و سایر قطعہ الارسلو انبیار یا
 سن العاہات کلہا قال اللہ تعالیٰ و النظر کیف ضربوا الک الا مثال فضلو
 فلا یستطیعون سبیل انشی قوله صد و ۳۲ شاہ ولی اللہ دہلوی کہ بر کتب ابن
 قوم شرف گردیدہ و تصانیف شان کلمات ظاہریان و غلیافۃ انحر
 اقول امام الاشقیابی محابا در بے افترا بر شاہ ولی اللہ رحمہ اللہ تعالیٰ
 است جناب شاہ صاحب را از ظاہر یہ چہ مناسب و کدام موافقہ تسلک
 و می علیہ الرحمۃ طریق محققین فقہای محدثین است و مخالفۃ ایشان با ظاہر
 و عقد العجید شرح کما لا یخفی علی الناظرین قال الشیخ ولی اللہ
 رحمہ اللہ تعالیٰ فی عقد العجید اعلم ان فی الاخذ ہذہ المذائب
 الارقبہ بصلوۃ عظیمہ و فی الاعراض عنہا کلہا سفیدہ کبیر و سخن بدین

بوجود امتی ثم قال بعد ذکر الوجوه فاذهب الیه ابن خزم حبث قال
 التعلیل حرام ولا یجمل لاحیان یاخذ قول احد غیر رسول الله صلعم بلا برهان بقوله
 انتم اتبعوا ما انزل الیکم الی احس کلام ابن خزم انما یم فمیں نہ ضرب من الاخذ
 ولو فی مسئلہ واحدہ فمیں ظہر علیہ ظہور انباء ان النبی صلعم امر بکذا وذا
 عن کذا وانه لیس بمن یخرج الی ان قال ولیس محدث فمیں لایدین الا بقول النبی
 صلی الله علیه وسلم ولا یعتقد علالا الا ما اهل الله ورسوله ولا احس اما لا ما
 حرره الله ورسوله لکن لما لم یکن له علم بما قاله النبی صلعم لا بطریق الجمع
 من المتخلفات من کلامه ولا بطریق الاستنباط من کلامه اتبع عالماء
 علی انه یعیب فیما یقول ویفتی ظاہرا یتبع سنته رسول الله صلعم فان
 ظہر خلاف ما یلینہ اقلع من ساعته من غیر جدال ولا حرج فہذا کیف
 یکبر اصمیع ان الاستفادہ والافتار لم یزل من المسلمین من عند النبی
 صلعم حتی قال ولولا ذلک لما قدسوا من یجتہد والیض قال فیہ بعد
 ذکر الطریق المرضیۃ للفقہاء اصحاب الترجیح والمجتہدین فی المسائل فہذہ
 طریقۃ المحققین من فقہاء المحدثین قبل ما ہم وهم غیر الظاہریۃ من اهل الحديث
 الذین لا یقولون بالقیاس ولا الاجماع وغیر المتقدمین من اصحاب الحديث
 فمن لم یلتفتوا الی اقوال المجتہدین اصلا وکنتم اشبه الناس باصحاب
 الحديث لانہم صنعوا فی اقوال المجتہدین ما صنع اولئک فی سائل
 الصحابة والتابعین امتی قولہ ص ۳۲ در انتہاء نوشتہ باید دانست کہ
 فقہ دم استقلال ندارد بلکہ امر او بعد از آنکہ نظر بانواع صاحب فریعت
 او دختہ و مطہر قصد معرفت مقصد شارع باختہ مجتہدین و محدثین را روا
 دین دانستہ انحر اقوال انتہاء الزاوی ما خسرہ دیدہ شد انحری بن

بقیۃ

عبارت در آن نسبت و به فرض صحت نقل از مسلک ظاهر به هیچ علاقه ندارد
 ظاهرش موافق مذاق محققین فقهای محدثین است مستندین و معتدین
 قدوة الزائعين مزیدی برین گفته اند آنچه جواب از جانب ابن اکابر سید
 همان جواب از جانب شافعی صاحب بداند قال الشيخ عبد القادر الجبلی فی
 طاب السدرة و جعل النجعة مثواه فی فتوح الغیب اجعل الکتاب
 والسنة امامک و اعمل بهما ولا تفتربا لقال والقیل انتهی و قال صاحب
 بحجة الاسرار فی احواله انه کان یفتی علی مذهب الشافعی و احمد
 بن حنبل انتهی و قال الدسیری فی حیدرة الحیوان فی ترجمه یعقوب
 بن یوسف بن عبد المؤمن کان الامیر یعقوب امر برفض فروع الفقه
 وان لا یفتی العالم الا بالکتاب والسنة النبویة ولا یفقد احدا
 وان یکون احکامهم بما یودی الیه اجتهادهم من استنباطهم القضايا
 من الکتاب والسنة والاحادیث والاجماع والقیاس ووصل من المغرب جماعة
 علی تلك الطریق منهم ابواسطاب عمر بن وعیة انتهی و قال المقرانی
 فی التفتیح الاجماع علی من اسلم فله ان یقلد من شار من العلماء
 من غیر حجة و اجمع الصحابة علی ان من استفتی ابابکر و عمر ان یستفتی
 ابابکر و عمر و معاذ بن جبل و غیره یعمل بقولهما من غیر تکبیر انتهی و قال
 الامام ابوشامة شیخ النودی فی الکلمات الموعول فی الرد الی الامر
 الاول وینبغي لمن اشتغل بالفقه ان لا یقرر علی مذهب امام و یعتقد
 فی کل سلسله صحه ما کان اقرب الی دلالت الکتاب والسنة المحکمة و یک
 سهیل علیه اذا کان اتقن نظم العلوم المتقدمة و یجنب التعصب و یظهر
 فی طرائق الخلاف المناخلة انتهی و قال الشيخ عزالدین بن عبد السلام

في كتابه ومن العجب العجيب ان الفقهاء المقلدين يقف احدهم
 على ضعف ما خذ امامه بحيث لا يجد بضعفه مدفعا ويومع ذلك تقليده
 فيه وينكر من شهد الكتاب والسنة والاقيسته الصحيحة لمذبههم حمدا
 على تقليد امامه بل يحيل كدفع ظاهرا الكتاب والسنة وبها بالكتاب
 البعيدة الباطنية فضلا عن مقلده انتهى وقال الشيخ اولم يزل الناصر
 لسيايوان من اتفق من العلماء من غير تقليد لمذهب ولا انكار على
 احد من السالين الى ان ظهرت هذه المذاهب واستصوبوا من المتقين
 فان احدهم متبع امامه مع بعد مذهبه عن الادلة مقلد له فيما قال كان
 بنى ارسلا وبذا انما من الحق وبعد عن الصواب وما يرضى به احد
 من اولي الالباب انتهى وقال الشيخ ابن العربي في الفتوحات
 الملكية واعلم انه باغلب الامور على النفوس وطلبت العباد
 المراتب عند الملوك تركوا المحجة البيضاء وحجوا الى التاويلات البعيدة
 ليمتوا اخر ارض الملوك فيما لهم هو انفس ليستندوا في ذلك
 الى امر شرعي مع كون الفقيه ربما لا يعتقد ذلك ويفتي به وقد
 راينا منهم جماعة من قضائهم وفقهارهم الى ان قال في حال
 بعض الفقهاء انه يروى الاماوية النبوية ويقول لو ان هذا الحديث
 يكون صحيحا وان كان صحيحا ولم يكن له خبر اخر يعارضه وهو ناسخ
 لقول به الشافعي ان كان هذا الفقيه شافعي او قال به ابو حنيفة ان كان هذا
 الرجل حنفي وبكذا قول اتباع هؤلاء الائمة كلهم ويرون ان الحديث
 والاخذ به مفضل وان الواجب تقليد هؤلاء الائمة وانما لهم فيما حكموا
 وان عارضت اقوالهم الاخبار النبوية فالاولى الرجوع الى ما عليهم

وترک الاخذ بالاجار والکتاب فاذا قلت لهم قدر دینا عن الشافعی
 رضی اللہ عنہ انه قال اذا اتاکم الحديث میارض قولي فاضربوا
 بقولي الحائط وخذوا بالحديث قال مذہبی الحديث وقدر دینا
 عن البخاری انه قال لا صحابة جسد ام علی من ائمتی کجلا سے
 عالم یعرف دلیل ومارینا شیئا من دینا عن البخاری الا من طریق
 الخنفین ولا عن الشافعی الا من طریق الشافعیة وكذلك المالکیة
 والحنابلة فاذا جادلتهم فی محال الكلام ربوا وسکتوا وقد جری
 لنا معهم هذا امر ابا المغرب وبالمشرق فما منهم احد علی مذہب
 من یزعم انه علی مذہب فقد انتسخت الشریعة بالاسلام وانکانت
 الاخبار الطماع موجودة مستطرة فی الكتب الصحاح وکتب
 التواريخ بالتجذیر والتعدد موجوده والاسانید محفوظة مصونة
 عن التخییر والتبدیل ولكن اذا ترک العمل بها واشتغل الناس
 بالمراسی ودانوا أنفسهم بقیادی المتقدمین مع معارضة الاجار
 الصحاح لها فلا فرق بین عدوها ووجودها اذا لم ینولها حکم عندهم
 واما شیخ اعظم سنننا واذا قلت لاحدہم فی ذلک یقول
 لک هو المذہب وسووالہ کاذب فان صاحب المذہب قال لہ
 اذا عارض النجاشی محمد بالحديث وترک کلامی فی الحسن قال
 مذہبہ بالحیث فلو انصف لکان علی مذہب الشافعی من ترک کلام
 الشافعی للحديث المعارض استہی وقال الامام الرازی فی
 التفسیر البیر قد شہدت جماعة من مقلدہ الفقہاء قرأت علیہم
 آیات كثيرة من کتاب اللہ فی بعض المسائل کانتم مذہبہم

بخلاف تلك الايات فلم يقبلوا تلك الايات ولم يلقفتوا اليها
وكانوا ينظرون الى كالتعجب يعني كيف يمكن العمل بظواهر هذه الايات
مع ان راوية سلفنا وروت على خلافتها ولو تأملت حق التأمل وجدت
هذا ساريا في عرف الاكثر من من اهل الدنيا انتهى قوله ۳۰ در قره
العينين نوشته اشاعره و دو قسم اند متبکلمان که در مناظره و محامسه
سهم اعلیٰ نصیب ایشان شده اما در حدیث تجریمی ندارند مثل ابوبکر
باقلانے و امام رازی و قاضی بنیادی و قاضی عضد و ملا سعد و
محمدین که در حدیث و توسیع روایات قدح او فی یافیه اما در علم
مناظره و محامسه و مراغه خور نموده مثل حسبری و بهقی و بعد ازین
همه ما مردم از ریزه هردو خوان تناول نمودیم و کاسه هردو فروغ
لبسیدیم پس عجب نیست که در صورت اجتماع امری ظاهر شود که در هر
واحد منها موجود نبود ۳۱ ازین انیون که ساقی در می افکند ۳۲
حریفان را نه سرماند و نه دستار اقول شیخ المبتدعین از
عناد مبراد ز سیده از فساد اعتقاد حق را بصورت باطل دیده بنقل
کلام نامتام محدث انام عقیدت عوام را میگرداند و از توپین شان
آیه ذمی الاحترام ناحی آخرت خود را بر باد میارزد و مقصود
صاحب قره آنت که ابوبکر باقلانے و غیره که قائل ظنبت مسئله
تغییل سنجین برخلاف ابوالحسن اشعری گردیده اند موجبش
صرف تصور نظر ایشان در حدیث است نه خطای ابوالحسن اشعری
لذا ما مردم از متاخرین که نصیب از فتنه و التهمندی و خطی از حدیث
هر دو داریم به تائید ابوالحسن اشعری در اکثر مسائل خصوصاً در مسئله

قطعیست تفضیل سے پرداریم و صواب جانب ابوالحسن اشعری جمہ
 اللہ تعالیٰ سیدانیم تمام عبارت قرۃ العینین در وجہ دوم جواب
 سوال ابیغنی کہ اقوال بسیاری از شکلمان دلالت میکنند بر طریقت
 این مسئلہ اثبت و وجہ دوم آنکہ شیخ ابوالحسن اشعری کہ راہ
 و رئیس اہل سنت است و الزم ایشان بہ طریقت صحابہ و تابعین
 بہ قطعیست رفتہ قال النودوی و اختلف العلماء فی ان التفضیل
 المذكور قطعی ام لا و من قال بالقطع ابوالحسن الاشعری و قال
 ہم فی الفضل علی ترمذیہم فی الامامۃ و من قال بانہ اجتہاد
 ظنی ابوبکر بن الباقلانی انتہی و چون شیخ اشعری بجانب ما باشد
 مسائل نذاریم ہا دون او و لیس ہذا اول قارورۃ کسرت ابن
 نہ یک مسئلہ است تنہا کہ شیخ ابوالحسن و متاخران باہم در ان
 منازعت دارند بلکہ بسیاری از سائل کلامیہ از ہمین جنس است
 مثل روبت و کلام و حدیث و وجود باہیۃ و مسئلہ صفات و غیرہ ان
 کما لا یغنی علی منتج علم الکلام و ما در ہمہ این مسائل بجل اللہ و قوت
 اثبات مختار شیخ میکنیم بذل ذلیل او عزیز و در معرکہ دار و گیر و جز
 حیدری می سرانیم اما الذی ستمتی امی حیدرہ بخود او نہیں
 بالاعصاع کیل السندہ بخود سبب بسیاری ازین جنس است کہ اشاعر
 دو قسم اند الی اخر ما نقلہ رئیس المبتدعین قولہ ص ۳۵ و ہم در ان
 کتاب بعد ذکر مطاحن خارج بر حضرت علی کرم اللہ وجہہ و نقل جواب
 ان نوشتہ است است انجہ بر السنۃ اشاعرہ جاریست و فیہ
 ما فیہ و این بندہ اعما و نذار و بین مقالات بلکہ اعتماد بر احادیث

صحیح است انتہی اقول این نائب شیطان از فہم کلام محدث
 زمان معذور است و از نقل پارہ کلام تا ناظر مضمونش بہ نوع دیگر
 فہم اظهار صداوت مبطون باطن تفاوت شیخون منطوری لفظ
 قرہ اول نوشتہ بود کہ مطاعن مرتضی و قسم است قسمی است
 کہ اہل شام و اعران ایشان بہ آن تکلم نمودہ اند و قسمی است کہ حروریہ
 بہ قائل شدہ انتہی و بعد بیان قسم اول از شیعہ و از قبیلکہ حروریہ نقیہ
 کردہ اند انتہی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حجتہ الوداع فرمود
 بودند لا ترجعوا بعدی کفار البیض بعضکم رقاب بعض و جبیکرین
 فتنہ واقع شد ندیعہ حضرت مرتضی و حکمران با و اول جماعتی
 است کہ مخالفہ ای حکم کردند و آنحضرت فرمود القاتل و المقتول کلا سہما
 فی النار و حضرت مرتضی حکم کرد و ابو موسی اشعری را و خدای تعالی
 فرمودہ است ان احکم الا لہ و اگر خلافت حق او بود چہ را بہ حکم
 راضی شد انتہی و بعد ذکر جواب مطاعن قسم اول در جواب
 مطاعن قسم ثانی نوشتہ قولہ آنحضرت فرمودہ اند کہ لا ترجعوا
 بعدی کفار امیکوم انجیدیت محض است یعنی بہتہی است کہ را
 عرض نفسانی قائل کنند نہ انکہ با عی را وضع کنند قولہ ان احکم الا لہ
 گویم حضرت مرتضی عبد اللہ بن عباس را بر اسے مناظرہ حروریہ
 فرستاد و وی جواب داشتانی تقریر نمود اینست انجہ بر السنہ
 اشاعرہ حباریت و فنیہ مافیہ و این بنوع ضعیف اعتماد دارد و برین
 مقالات بکہ اعتماد بندہ بر احادیث صحیحہ است عن ابی ایوب الانصاری
 قال امر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی بن ابیطالب بقتال

الناکثین و الفاسطین و المارقین اخرجہ الحاکم و عن ابی سعید نخو
 من ذلک پس لفظ ناکثین و فاسطین و مارقین باظهار وصفی که مبیح
 قال باشد و دلالت میکند بر آنکه این قتال حق است و همچنین لفظ
 امر اگر محفوظ باشد و الله اعلم دلالت میکند بر ایا حق قتال یا وجوب
 آن و اینهمه اقتضا میکند که خلافت مرتضی منعقد بود و اما توقف جمعی غیر
 از صحابه از محاربه پس از جهت فصوص قویه است که دلالت میکرد بر نفی
 از قتال و اینهمه مستلزم عدم عقاد خلافت نمیشود و انتهی کسی را که چشم
 بنیاست انصاف کند که مفاد کلام شایع صاحب دفع سطا عن خروج
 از جناب مرتضی به احادیث صحیح و عدم اعتماد بر اجوبه استماعه که براند
 از تکلفات بارده و توجیهات رکبده است یا منقص شأن خلیفه رابع
 پس حمل کلام سید الکملین سید المحدثین بر تو بین نزوح سیده نسار
 العالمین مقتضای همان رفض جمعی امام الالبابین است قوله ۳۵
 و ایضا فیه و مفسر است که بکثرت اتباع ثواب مستوع میرسد اتباع
 شیخین اهل سنت اند که غالب فاش در بلدان و از ذریه مرتضی
 سه فرقه ضاله زیدیه و اسماعیلیه و اسماعیلیه بر آمدند که مبیح نقض نیز کردند
 در بیسم ندون دین محمدی اگر حفظ اولیای شان شامل حال
 این ملت نبود می انتی اقول این اجل خلق الله از عداوت
 اهل الله مبتلا می مرض عکس بینی و گرفتار قرالهی است پس رجا
 فهم اصل مدعا و اصحاب راستی در امور دینی از بین جمعی است
 ذکر احرار از شیخین براسه فضلی و فقه ان فضل مذکور و جناب
 مرتضی محمول بر بیان منقص شأن جناب محمد و نزد عاقلان لغا

نمیتواند خود درین مقام بعد عبارت مذکور منصوص است که حضرت
 مرتضی از ثلوث اتباع استوار بری است و نقصان اتباع موجب
 نقص شان متبوع میگردد و در قرۃ العینین معین کلام بلا فصل مرقوم
 است از آنجمله شیعہ امامیه که نزدیک ایشان قرآن منقل ثقات ثابت
 نیست زیرا که نقل صحابه و قرآن سبعة پیش ایشان محبت نیست و روایت
 از ایشان منقطع است و همچنین احادیث مرفوعه روایت ندارند
 و استقامت احادیث پیش ایشان متصور نیست و در ختم نبوت زندقه
 پیش گرفته اند و زیدیه اکثر عقاید اسلامی که با احادیث ثابت شده
 منکر اند و سبب جنگها و جدلیها شدند و اسمعیلیه خود اخبث اند
 از همه بحقیقت مذہب ایشان سست کردن اسلام است و بدعا
 بشمار در عقیده و عمل اهل اسلام از بن سه فریق پیدا شده که
 تفصیل آن طوایف تمام میطلبد اگر چه حضرت مرتضی از ثلوث ایشان
 بری است و وبال ایشان راجع نیست مگر ایشان لیکن ثواب هم
 از جهت ایشان بحضرت مرتضی راجع نشد پس به شیخین انتفاع
 بیشتر شد و انتفاع از ایشان غیر مشوب است به ضرر و ثوابیکه
 به شیخین راجع است باعتبار تابان اکثریت از ثوابیکه بحضرت
 مرتضی راجع شود و پس شیخین افضل اند باعتبار کثرت ثواب اتمی
 و معین کلام شاه صاحب واقع است به محل معارضه و مجوز فی المعارضه
 مالا یجوز فی غیره قولہ ص ۳۶ و ایضافیه اگر در اولاد حضرت مرتضی
 اخبار اعلام پیدا شده اند غیر آن نیز پیدا شده اند الحق قول امام
 اللہ بیه صرف ناوقف از اداب مناظره و بی شعور از طریق

معارضه نیست بلکه از عقل سلیم نیز نصیبی ندارد و چه ظاهراً که اگر در تفصیل
 جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم بر حضرت نوح علی نبیا و
 علیه الصلوٰه والسلام گفته شود که احدی در انبیا و نبات سرور
 عالم صلی الله علیه وسلم شریبی نوله ننمود بخلاف حضرت نوح علیه السلام
 که سپروی جناب کنعان کافربود عاقلی این مقوله را محمول بر تقصیر
 نشان حضرت نوح علیه السلام ننخواهد نمود پس هرگاه عقل سلیم حمل
 انیمقوله بر تقصیر نشان حضرت ممدوح جائز نمیدارد حمل کلام شاه صاحب
 در تفصیل شخین بر جناب مرتضی رضی الله عنهم که زیاده برین نیست
 بر بیان منقصت جناب مرتضی رضی الله عنه چگونه روا دارد و قوله
 وایضاً فی واصحاب مرتضی مختلف شدند و رفهم کلام او و براتب شتی
 رو بنادند انما قول شیخ اللہابیه در زشتی شراب قمر الہی محمور است
 لهذا از رفهم کلام شاه صاحب معذور مقصود شاه صاحب تفصیل جناب
 فاروق است بر جناب مرتضی رضی الله عنہما بذمیر بقی کہ ہر یکی بہ صفتی
 مخصوص شدہ جناب مرتضی بہ صفت بابیتہ مدنیۃ العلم مخصوص گردیدہ
 و مقتضای این صفت آنست کہ کلام صاحب این صفت دقیق
 باشد ہر یکی پی بہ آن نبرد بنا برین اصحاب مرتضی مختلف شدند
 و حضرت عمر فاروق بہ صفت تقریر دین مخصوص گردیدہ و مقتضای
 این صفت آن باشد کہ کلام صاحب این صفت نہایت سلیم بود
 لهذا اصحاب فاروق مختلف شدند و صفت ثانیہ افضل است از صفت
 اولی لیکن ہر دو صفت فی انفسہما از صفات فاضلہ اند و در قرۃ العین
 قبل عبارتیکہ شیخ اللہابیه درینجا نقل نمودہ مرقوم است و آنحضرت صلی

به اختصاص هر یکی به جفتش اشاره فرموده چنانکه در باب فاروق
 فرموده قاضی الدین و در باب مرتضیٰ فرموده افضا کم علی و اما
 در تبة العلم و علی با همایزیرا که قضا موقوف بر سرعه انتقال از بین
 و حکمت نیز انجمن و دین عبارت از چیر نیست که مردمان بروی
 جمع شوند از صاحب مله نقل کنند انشی و بعد از مسطور است احتیاج
 به سنجیدن قیسه متعارضه به مثالی واضح کنیم مثلاً وزن کردن سیر عمره
 انتقال به آن خفیه مرئوسیه و سنجیدن او به اوله شرع و تنبیه
 به آنکه بسیار از وجه معرفت حال که اطباء به آن قائل اند و تجربه
 به آن شهادت میدهند و شرع معتبر نیست مثل آنکه علامت
 بلوغ الشقاق از سه اطباء دانسته اند و در شریعت بجز بلوغ خمس
 عشر و اعتلام و اجلال و حیض و نبات عامه معتبر ندانسته اند پس
 وزن سیر به چند اصلی دانسته باشند و در نظام کلیه شرع مغیر
 ندانسته اند و لهذا در مذاهب اربعه حکم این مسأله بجز شهادت
 یا یومین نگفته اند این سنجیدن خفیه فاروقیه است مثلاً تنبیه بدانکه
 فرعه در امور مستنبه فیصل گفته است از خصایص مرئوسیه است و
 نشست او به آنکه و شرعه در جای است که حقوق مستأوی
 جمع شوند نه بر اساس اثبات حتی الحی قولهم و البع فی الاما
 تاثیر اقوال پس بیان شائست که سلمین در زمان شیخین متفق
 بودند بر آنکه به سنت ظاهره که معتبر به فقه است و باطنه که معتبر
 احسان است و مواخذه شیخین اصحاب را به این طریقه بود
 بود چون نوبت خلافت به مرتضیٰ رسید قلوب ایشان متفرق شدند

اقول اصل عبارت قره العینین را که شیخ الدہابیہ در نجاشی
و تصرف نقل نموده دیده النصار کتبه کہ مقصود و مفهوم این عبارت
تفضیل شیخین است در تاثیر اقوال یا توہین جناب مرتضیٰ چنانکہ فرمود
این بجای است اصل عبارت مذکورہ اینست اما افضلیت شیخین بہ
اعتبار زیادت در حسن و عملی نفس بالمقہ بہ نسبت تاثیر صحبت و نفوس
ہم نشیان و معاملہ کنندگان بواسطہ استماع انجماۃ اقوال ایشانرا
و مشاہدہ انجماۃ احوال و افعال ایشانرا پس ظاہر است اما تاثیر
اقوال پس بیان آن آنست کہ سلیمین در زمان شیخین متفق بودند
بر اخذ بہ سنت ظاہر کہ معجزہ فہ است و باطن کہ معجزہ احسان
و طریقت است و مواخذہ شیخین اصحاب را باین دو طریق و تادیب
ایشان باد جو دیکہ شرف صحبت آنحضرت صلعم دریافتہ بودند و باین
در اصل صحبت و علم و جہاد و یحسان بودند مانند سعد بن ابی وقاص و
معاذ بن جبل و ابو صبیحہ بن الجراح و حذیفہ و عبداللہ بن مسعود
شوہد ان بسیار است تا جائیکہ ناظر متعجب شود و داند کہ این
تاثیر قلبی است **۱** ہمیت حق است این از خلق نیست و ہمیت
این مرد صاحب لوق منیت **۲** قصہ بنا کردن سعد بن ابی وقاص
خانہ را و لقب کردن دروازہ بر اسلوب خانہ کاسہ
باز شکستن ان بہ موغلت فاروق مشہور است و غزل خانہ بہ
انہم شجاعت و جلالت کہ داشت و مواخذہ کردن فاروق
اورابر صلہ شاعری و عدم نور ان فتنہ ازان و تہدیدات فاروق
حمز بن العاص را و امثال او در کتب تواریخ و وقایع مذکور است

و تقریر او مسائل را و اجماع را را بر آنچه مقتضای رای
 او بود مثل حادثه وضع سراج در کتب انارسطور چون نوبت
 خلافت بر رتضی رسید قلوب آن متفرق شدند و نفوس ایشان
 سر بر آورند و در مسئله اثبات خلافت و جواز حکیم و عذر از
 استغفار قصاص حضرت ذبی النورین بر عذر تقریر مطول تر شد
 مغلق تر گشت و شبهات بیشتر در میان آمدند و لاسیما از صحابه
 هیچکس از رای خود برگشت و این حکایت بارها موافق و مخالف
 هر دو متفق اند اگر چه هر یک سر و حکایت بمقتضای مذیب خود
 کرده باشد و اما تاثیر احوال السحر صاحب قرۃ العینین به نفس نفس
 خود در احسن کلام درین مقام به دفع وجه این رای اس الظلام
 پر و اخته جنت قال گویم ای بیج رتضی بر رتضی رضی الله عنه عادت
 و مذیب اهل سنت اثبات نقض بر رتضی به وجهی از وجه نیست بخت و
 فضیلت و افضلیت به اعتبار نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرود
 انتی قوله و البغیه همچون دعوی مایل بودن به تخرید و با وجود آنهمه
 مداخلات و منازعات و کشمکش و کوشش که سابق از هیچکس مثل آن
 ظاهر نشد اگر چه بیخیز خدات نه گردیده گنجایش تسلیم ندارد و قول مقصود
 این کلام ایراد منع است بر قول روافض که میگویند که قلت یا
 لقال احوال رتضی از آن جهت بود که احوال رتضی به تخرید و ملکیت
 مایل تر بود و احوال شیخین بیشتر به و اضلاط مناسب تر و شناخته
 شرط است در میان مؤثر و متاثر پس اختلاف قوم همه مانی از کمال
 و افضلیت رتضی است انتی و حاشا که مطلوب از ان خبر تفصیل

شیخین نوین جناب مرتضی بوده باشد خود شایه صاحب درین مقام
 نیز در احسن کلام بدفع این وهم پرداخته و در قره العینین بعد همین
 عبارت متصلا نوشته اند و بون بائین است در آنکه همه عرپ بعد
 انماک در زائل نفس ازین مهالک صعبه یغیض انحضرت صلی الله
 علیه وسلم بقدر استعداد خود با خلاص شوند الا مار و میتر و می که غم الله
 علی قلوبهم صفت اوست و قلیل مایه و همه عرپ بعد خلاص از زائل
 و تمرین بر فضاائل در مهالک صعبه واقع شوند بقدر استعداد خود با الا هر یک
 بجهتی که باوجود اوست بکفایت او را بجهانند و قلیل مایه و اگر چه این چیز باور عدالت
 مرتضی قبح نمیکند زیرا که در ان مخالفان بر ان مخالفان است فقط لیکن
 چون رجوع ثواب اعمال به ثواب قوم امر مقرر است میباید که اجور اعمال تابعان
 به شیخین زیاده عائد شوند و به حضرت مرتضی ابر بعضی تابعان عائد شود و از دیگران
 نه ابر عائد شود و نه زرد و ابیضی ورافضیت کافی است انهمی قوله ۳۲ و در کتاب
 از الة انخفا عن خلفاء نوشته و اما ما بستدل به علی خلافتهم من حدیث
 القرون الثله فذاخرج احمد الی ان قال و بنای این استدلال بر توجیه صحیح است
 که اکثر احادیث شایه الست قرن اول از زمان هجرت انحضرت تا زمان وفات
 و قرن ثانی از ابتدای خلافت صدیق تا وفات حضرت فاروق و قرن ثالث
 قرن حضرت عثمان بعد از ان اختلاف واقع شد و فتنا ظاهر گردید اقول مقتضی
 امام المؤمنین و الفضلا صاحب از الة انخفا درینجا تفصیل خلفای ثلثه است به
 جناب مرتضی به اعتبار مصون ماندن عصر خلافت ایشان از فتنه
 و مجرب خیرت بودن زمان امامت این ثلثه ثلثه نه تعرض بر حضرت مرتضی
 چنانکه اظهار این بیجا است تمام عبارت از الة انخفا نیست و اما ما بستدل

به علی خلافتهم سن حدیث القرون الثلثة فقد اخرج احمد عن ابراهيم
 عن عبدة عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس
 قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ياتى بعد ذلك قولك بسبق
 شهادتهم ايمانهم وايمانهم شهادتهم ونبأى ابن اسد لال برتوجیه
 که اکثر احادیث شهادت آنست قرن اول از زمان هجرت انحضرت صلی
 الله علیه وسلم تا زمان وفات وحی صلی الله علیه وسلم و قرن ثانی از ابتدا
 خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق رضی الله عنهما و قرن
 ثالث قرن حضرت عثمان رضی الله عنه و هر قرنی قریب به دو اوده سال
 بوده است قرن و بعثت قوم متقارین فی الش بعد از آن فومیکه
 در ریاست و خلافت سقنن باشند قرن کفنه ش چون خلیفه دیگر
 باشند ووزار حضور دیگر و امرای امصار دیگر و رؤسا جوش دیگر و جریا و دیگر
 و دیگر تفاوت قرن بهم میرسانند و عبارت بعد از آن اختلافها واقع
 شد و وقتها ظاهر گردید انصنی که شیخ الیهابیه نقل نموده در نسخه حاضره از
 انصفا بر نیاید جویش یا تحریف است و یا سهو قلم یا نسخ بهر حال افاده
 مدعای ناقل صحیح نمیکند قوله ص ۳ و الیهابیه از انجمله حدیث ابی هریره
 اختلافه بالمدينة و الملك بالثام از بنیاد انستند که خلافت راشده
 به مدینه خواهد بود و در خارج غلبه خلفای ثلثه در مدینه اقامت نه نمود
 اقول مراد صاحب از انستند انصفا از خلافت راشده در بنیاد خلافت
 مستقره است یعنی خلافتیکه زمان آن عالی باشد از تزلزل و
 تغیر و سالم باشد از فساد و شر پس در حقیقت ان خلافت متصف
 بر شد و هدایت نه خلافتیکه صرف خلیفه آن متصف بود بر شد و هدایت

و زمان آن زمان شرف و بود و شک نیست در انحصار مثل این
 خلافت در خلفای ثلثه و لا محمد و رفیه و لا منافسه فی الاصطلاح
قال الشيخ علی القاری و غیره فی شرح قوله علیه السلام الخلافة
 بالمدينة ای غالباً لکون علی رضی الله عنه فی الکوفة زمن خلافة
 او المراد ان الخلافة المستقرة فی المدينة قوله ص ۳ و ایضاً فی
 و اما تعیین زمانه فتنه پس در حدیث ابن مسعود قال رسول الله صلی
 الله علیه وسلم ان ریحی الاسلام تدر بعد خمس و ثلثین فان یملکوا
 فیسبیل سن قد ملک وان یقی لهم و ینهم بقی سبعین سنة یضمنون
 این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سنه خمس و ثلثین حضرت
 عثمان مقتول شدند و امر جاد برهم خورد باز در زمان حضرت معاویه
 امر جاد قائم گشت و از آن تاریخ بعد هفتاد و سال دولت بنی اسیه
 شتلاشتی شد انشی اقول از بیان برهم خوردن امر جاد در سنه
 خمس و ثلثین و قیام امران در زمان معاویه منقصه شان جناب
 مرتضی فهمیدن از کسیکه عقل سلیم وارد نهایت استبعاد معلوم میشود
 اصل عبارت از الة اخفا نیست اما تعیین زمان این فتنه پس در حدیث
 ابن مسعود آمده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ریحی الاسلام
 تدر بعد خمس و ثلثین اوست و ثلثین او سبع
 و ثلثین سنة فان یملک فی سبیل سن قد ملک وان یقیم لهم و ینهم
 یقیم سبعین سنة قال عمر رضی الله عنهما بنی السد جاسفی او بمابقی قال
 لابل بمابقی و یضمنون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سنه
 خمس و ثلثین حضرت عثمان مقتول شدند و امر جاد برهم خورد و

و باز در زمان معاویه بن ابی سفیان امر جبا و قائم گشت و از آن تاریخ
 بعد هفتاد سال دولت بنی امیه متلاشی شد اما تعیین چپتی که این فتنه
 انجا خواهد بود پس مر حدیث ابن عمر و جماعه من الصحابه و هذا حدیث مستفیض
 الا ان الفتنه منها حیث یطلع قرن الشیطان و در خارج همچنان واقع
 شد فتنه ای که بعد مقتل حضرت عثمان پیدا شد همه در عراق بوده است
 و آن شرفی مدینه است انتهی قوله ص و ایضا باز آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم خبرت حال سلیمین پیش از فتنه و شربت حال ایشان بعد فتنه
 بیان فرمودند و درین باب استقصا نمودند به وجه بسیار المرحه اقول از بیان
 خبرت حال سلیمین پیش از فتنه و شربت حال ایشان بعد از فتنه تو بهین حضرت
 مر قنقی فمیدن جز این سببه و دلی مبتلا می مرض رفض جلی از کسیکه عقل و شعور
 داشته باشد متصور نیست شربت رعایای حاکم موجب شربت حاکم نبوده
 اهل زمان هیچ زبان در خلافت خلیفه برحق نمیرساند قوله ص و ایضا فیه نقل
 ستوار که در شریعات نقلی معتمد تر از آن یافته نمی شود به نبوت پیوسته
 که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه را که نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا
 شد مطمح اشاره ساخته اند الی قوله ازین تاریخ برکات ابام نبوت
 مختفی شد اقول مراد جناب شاه صاحب در اینجا از خلافت علی
 منهاج النبوة خلافتی است که متفق علیها بدون خلافت و نزاع سلیمین
 باشد و در نفاذ حکم صاحب آن خلافت احدی از سلیمین چون جبر
 نماید و از ملک مخصوص مقابل آن و شک نیست و را انحصار این خلافت
 در خلفای فتنه و در بدون غیر این خلافت ملک مخصوص بدین معنی و الا محذور
 فیه و حاشا که مقصود شاه صاحب نفی خلافت نبوت و رجوع به معنی متعارف

از جناب مرتضیٰ باشد و اثبات ملک مخصوص بمعنی شایع بر ائمه و بی جناب
 بود کیفیت و خود شاه صاحب در همین اراده انصاف میفرماید و آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در احادیث مستفیضه خبر دادند که بعد وفات امی صلی الله علیه و سلم
 خلافت نبوت و خلافت رحمت خواهد بود و بعد از آن ملک مخصوص و آنچه متصل و قائم
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شد خلافت خلفای اربعه بود پس خلافت ایشان
 خلافت نبوت و رحمت باشد و اگر سیرت این خلفا شبیه سیرت انبیاء نبی بود
 یا ایشان به غضب خلافت را گرفته بودند خلافت نبوت و رحمت نبی بود و آنحضرت
 در احادیث مستفیضه اعلام فرمودند که خلافت تا سی سال است و سفینه
 تفسیر کرد از آنکه خلافت خلفای اربعه و عقل نیز بران دلالت میکند زیرا که
 مطلق ریاست معروف به سی سال نیست پس این خلفا متصف به خلافت
 بودند که غیر ملک مخصوص باشد پس این خلافت مدوح بود و خلافیکه به غضب
 و جور باشد مدوح نمی شود انشائی **اخرج** الترمذی و ابوداود
 عن ابی بکر ان رجلا قال لرسول الله صلی الله علیه و سلم رایت کان
 میز انانزل من السماء فورت انت و ابوبکر فرجبت انت و وزن
 ابوبکر و عمر فرجج ابوبکر و وزن عمر و عثمان فرجج عمر ثم رفع
 المیزان فاستار لهما رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی فاره
 ذلک فقال خلافة نبوة ثم بولی الله الملك من ینار قال الشیخ علی
 القاری فی المرفاة و انما لم یوزن عثمان و علی لان خلافة علی فیها
 اختلاف الصحابة فرقة معه و فرقة مع معاوية فلا تكون خلافة مستقره

شفقاً علیها ذکره ابن ملک انشی **وقال** الشيخ الدیلمی فی الملکات
 فدلّت بذه الروایة علی ان خلافة الحق بحیث لم یشب فیها من طلب الملک
 ینشی بالتقصار خلافة عمره کون المرء حجة انتت بعثمان ودل علی حصول
 المنازعة فیها وانها فی زمن علی مشو نه بملک لکنها لیس بعضوی وبعده یکون
 ملکاً عضو من انشی **قوله** ۳۹ والیوم فیہ مادیة ثانیة یضین آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم از ان خبر دادند الی قوله فان نیز از راه می کند به خلافت بنحین **اقول**
 همید این وسوس ناشی از از حداد یا از عدم شعور به مراد حضرت شامی است
 از خلافت خاصه منتظم و خلافت راشده و خلافت علی مناج النبوة خود شامی است
 و از الیه الحفاری فرماید خلافت خاصه منتظمه مرکب است از دو وصف
 اول وجود خلیفه خاص و وصف ثانی نفاذ تصرف و اجتماع کلمه مسلمین بر رفتار
 مجموع حاصل میشود بنفی یکی از دو وصف و به نفعی هر دو معا و حکمت الهی
 متعینی تدریج است بین کل ضدین پس در حالت اولی این مجموع منقود شد
 بفقده وصف اجتماع کلمه مسلمین و عدم انتظام ملک پس حضرت مرتضی
 بصفت کامله خلافت خاصه التصاف داشتند و خلافت ایشان شده خاص
 منقود شد لیکن فرقت مسلمین پیدا گشت و تصرف ایشان در اقطار
 ارض نفاذ یافت انشی **قوله** ۴۰ بالجملة لب لباب آن کتاب النقطاع
 خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمة پشهادت عثمان و بودن
 زمان حضرت مرتضی زمان زمان فتنه و زمان شرور و مفاسد و ملک
 مخصوص و وقت هلاک السحر **اقول** و ای برین بجای و جفت برین مایه فخر

که خبری از نهیب اهل سنت وارد و نه شعری بسک خوارج بالا بوضوح پیوست که از
جناب شایه صاحب اثبات خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمت و در هیچ مقام
معارضت با آنچه در مقام اثباتش برای خلفای اربعه مراد داشته اند و علی هذا القیاس است
حال ملک عضو من پس نزاع لفظی در پی اغوی مردم گردید که لای دین و طسعه بقیه
مسلمین نیست قوله ^{۱۱} اصلا شاه ولی الله صاحب آنچه نوشته اند مخالف اهل
سنت و جماعت است از آن قول نوشته شایه صاحب را مخالف اهل سنت و جماعت
گفتن یا جهل مرکب است بقضای بود بدعت و باطلان نهایست نبیثای عناد و جث
طینت قوله ^{۱۲} در مسئله عصمت غیر انبیا که از عمده خلافت امامیه و اهل سنت است
در تحفه اشاعه عشره و غیره باید دید و مکتومین امامیه که این مسئله را هم از اقوی اسباب تکفیر قرار
سید هند شاه ولی الله در کتاب تنبیها بعد بیان عصمت عمر انبیا نوشته تخلص قوله

بما و اثباتا لغير النبي التبراه الامام و هو قالا جماع المسلمين بل انبیکه بالانکار المکابرة و ابل العزة
اقول بر واقف مسائل کلامیه پوشیده نیست که خلاف اهل سنت با امامیه و راستی
و وجوب عصمت مصطلحه است برای امام معینی برای صحت امامت امام عصمت نزد اهل
سنت شرط نیست و نزد امامیه شرط است اما اثبات عصمت بمعنی مصطلح یا بمعنی غیر مصطلح
برای غیر نبی محل نزاع نیست جناب شایه صاحب و تنبیها نفرموده اند که عصمت
مصطلحه شرط امامت غیر نبی است تا مورد طعن باشد و قرار دادن مکتومین امامیه این مسئله
را از اقوی اسباب تکفیر اگر چه بود شرط عصمت مصطلحه برای صحت امامت باشد نه
اثبات عصمت برای غیر نبی و خود ما در زیر کلامیه مسطور است که عصمت نزد اهل سنت و جماعت
عبارت است از انفراد فی الدنیا و تعالی گناهی را در خداوند عصمت و نیز حکای خلاصه عبارت
ست از ملکه نفسانی که باز دارد و صاحب خود را از غرور و بعضی علما گفته که همین است قول
جمهور متکلمین و منتهی عصمت و نزد قوی عبارت است از انصافی و نفس شخص یا بدن دوی

فصل
عصمت بر انبیا

كسبب ان منتهى بائد ودرگاه از وی **قال** ایضا و فی الطول العصمة ملکه
 نفسانیة متصفا بها عن العجز و توقفت علی العلم بمشالب الغاصی و مناقب الطاعات
 و تماثل فی الامنیات متابع الوحی علی التکرر و الاعراض علی التصدیق و العقاب علی ترک الاولی
 و تمیل بی کون الشخص یحیث یمنع الذنب عنه بحجاصتی فی نفسه او به امتی و ایضا فی
 ولا یشرط فیهم العصمة خلافا للاحتمالیة و الاثنا عشریة لنا انما سنین انشاء الدنایا امانتی
 بکرمی الدعویة و الامة اجمعت علی کونه غیر واجب للعصمة و لا اقول انه غیر معصوم امتی **قال**
 از وی شرح الطول العجز و من المستطیع و احکامها و الطول العصمة ملکه ای صفة راسخة
 نفسانیة تمنع ملک الملکه المتصف بها عن العجز و الضعف امتی و لصیافه
 و لا یشرط فیهم ای لا یشرط فیهم قد عرفت معنا بخلاف الاحتمالیة و الاثنا عشریة ای الایة
 فاسم اشتراط او جوب العصمة فیهم لنا عدم اشتراطها ای العصمة ای وجوبها انما یكون
 انشاء الله لغای امانتی بکرمی الدعویة و الامة اجمعت علی کونه غیر واجب للعصمة لا علی
 انه غیر معصوم فلا یكون و وجوب العصمة بشرطها و الا لایکان الاما بذا خلف امتی **وقال**
 الاحتمالی فی شرح الطول العجز و لا یشرط فی الایة العصمة خلافا للاحتمالیة و الاثنا عشریة
 ای الایة فاسم اشتراط العصمة فی الایة لانا بایس جحد امانتی بکرمی الدعویة و الا
 اجمعت علی کون ابی بکر غیر واجب للعصمة لا علی انه غیر معصوم فلا یكون العصمة بشرطها
 فی الایة لانه لو کان شرا لوجب عصمة الامام و الا لازم باطل لان العصمة غیر واجبة فی
 و **قال** انما ضعیف عند الملکه و الدین فی الموقف و السید فی شجر الحق
 و لا وس فی حقیقة العصمة اخریاتها عن المتدین و توحید بالان المانیة حقیقة توقفت
 علی البیانة و هی عندنا علی البیانة من استثناء الاشیاء و علیها فی الفصل العاشر
 ابتدا ان لا یخلق الیه یسم و بما و ی عندنا حکما ربنا علی ما و بما الیه من العالی لا یحی
 اعتبارا استدلالا و القول **قال** انما ضعیف عند الملکه و الدین فی الموقف و السید فی شجر الحق
 و لا وس فی حقیقة العصمة اخریاتها عن المتدین و توحید بالان المانیة حقیقة توقفت

المعاصي ومناقب الطاعات قارة الزاجين المعصية والداعي الى الطاعة وتترشح
 هذه الصفة فيهم يتابع الموجي اليهم الامور العينية الى ما ينبغي والنواهي الزاجر عما لا ينبغي
 والاعتراض على البصيرة من الله تعالى ليس هو اكد عند من يجوز تقيده ياوسن ترك الله الى
 وانما فضل فان الصفات النفسية تكون في ابتداء حصولها احوالا غير راسخة في محملها
 بالتدريج وقال قوم العصمة تكون خاصية في نفس الشخص اذ في بدنه تمنع بسببها صدور
 الذنب عنه انتهى **قال** النقضاني في شرح المقاصد التوفيق خلق قدرة الطاعة
 واتخذ لان خلق قدرة المعصية والعصمة هي التوفيق بعينه فان عصمت كانت توفيقا عاقلا
 وان عصمت كانت توفيقا خاصا كادكلام المحررين وقال خرم الموفق لا يعصى اذ لا قدرة
 له على المعصية وبالعكس بناء على ان القدرة مع الفعل ليست نسبتا الى المظهرين على
 سواهم ومن اصحابنا من قال لعصمة ان لا يخلق الله في العبد الذنب وقالت الفلاسفة
 هي ملكة تقع الفجور مع القدرة على وقيل خاصة في نفس الشخص اذ بدنه تمنع بسببها صدور
 الذنب عنه **ور** بونه فينبغي لا يشق الذنب ترك الذنب ولا الثواب عليه ولا التكليف به انتهى
والايضاف من سقطت الحلايات مع اليقظة اشتراطهم ان يكون
 الامام معصيا وقد عرفت معنى العصمة واضمالاتنا في القدرة على المعصية بل ربما يستلزم جواز
 اصحابنا على عدم وجوب العصمة بالاجماع على ائمة ابي بكر وعمر وعثمان رضي الله عنهم مع الاجماع
 على انهم لم يجب عصمتهم والكلوا معصومين بمعنى انهم اذا استوا كان لهم ملكة اجتناب
 المعاصي مع التمكن منها انتهى **وقال** المحقق الدواني في شرح العقائد
 العشرية والعصمة عندنا ان لا يخلق الله فيهم ذنبا وعند الفلاسفة ملكة تمنع الفجور انتهى
وقال سراج العلوم في شرح **المسلم** - فاعلم ان العصمة قد تطلق على الاحتياط
 عن الكسائر والاعلان الباطلة الذميمة والاشك اني عصمتهم بهذا المعنى لانه لا يرتاب
 فيه الاصفية خالف رقة الاسلام من عقده وقد تطلق على الاحتياط عن العصائر مع ذلك

الاجتناب و زنجوان کیونوا معصومین بنده عصمته و علی عدم صدور ذنب لاعرا و لاسهل
 و لا خطار و مع ذلک عدم الوقوع فی خطار اجتهادی فی حکم شرعی و نیز ابو محل اختلاف بینا
 و بنیم فافهم استی قال الشعرانی فی الیواقیت فی ذکر المهدی ناقله عن ابن العربی
 و انه معصوم فی حکم اذ لا معنی للمعصوم فی حکم الا انه لا یخطئ و حکم رسول لا یخطئ فانه لا ینطق
 عن الہوی ان ہو لا وحی یوحی و قد اخبر عن المہدی انہ لا یخطئ و جعلہ طبقا بالانبیاء
 فی ذلک حکم استی و قال خواجہ یارسانی فی فصل الخطاب من شرط الامام الباقی
 ان یمکن معصوما استی و ایضا فیہ و بنہ صلی اللہ علیہ وسلم علی عصمتہ من اسرار
 بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم فمن اعطایا من مسئلہ و کل الیہا و من جاربہ من غیر مسئلہ
 و کل اللہ تعالیٰ بہ لکالید و ذہا معنی العصمتہ استی و قال مولانا عبد الغزیز الدہلوی
 فی فتح العزیز در حدیث شریف دارد ست مثل اہل نبی فیکلم مثل سفینہ نوح
 من رکبہا نجی و من تخلف عنہا غرق و در جمہ تصحیح حضرات اہل بیت باین مراتب
 و تفصیل است کہ گشتی حضرت نوح علیہ السلام صورت کمال عملی جناب خاتم المرسلین
 گردانیدہ بود کہ عبارت از طریقت است زیرا کہ کمال عملی جناب بدون مناسبت
 کفایت باجناب و رقوای روحیہ و در عصمت و حفظ و رفوت و ساحت تصدق و نیست
 کہ در کسی جلوہ گر شود و این مناسبت بدون ولایت و علامتہ انصلیت و فرعیات ممکن
 الحصول نیست پس این کمال را با جمیع وسعت ان کہ معدن ولایات مختلفہ است و
 این مجری جاری گردنہ و ازین نام و دان رنجمند و ہمین است معنی امامست کہ یکی مر
 و دیگری را از ایشان بان و صمی می ساخت استی قولہ ۴۲ سبب این تفصیل
 و باعث برین تطویل آنکہ اعیان این مسلک بہ بعض کلمات شاہ ولی اللہ ناواقفانرا
 و شک می اندازد و رفع آن خلجان بدون این بیان کہ مذاق شاہ ولی اللہ کثرت
 تفسن راغب و عدم تعلیم کلام بہ پنج تسنن بر فوق شان غالب بودن انگیو کلمات

در بعضی خلاف مذہب تصور اہل سنت و مخالف محتار جمہور جامعہ مفید نیست
 و قابل تساؤلہ لائق اعتماد و در حالت حیات شان کہ اثری از حکومت اسلام
 و یقینی از علمای اعلام و در دہلی بود و ظهور و شیوع مجموع کلمات اسکان داشت و اولاد و محار
 سادہ ولی آمد کہ این کونہ تصنیفات را ذائع و شائع ساختند و در پردہ کتمان داشتند
 گو یا پردہ بزرگی پرور گمانی والد ماجد خود انداختند مولوی محمد اسمعیل زمانہ رافاغ از حکومت
 اسلام و خالی از علمای اعلام یافتہ حدت جلی نہ خیلی بلند آوازہ ساختہ ان اٹکر افسر وہ
 ریر خاکستہ را کما مینعی شتعل نمودہ و تخم پوشیدہ تہ خاک را آب داوہ حسن نبات الارض
 من کرم البذر ایمیہ کرام و متجان ہر چہ را نام ہدف سهام ملام و دہان عوام کالانعام فی الکام
اقول اشتہار تفسیر کلام شاہ صاحب بہ پنج لشن در امصار کاششس فی رانیہ
 النہار است اعتماد ان از تشکیک این مشکک بدر و انرا مل نتوان شد چہ جائیکہ
 تصانیف جناب شاہ صاحب شاہ عدل برین تفسیر بودہ باشد و در حالت حیات جناب
 شاہ صاحب کہ تسلط و رفض در دہلی بود اگر بخوف جو این فریق اطہار و شاعت کلام
 حقہ ممکن نشد مطلقان حقیقت آن لازم نمی آید و معلوم نیست کہ مراد از ان کلمات کہ نسبت
 انضای ان بجناب شاہ صاحب نمودہ ہماست کہ درین کتاب از انرا تہ انخفا و غیر نقل
 نمودہ یا کلمات دیگر بر شوق ثانی بیان آن ضرور بود و بر شوق اعلی عدم طو و شیوع ان
 ممنوع ست زیر اگر تصانیف وی جناب از ہما وقت متداول نام نہ و نسبت ان
 تصانیف انگو نہ بسوی اولاد و مجاہوش نیر غلط ست ایما ندیدہ کہ حضرت مولانا شاہ علیہ الرحمہ
 و بلوی از اولاد و مجاہوش در کتاب تحفہ چہ مدح و ثنا کتاب از انہ انخفا فرمودہ و ادب اضاف
 داوہ است عبارت تحفہ نیست با کلمہ زہد اہل سنت از مقررات است کہ امامت بجاہ
 ماسی سال امتداد یافت و بصلح امام حسن کہ پانزدہم ماہ مجاہدی الاولی در سنہ چہل و یک
 بوقوع امر انقطاع پذیرفت و نیز ترتیب خلافت بر وجہ واقع حق و صواب ان تقدیم

بجاخته التأخیر و ران را و یا فقه بود پس بعد از رحلت حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
 کتاب و اقوال عمرت برین عقیده نزد ایشان موجودست چنانچه از ازاله انحاء ملامت
 اختلاف هزاران دلائل از کتاب و سنت و جماع است و اقوال عمرت به تقریبی و متوقی
 که میرا به گوشش و بشنیدن و در کار و مریای جمعیت خواطر مخیر این است راست
 و در یافته و صنعت این کتاب مستطاب را که در شهر مکه مدلی سکونت داشت عجبی
 از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی توان گفت در قسم این رساله نیز بارها زیارت
 او مشرف شده کلماتی تقریرات گشیش کنار و اسن پر کرده جزاه العذیر انتهى و نسبت
 بدف سهام ملام ساختن بقعان هر چهار امام بسوی فاضل نبیل و اولانا محمد اسمعیل حر
 صرف افتدای این بدگام است برای اغوی جهال انام و ضلال غوام کالانعام قوله
 صلوات الله علیه و آله و سلم در تنویر العین نام رساله نوشته و لیت شعری کیف یجوز الترام تقلید شخص
 مع تکلن الرجوع الی الروایات النقولہ عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم الصریح الدلالت علی
 خلاف قول الامام المقلد فان لم یتبرک قول امامه ففیہ شائبه من الشک اقول در
 صحت و حسن مدعای تنویر که این شیراز احساس آن ضرریت ربی بولی را و منی باید
 زیرا که جود بر قول یک امام مقلد با قدرت رجوع بسوی روایات منقولہ از نبی صلعم
 و الله بر خلاف قول مذکور هیچ مسلمی تجویز نمی نماید و نگذشتن قول امام را با وجود مخالفت
 آن از قول نبی صلی الله علیه و آله و سلم از شائبه مشرک و از قبیل اتخاذا رباب من دون الله
 هر کس مباد از چنانچه کلام متهمین این ضرر نیز درین باب همچو کلام صاحب تنویر است
 قال الشيخ ابن العزنی فی الفتوحات المکیة اوضح الحديث وعارضه
 قول صاحب او امام فلا یسبیل الی العدول من الحديث و تبرک قول ذلك الامام و
 الصاحب للخبیر ثم قال ولا یجوز ترک اید او خیر صحیح بقول صاحب او امام و من
 ذلك فقد ضل ضللا لا یمیز و خرج عن دین الله انتهى و قال الشعرانی فی السیاسة

و الجواهر وكان الامام احمد يقول ليس لاحد مع الله ورسوله كلام لا يقبلني ولا يقبلني بالكا
 ولا الا ذراعي ولا الشجعي ولا غيرهم وهذا الاحكام من حيث اخذوه من الكتاب وابسته است
 وقال السيوطي في الرد على من اخذ الى الارض حمل ان الاحتيا في كل عصر فرض
 بل اباح مالك والبخاري والشافعي رضي الله عنهم قائلين لا احد تقليد لهم حاشا للمسلمين هذا بل انهم
 قد سئوا عن ذلك وسئوا منه ولم يصحوا لاختلافه انتهى جيون عن درين مقام وتقليد محمد ي
 معين از معتبدین اعلام افتاد پس باید دانست که تقلید محمدی معین از معتبدین است
 در هر مسئله واجب نیست و رجوع از تقلید کی بسوی تقلید دیگری در مسئله واحده بعد عمل
 نیز جایز است از روی رجوع در مسئله واحده بعد عمل در یک حادثه یا در صورت استلزام این
 رجوع بتبلیق عمل بامر که خلاف مذمبین بود و از اکثر جایز نیست پس آنچه در مختار مسطور
 است و ان الرجوع عن التقليد بعد العمل باطل اتفاقا و هو المختار فی المذهب محکم ان این
 حادثه واحده یا صورت مذکوره باشد و دعوی اتفاق بر بطلان این رجوع و ان محل نظر بود
 و این سه و صورتی است که التزام مذمبی معین نکرده باشد اما در صورت التزام مذمبی معین پس
 اختلاف است و اینکه ایلا لازم است استمرار بنیت و که ایلا مسایه تقلید غیر ممکنه بانه در آن سه
 قول است بعضی گفته که لازم است بر التزام استمرار و بعضی گفته که لازم نیست بر التزام و بعضی
 گفته که التزام مانند غیر التزام است مختار محققین قول اخیرست قال ابن کجیب فی
 مختصر الاصول و لا يرجع عنه بعد تعلبه اتفاقا و فی حکم اخر المختار جواز استی قال
 القاضي عسکانه و الدین فی شرح مختصر الاصول اذا عمل العامی بقول معتبد فی
 حکم مسئله فلیس له الرجوع الی غیره اتفاقا و اما فی حکم مسئله اخری فلیس بخوله ان یقلد غیره المختار
 جواز استی و قال ابن الهمام فی التحریر لا يرجع فیما قلده فی اتفاقا و بل یقلده غیره فی
 غیره المختار نعم للقطع بانهم كانوا یستنون مرة واحدا و مرة غیره غیر ملتزمین نفسا و احدا فلو
 التزم مذمبا کما یحییفه و انشأ ففی فلیس یلزمه فقیل یلزم و قیل لا یلزم و قیل لمن لم یلتزم ان عمل

حكم تقليد الأئمة مع غيره في غيره له التقليد غيره وهو الغالب على الطعن لعدم ما يوجب شرعا انتهى
 وقال محمد بن النعمان الشيباني أمير بادشاه أنحفي في التيسير شرح التحرير نقل الأمامي
 وابن الحاجب للاجماع على عدم جواز رجوع المقلد فيما قلده وقال الزركشي ليس كما قالوا في
 كلام غيره بما يقتضي جريان الخلاف بعد العمل الصواب انتهى وأيضا في ذيل شرح
 قوله وقيل لا وهو الأصح لأن التزامه غير ملزم إذ لا يوجب إلزاما أوجب الله ورسوله ولم يوجب
 على أحد أن يتبعه بذهب بذهب رجل من الأئمة فيقلده في كل ما يأتي ويترددون غيره و
 - التزامه ليس لتدبر حتى يجب الوفا به وقال ابن حزم أنه لا يحل لحاكم ولا مفت تقليد
 فلا يحكم ولا يفتي إلا بقوله بل قيل لا يصح للعامة مذهب لأن المذهب إنما يكون لمن الوجود
 نظر بصيرة بالمذهب أو لمن قرر كما باني فروغ مذهب يعرف فتاوى أئمة وأتواله
 وأما من لم يتأهل لذلك بل قال أنا حفي أو أنا فني لم يصير من أهل تولك المذهب بمجرد
 هذا القول كما لو قال أنا حفي أو أنا فني لم يصير فقيها أو نحويا وقال الأمام صلاح الدين
 العلائي والذي صرح به الفقهاء من مشهور كتبهم جواز الاستئصال في أحاد المسائل والعمل فيها
 بخلاف مذهب الإمام أو المكن على وجه المتبع للخص انتهى وقال محمد بن أمير الحاج
 في التقرير شرح التحرير في شرح قوله اتفاقا ذكره الأمامي وابن الحاجب قال الزركشي
 وليس كما قالوا لأن في كلام غيره بما يقتضي جريان الخلاف بعد العمل الصواب كيف
 يمتنع إذا اعتقده صحة لكن وجه ما قاله بالترام مذهب الإمام مكلف به ما لم يظهر له غيره وعلم
 لا يظهر له بخلاف المذهب حيث لا يتقيل من مائة إلى المائة انتهى وأيضا في شرح
 قوله وقيل لا وهو الأصح في الرافعي وغيره لأن التزامه غير ملزم إذ لا يوجب إلزاما أوجب الله
 ورسوله ولم يوجب الله ورسوله على أحد من الناس أن يتبعه بذهب بذهب رجل من الأئمة
 فيقلده في دية في كل ما يأتي ويترددون غيره على أن ابن حزم قال جمعوا أنه لا يحل لحاكم
 ولا مفت تقليد رجل فلا يحكم ولا يفتي إلا بقوله انتهى وقد انطوت القرون الفاضلة على

عدم القول بذلك بل لا يصح للعامة تزيه بكونه مذهب بل ان المذهب انما يكون لمن له
 نوع نظر مستدلال وجبر المذهب على حسنة او لمن قرر كتابا في فروع ذلك المذهب
 وعرف قاصدا من ائمة واقواله واما من لم يتأهل لذلك التبعة بل قال انما ينبغي او ينبغي او
 غير ذلك بمجرد القول بالانتم والاضحية في دليل قوله قيل لمن لم يلتزم الخ قال السبكي و
 هو الاعدل انتهى وقال جيب الله القنداري في معقنم الحصول ثم ان
 الشرح على الحنفى قرآن المنع عن الرجوع بعد العمل انما هو في ملك الحادثة بخصصها لا في ملكها
 وهل يتخذ المقلد العامل بذهب في حكم غيره في غيره المختار نعم للقطع بان المستفتين من عصر
 الصحابة ولم جراكا كان يستفتون مرة واحدا واخرى غيره وغيره من مضيا واحدا وساع ذلك
 وتكرر ولم يكره فكان اجماعا على ان التزام مذهب معين غير لازم انتهى وقال محاسب
 البهاري في المسلم ولو التزم مذبا لمعين المذهب بالحنيفية وغيره فهل يلزمه الاستمرار
 عليه قيل نعم لان الاستمرار لا يخلو عن اعتقاد غلبته بحقيقة فيه قيل لا اذ لا واجب الا
 اوجبه الله تعالى ولم يوجب على احد ان يذهب بذهب بل من الامة قيل لمن لم يلتزم فلا
 يرجع عما قلده في غيره فله من سائر وعليه السبكي وفي التحريم وهو الغالب على لفظ لعدم
 ما يوجب شرعا انتهى وقال بحر العلوم في شرح المسلم بعد قوله لان التزم
 لا يخلو عن اعتقاد غلبته بحقيقة فيه قلنا لا نسلم ذلك فان الشخص قد يلتزم من المتساوين
 امر النفع له في الحال ودفع المحرج عن نفسه ولو سلم فمذا الا اعتقاد لم يثبتا بدليل شرعي بل هو
 مهوس من هوسات المعتقدين لا يجب الاستمرار على هوسه فانهم قيل لا يجب الاستمرار وحيج
 الاستفال وهذا هو الحق الذي ينبغي ان يؤمن به ويعتقد عليه لكن ينبغي ان يكون الانتقال
 للتسبي فان التسبي حرام قطعا في التمهيد كان اوفى غيره اذ لا واجب الا ما اوجبه الله تعالى
 ولا حكم له ولم يوجب على احد ان يذهب بذهب بل من الامة فايما به بشرح شرح صحيح
 انتهى وقال الشامي في رد المحتار ما شئنا الد المختار قوله وان الرجوع المختار

بذلك الحق ابن الهمام في تحريره ومثله في هذا الذي اورد في الجانب من مجموع الجوامع وهو قوله
 قال ابن حجر والرمي في شريفة على الهناج وابن قاسم في حاشية على الاوقاف من آثار الفاعل ابن
 ابي روي الى المكيف اهل شريفة الا يقول بطل من الهند بن كنفية الشافعي في مسح بعض الراس
 والاك في طهارة الكلب في صلوة واحدة وكما لو اقيمت بغيره من روضه روضه فاما كذا في شريفة
 متعلقه على بطايع المكرة ثم اقامه شافعي بعد المذهب في شريفة على ان يطهره الا في مقتضى
 والثانية متعلقه على او هو محمول على منع التقيد في تلك الحوادث بعينها لا مثلها كما صرح به الهمام
 السبكي ونحوه عليه جاعه وذلك كما هو في غير المسح راجع الى الراس متعلقه على فاعله راجع الى طهارة
 كذا في مقتضى المالك والشافعي في روضه واراد ان يعلى يوما اخر على غيره فاما منع منه على
 ان في دعوى الاتفاق نظر فقد حكى اختلاف فيجوز اتباع القائل يجوز كذا افاده العلامة
 الشريفي في العقد الفرعي قال بعد ذكر فروع من اهل المذهب صرحه بالجواز وكلام
 طويل فيحصل ما ذكرناه انه ليس على الانسان التزام مذهب معين وانه يجوز له العمل بما يظن
 باعله على مذهبه متعلقه به غير انما يستجعا شرطه والعمل بالمرن متضادون في حاشية في التحقيق
 لواحدة منها بالآخرى وليس له البطلان عين متعلقه بغير امام اهل اللان اضافة الفعل كما مضى
 القاضي لا يقتض وقال ايضا ان له تقليد بعد العمل كما اذا صلى طائفة متصفا على مذهبه ثم
 بين بطلانها في مذهبه وصحتها على مذهبه غير وفاء لتقليده ويجوز في تلك الصلوة على ما
 في البرزخية انه روى عن ابي يوسف انه صلى الجمعة متعلما من امام ثم اخبر بغيره متقية في
 يراحم نقال ما خذ يقول اخبرنا من اهل المدينة اذا ملج الما قائلين لم يحل جنباه انتي
 وقال عابدين في طهارة الانوار حاشية المختار قال الشيخ ابو العباس
 من علماء السنية التتوي في حدود التامين في السماوية والاعف من الهجرة تقرر في الاصول
 ان من اتي بفعل ما روي من احوال اصحابه واهل خلف العلماء في سبيله الامضاء و
 وجوب تقليد معتد معين لا حجة عليه الامن حجة الشريعة والامن حجة العقل كما ذكره في شرح الهمام

من غیبه فی حق القدر و کتاب المسی تحریر الاصول و بعدیم و حرم شیخ ابن عبد السلام
فی مختصر فی الاصول من المألفه و الحق عند المیزان من اشائهم و ذکر ابن امیر الحاج فی التقریر
شرح القواعد القرون الاثنته العشر ما جموا علی ان لا یقل لما حکم و الاغت تقابله من و احببت

لکم و لا یغنی فی نیت من الاحکام الا بقوله آخر **قوله** **باب اول** -

و یحتمل بحدیه عقیده **اول** اعمال و افعال و در نهی مبتدع و اخل اند و حقیقت ایمان مثل
تصدیق بنای این سئله از خوارج و معتزله بود که با بیان این نهی مبتدع و با بیان این نهی
معتزله سبب سنای بر بناسا از آیه های تازه و سنای بی انداز و افرو و در نهی که بیان چنان
رخشان و درخشان شود که گوی سقت از اسناد و روید یعنی افعال که در اهل سنت و جماعت
بلکه کافه است اجابت با تفاوت حرام یا مکروه تحریمی یا کروه تحریمی یا مستحب یا مباح
یا سنت بدی یا سنت رایده که کفر میگوند و این سئله اصلی است عمده برای نهی بحد بیان
و سببی و متفرع علیه تمام مسائل تقویه الایمان و هرگاه ثابت شود که آن اصل نزد اهل سنت
مردود است ظاهر گردد که تقویه الایمان هم که بران متفرع است و نهی سنت و جماعت مطرود است

الخ اقول مضمون ایه قال پر اشتغال فترتت بلا ریب و امانت رجاء بالغیب محصلش
اوست که بمثل آن **مرول** دخول افعال و اعمال و حقیقت ایمان یعنی مجموع افعال و اعمال

و تصدیق و اقرار با ایمان قرار دادن نهی مبتدع است و امر دوم همین دخول افعال و
اعمال با تصدیق و اقرار و حقیقت ایمان نهی بخارج و معتزله است و امر سوم دخول
افعال و اعمال و حقیقت ایمان سببی و متفرع علیه حکم کفر بر بعضی افعال مباح یا مستحب یا مستنوی
شدن می تواند و امر چهارم همین سئله یعنی دخول افعال و اعمال و حقیقت ایمان سببی و

متفرع علیه تمام مسائل تقویه الایمان است و در امر **اول** نظر است چه نهی همه محدثین
و بعضی سلف دخول افعال و اعمال و حقیقت ایمان است حتا که ایشان قول خروج اعمال را قول
محدث نموده اند پس این نهی را نهی مبتدع گفتن غرضی بکی از خروج و در مطاعین سلف است

قال سيف الدين الآدمي في البحار الأفكار قد اشفق اهل الاسلام

بان مفهوم نطق الايمان لا يخرج عن اعمال القلب ومنهم من قال انه لا يخرج عن اعمال الجوارح

ومنهم من قال انه لا يخرج عن القلب ومن قال انه لا يخرج عن اعمال القلب فقد اختلفوا بينهم

من قال الايمان هو تصديق القلب ونزيب شئ الى الحسن والقاصي في بكره والاوستاد

ابي اسحق واكثر الامعة وواقفهم في ذلك الصالحى وابن الروندي من العقلة ومنهم من قال

الايمان بالمعرفة ومعرفة وبنزيب شئ من صفوان وبكر ابن اخت عبد الوحد بن زيد والامانية

ومنهم من قال الايمان معرفة الله ورسله واما جارت به الرسل على الجملة وهو منقول عن بعض الفقهاء

واما من قال انه لا يخرج عن اعمال الجوارح منهم من قال هو اقرار اللسان بالشهادتين لا غير

وهو بنزيب الكرامة منهم من قال هو الطاعة لكن اختلفوا بينهم من قال كل طاعة ايمان طاعة

كان فرضا ونقل وهو بنزيب الجوارح والاعلاف وعبد الجبار من المغفرة ومنهم من قال الطاعة

المفروضة وهو بنزيب الجبارى وابنه واكثر المغفرة البصرية ومنهم من قال الايمان هو الاقرار

باللسان والمعرفة ونزيب الكرامة الفلاسفة وهو ايضا يحكى عن ابي حنيفة وعبد الله بن سعد بن كلاب

ومنهم من قال هو الاقرار باللسان ومعرفة بالقلب وعمل بالاركان وذا هو بنزيب الفلاسفة

من اصحابنا وابن الجبار من المغفرة وامام من قال انه لا يخرج من الكرم عن اعمال القلب

والجوارح قال هو المعرفة بالبيان والاقرار باللسان والعمل بالاركان وهو بنزيب اكثر اهل

الاشتر وابن مجاهد انتهى وقال البضاوى في الطولع الايمان في اللغة التصديق

وفي المشرع عبادة عن تصديق الرسول بكل ما علم محمد عليه السلام به عندنا ومن كتمت الشهادة

عند الكرامية وعن امثال الواجبات والاحتساب عن الجوارح عند المغفرة وعن مجموع ذلك

عند اكثر السلف انتهى وقال الاصمغاني في شرح الطولع

الاغلاف في ان الايمان لغة التصديق وفي الشرح اختلفوا فيه بنزيب شئ الى الحسن والقاصي

والقاصي وبكره والاوستاد واكثر الامعة من اهل السنة الى ان الايمان عبارة عن التصديق

اقبل للرسول عليه السلام بكل ما علم نبيه بالضرورة وعن كل شي الشادة عند الكرامية والتمثال بقلوب
 واعتناء المحلات عند المتخلة انتهى **وقال ايضا** ومن مجموع ذلك
 اي عن تصديق الرسول عليه السلام في كل ما علم نبيه بالضرورة كالصلوات الخمس وجوب الصوم
 والزكوة وحرم الخمر والزنا وعن كل شي الشادة وعن امتثال الواجبات والاجتناب عن المحرمات
 عند اكثر السلف فانهم قالوا الايمان عبارة عن التصديق بالحيثان والاقرار بالسلطان والعمل
 بالاركان انتهى **وقال** الروي في شرح الطولج وقد نصيبنا الخلاف فيه بان يقال الايمان
 اما اسم لعل القلب او الجوارح او المجموع والاول اما اسم للمعرفة او للتصديق لان نزهة الكرامية
 والثاني نزهة الاشاعرة فانما اسم للتصديق الخاص عنهم كما ذكرنا والثاني وهو العمل اما اسم
 للقول او لسائر الاعمال والاول نزهة الكرامية فانهم قالوا هو التسلط بقلوبهم بالشادة والثاني اما
 اسم لفعل الواجبات والاجتناب عن المنهيات والمحرمات وهو نزهة اكثر المتفكرين واما اسم لفعل
 الطاعات مطلقا وهو نزهة القاصي عند الجبار والى التذلل والثالث هو مجموع وهو نزهة
 اكثر السلف انتهى **وقال** الامام الزمخشري في نهاية المعقول المسئلة الاولى في حقيقة الايمان لابد من
 المذهب فيقول القوم على انه لا يمكن ان يكون اسم لقلب او للجوارح بل هو ما كان اسم لقلب فليس الايمان
 ان يجعل اسم للمعرفة وهو نزهة الامامية وهم بن صفوان وقد قيل الى الواطن رضي الله عنه
 والثاني ان يجعل اسم للتصديق المنقضي وهو نزهة اهل الفرق بينه وبين الاعتقاد الاراد
 واسم المكان اسم لعل الجوارح فالان يكون اسم للقول او لسائر الاعمال والاول نزهة الكرامية
 فانهم يسمونه اسم للتسلط بالشادة فين والى الثاني فعلى مذهبنا ان يجعل اسم لفعل الواجبات
 والاجتناب عن المحظورات فقط وهو نزهة اهل علي والى باسم وثانيهما ان يجعل اسم لفعل
 الطاعات باسم اسوار كانت واجبة او مندوبة وهو نزهة اهل التذلل وعند الجبار بن احمد
 وما كان اسم للمجموع اعمال القلب والجوارح فهم الذين قالوا الايمان تصديق بالقلب وادراك بالسلطان
 وعمل بالاركان وهم اكثر السلف انتهى **وقال** الكاظمي في الفصل شرح المحصل

وزهيب المعزلة الى منه اسم لطاعات وزهيب السلف الى انه اسم للتصديق والافرار باللسان
 والعمل بالاركان واجتمع الامام على البطلان زهيب المعزلة والسلف بان قلل لو كانت هذه الطاعات
 نفس مسمى الايمان كزهيب المعزلة او جزير من مسمى الايمان كما ذهب اليه السلف لكان
 تقييده الايمان بالطاعة كمراد بالمعصية تفصله التالي باطل فالمقدم مثله انتهى وقال القاضي
 عصفور الحكيم والدين في المواثق والسيد السند في شرحه ما علم ان الايمان في
 اللغة هو التصديق مطلقا قال الله تعالى حكاية عن اخوة يوسف واهنت بهومن لنا اي مصدق
 فيما حدثناك به وقال عليه السلام الايمان ان تؤمن بالهدى والاكيدة وكتبه ورسلا اي تصديق قل
 فلان يؤمن بهذا اي يصدق ويعترف به واما في الشرع وهو متعلق بذكرناه من الاحكام المعنى
 الثواب على التقاميل المذكورة فهو عند النبي اتباع شئ الى الحسين وعنده اكثر الائمة كالفاسي
 والاشعري وواقفهم على ذلك الصالحى وابن الراوندى من المعزلة للتصديق للرسول فيما علم
 مجيبه ضرورة تفصيلا فيما علم تفصيلا واجالا فيما علم اجمالا فهو في الشرع تصديق خاص وميل
 الايمان هو المعرفة فتقوم بالهدى وهو زهيب بسم بن صفوان وقوم بالسند بما جارت به الرسل
 اجمالا وهو منقول عن بعض الفقهاء وقالت الكرامية هو كل ما في الشهادة وقال طائفة هو التصديق مع
 الحكمين زيد بن عذرا عن عيسى بن عيسى وقال قوم انه اعمال الجوارح ذهب الجوارح والعلاف وعبد الجبار
 الى انه يطاعت باسمه فرضا كانت او نفلا ذهب الجبالي وابنه واكثر المعزلة البصري الى انه الطاعات
 المفروضة من الافعال والتروك ودون النوافل وقال السلف اي بعضهم كابن مجاهد واصحاب
 الاثر اي المحدثون كلهم انه مجموع هذه الائمة فهو عندهم تصديق بالنجاة والافرار باللسان وعمل
 بالاركان انتهى وقال القوسمي في شرح التوحيد والايمان في اللغة هو التصديق مطلقا
 قال الله تعالى حكاية عن اخوة يوسف واهنت بهومن لنا اي مصدق فيما حدثناك به وقال
 عم الايمان ان تؤمن بالهدى والاكيدة اي تصديق واما في الشرع فهو عند الشاعرة التصديق
 بالرسول فيما علم مجيبه ضرورة تفصيلا بما علم تفصيلا واجالا فيما علم اجمالا فهو الشرع تصديق

خاص و قال انما اتيه به كلمات حسنة و قال قوم انما اعمال الجوارح قد سبب الخوارج والعلوم
 عبد الجبار الى و نه اعطيت اية فرضها كانت انظما و سبب اسبابها و انه لا يثبت الاية الى انه اعطيت الحق من
 كرم قال المخدرون و بعض السلف كابن مجاهد ان تصديق باليمان و اقرار باللسان و عمل بالاركان
 و قال طائفة من تصديق مع كلمة الشهاد و يرى من اجتناب عمل مداركهم حيث قال تصديق
 القلب باللسان و لا يفي الا بالثاني تصديق بالقلب و صده لبيان ما اتفق و قال ابن
 الصفي في شرح اربعين النووي او المجموع و هو منيب اكثر السبب و جميع ائمة الحديث من المتكلمين
 و سبب ائمة اجماع الصحابة و التابعين فمن بعدهم عن ائمة السلف على من الصحيح الاعمال
 عن الايمان النكار لا شهيد او من انكر و جعله قولا لا يثبت من غير ميمون بن مهران و قتادة
 و ابو السجستاني و النخعي و الزهري و يحيى بن كثير قال النووي هو رأي محدث و ان كان اس على غيره
 قال الاوزاعي كان يرضى من سلف لا يفرقون بين الايمان و العمل انتهى و قال التورستني
 المعتمد على اسلام احتمال كونه انه ان كان عبارة است اعتقاد و قول يا عبارة است اعتقاد و قول
 و اعمال يشي امام اعظم جيفه ترجم عليه و اصحاب و سبب ائمة السلف و اصحاب امام شافعي
 رحمة الله عليه ايمان عبارة است اعتقاد و قول سبب ظهور الاست و مجموع ائمة تصديق گويم و يشي امام
 معظم شافعي رحمة الله عليه و جمهور اصحاب حديث قول است و عمل و اعتقاد و معتزلة هم من الذين
 و جعت طائفة اولى است ان كان ايمان و موضوع لغت تصديق است و سبب دليل قاطع حسي
 و غيره بان خرم کردن روا نباشد و دیگر آنکه بارتیغای اعمال صالحه را در قرآن در بسیاری جاها
 ايمان عطف کرده اند و انما المؤمنون انما و عملوا الصالحات و معطوف غیر معطوف عليه باشد و است
 که این است من قبل او کسبت فی ایمان یا هم ازین قبیل است دیگر آنکه مقتضای در قرآن ایمان را
 بدان وصف کرده که دلالت میکند بر آنکه عملش دل است چنانکه کتب فی تلویح الايمان و لما یطیل
 الايمان فی تلویح و دلالت میکند بر آنکه ایمان از اعمال دل است چنانکه و طلبة طلیس بالایمان لم
 یومن تلویح و دیگر آنکه اگر عمل در سبب ایمان داخل بودی بایستی که تا مک عمل با وجود قدرت

موسن نبودی چنانکه تارک قول بمقتضای اعتقاد موسن نیست و دیگر آنکه اگر تصدیق از سکاف یافته
 شده با تصدیق ترکب کما سرشد بافتان هر دو فرقه الا معتزله ایمان دی مثبت باشد و اگر
 اعمال خیر از ایمان بودی بایستی که باقیض آن ایمان مثبت نبودی چنانکه باقیض تصدیق مثبت
 نیست و حجت طائفة دیگر آنست که حقیقی گفت و ما امر الیه و الله مخلصین له الدین جنتنا و لقیو الصلوة
 دیو قوا الزکوة و ذلک و بن الیقین و چون این مجموع را دین خواند اعمال از جمله دین باشد و دین
 اسلام است چنانکه حقیقی گفت بن الدین عند الله الاسلام و اسلام ایمان است زیرا که اگر غیر ایمان
 بودی مقبول نبودی از بهر آنکه حقیقی میفرماید و من یخرج غیر الاسلام دنیا علی یعلی منه و هو فی الآخرة
 من الخاسرین پس چون ایمان اسلام است و اعمال از دین است اعمال از ایمان باشد و
 حجت دیگر حدیث و در عبد القیس است که گفت و ایند که ایمان چیست گفتند رسول الله علم گفت شناده
 ان الله الا ان الله محمد رسول الله و اقام الصلوة و اتی الزکوة و صوم رمضان و ان تقطع النفس من
 الغم و این دلیلست بر آنکه اعمال از ایمانست و اگر انچه از دو طائفة یاد کرده اند از دلائل و انچه از مشبهات
 سیر که یاد کرده اند یاد کنند محکم باید و قصد ما در تمیذ آنست که هر یک از فریقین بدانند که علمای ایشان
 انچه گفتند از طریق استنباط و استدلال گفته و کل وجهیه هو ملویا ما مستقر الخیرات و این مسئله
 نیاز به دلیل دیگر مسائل است که در آن مخالفت ظاهر خصوص است یا مخالفت اجمال بلکه الکی طائفة ای
 را تمسک ساخته اند طائفة دیگر ایتمی دیگر تمسک ساخته اند و اگر یکی حدیثی آورده است آن دیگر تمسک
 بر معارضه آن کرده است و هیچ یک ازین دو قول مقتضی نیست باهمال فرضی از فرض پس باید که
 هیچ یک از فریقین از طریق تعصب دلیل یکدیگر نکنند و هر یک بطریق مقتضای خود تمسک سازند
 اتقی و گفته نخواهد شد که محل نزاع اشعاره و مستقر اصل ایمانست و محل قول سلف و محدثین ایمان
 کامل چنانکه بعضی علما قائل آن شده اند زیرا که انچه از بهر کلام میسر بر آن نقل پوشیده صریح است در آنکه
 امر واحد که اصل ایمانست محل نزاع منزله اشعاره و سلف و محدثین و غیرهم است و حاشا
 نزاع ایشان نزاع قطعی تجویز کرده شود و منشای غلطالین بعضی که قائل این قول بوده اند

ازینما شاعریست در بیان نعره و داله بر دخول اعمال و نفوس و داله بر حشر و ج ان
کاتبی در شرح محصل از سینه ثم قال الکواحدین الفرون الثلاثة نفوس و التوین ان نقابل

الاعمال من ثمرات التصديق وكل فضل دل على ان الایمال لا تقبل الزيادة، والفقهاء منعوا

الى اصل الايمان وكل نفس دل على انه قابل للزيادة والنقصان فهو معروف الى الايمان الكامل

لے متے و پھر صحت بخوبی حاصل ہوئی۔ قول محدثین برائے اس کا دل موجب استسکان از منجوبہ حمل

۲۰۱ حضرت میراجان کا کہ یہ شد و کفر و شرک کہ ظالم قس پر معصیت در کلام ضمیر علم میں الہامیہ

سنت محمدی، کیونکہ مضافاً اعلان کا، اور شریک مقالہ، یہ حد کمال ہے اس قدر کہ متوازن و طلاق کفر

شکر نیمہ پختہ آید است علم و در شجر صحیح النجار می آید و بعد شکر کوشته

النوم في الحزن والافا عسر العائنات اياه حوا ميتا الكفو قد لظلمه على غ الكفو الله تعالى

[illegible]

فقال القاضي ابو عبد الله اخبرني في سبعة جرد اصف ان بين ان ماتت ابنته

لذلك انما هي مسمى لقول لا يرد به انفسه يخرج من الكلمة اى

در شرح اربعین بودی دستم دهد و اعلان العزلی مثل جبل محرمات و

اطلاق الصنف، البعثا اسمی، سج علی فارسی، شرح مجله البروتستنته و اوله علیه السلام من

بغير اسد فقد فسرنا رجا الحاکم بهذا اللفظ معناه كفرون کفر استی و امام ربنا در سقر و اسد سقیر

الحافز لمن اجل التبعيه و ترك الزم من سلكه انسى و غير لفته كمال العاقل محمود و كمال العاقل محمود من

و غزو جبل قیام و شرب خلایق بالبد و ذلک اعظم کفر مما ان لم یلقستمه و ان فی الشرک مصیبه و هو در اعاده

غلب السوء في بعض الاسر وذلك كالمربا والتفان المشار اليه بقوله عز وجل فجاءه سراب

فبما اتهموا صالحا فاستغاث بالرب عما يشركون وقوله تعالى والذين آمنوا بالله وما شركونا

قال بعضهم يعني قوله تعالى وهم شر كون ابي وا تعون في شرك الدنيا اى جاليتها قال

من ہاتھ علیہ السلام الشکر فی ہذہ الاماخی من وجیب الثل علی الصفا لسنہ وبعثنا

الكلية التي تسمى كلية الشريعة في المدينة المنورة

انتی و ابن الاثیر در نهایی نوشته جعل الطریق مشرک کالعدم ثانی فی اعتقاد جلب الفیض و در حق
 انصر و لم جعل کفر الا ان لو کان کفرا ما ذهب بالتوکل انتی و شیخ عبد الحق در ترجمه مشکو
 به شیخ الطریق مشرک نوشته فال بگرنتن از اعلل مشرکانت و موجب مشرک حنی و اگر بجزیم عقاید
 کنند که البته همین خواستند آن خود بی شک کفر است انتی و شیخ علی قاری در شرح فقه کلم
 نوشته و او اهل لیز الیقین مشرک ای ظاهر او مشابه المشرکین انتی و ابن الاثیر در نهایی
 نوشته من حلف لیز الیقین مشرک نیست جعلی لا لا یحلف به لمحو قایه کاسم الذی یکون الشریع انتی و
 شیخ عبد القادر جیلانی در فتوح الغیب فرموده لیس مشرک عبادة الاصنام غصب
 بل اذ انت الی غیره فقد شکرک بغر و جعل فاعذر انتی و نیز فرموده لیس مشرک
 عبادة الاصنام غصب بل متابعک لمواک الیقین انتی و در امر ثانی نیز نظر است زیرا که
 از ارباب الافکار آمده و نهایتاً یعقوب امام رازی و مفصل کاتبی و طوالمح بیضای
 و شرفح آن از امضائی در وی و موقف قاضی عضد و شرح موقف سید سرفیج
 و شرح تجرید علامه قزوینی از کتب کلاسیه است و نیز در فتوح افغان و اعمال نفس ایستاد بر این
 اگر بعضی تجرید و غیره منظر مفهوم است لیکر من عامه کتب کلاسیه عینیه است در شرح عمده نسفی
 مسطور است قالت الغلام بعض من المتکلمین الا ایمان هو التصديق لغيره و مشرک فاعل الواجبات انتی
 و در امر ثالث نیز نظر است زیرا که قول به بنای تکلیف بر افعال مستحبه و منسوبه بر دخول
 افعال و اعمال در ایمان مسبب البطلان است بلکه منکر البطلان چه دخول افعال و اعمال در ایمان
 موجب حکم به ایمان بر افعال مذکوره باشد نه موجب حکم کفر بر آن امر رابع افزوده است
 چه ماست و کلاکه عقیده صاحب تقویة الایمان دخول افعال و اعمال و حقیقت ایمان باشد و بنای
 که امی سلفه تقویة الایمان برین عقیده بود یا بودن ایمان عبارت از تصدیق حکم کفر یا مشرک بر بعض
 افعال و اعمال سبب بودن این افعال و اعمال و امارت عدم تصدیق یا نفی توحید و بمعنی غیر
 حنی کفر یا مشرک حقیقی هیچ محل استثنائیت در شرح موقف مسطور است ثانی من

صدق با جا به البنی علی المد علیہ وسلم وکذاک سجده الشمس منی ان یدیکون مومنا و الا جماع علی خلافه
 قلنا بودلیل عدم التصدیق اذ سجده نماز علی ایزد نیست بمصدق و نحن بحکم الباطلین قلنا ک
 حکما بعدم ایمانه الا ان عدم السجود لغیر الله اصل فی حقیقه الایمان حتی لو علم انه لم یجد علی
 سبیل التعظیم و اعتقاد الالهیة بل سجدنا و قلبه مطمئن بالتصدیق لم یحکم کفره و یابینه و بین المد و
 ان حب علیہ حکم الکفر فی الظاهر است و در تنبیذ در
 است المقصد الثالث فی الکفر و هو خلاف الایمان فهو عدم التصدیق فی بعض ما علم بحقیقه
 فان قبل نشا اذ انار و الالبس الثیاب بالاختیار لا یكون کافرا اذا کان مصداقاً فی الاکل و هو باطل
 اجماعاً قلنا جعلنا الشیء الصادر عنه باختياره علامة للتکذیب فحکما علیہ بذلك اسی بکونه کافراً غیر مصداق
 انتهى فنصار الی شرح عقائد و ستمه و التزاع فی ان من المعاصی ما جعله الشارع اماره
 للتکذیب و علم کونه کذاک بالادلة الشرعية کسجود الصنم و القاء المصحف فی القاذورات و السفوف بکلمات
 الکفر و نحو ذلک مما ثبت بالادلة انک انتی و عصام در شبه شرح عقائد و ستمه قوله اماره
 للتکذیب اسی بحسب الظاهر لان اهل الشرع کفره لان مدار الاحکام علی الظاهر انتهى و بضایوی
 در انوار التشریح و ستمه و انما علیس الثیاب و التزاع و نحو بکمال الانسان بل علی التکذیب
 فان من صدق الرسول لا یحجز علیها ظاهر الا ان کفر فی نفسها انتهى قوله لا معتد که دلائل برای
 البطلان ندید بکسنت آورده اند یکی از ان آیت کریمه و یا یوسن اکثرهم بالبدلاد هم مشرکون است که
 دلالت میکند بر اجتماع ایمان با مشرک حال آنکه قصد یو یجمع ما جاز به البنی علی المد علیہ وسلم با مشرک جماع
 نمی شود چه تو حید هم از جمله است پس ایمان عبارت از تصدیق بصیحت صاحب معارف این دلیل معتدله
 نقل نموده بر اینها قول مقصود صاحب فتوحه الایمان از لایم و این آیت اثبات اجتماع اقرار و دعوی
 ایمان با مشرک است نه البطلان بودن ایمان عبارت از تصدیق که مقصود معتدله است و در دعوی
 دلیل الثبوتین با مخالفت مدعی هر دو چه باک است و در مشرکین بعضین ایمان اگر تصدیق بعضی -

سلطان بنو زکریا انتهی و نیز در حاشیه حلبی هر قوم است و علی الاحتمال الاولی فی عموم الناس
 و در صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه مروی است قال لما نزلت الذین امنوا اولم
 یعلموا انهم یظلمون فذلک علی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و قالوا یا رسول الله انما لم
 یظلم نفسه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس ذلک انما جواشک الم تسموا قول لقمان
 لا اله الا انت انت الشک بالبدان الشک یظلم عظیم و فی بروایه لیس مع کما یظنون انما جواشک قال
 لقمان لابنه سید حاشیه مشکوه بذیل ایچریت نوشتة فتموا خطا خطا المعقبة بالایمان لان
 الشک لا یصور خطا فاجاب بان خطا به ممکن بان یؤمن بالله و یشرک فی عبادته قال
 ابیانی و یؤمن اکثرهم بالله لادیم مشرکون و قال الحسن الایمان الظاهر بالشک الباطن انتهی
 و شیخ عبد الحق و طبری در ترجمه مشکوه نوشتة خطا بطلن بشک چه صورت
 دارد و شرک خدا ایمان است لغیر خطا و مزج صحیح با ایمان تصورست و صحابه از جابا بن
 وادی رفتند که از ظلم صحیح نمیدادند و جابش گفت خطا ایمان به شرک واقع است چنانکه مشرکان
 که ایمان بخدا داشتند و بت پرستی میکردند و بتانرا در عبادت شرک می ساختند شرک
 در وجود و خالقیت و عبادت می باشند و اینجا مراد شرک در عبادت است و نص قرآن بدان
 ناظم است در جاییکه میفرماید و یؤمن اکثرهم بالله لادیم مشرکون ایمان نمی دارند بشترین ایشان
 که در حالیکه ایشان مشرکانند یا مراد ایمان آوردن بر زبان و شرک نگه داشتن در دل چنانکه
 حل مناقشات که خطا کرده اند ایمان ظاهرا با شرک باطن انتهی قوله ص ۹۳ و از سهلال
 به است که میوه و من لم یحکم بما انزل الله فادکک هم الکافرون جواب داد المراد من لم یحکم بشی
 مما انزل الله اصلا او المراد بما انزل الله هو التوریت بقرینه ما قبله تحقیق بالیهود اقول در نقل
 این عبارت حذف است و اصل عبارت شرح مواقف اینست المراد من لم یحکم بشی ما
 انزل الله اصلا و لا تراعی فی کونه کافرا و تقول المراد بما انزل الله هو التوریت بقرینه ما قبله و هو اما
 انزل الله التوریت الایه و ما قسم غیر متعبدین بالتحکم بها تحقیق بالیهود فلیزم ان تكونوا کافرا من اذا

تمام این کتاب بنظم شریک و ابیانی است و خطای صحیح است

لم یکنوا بالتوریت انتهى قوله ص ۴۹ الغرض بجدّه دلیل مخالفین بازایت و حدیث که
 اکثران برالسنة بجدیه دائر نقل نموده از همه جواب داده اقول از دوران اکثر ادله
 مخالفین برالسنة بجدیه چه مراد است دوران به تقریب اثبات دعوی مخالفین یا دوران
 به تقریب اثبات مطلوبه موافق مذهب اهل سنت به شوق اول کذب و افتراء درین قول است
 و به شوق ثانی مخدوری درین دوران نیست قوله ایمان حقیقه آنست که مرتب شود بر
 احکام حسنه روی و همانست محل نزاع ندایمان ظاهر می که منافق را به شتم است اقول
 در بحث احکام حسنه روی محل نزاع نبودن ایمان حقیقه مسلم است و اما در بحث احکام
 دنیا محل نزاع بودنش ممنوع است و حکم به کفر و ایمان در ظاهر بشرعیت از احکام دنیا
 است در شرح موقف مسطور است و لای انی تیرتب فی الشریع احکام الایمان ظاهر از ان
 الشارع جعل مناط الاحکام الامور الظاهره المنضبطه والتصدیق القلبی امخفی لا یطلع علیه
 بخلاف الاقرار باللسان فانه کشف بلاستور فبسطه الاحکام الدنیویه و در تفسیر کبیر
 بذیل یوم یجمع الله الیرسل الایه مرفوم است قد ثبت فی الاصول ان العلم والظن غیر
 واحدی صل عندک احد من حال تغییر انما هو الظن لا العلم و لهذا قال ابنی صل الله علیه و
 سلم نحن نحکم بالظاهر والتدقیق الی السرائر انتهى قوله ص ۵۰ بالجملة بر عقیده اهل سنت حکم
 ایمان و کفر به تصدیق و اقرار راست نمی شنید الی آخره اقول بر قول یکسکه تعیین
 و اقرار را ایمان یا کفر ایمان میگویند تصدیق و اقرار را نشستن حکم ایمان صحیح است
 اما راست نه نشستن حکم کفر بخلاف نمی آید و حکم کفر بر امارات با وجود تصدیق مجمع علیه اهل
 اسلام است و حکم کفر بر امارات منافی تا دل آیاتی و احادیثیکه معتزله و خوارج به ان که
 استدلال کرده اند نیست در تفسیر ضیائی معلوم است و انما تکسب العیار و شد الزنا ر
 و نحو کفر الا انما تدل علی الکذب فان من صدق الرسول صل الله علیه و سلم لا یحجر
 علیه ما ظاهرا لا نه کفر فی نفسه انتهى و در تفسیر کبیر مرفوم است فان قیل یبطل

ما ذکر نم چنانچه العکس پس اختیار و تشد الزمار و اشتباه فانه کفر من ان ذلک است آخر متو
 ترک ما الی به الرسول فیما علم بالضرورة جمیع و ظنا بذه الاشیاء فی الحقیقه نیست کفر لان
 التصدیق و عدمه امر باطن لا اطلاع للخلق علیه و من عاود الشریع انه لاینبی الاحکام فی
 اشتغال بذه الامور است علی نفس المعنی لانه لا یسبیل الی الاطلاع علیما بل جعل لهما معارف
 و علامات ظاهره و جعل تکلم المظان الظاهره سیادی الاحکام الشریعه و بسبب العیاد
 و تشد الزمار من هذا الباب فان الظاهر من التصدیق بالرسول انه لایاتی نبی بعده
 الافعال محبت الی سبادل علی عدم التصدیق فلا یسبم للشرع ان یفرغ الاحکام
 لا انسانی انما کفر انتی قوله ۵۵ مذهب مختار جمهور فقها و مجتهدین متکلمین و ائمه
 مسلمین عدم تکفیر است و جهانت منصوص متون و شروح و مختار فتاوی و تکفیر کننده
 منسوب لعدم تقاضی و نه عقیدت است اقول از آنچه نقل نموده ظاهر گردید
 ایضا در مسئله محتمله الوجود و مختلف فیما موجب تکفیر مسلم است اما در مسائل تکفیر عمومیا
 پس ممنوع است در اشتباه و نه ظاهر مستطور است و لا یکفر احد من اهل القبلة الا لوجود
 ما دخله فیه و حاصل ما ذکره اصحابنا فی الفتاوی من الفاظ التکفیر یرجع الی ذلک و فی
 بعض اختلاف لکن لا یفتی بایضا اختلاف انتی و در عمده و می باشد حاشیه شباهه و
 و الظاهر مستطور است حاصل ما ذکره اصحابنا الفتاوی من الفاظ التکفیر یرجع الی ذلک و مثل
 ما اذا استخف برئیه که اذا اطلق لفظ الکفر عمد و لکنه لم یعقده الکفر قال بعضهم لا یکفر
 لان الکفر یختص بالضمیر و لم یعقده برئیه و علی الکفر و قال بعضهم کفر و هو الصحیح لانه استخف
 برئیه که فی مختصر الظمیر انتی و نیز در عمده و می باشد حاشیه شباهه و
 و لکن لا یفتی بایضا خلاف لکن یوسر قائلما تجدید النکاح و التوبه احتیاطا و ما کان
 جازما لا یوسر الا بالاستغفار و الرجوع عنه و کان فیه من وجوه لو یجد و واحد یقیمه
 یسبیل العالم الی ما ینبج الکفر و لا یرجع الوجود علی الوجه اللهم الا اذا صرح بباره و وجوب

الکفر فلا ينفعه التاويل انتهى **در مختار** ر. ق. م. هـ. قال المصنف وفي الفتح من ينزل بلفظ
 كفر ائمة وان لم يعتقدوا شيئا فهو كافر الضاد و **طحاوی** در حاشیه در مختار نوشته قوله
 وفي الفتح من ينزل النج قال في الفتاوى التحيرية نقلا عن الجرد الحاصل ان من ينظر
 بكلمة الكفر بان لا ولا باعتبار عند الكل ولا اعتبار باعتقاد كذا صرح به قاضيان في فتاواه ان ينظر به
 حطار او لم لا لا يكفر عند الكل ومن ينظر بها عالماء الكفر عند الكل من ينظر بها اختيارا باطلا
 بانها كفر فيه اختلاف انتهى **در فتاویٰ نيزا زیه** مسطور است و یکی عن بعض من سلف
 له انه كان يقول ما ذكره في الفتاوى انه يكفر بكذا ان ذلك للمعقوف والتسويل لا لحققة الكفر و
 نه الكلام باطل انتهى **در خزانه المفتين** - مسطور است وان الى بلفظ الكفر فان
 كان اعتقاده لا شك انه كافر وان لم يعتقد به او لم يعلم انها لفظ الكفر ولكن الى بها عن
 اختيار فقد كفر عند عامة العلماء ولا يعذر بالجهل وان الممنوع قاضيان في ذلك بان ارادوا
 بتلفظ بلفظ اخر فخرى على لسانه لفظ الكفر نحو ان يقول بحسن انك توحداي وما نبدگان
 تو فخری على لسانه على العكس لا يكفر انتهى **در خلاصه الفتاوى** مسطور است
 من الى بلفظ الكفر و هو لم يعلم انها كفر الا انه الى بها عن اختيار كغيره علماء فاما بعض
 ولا يعذر بالجهل اما اذا اراد ان ينظر فخرى على لسانه كلمة الكفر والعياذ بالبدن غير قصد الكفر
 انتهى **در فتاویٰ حمادیه** مسطور است وان من علم بلفظ الكفر قاتلي به حقه انه كفر
 بالاجماع ولو اني به قصد او لم يعلم به او لم يعتقد كفر عند العامة ولا يعذر بالجهل ولو اني به قصد
 بان اراد ان ينظر فخرى فذلك على لسانه لا يكفر ديانته وان لم يلفظ الكفر لا اختلاف فهو
 يوجب احباء العمل واما اختلف فيه فهو يوجب التوبة وتجدید الاکتفا احتیاطا واما كان
 خطا فهو يوجب الاستغفارة انتهى **در حموی** در حاشیه اشباهه نوشته قال في العادیه
 بعد كلام ثم اعلم ان اذا كان في المسئلة وجوه تؤنب التكفير درجة لا يوجب فعل المفتی
 ان يسئل الى الوجه الذي ينفعه تحيينا للنظر بالسلم ان كانت فيه العاقل ذلك فهو مسلم

والکائناتية الوجه الذي يوجب الكفر لا ينفع حمل الحقیقة کلاماً علی الوجه الذي لا يوجب الكفر
 ولو برالتوبة والرجوع وتجديد الطحال بعد الاسلام ثم اني كطاعة الشهادة علی وجه العادة لم
 ينفعه ما لم يرجع عما قال لانه بالاثبات بكلمة الشهادة علی وجه العادة لا يرفع الكفر انتهى
 وهو التماس كفا في الفتاوى الظهيرية انتهى ودر فتاوی عالمگیری مرقوم است اذا
 اطلق الرجل لفظ الكفر عند الكفر لم يفتحه الكفر قال بعض صحابنا لا يفر قال بعضهم كيف وهو
 الصحيح كذا في البحر الرائق من اني يلفظ الكفر وهو لا يعلم انها كفر الا انه اني سباعن اختيار
 كيف عند عامة العلماء خلافا لبعض ولا يغير بالجل كذا في خلاصة العارل وانتهى الكلام بكفر غفلة
 فراجا يكون كفر عند الكل والكان اعتقاده خلاف ذلك اذا جري علی لسانه كلمة الكفر خطأ
 بان يريد ان يتكلم باليس بكفر فخری علی سانه كلمة الكفر خطأ لم يكن ذلك كفر عند الكل
 كذا في فتاوی قاض خان انتهى ودر شرح فقه اكبر مسطور است ثم اعلم ان المراد
 بابل القبلة الذين اتفقوا علی ما هو من ضروریات الدين كدوث العالم وحشر الاجابة
 وعلم الله تعالى بالکليات والجزئيات وما اشبه ذلك من المسائل المهمة فمن وطب
 طول عمره علی الطاعات والعبادات مع اعتقاده قدم العالم او نفى الحشر ونفى صلته
 سبحانه وتعالى بالجزئيات لا يكون من اهل القبلة وان المراد بعدم تكفير احد من اهل القبلة
 عند اهل السنة لانه لا يفر ما لم يوجب حجة من امارات الكفر وعلا ماته ولم يصدر منه
 شئ من موجباته انتهى وانچه در معجمه ه از شرح فقه الكبر نقل نموده مفید عامی نقل
 که نفی عام است نیست بلكه مفادش نفی عموم است واز تسليم ختم منكر نیست شیخ
 اللما یبه پاره از عبارت شرح فقه اكبر که در اینجا است نقل نموده است تمام عبارتش
 ایست فالتاس نے جس تکفیر الی مقالات الفاسدة والعقائد الفاسدة ودر اینجا
 المحکم الذي یجب به رسوله الی المحکم علی طرفین ووسط من جس الاختلاف فی تفسیر

اهل الکبار العیلة فطافه نقول لا تکفر من اهل القبلة احد فتفی الکفر نفیاً عاماً مع العلم
 بان من اهل القبلة المنافقین الذین منیم من هو الکفر من الیهود والنصارى بالکتاب
 والنسب واجماع الامة ومنیم من قد یظهر بعد ذلک حیث یکنهم وهم یطاهر دین -
 بانسما دین والیفه خلاف بین المسلمین ان الرسل واطهر انکار الولوجات الظاهرة
 المتواترة والمحررات الظاهرة المتواترة فایستتات فان تاب فیما لا قتل کافر امرنا
 والنفاق — والردة مغفلتها البصر والجور کما ذکره التحلل فی کتاب البسنة لبند
 الی محمد بن سیرن انه قال ان اسرع الناس ردة اهل الایهوار وکان یری ذره
 الآیه نزلت فیهم واذا رایت الذین ینجضون فی حدیث غیره ولما امتنع کثیر من
 الایمه عن اطلاق القول باننا لا تکفر احد اذ ینب بل یقال اننا لا تکفرهم کل ذنب کما یفعله
 السخارج وفرق بین النفی العام ولفی العموم والواجب انما هو نفی العموم السخ
قوله ه ه ه - چهارم از همان کتب فتاوی که در صور مناسبه مذاق
 حوائش در باب تکفیر استناد میکنند در همان کتب حکم تکفیر به بسنت امور مستطوره که
 مخالفین هم لامحاله تکذیب و رد آن روایات می کنند **اقول** استناد به
 کتابی در مسائل متفق علیها جمهورانام و ثابته از هول مشرع وقواعد اسلام مستلزم تسلیم
 هر مسئله کتاب مذکور نیست پس رد و تکذیب کدامی مسئله عمومآسانی قبول و تصدیق
 مسئله دیگر همان کتاب نباشد **قوله ه ه ه** پنجم اندراج خوارج معتزله در خفیه انداز
 حدست الخ **اقول** اندراج بعض اهل بدعت اصولاً در خفیه و ما ممکن است
 و واقع لیکن این اندراج مستلزم منقول بودن روایات فتاوی از خوارج و
 معتزله خفیه در روایات نقشه این خفیه نیست مادامیکه بنای آن بر اصول اهل
 بدعت ثابت نگردد **قوله ه ه ه** ششم چون انیمقدمه ممد شد حالانقل میکنم عبارت
 تقویه الایمان منسوبه اول منی شرک سبحنا چاهمی که اکثر لوگ پیر دنگوا و پیغمبر

اور شہید و کوا اور سب شتو کو اور پر یو کو مشکل کے وقت پکارے تین اور اون سے
 مرادین مانگتے ہیں اور او کی منتیں مانتی ہیں اور حاجت برائی کی لئے اور کی
 نذر دینا کرتے ہیں کوئی اپنی بیٹے کا نام عبدالبی رکھتا ہی کوئی غلام بنے کوئی
 غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش پیر بخش مادر بخش قلندر بخش غلام حیدر غلام رسول
 اور او کی جینی کے لئے کوئی کیسی نام کے چوٹی رکھتا ہی کوئی کیسی نام کے ہی
 پیتا ہی کوئی کیسی کپڑی پہنتا ہی کوئی کیسی نام کی بیڑی ڈالتا ہی کوئی کیسی نام کے
 جانور کرتا ہی کوئی مشکل کے وقت کیسی دہائی دیتا ہی کوئی باتوین کیسی نام کی قسم
 کھاتا ہی غرض کہ جو کچھ ہندو اپنی بتوں سے کرتے ہیں وہ سب کچھ یہ جوئے مسلمان
 اولیا اور انبیاء اور اماموں اور شہیدوں اور فرشتوں اور پیر پچھنے کر گزرتے
 ہیں اور دعویٰ مسلمانے کا کئے جاتے ہیں سبحان اللہ یہ مونہ اور یہ دعویٰ
 سچ نہ پایا ہی اللہ صاحب نے سورہ یوسف میں دیا یوسف اکثر ہم باند
 الاثم سرکون اور ہمیں اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک کرتے ہیں فائدہ
 لئے اکثر لوگ جو دعویٰ ایمان کا رکھتے ہیں سو شرک میں گرفتار ہیں بینہ کہ مرث
 باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری نمودہ الخ **اقول** مخفی مباد
 کہ عبادت غیر خدا ازان امور کہ در شرح امارت تلمذیب گردانیدہ شدہ است

مبیاوی در تفسیر نوشتہ اللہ التعلیٰ النادی کما قال جریرہ ایتما یجعلن
 الی مذہبہم الذی حسب مذہبہ من مذہبہ و اذا تفرقوا دوت الرجل خالفه
 حص بالحق الف المائل فی الذات کا حص المسادی المائل فی القدر و شیمہ بالیحد
 اکثر کون من دون اللہ انداد او مازعموا انہا تساوی فی داتہ و صفاتہ ولا الہا تلاف
 فی افعالہ لانہم لہا تہ کو عبادتہ الی عبادتہا سموا لہم شاسبت حال من یعلمہا
 فوات واجتہ بالذات قادرۃ علی ان تمنع عنہم باس اللہ و یمنعہم بالمیرد التیہم

من خیر قسّمکم بهم و شیخ علیم بان یصلو اذا اذ المن یتنع ان یکون له مذ انمی و شیخ عبد الجبار
 در ترجمه مشکوٰه نوشته بت پرستان اگر چه بتانرا مانند خدا و مخالف او تعالی بنیدارند
 ولیکن چون آسمان را می پرستند و تعظیم می کنند گویا مثل و مانند او میدارند و
 اعتقاد دارند که ایشانرا از عذاب خدایرسانند انمی و عبادت عبارت از غیبت
 که مشعر بر بنای مخصوص و تدللی و عایت تعظیم باشد و حدان فعل تعظیفی است که
 در غیر جنس تعظیفات مشرعه فیما بین الناس که صادر باشد از حضور و تدللی
 بنا بر تعظیم بدل برای طلب منفعت یا دفع مضرت و صاحب تقویّه الایمان در
 عنوان رد الاشترک که متن تقویّه الایمان نوشته متحقق ان الاشترک علی
 نوعین اشترک فی العلم و اشترک فی التصرف و متفرع منها الاشترک

فی العبادات و ذلك بان اذا اعتقد فی احدان علمه محیط او تصرفه فانه فلابد

ان یتدل علیه و فی فعل له یا فعال التعظیم و المحضوع و تعظیم تعظیف لا یکون من جنس التعظیفات
 المتعارفة فیما بین الناس و هو التسمی بالعبادة و التسمی و در تنویرات مسطور است بدینکه
 عبادت ذلیل ساختن خود است بدل نزد کسی یا امید نفع یا بیم مضرت از وی و این
 مختص بحجرت باری تعالی است زیرا که اگر تعظیم رسول صلیو علیه السلام است امید نفع و بیم
 مضرت از ایشان نیست بلکه تعظیم ایشان بر حسب امر الهی است بسان تعظیم قرآن شریف
 و الا ایشان مالک نفع و ضرر خویش نبودند تا بدگرچه رسد کما قال الدیلمی قل الا مالک لنفسی

نفعاً و لا ضرراً الا ما شاء الله و انت اعلم الغیب لا شکرت من الخیر و ما منی السور ان انا
 الا انه یرتبسمه لقوم یومنون و اگر کسی امید نفع و بیم مضرت از ایشان داشته تدلّل کند
 البتّه شرک است و از عبادت احصاء فرقی نیست البتّه کما قال الدیلمی خطا بالغیب علیه

اسلام و مانند من دون الله لا ینفعک لا ینضرک فان فعلت فاما ان اذا من الظالمین
 انمی و افعال مثله عبادت مشرکین گویا تعظیفات مشرعه فیما بین الناس باشد برای

غیر فی روح یا غیر فی عقل بدون اذن شایع بقصد تعظیم و سب یا بر طبع منفعت و
 نوع مغرت نیز محدود در عبادات غیر خدا تعالی است و استعانت و تدبیر نیز در عبادت
 محدود است و مقسم به گردانیدن نیز در حکم ندارد است و تفسیر معال التیزیل سطور
 است الاستعانة نوع التقيد والعبادة الطاعة مع التمدل و در بحر رائق سطور ۱

والتمذر للمخلوق لا يجوز لانه عبادة و العبادة لا تكون للمخلوق و همچنین نوشته است
 علامه قاسم در شرح در الرجال و شیخ الاسلام محمد بن عبدالعزیز انظر ان شاء الله در سالن
 و ترمذی در جامع خود و از عبداله بن عمر روایت کرده که گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه

علیه وسلم يقول من حلف بغير خدا شرک یعنی شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 را که میفرمود کسی که بگوید خور و غیر خدا پس بختیق شرک است که داند آن غیر را و بعضی فقها
 قائل به تکلیف وی شده اند چنانکه شیخ عبدالحق دلبوی در لمعات و ترجمه مشکوٰه نوشته است
 و اعمالیکه ایجاد تقویة الایمان بران حکم شرک جاری است بعضی قبیل استعانت
 است بغير خدا و بعضی از قبیل نذر غیر خداست و بعضی از قبیل گنبدن حکم شرک در اینجا جاری
 نشد مگر بر عبادت غیر خدا که بجهل امارات تکذیب توحید است و حکم شرک و کفر بر
 امارات تکذیب محج علیهم اهل اسلام است و کلام در ان نمی کنند جز یکسکه مقدسی اغوی
 انام باشند قوله ۵ و در حنب انفعال که شرک را به ان منوط ساخته اقرار
 را هم معتبر نداشته النخ - ا قول با استعانت از غیر خدا تعالی و

عبادت غیر او تعالی و اعتقاد اقراف غیر او تعالی اقرار بنده مخلوق بودن غیر مذکور
 چگونه در منع اجزای حکم شرک تاثیر نماید شرکین سابقین نیز اینچنین اقرار میکردند و
 شرک در عبادت و استعانت مینوشتند و اقرار یکسکه مناط حکم ایمان است اقرار بجهل باجهل
 به الیمنی صلی الله علیه وسلم با شرک منافی این اقرار است چنانکه بالا از حاشیه حموی سطور
 کرده که ایشان بکلمه تناوید مسب مادة بدون رجوع از کلمه کفر در منع اجزای حکم کفر ننوشتند

سو دیند نذر دھولہ ۴۵ و ہم دران فوستہ جو کوئی کسی پیر پیغمبر کو یا بیوت پر کو یا کسی
 جوئے یا ہی قبر کو یا کسی تھان یا کسی چلے کو یا کسی مکان کو یا کسی کے تبرک کو یا
 تشنگو یا بونستہ کو سجدہ کری یا رکوع کری یا او سکی نام کار و زہری یا بات باندہ کہ
 گراہودی یا جانور حیات و ی یا اونکی نام پر مال خرچ کری یا ایسی مکانوں میں دور دور
 سے قصد کر کہ جادی یا وہان رونستے کری یا غلاف دالی یا چادر سپرہادی
 یا اونکے نام کی چیزیں کثری کری یا اونکے قبر کو بوسہ دیوی یا موچل جہلی یا
 او سپر شامیانہ کنہا کری رخصت ہوتے وقت اوٹے پاؤں چلی چوکت کو بوسہ
 دیوی بات باندہ کنہا کری اور اسے قسم کے باتیں کہی سو او سپر مشرک ثابت
 ہو تا ہی بینید کہ صرف سبب ارتکاب افعال حکم شرک جاری نمودہ الخ اقول
 پیر پرستان منافقین ابن امت مصداقین افعال انسانیت خضوع و تذلل
 بقصد غایت تعظیم بودہ اندیشیں ہمہ این افعال عبارت باشند و حکم شرک بر عبادت
 خیر خدا با اتقان اہل اسلام جاری است از مذہب خوارج این اشیاء تعظیم نیست و عبادت
 غیر خدا مطلقاً شرک است خواہ آن غیر استخوان عبادت بالاساتذہ و اندخواہ اعطای
 او تعالیٰ از نیاحت کہ صاحب تقویۃ الایمان این افعال را باین عنوان کہ تیسری
 بات یہ کہ بعضے کام تعظیم کے اسدنی اپنی نیچے خاص کیے ہیں کہ او کو عبادت کہنے ہیں
 انتہی ذکر نمودہ و خصوصیت این افعال باصحاب انحال مفید عبادت بودن انشاء
 صاحب تعظیم انشاء عبادت نیست ہر کس این قید را عرف تو ان دریافت شلا
 آب ریختن بر درخت پھیل دتے و دست لبتہ بالتجا استادن پیش شکما و شد
 حال برای زیارت اجودہ یا و کاسٹے و پتھر الطور عبادت رائج در کفار ہند است
 پس گنہ می توانم کہ پھیل اور کسے پر پانی خیر ناما اور ڈنڈوت پتھر کے سانہی کرنا
 اور اجودہ یا کاسٹے پتھر کا تیرت کرنا شرک ہی امام رازی در تفسیر کہہ

نوشته در اینجا اسم و صفات و اوصاف و الاثنان علی صور ابعینهم و اکابرهم و
 اعلموا اسم منی استغفروا عباده فی هذا المائیل فان اولیک الاکابر تكون اشباعا لهم
 عند الد و نظیره فی هذا الزمان استغفال کثیر من الخلق بقیطیم قبور الاکابر علی اعتقاد
 انهم اذا غفلوا قبورهم فاسمهم کیون شفعا بهم عند البدن منی و طبعی در شرح مشکوٰه
 به شرح قوله علیه السلام اللهم لا تجعل قبری و منا نوشته فیہ تشبیه ای لا تجعل قبری
 مثل التوت المعبود فی تعظیم الناس و عودهم للزيارة الیه بعد البذر و استقبالهم نحو فی
 السجود و کما نفع فشاہ الان من بعض المرات و المشاہد انتمی و خفاجی در شرح شفا
 نوشته و من ثم یقین علی کل احد ان لا یعظمه الله علیه و سلم الا باذن الله
 لا یتیم معہ صلی الله علیه و سلم فی جنبه عالمین بالبشر فان مجازة ذلک لیس فی الاکابر العباد
 بالبدن منی و ابن التظیم در اعانة اللغات نوشته قال ابو الوفاء ابن عقیل
 بالفظ لما صعبت التکالیف علی الجبال عدوا عن اوصاع الشرع الی التظیم صاع
 معو یا الا فستفعلت علیهم لم یخار ما تحت امر غیرهم قال و هم عندی کفار بنبذہ الا انهم
 مثل التظیم القبور و اگر امها بمانی عنة الشرع من القیاد النیران و تعلیلها و تحلیها خطا
 الموتی بالحوال و کتابة الرقاق فیها یا مولا ای افضل کذا و کذا و اخذت متبایر کافاضة
 الطیب علی القبور و یتد الرجال الیهما و القاء الخرق علی الشجر اقتداء برسول الله
 الیهی و در زاو المعاد و نوشته و المقصود ان النفوس الی القباله الفاعله اسقطت عبودیه
 المرحانه و شرکت فیما من تعظم من الخلق فبیت لیسر الموت و قامت بین یدیه
 قیام الصلوة و خلعت نفیر و تدرت نفسیه و کسیر و طافت بفتنه
 و غلظت بالحب و الخوف و الرجاء و الطامعہ کما یعطو الخلق و سوت من العبد من
 الخلقین بر رب العالمین و هو لا یهم المصداقون له عود الیه و هم الذین یبرهم عیدون
 و هم الذین یعلمون و هم فی النار مع الهم یتیمون بالبدان کما فی ظلال بین انهم

برب العالمین و هم الدین قال فیهم من الناس من یجتهدون الذنبا و ايجونهم بحسب الله
 و الذین امنوا اشهدوا بالله و هذا کلمه من الشکر وان الله لا یغفر ان یشکر به احدی محمد بن
 اسمعیل الهمینی و تطهیر الاعتقاد عن اولی ان الاکاد نوشته و العبادۃ البدنیۃ کا لقیام و
 الركوع و السجود و الصوم و الطواف و المالیۃ کاخراج جزر من المال امتثال الامر و محققه به تعالی
 فافراد الله تعالی بتوحید العبادۃ لایتم الا ان یکون الذی عارکله الله تعالی و الذی ان فی الشهادۃ لا یکون الا
 لله وحده و الا شفاعته باسند وحده و التخلیه و جمع انواع العبادات من مخصوص و القیام تدریجاً و الركوع
 و السجود و الطواف کله لا یکون الا لله و من فعل ذلک مخلوق من حی او میت سواء کان ملکاً ام شیئاً
 او ولیاً او شراً او قراد و حیثاً فقد اشترک فی العبادۃ و ان اقربا لله وحده انتهى شاه عبد العزیز
 و لایمی در فتح العزیز نیز تفسیر یحیی بن محمد بحسب الله نوشته و برخی از ایشان ارجح در بر ملاک
 موهله را بر مخلوقات یا ارواح انبیاء و اولیاء و عباد و ربابین واجباً و علماً را بری ملاحظه حلاقه بندگی خدا و
 محبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا میسازند و ندو و دوا برین بنام منامی و منهد و حکامین است
 بی تاویل و راخذ سبأ بر روحی مطلق الهی میسازند بلکه بعضی از ایشان باصور و بیاکل و متبور و
 معابد و ساکن و مجالس آنها افغانی که در مسجد و کعبه برای خدا باید کرد و فعل می دارند مانند سیر بر زمین
 ندان و گرد اگر گشتن و دست استبته بصورت استقبال قبله و نماز استادن حال آنکه این محبت
 ایشان مقتضای ایمان بخدا و برای غلامیت تانزد خدا مفید افتد و در رضامندی او بکار آید
 زیرا که این محبت از حد محبت مخلوق و گذشته است و در ایمان لازم است که در محبت مخلوق
 و خالق فرق کرده شود و امتی قوله ه ه ه حالا خصوصیت افغانی را که کفر و اراد او
 است باید دریافت که خاص خاص حکم هر فعل در شرع حبیت اول سجده بر غیر خدا از همه
 اظهر و در قیام بر غیر خدا و غیره است سجده عبودیت یعنی غیر از سجده
 و التعماد نموده سجده نماید و ان شکر است و سجده تحیت که در شرائع سابقه جایز بود و
 درین شریعت منسوخ است اگر چه بعضی فقهاء بعضی جا را بجزوازان رفته اند مگر مفتی بی اختیار

۴۴ الشرح فقہ اکبر انیت و فی محیط اذا قال
 اهل الحب لمسلم اسجد للملک والاقتناک فالافضل ان لا یسجد لان ہما کفر صوری و الافضل ان لا یسجد
 لما ہو کفر صوری و ان کان فی حالۃ الاکراہ یعنی و لا یسجد لعل الاکراہ من العسکر لا من السلطان و قیہ خلا
 مشور سیاتی و من سجد للسلطان نتیۃ العبادۃ اولم یحضر بافقد کفر فی اخلاصہ من سجد لم ان
 اراد تعظیمہم امی کتعظیم امر سجانہ کفر وان اراد بہ التیمۃ اخار بعض العلماء انہ لا یکفر اقول و
 ہذا ہو الاظهر و فی النظمیۃ قال بعضہم کفر مطلقا ہذا و اسجد لائل الاکراہ امی لمن یتادی منہ الاکراہ
 و تحقیق منہ ذلک بانہ اگر علیہ مثل الملک عندالی ضیقہ او کل قواد علی قتل الساجدای ان
 اتنع عندالی یوسف و محمد و اما اذا سجد بغیر الاکراہ امی و لو اسر بہ علی القولین کیفر عندہم بلا خلاف
 و اما تقبیل الارض فهو قریب من السجود و الا ان وضع الجبین او الخد علی الارض فحش و قبح
 من تقبیل الارض اقول وضع الجبین اقبح من وضع الخد فینبغی ان لا یکفر الا بوضع الجبین -
 و دون غیرہ لان ہند سجدہ مخصوصہ للہ تعالی انتقی و کسیکہ سجدہ مطلقا را برای غیر خدا کفر گفتہ
 از سجدہ ملائکہ برای حضرت ادم و از سجدہ پدر و خالہ و برادران حضرت یوسف برای وی علیہ السلام
 بوجوبہ جواب دادہ کہ از انجملہ اول انکہ سجدہ برای ایشان باخنا بود نہ بوضع جبہ کہ محل
 نزاع است و دوم کہ محتمل است کہ سجدہ ملائکہ و حقیقت برای آدم نبود ادم صرف قبلہ توجہ
 گردانیدہ شدہ بود و سوم انکہ محتمل است کہ مراد از سجدہ ملائکہ برای ادم تذلل و تقیاد ایشان
 باشد نہ سجدہ نمودن چہدم انکہ محتمل است کہ سجدہ پدر و خالہ و برادران یوسف علیہ السلام برای
 حضرت یوسف و سوی وی بنو و بلکہ برای خدا تعالی بود و ضمیر درایت کریمہ جزوالہ سجدہ
 اگر ضمیر راجع بسوی خدا تعالی باشد پس مخدوی منیت و اگر راجع بسوی یوسف علیہ السلام
 باشد پس باعتبار انست کہ یوسف علیہ السلام سبب ادب این شکوہ بود میضای وی و تفسیر
 نوشتہ و اسجد فی الاصل تذلل مع تطامن قال الشاعر **تترى الالک فیه سجد للکفر**
 و قال **و قلن لہ اسجد للیللی فاسجد** + یعنی البعبیہ و اطاطار راسہ و فی اشعر

وضع الجبهة على قصبة العبادۃ والما سوره اما المعنى التشرى فاسجود له باقية هو الله تعالى و
 جعل ادم قبله سجودهم تفخيما لشانه اوسببا لوجوبه و كانه تعالى لما خلقه بحيث يكون انفوجا
 للعبادات كلها بل الموجودات باسرها ونسخه لما فى العالم الروحاني والجباني وذوقه للملائكة
 الى استيفاء ما قدر لهم من الكمالات ووصله الى ظهور ما بانوا فيه من المراتب الدجيات
 امرهم بالسجود و قوله لا المار اواقية من عظم قدرته و باهر اياته وشكر الما انعم به ساطعة فاللام فيه
 كاللام فى قول حسان النيسابى من جلى لتبكتكم واعرف الناس بالقران حسن اوفى قوله
 اقم الصلوة لعلك تسبح واما المعنى اللغوى وهو التواضع لادوم تحية وتعبها له سجود اخوة يوسف
 او التذلل والافتقار بالسعى فى تحصيل ما يوطئه معاشهم وتيمم به كما انتهى ذخير بزيادى
 و تفسير خرواله سجدة نسيته وتكررت له فان السجود كان عندهم سجوى مجزا وقيل منه
 خروا لاجله سجدة شكر او قيل التمسيد والاولا البويه واخرته انتقى و چلبى در
 حاشية بضاوى نوشتة قوله خروا لاجله شكر الله فى التفسير الكبير وذا قول ابن عباس
 قال لم تشرى و ذاقية بنو قال صاحب الكشف لانه جعله تاويل روياء من قبل وفيه اتميم
 لى ساجدين انتهى لكن ذاقية قال جعل اللام فيها الضم للتعليل كما ذكره الامام وغيره و ذاق
 التاويل هو الاقرب انتهى و سيعطى سورة فتشور به تفسير خرواله سجدة نوشتة اخرج ابن
 جرير وابن منذر وابو الشيخ عن ابن جرير قال بلغنا ان البويه واخوته سجدة و يوسف
 ايامه برويهم كهيئة الاعاجم وكانت تلك حقيقة انتهى و در تفسير ابن عباس
 مسطور است خرواله سجدة انصعوا له بالسجود البواه واخوته وكان سجودهم تحية لهم كان يسجد
 الوضيع للشرىف والكتاب للشيخ والصغير للكبير كهيئة الركوع نحو فعل الاعاجم انتهى و ابو
 در معالم التفسير نوشتة وقوله اسجدوا لله قولان الاصح ان اسجدوا كان لادم على حقيقة
 وتضمن معنى الطاعة لله عز وجل باقتضال مره وكان ذلك سجوى تعظيم وتحية لاسجود عبادة سجود
 اخوة يوسف له فى قوله عز وجل خروا له سجدا ولم يكن فيه وضع كعبه على الارض انما كان انحناء

فلما جاء الاسلام اطلق ذلك بالسلام قبل معنى قوله اسجدوا لادم اعلى الى ادم قبله واسجدوا لله تعالى
 كما جعلت الكعبة قبله للصلاة والصلوة لله عز وجل انتهى ونيز در عالم التضرع مسطور است
 وخرود اسجد البني يعقوب وخالته واخوته وكانت تحية الناس يومئذ اسجدوا ولم يردوا بالسجود
 ورضع الحياه على الارض وانا هو الانحمار والتواضع قيل وضعوا كعبا على الارض وكان ذلك
 على طريق التيمم والتعظيم لا على طريق العبادة وكان ذلك جازا في الامم السابقة فثبت في نهج
 الشريعة وروى عن ابن عباس انه قال معناه خروا لله عز وجل سجدا بمن يري يوسف الاول
 اصح انتهى ودر تفسير حلايين مرثوم است اسجدوا لادم سجدة واحدة بالانحمار انتهى ونيز
 در تفسير حلايين مسطور است خروا الى البوا و اخوته له سجدا سجودا لا وضع
 جبهه وكان تخيم في ذلك الزمان انتهى واپو حانغزالي در تفسير سوره يوسف
 وروایت از ابن عباس معطاکرده اند معنی الله عنهم که ان سجود حق سبحانه تعالی را بفرمود
 شکرگزاری و بدران یوسف علیه السلام و بر این تقدیر ان سجده شکر بوده باشد والله تعالی
 مسجود و لیکن آن شکر از حجت ملاقات یوسف علیه السلام بود و دلیل بر حجت این تاویل
 است که اگر سجده می یوسف را بود اول ذکر سجود و بعد از آن ذکر سجود و بعد از آن ذکر
 به تواضع نزدیک تر است انتهى و امام زاری در تفسیر کبیر نوشته عن صییب
 ان معاذ رضى الله عنه لما قدم لمن سجد النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا معاذ ما هذا قال
 ان اليهود تشبه لعظمائنا وعلماها ورائت انهم صاروا سجداً ليسوا او بطارقا قلت ما هذا
 قالو تحية الانبياء فقال صلى الله عليه وسلم كذبوا على انبيائهم انتهى ودر فتاوی
 ناصریه مسطور است اذ اسجد لعبد الله فقد احقته كفر انتهى ودر مفتاح
 مذکور است ما یصل کثیر من العجالة بن یری المشایخ فان ذلك حرام قطعاً کل حال سوار
 کان الى التیمم او الى غیره با سوار قطعاً سجود لله تعالی او عقل عنه انتهى ودر مخرج قویم
 مرثوم است سجود عجله بن یری مشایخ هم حرام اتفاقاً ولو اقصداً التقرب الى الله فی

بعض الصور کیوں کفر انتہی و در شعب الایمان مسطور است السجود و مملو
 حرام مطلقاً و من مقدمات عبادۃ یصنعم سواہر کان السجود لہ شیخا و سلطانا و فی بعض احوال
 یفرض الی کفر عافانا اللہ الکریم انتہی و در خلاصۃ الفتاویٰ مذکور است السجود
 لہولاء و ابجائزۃ نہ کبیرۃ لا یکفر قال بعضہم یکفر مطلقاً انتہی و ہمچنین است در -
 احکام کلمات الکفر و نصاب الکفۃ و در فتاویٰ حمادیہ مرقوم است
 و ان سجد بلبتۃ العبادۃ للسلطان اولم تحضرہ النیتۃ فقد کفر انتہی و ہمچنین است در -
 جوامع اخلاطیہ و فتاویٰ ہندیہ و خزائن المفتیین و در کفایہ شعبی
 مسطور است و اما فی شریعتنا فالسجود ان یسجد احد لحد بوجہ من الوجہ و من فعل ذلک
 فقد کفر انتہی و در نصاب الاحتماب مذکور است اذا سجد غیر اللہ کفر لا
 وضع المجہتہ علی الارض لا یجوز الا للہ تعالیٰ و اذا قال اہل الحرب یسلم السجد للکذاب الاقلنا
 فالافضل ان لا یسجد لہ کفر صوری و الافضل للانسان ان لا یاتی بہا بکفر صوری و ان کان
 فی حالۃ الکراہ انتہی و در سیر کبیر و فتاویٰ الاصل و فتاویٰ کبریٰ
 واقعات نامتھی و در تنقیح شرح منقہ مسطور است و تقبیل الارض بن -
 یری الظہار و الفاعل و الرضی بہ امان ام الکبیر علی وجہ التختیہ لوجہ العبادۃ او لتعظیم
 کفر کما یکفر بالسجۃ مطلقاً علی مافی الظہیرۃ انتہی و ہمچنین در جامع الرموز مرقوم
 است و در ترجمہ عبقریہ مذکور است السجود لغير اللہ تعالیٰ علی وجہ العبادۃ او لتعظیم
 کفر غلط و کفر مغیظ بلیل قولہ قل لا تسجدوا للشمس ولا للقمہ و السجود للذی خلقہ من
 ان نتم ایاہ و تعبدون و قولہ تعالیٰ لا یسجد للہ الذی ینجی الخبا فی السموات و الارض
 و یعلم ما یخفون و ما یعلنون و غیر ہما من الآیات الکثیرۃ الدالۃ علی ان سجد لغيرہ فی حق الخلق
 التقذیر العظیم بالغیب و الشہادۃ خصوصاً فی الشریعۃ السننیۃ المحمدیۃ علی صاحبہا الصلوۃ
 و السلام و صحیح کمن قولہ علیہ السلام حین اراد بعض اصحابہ ان یسجد والہ لما راوا انہ لابل

سجد له صلى الله عليه وسلم لو انكم بالسجدة لغير الله تعالى لامرت المردة ان تسجدوا له و
التمسك بسجدة المملوكية لا ديم عليه السلام ههنا في غاية الفساد واذ لا يمكن ان ليقاس احكام الشجر
على احكام الملك وكمذا التمسك بسجود اخوة يوسف له فانه لم يكن الا بسجود مصطلحا وثنائيا اما صحيح
التمسك بشرائع من قبلنا اذ المايت في شريعنا مشنونا وهدا احكام منسوخ قطعنا في شريعنا انتهى
و در مقامه شرح مشکوه بشرح لعن الله اليهود والنصارى الحديث مسطور است بسبب
اما لانهم كانوا يسجدون لصور الانبياء تعظيما لهم وذلك هو الشكر الجلي واما لانهم كانوا يتخذون لصلوات
لله تعالى في ما رفن الانبياء يسجدوا على مقابرهم والتوجه الى قبورهم حاله لصلوة نظر انهم بذلك
الى عبادة الله والمبالغة في تعظيم الانبياء وذلك هو الشكر الخفي تضمنه ما يرجع الى تعظيم مخلوق
فيما لم يؤذن له انتهى وانچه شيخ السابيه نسبت تجوز سجده تحية براي غير خدا بسو بعض ههنا
كرده محض افتراء بر بعض فقهاء است بچكي از فقها قائل جواز سجده تحية براي غير خدا شده است
سجود لغير الله عموما وشرعيت محمدية على صاحبها الصلوة و سلام مع عليه است آري بعض
شيعه مانند باقر مجلسي بجواز ان براي سلاطين ظلمه فتوى داده است و بعض مشايخ از قلت تدبرو
بي علمي اگر ميريد ان خود را امر به سجود كرده باشند و قائل بجواز ان باشند قول شان قابل
تمسك و قبول ميت بلكه مستوجب انكار و روهت وانچه در تفسير عبد الكريم بومره كجائي و
فوائد الفوائد رقم يافته حضرت شاه عبدالعزیز دهلوي و فتواي خود بر وزن پر داخته و
امام فخر الدين رازي و تفسير كبرييل اتخذه واجبار هم در بيانهم اربابا من دون الله
نوشته و القول الثاني في تفسير هذه الآية ان الجبال و الحصىة اذا بال لغوا في تعظيم شيخهم
و قد رتتم فقه ميسل طبعهم الى القول بحلول والاتحاد وذلك الشيخ اذا كان طالبا للدين
بعيد عن الدين فقه يلقى اليهم ان الامر كما يقولون و معتقدون و شارب بعضا لم دين
من كان بعيد عن الدين كان يامر اصحابه و اتباعه ان يسجدوا له و كان يقول لهم انتم
عبيدي و كان يلقى اليهم من بحلول والاتحاد منجذوا بعض الحكماء من اتباعهم و يادعي

کسی کہ اگلی دنیویں کسی کسی مخلوق کو ہی سجدہ کرتے تھے جیسے فشتون نے حضرت
آدم کو اور حضرت یعقوب نے حضرت یوسف کو تو ہم ہی اگر کسی بزرگ کو کر لین تو کچھ مضائقہ
نہیں سو یہ بات غلطی ہے۔ آدم کے وقت کی لوگ اپنی بہنوں سے نکاح کر لیتے تھے۔
چاہی کہ یہی اپنے بہنوں سے نکاح کر لین آئی آخر یہاں تا نفیہ حرمت و منوعیت
خیری دیگرست و شرک خیری دیگر است **اقول** ابن تہیل و قول کسی است کہ بر جواز سجدہ
برای غیر خدا درین شریعت از جواز شرائع سابقہ استدلال کردہ بنظر کہ ممکن است
کہ خیری و شرائع سابقہ جائز بود درین شریعت جائز نباشد و شک نیست کہ این
تشکیل مفید این معنی است و ممکن است حمل کلام بر رد تحلیل سجدہ و تحلیل نکاح خود
کہ بر دو کفر است بہر حال انصاف نمایند کہ منافقت کیست قولہ ص ۵۹ لطف انکہ خود
ہم در جایی دیگر و بیان تقویۃ الایمان می نویسد شرک سے منع اور توحید کا حکم شرع یقیناً
میں بتا پین نفس کلامس ثابت کہ سجدہ مجوزہ شرائع سابقہ شرک نیست **اقول**
بالا ذکر یافتہ کہ حرمت شرک من حیث ہو شرک و الی است اما جائز بودن خیری و شرائع
سابقہ و شرک بودن درین شریعت پس ممکن است درین تقدیر ازین کلامس چگونه
ثابت گردد کہ سجدہ مجوزہ شرائع سابقہ شرک نیست **قولہ ص ۵۹** و تفسیر غریزی
نوشته پیشانی بر زمین نهادن بدو طور واقع میشود الی حسنہ **اقول** اول محل
بحث در تقویۃ الایمان سجدہ عبادت است دوم تفسیر سجدہ و تفسیر غریزی بنا بر
قولیست کہ سجدہ تحیت را و شرائع سابقہ جائز گفته و این منافاتی عبادت بودن سجدہ
مطلقاً درین شریعت نیست صاحب تفسیر مذکور در تحفہ نوشتہ کہ آیات بسیار دلالت
بر خصم سجدہ می کنند و حق خالق توانا کہ دانای مہمان و اسکار است خصوصاً در تعریف
نفس طویہ و تمسک بسجدہ ملائکہ برای آدم در مقام نہایت بیجاست کہ احکام آدمی را
بر احکام ملائکہ قیاساً نتوان کرد و همچنین است تمسک بسجود و اخوة یوسف بر

یوسف که اول سجود نمود و دوم شکش را تعالی سابقه من قبلنا وقتی دست میشود
 که در شریعت مانع آن نیامده باشد و این حکم با شریعت مانع است
قوله صفت سببید که عظمت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویہ الایمان باجاء
 اطلاق نوشته داد خواه یون سبب خواه یون سبب هر طرح شرک است **قوله**
 تقید عظمت ذاتی درین عبارت تفسیر غریبی که پیشانی نهادن بدو طر و افع
 میشود و یکی آنکه برای ادای حق عبودیت باشد و این قسم در جمیع ادیان و ملل بر آن غیر
 خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جایز نشده زیرا که از حرمات عقلیه است و حرمت
 عقلیه به تبدل ادیان و ملل تبدل نمیشود و دلش آنکه این تقسیم شرعیه غایت تلک
 است و عاقبتی تذلل برای کسی ندارد است که در غایه عظمت باشد و غایه عظمت است
 که ذاتی باشد و عظمت ذاتی خاص بحضرت حق است و هیچ مخلوق یافته نمیشود است
 مفید هر شرک بودن سجد عبودیت و صورت اعتقاد عظمت ذاتی عبودیت
 بلکه حاصل عبارت تفسیر است که سجد برای ادای حق عبودیت ندارد برای کسی
 است که عظمت ذاتی نداشته و آن جز خدای تعالی کسی نیست نه آنکه سجد برای ادا
 عبودیت بدون اعتقاد عظمت ذاتی سجد شرک نباشد چه تعظیم غیر خدا تعالی بنا بر
 ادای حق عبودیت اگر چه با اعتقاد عظمت غیر ذاتی غیر خدا باشد با ضرورت شرک است
 نفس این تعظیم گویا اعتقاد عظمت ذاتی آن غیر است و چون سجد درین شریعت
 جز برای ادای حق عبودیت نیست سجد مطلقاً برای غیر خدا شرک باشد بقول
 مشرکانیکه ذکر الشیطان در آن است هو لا اله الا الله و ما نعبد هم الا الله یوما
 الی الله تعالی صریح آنکه اعتقاد عظمت ذاتی لمعبودان خود داشتند و شرک
 بودند **قوله** صاحب مایه مسائل تقبیل و انحناء را کرده و سجد و تحیت و
 طواف را حرام نوشته در تقویہ الایمان همه شرک را رد داده و حق است که طواف

ذاتی سجد

و حکم سجده تحیت نیست مثل تعریف است متقارب بقبول و اگر است این اشیا مختلف فیہ بین
 و مجموعا باعث تمیز و تمیز بر مکتبین هم نمیتواند شد چه جای تکفیر حرکه بسیاری از کارها بصحیح
 بجز از آن که و اندک و جماعتی جهان بجانب عدم تماثل است و فقیر جمیع مسکات است
 الخ **اقول** بحث در تقوید الایمان بقبول و انحاء طواف عبادت است بیل عنوان موضوع ذکر این
 امور و شک نیست در شرک بودن عبادت غیر خدا تعالی و اما بقبول و انحاء طواف که بطور
 عادت باشد پس باتفاق فقهای امت و ائمه شریعت که عبادت بر قبول انباشت کرده و حکم
 است و یکدیگر تصریح بجوازین کرده و توأش در دست و در پیش مطرود و مقصود بعضی فقها از
 تشبیه تعریف بطواف انکار جواز تعریف است یعنی چنانکه طواف که ای خانه غیر خانه کعبه
 جائز نیست تعریف نیز در غیر عتبات کلامی مسجد جائز نیست و چون حرمت طواف
 متفق علیهاست و عدم جواز تعریف مختلف فیہ اندانند که جواز تعریف تعریف را بجز
 طواف گفته اند و هیچ فقهی از فقهای معتبرین طواف را بجز تعریف ننوشتند چنانکه
 مرغوم شیخ اللمبایه است و مخفی سبب آنکه تعریف مختلف فیہ بین الفقه با تعریف در مسجد بلبرای
 و ما و ذکر است اما تعریف نزد قریس بالاجماع حرام است شیخ الاسلام محمد بن
 عبد الحلیم در صراط المستقیم نوشته من ذلک بالیقین یوم عرفة عمالا اعلم بن السلین
 خلاف فی النبی عنه و هو قصد قبر من یحسن به الطعن والاجتماع العظیم عند قبره کما یفعل من
 بعض ارض المشرق و المغرب و نیز نوشته - فاما قصد الرجل مسجد بلبرای یوم عرفة للدار و الذکر
 فاما ما یعرف فی الامصار الذی اختلف العلماء فی فعله ابن عباس و عمر بن حریث بن
 الصمیه و طایفه من البصره من المذنبین و خص فیہ احمد و کان مع ذلک الاستحسان لم یستوعبه کماله
 من الکوفین کما بر اسم النسخی و حقیقه ذالک و عمر بن و من کرمه قال من یذبح البدر فیندج فی العموم
 لعل و من یمن یمن فیہ قال فعله ابن عباس فی البصره صین کان حلیفه لعلی بن عیال فیما و یمن
 و یفعل فی عملها الراشدین من غیر انکار لایون بعه امتی و در نظر افاق است و لا یون لایون

مخصوصه بکبان لم یخز فله الا سنة ذلك المكان كالطواف وغيره لا ترى انه لا يجوز الطواف
 حول سائر البیوت تشبیهاً کذا فی غایة البیان و هذا ظاهر فی انه یکره تحریم راستی و همچنین است
 در حجر ائمت و نذوی در مناسک نوشته و لا یجوز ان لطاف بقبره
 صلی الله علیه و سلم و یکره الصاق البطن و انظر بحار القبر قاله العظمی غیره و نیز نوشته و یکره سجده
 و تقبیل و الا ب ان حدیثیکما یشیع و خضر فی حیة بنا هو الصواب و هو الذی قاله العلماء و طبقوا علیه
 و من خطر بآله ان اسح بالید و نحوه الیغ فی البرکة فهو من جهالة و غفلة لان البرکة انما هی فیما
 وافق الشریع و اقوال العلماء راستی و ابو حامد غزالی در احیاء نوشته سلسله
 و تقبیلها عادة النصارى و الیهود راستی و زعفرانی در کتاب خود نوشته وضع الید
 علی القبر و سب تقبیل من الی البیوع التی تنکر شرعاً و نذوی ان انس بن مالک رای رجلاً وضع یدیه
 علی قبر البنی صلی الله علیه و سلم فنهاده و قال ما کان تعرف هذا صلی الله علیه و سلم فنهاده و قال ما کان تعرف هذا صلی الله علیه و سلم فنهاده
 سلم و قد اکره مالک و الشافعی و احمد اشهد الا انک راستی و سمنودی در وفاء الوفا
 نوشته و منها اجتناب الانحناء للقبر عند التسليم قال ابن جماعة قال بعض العلماء انه من البدع
 و یفین من العالم انه من شعار التعظیم و ارفع منه تقبیل الارض للقبر اقول فیعل السلف اصحاب
 و یخیر کله فی اتباعهم من خطر بآله ان تقبیل الارض الیغ فی البرکة فهو من جهالة و غفلة لان
 البرکة انما هی فیما وافق الشریع و اقوال السلف و علمهم قال و یس عجیبی ممن جعل ذلك فاکبره
 بل عجیبی ممن اتقى بحسینه مع علمه بقبحه و مخالفه لعل السلف استشهد لذلك بالشرع راستی
 قلت و قد شاهدت بعض جبال العضاة یعل ذلك بحجرة الملا و زاد علیه و وضع
 کبیه الساجد فقیعه العوام و لا القوة الا بالراستی و در سمنودی مسطور است
 راستی عند الخطیفة و هو حاله صلی الله علیه و سلم مثل حاله الركوع کما یعلد العوام فانه ممنوع
 ایضا راستی و نیز در ان مذکور است و یغنی للزائر ان لا یطوف حول الخطیفة و الشریفة کما فیعلد
 بعض الجهال تشبیهاً بالبیوت الحقیق اذ هو حرام و بدعه منکره راستی و ملا علی قاری

در شرح مناسک نوشته لایطوف ای لایدر حول المعبدة الشرفیة لان الطواف من
 مخصوصات الکعبة المنیفة فحرم حول قبور الانبیاء و الاولیاء و لاعبرة بالفعلة کجمله ولو کانوا
 فی صورہ الشانخ و العلماء انتہی و در شرح عین العلم نوشته لایس ای القبر و لا
 اتی بوث و لا بجدار فور و النہی عن مثل لک بقبرہ علیہ السلام کفیف بقبور سائر الانام و
 لا تقبل فانه زیادہ علی المس فهو اولی فالتقبل تخص بالحج الاسود و بایدی الانبیاء و العلماء
 و الصالحین انتہی و در مرقاۃ شرح مشکوٰۃ نوشته فی شرح اسم للنووی حنی النظر مکروه للحد
 یصحیح فی النہی عنه و لاعبرة بکثرة من یفعلہ ممن یشب الی العلم بالمصلح انتہی و -
 شیخ عبدالحق دہلوی در مدارج النبوت نوشته بوسہ دادن قبر او و مسجدہ و در
 انرا و کلمہ ندادن حرام و موقوف است و در بوسہ دادن قبر و الدین روایت فقہی نقل می کنند
 و صحیح است کہ لا یجوز است انتہی و مناوی و در شرح جامع صغیر نوشته
 لایس القبر و لا تقبلہ فانه عادة النصارى انتہی و در مضمرات مسطور است لا تقبل
 القبر لانه عادة النصارى انتہی و در تائید خانیه مسطور است و لا تقبل القبر لانه
 من عادة النصارى انتہی و در فتاوی کبری و مفید المسفید مرقوم است
 لا تقبل القبر فانه من عادة النصارى انتہی و غایتہ البیان مسطور است لا یجوز
 الطواف حول سائر البیوت تشبہا انتہی و در معراج الدرر ایہ مسطور است ۴ ۵
 لوطاف حول مسجد سوی الکعبة الشرفیة تحتی علیہ الکفر انتہی و در جوہر اخلاطی مرقوم
 است الا تخنار للسلطان او غیرہ مکروه لانه یشبہ فعل المجوس انتہی و در فتاوی
 مرقوم است مسطور است بکرمه الا تخنار للسلطان و بہ و رد النہی انتہی و در ذخیرہ
 مذکور است و فی الفصول العماویۃ الا تخنار للسلطان او غیرہ مکروه لانه یشبہ فعل
 المجوس انتہی و همچنین است و در نصاب الاحتساب و در محبتی مرقوم است
 الامامہ بالسلام الی قریب الکرم کالسہ و الا تخنار مکروه انتہی و در جامع الکشتی مسطور

است اما الاغنا للسلطان وغيره فلا يجوز كونه شيئا بالكون والركوع والسجود مختص به تعالى
 انتم ودر ان مقام بذيال اذكار وشتغال چشتیه طواف در عمل كشف قبور از رساله عزیزی
 منقول است مسلک صاحب فتاوی جوازش نیست چون بشما کتابه کور فرماست که اذکار و اولاد مسلک
 بدون رد چیزی از نیست لهذا ذکر چیزی در آن مشعر بر قبولش نباشد صاحب انباء در
 قول جمیل عمل کشف قبور بدون طواف مذکور فرموده است و در حجه الله الیها لغه شسته
 صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم حیث قال لیتمنعن من من قبلکم بشیر البشر
 و ذرا عاذرا حتی لو دخلوا محر ضب لتبتموهم قالوا یا رسول الله الیهود والنصارى قال
 فمن الآن اصفت لکم ما احسنه منافقوا من وجوه الشرک و اغضبوا قلب صبیہ و ضیقوا
 صدر حامل و حیه فقد راينا رجالا فی ضیضی المسلمین یخذون الاحبار و الرهبان اربابا
 من دون الله یجولون حول قبورهم و یحجون الی قبورهم و آثارهم و اتلوا لهم کما کان الیهود
 و النصارى یفعلون ذلک انتہی قوله من یا چادر چڑھاوے یا اونکے نام کی چٹری
 کھڑی کری یا مورچیل چیلے یا شامیانہ کھڑا کرے محصل دعوی آنکہ بعضے کار بار خدا
 تعالیٰ برای تعظیم خود خاص کرده است کہ آنرا عبادت گویند پس اگر کسی آن کار برابر
 غیر خدا کند بر و شرک ثابت شود این را شرک فی العبادۃ می گویند و شمار نمود در آن
 کار با این چهار چیز را هم بینند چه جرئت افتر است بر الله تعالیٰ الله تعالیٰ کجا فرموده است
 لہ این چیز را برای خود خاص کرده ام اقول محصل دعوی آنست کہ عبادت را کہ
 عبارت از امور تعظیمیه است خدا تعالیٰ در آیه کریمہ ان لا تعبدوا الا الله و آیه کریمہ لا تعبدوا
 الا اياه و در دیگر آیات بخود خاص فرموده پس اگر کسی عبادت غیر خدا خواهد کرد شرک
 فی العبادت بر و ثابت خواهد گردید و شک نیست کہ این چهار چیز مجملہ آنچیزهاست
 کہ گویا پرستان منافقین این است در عبادت غیر خدا مگر آن می شوند در تقویۃ
 این چهار چیز در کارها نیکه خدا تعالیٰ بخود خاص نموده معدوم نیست بلکه در امثال

کار بائیکہ خدا تعالیٰ بخود خاص فرمودہ معدود است بہر حال میں ہر چہ چیز از افراد عبادت است پس اختصاص عبادت بوی تعالیٰ مستلزم اختصاص این چہ چیز باشد زیر کہ اختصاص کلی مستلزم اختصاص جزئی باشد و نیز نسبت انجہ بواسطہ رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام معلوم شدہ باشد بسوی خدا تعالیٰ جائز است و صحیحین از عبد اللہ بن ابی لیلیٰ قول کعب بن عجرہ مروی است کہ گفت کسب از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کیف الصلوٰۃ علیکم اہل البیت فان اللہ قد علما کیف نسلم علیکم در مرقاۃ بشرح آن مسطور است اسی فی التقیات اللہ بواسطہ لسانک **قولہ** شامیانہ کہڑا کرنا جو عبادت خدا کی ہو کہان کہڑا کرے عرش پر یا خانہ کعبہ کہ وہ بھی بھندہ ہو اور یہ عبادت کہو کسیکو نصیب ہو ہوئی یا نہیں اور خدا کے نام کے چڑی کہڑی کر نیکا ہو طریقہ پوچھنا ضرورتہا **قول** شامیانہ کہڑا کرنا جو عبادت خدا کی ہو وہ مسجد میں واسطی راحت پانے ناز یونکے کہڑا کرے اور یہ عبادت خدا پر مسلما نو لکو اکثر نصیب ہوتے ہو یا ان شامیانہ کہڑا کرنا جو عبادت غیر خدا کی ہو وہ گور پرستون منافقین اس امت کو نصیب ہو کہ قبروں پر طلسم اور کجواب کے شامیانہ کہڑے کرتے ہیں یہ شخص اس قدر نہیں سمجھتا ہو کہ یہ کیا ضرور ہو کہ جو عبادت مشرک لوگ اپنے معبودوں کے لئی کرتے ہوں وہ بعینہ خدا کے لئی بھی جائز ہوں بھلا خدا کی لئے ڈنڈوٹ کہان کی جاے اور پائے کہان ڈالا جاے اور سوت کہان باندھا جاے اور موہن بھوک کہان چڑھایا جاے اور ہار پھول کہان ڈالے جائیں یہ سب عبادت مشرکین ہند کی اسطے اصنام اور اوٹان کے ہیں جہاں ان چیزوں کا خدا کے لئی مقام ہو دیر شامیانہ اور چھڑی کہڑی کر نیکا خدا کی لئی مقام ہو چھڑی غیر خدا کے نام کی کہڑی کرنا از قبیل نصیب انصاب ہو کہن و تقیم در اغاثۃ اللہ فان نوشتہ ومن الانصاب ما قد نصبة الشیطان للمشرکین من

شجره اود و او و شن او قبر او خشبه او نحو ذلک و الواجب ہدم ذلک و محو اثرہ
 المنتہ قولہ صلّٰی میگویم عینی در شرح بخاری نوشتہ کہ عبد اللہ بن عمر و ابو سعید
 و ابن مسیب مکر وہ میدہشتند ضرب فسطاط و قبرہ را الخ اقول عینی حصہ
 مکر وہ دارندگان ضرب فسطاط در ابن عمر و ابی سعید و ابن مسیب مکر وہ بلکہ معہ
 بودن ایشان منجملہ مکر وہ دارندگان از ابن التین نقل کردہ کیف و ابجمہور مکرہون
 ذلک و انچہ از بعض سلف فعل آن حکایت کنند جملش خوف نبش و غیرہ است
 اینہمہ بر تقدیر سبت کہ ضرب فسطاط بنظر تعظیم میت نباشد و اما ضرب فسطاط
 بنظر تعظیم میت پس از افراد عبادت است و عبادت غیر خدا تعالی شرک است
 عینی در شرح صحیح البخاری بشرح لمات الحسن الحدیث نوشتہ او و البخاری
 ذلک و لیلاً علی الکراہتہ و کرہ لہم ان یضرب علی القبر فسطاط و اوصی ابو ہریرۃ عند
 موتہ ان لا تضربوا علی فسطاطاً و نیز عینی در شرح صحیح البخاری نوشتہ م
 عبد اللہ بن عمر علی قبر عبد الرحمن بن ابی بکر اخی عائشۃ رض و علیہ فسطاط مضروب
 فقال یا علام انزعہ فانما یطکہ عملہ قال العلام تضرب بنی مولائی قال کلا فزعہ و بشرح
 فانما یطکہ عملہ نوشتہ فذل ہذا علی ان لصب الخیام علی القبر مکر وہ و لا ینفع لمیت
 ذلک و لا ینفعہ الا عملہ الصالح الذی قدمہ لنتنہ و ابن ہلال مقدسہ در
 شرح صحیح البخاری نوشتہ ضرب الفسطاط علی القبر مکر وہ و ما روی عن بعض
 السلف فعلہ کان من خوف النیش و غیرہ ضرورۃ او کان عند الدفن موقع التشیعہ
 فلم ینزع یوماً او یومین فصاعداً تکاہلاً و کاسلاً لکن ہذا فی النساء فطنا ہر و اما فی الرجال
 فلما روی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سجد قبر سعد بن معاذ انتنہ و فاکلمت
 حسین بن علی کرم اللہ وجہہ کہ بر قبر شوہر خود خیمہ استخوانودہ وقت نزع خیمہ اول صدق
 از یاقوت آمد الاہل و جد و اما فقہ و ارباب دیگر صدای دیگر آمد ہل میسوا فانقلبوا و در

شرقة الاسلام مرقومست بکړه ان مینى علیه مسجد یصلی فیہ وان یضرب علیه فسطاط
 او قبة ثقام لیطیل القبر فانما لیطیل المیت علمه انتہی و در قضاوی رحمانیہ مسطور است
 بکړه ان یضرب علیه فسطاط او قبة لیطیل القبر و انما لیطیل المیت علمه انتہی و در قضاوی
 ابراهیم شاهی مذکورست بکړه ان یضرب علیه فسطاط او قبة انتہی و در مسطور
 عن و ار الغر و مسطورست و بکړه ان یضرب علیه قبة او فسطاط یقام فیہ لیطیل القبر و
 یطلعه علمه انتہی و در کشف الغطا مرقومست مکرره است تا پویشاندن و درون خیمه و سایبان
 بروی زیر اچہ سایه بکند میت را مگر عمل وی انتہی و فی درہم الکبیر و خیمه استادن
 برای سایه نیز مکرره است انتہی و همچنین است در خلاصۃ الفقہ از خلاصہ و مضمرات
 و شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم در صراط مستقیم نوشته و من المحرمات الککوف
 عنہ و سدائنتہ و تعلیق السور علیہ کانه بیت اللہ الکعبۃ انتہی و ابن الیقیم در اغاثۃ
 اللہ فی ان نوشته فاذا قرر الشیطان عنہ ان الاقسام علی اللہ و الدعاء بلغ فی یقیم
 و احترامہ و الحج فی قضاء السجدة نقلہ الی درجۃ الاعلی من ملک و ہی دعاء نفسہ من ان اللہ
 ثم الی درجۃ فوق ملک ہی اتخاذه و تناسکف علیہ و یوقد علیہ القندیل و یعلق علیہ ستور
 و مینى علیہ المسجد و یعبده بالسجود و الطواف علیہ و تقبیلہ و استلامہ و الحج الیہ و الذبح عنہ
 لم یبق الی دعاء الناس الی عبادتہ و اتخاذه عبدا و منسکا و ان ذلک الفع لہم فی دنیاہم
 و آخرتہم انتہی و احمد بن علی افندی در محال بس الابراہیم بزیل مفاسد بایزیت بگوید
 نوشتہ و منها اتخاذا المساجد و السرج الیہا و منها الککوف عندہا و تعلیق التوریا علیہا
 و اتخاذا ربتم لہا حتی ان عبادہا یزحجون المجاورۃ عندہا علی المجاورۃ عند المسجد الحرام
 و یرون سدا لہا افضل من خدمۃ المساجد انتہی و استدلال از اشراق سمین محمد
 قال دخلت علی عائشۃ رضی اللہ عنہا فقلت یا اماہ اکتفی لی عن قبر رسول اللہ صلعم
 و صا حبیبہ فاشفت لی برپوشیدہ داشتن قبور متبرکہ از غلاف و خیمہ ناشی از جہل است

چه بر قبور آنحضرت و قبر حضرت ابی بکر و حضرت عمر خلافت و خیمه نبود که قاسم بن محمد در خواب
 از آله آن از حضرت عائشه صدقیه رضی الله عنها نموده بلکه حضرت عائشه صدقیه رضی
 عنها بخوف ارتکاب جهال بافعال شنیعه شرکیه پرده حجه خود که در آن این قبور متبرکه بود
 پرده فرو بسته بود که بوقت زیارت اهل زیارت می برداشت چنانچه قاسم بن محمد
 درخواست رفع همان پرده از عائشه رضی الله عنها فرمود شیخ علی قاری
 در مرقاة شرح مشکوٰۃ نوشته اشی الطهری وارفی ستره افشاید شیخ عبدالحق
 و هلوک در ترجمه مشکوٰۃ نوشته این قبور در حجه عائشه بودند تا آنوقت آ
 راه بود و پرده بردارفته بودند چون میخواستند که زیارت مشرف شوند پیر بر میدادند
 و می دادند آنوقت قول می دادند رخصت هوتی وقت اولی پاون چله از همان قسم
 محتاج سند ظاهریه که داخل بدعات سینه میکنند و فقها می نویسند استحسانها المثلح
 اقول رجعت قهقری که از شعائر حج و منجمله افراد عبادت خداوند و فقهاست عبادت
 سینه بودنش نزد ظاهریه بجهت عدم ورود شرع بآن منافی عبادت بودنش نسبت آنچه
 ظاهریه از افراد عبادت بودنش نسبت بلکه از ورود شرع بدین عبادت است هرگاه رجعت
 قهقری منجمله افراد عبادت شد و عبادت غیر خدا شرک است رجعت قهقری در زیارت
 قبور بوقت وداع از قبور بقصد تعظیم و تقرب غیر خدا چنانکه معمول کرده شقاوت پزیر
 مقابریه است لاریب شرک بود فی الهدایة قالوا ینبغی ان ینصرف و هویشی و راره
 و وجهه الی البیت متباکیا متحسر علی فراق البیت حتی ینخرج من المسجد انشبه و فی
 وقایة المرء و رایة یرجع قهقری حتی ینخرج من المسجد انشبه و همچنین است در مجمع و
 ملتقى و شرح آن در منتقى و در مختار و کافی و شرح کنز زیلعی و بحر
 و نهر و مستخلص و ارکان اربعه و شامی در رد المحتار نوشته و
 فی مناسک النووی ان ذلک مکروه لانه لیس فیہ سنه مرویه و لا اثر محکم و لا اثر له

لا یخرج علیه الغتہ ویتبعه الکمال والطرابلسی فی مناسکہ لکنہ قال وقد فعلہ الاصحاب
 اصحاب مذہبنا وسمیہودی در وفار الوفا نوشته منہای من اداب زیارت قبرہ
 صلے اللہ علیہ وسلم ان ینصرف عقب ذلک تلقاء وجہ ولا یستہ القہقری اسلے
 خلفہ الغتہ وشیخ دہلوی در جذب القلوب نوشته ودر زیارت آنحضرت پائی
 پس فتن را در وقت وداع در اداب شمرہ اند بخلاف وداع بیت اللہ کہ سنت
 در آنجا در وقت وداع پائی پس فتن سنت تابیرون مسجد و تواند کہ وجہ وی ان باشد
 کہ ما ثور و وداع آنحضرت صلے اللہ علیہ بیت اللہ را زادہ اللہ تشریفاً و تعظیماً یجوز
 و یصح حاقلاً نکرده اند کہ در حضور آنحضرت اصحاب وقت وداع آنچنین میگردند
 واللہ تعالی اعلم الغتہ قولہ ۷۳ بات باندہ کہ کما ہو و سہ دلیل این دعوی کہ
 در فصل چہارم حدیث من سرہ ان تمثیل لہ الناس قیاماً فلیتوبہ مقعدہ من النار
 و بس کہ در بیان آن مانند شتر علی چہار ہر سود ویدہ بر ہر ذی عقل ظاہر کہ معنی
 حدیث را با دعوی اش مناسبت نیست اقول دست بستہ ایستادن کہ قیام سنت بہ
 نہایت تذلل و خشوع منجملہ افراد عبادت سنت و ہر فرد عبادت برای غیر خدا تعالی
 شرک سنت پس این قیام برای تعظیم غیر او تعالی شرک باشد و آنکہ تجویز این قیام در
 زیارت قبر شریف از بعض منقول است اگر حملش قیام بجهت تذلل و خشوع در حضور
 باری تعالی شانہ عندالہ عام باشد نزاع در آن نیست والا این تجویز قابل تسلیم نبود و بنا
 این تجویز بر استقبال قبلہ درین وقوف کہ از انستاب ہر دو و بسوی کرمانی ظاہرست مؤید
 حل مذکور شدن تواند در سنن الہدی فی متابعتہ المصطفی مسطورست قال الکرمائے
 من الخفیۃ و یقف عند راسہ و یدنو منہ و یکون وقوفہ بین القبر و المنبر مستقبلًا للقبلة
 الغتہ و در طوابع الانوار ماشیہ در مختار مذکورست فلا یلتفت الی ما قالہ الکرمائے
 من اصحابنا الخفیۃ و یقف عند راسہ و یکون وقوفہ بین القبر و المنبر مستقبلًا للقبلة

و نیز در طوابع الاوار است قال الکرمانی و یضع یمینه علی شاکله کما فی الصلوة انتهی پس
سبکه باختیار است باریقه تجویز این هدایت درین توقف کرده بکنه قول کریم سر سیده لهذا تجویز
نزد اهل تحقیق مطرود باشد فی الدررة المصنیه بل یضع یمینه ام لافیه خلاف آنچه
و فی نسیم الریاض شرح اشعار لقا ضعیف عیاض قال الکرمانی ایضا فی مناسک یضع
یمینه علی شاکله کما یقف فی الصلوة و قال غیره الا ولی الارسل لکما یتشبه بالمصلی فانه
منه عن انتبه و فی اغاثة اللہ فان و لقد جرد السلف الصالح التوجید و صموا
جانبه حتی کان احدہم اذا سلم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم اراد الدعاء استقبل القبلة و
جعل ظهره الی جدار القبر ثم دعا قال سلمة بن وردان رايت النس بن مالک یسلم علی النبی
صلی اللہ علیہ وسلم لم یسند ظهره الی جدار القبر ثم یدعوا و یض علی ذلک الائمة الاربعہ انہ
لستقبل القبلة وقت الدعاء انتبه و فی مجالس الابرار کان احدہم اذا سلم علی النبی
سلم و اراد الدعاء استقبل القبلة و جعل ظهره الی جدار القبر ثم دعا ہذا ما لا نزاع فیہ
من العلماء و انما نزاعہم فی وقت سلام علیہ قال ابو حنیفہ لستقبل القبلة عند السلام
ایضاً و لا یستقبل القبر و قال غیرہ یستقبل القبر لا عند الدعاء بل قالوا انہ یستقبل
القبلة وقت الدعاء و لا یستقبل القبر انتبه و فی شرح المشارق لعلم الدین
الاسخمار للقبر او الوقوف بین ید یابجہ العظیم کما فی الصلوة مکروہ انتبه و یحیی
در مطالب المومنین و شیخ علی قاری در شرح عین العلم نوشتہ و لا یخفی
فان الاسخمار یکبر کذا فی محیط الذخیرہ و لانه یشبه الركوع و ہو رکن من ارکان
الصلوة فکل لا یجوز ان لیسجد احد لاحد لا یجوز ان یرکع و کذا القیام علی ہدیتہ الوقوف
فی الصلوة بحديث من سرہ ان یمثل لہ الرجال فلیتبعوا متعده من النار رواہ ابو داود
و الترمذی و حسنہ و عن النس قنایا رسول اللہ ینحني بعضنا لبعض قال لا رواہ الترمذی
و حسنہ و ابن ماجہ انتبه و ابن القیم در زاد المعاد نوشتہ صح عنہ صلی اللہ علیہ وسلم

الخسنة عن القيام وهو جالس كما يعظمه الاطحايم لبعضها بعض حتى منع من ذلك في الصلاة
 وامرهم اذا صلى جالسا ان يصعدوا اجلسا وهم اصحون لا عذر لهم لذلك فيقوموا وهو جالس
 مع ان قيامهم بعد فليكن اذا كان القيام تعظيما وعبودية لغيره اغتبه ومانعت من سحر
 الحديث باو عوى از كلام شارح عين العلم كه منجمله مستندين امام المبتدعين ست خود
 ظاهرست و بر ماس علوم شرعية مخفى نبيست كه وعيد نار بر سرور اين قيام مشير لسوى
 كه است اين قيام باشد كه سرور مباح مستوجب سجد و عيد نبود قوله صلى الله عليه و آله
 بكنه شيعه ربه در مجاورة كه معظمه اختلاف است اقول محل نزاع مجاورتيكه عبارت از
 اقامت ست نبيست بلكه كلام و مجاورت بمعنى سدانست و حكوف بر قبور و امثال است
 بقصد تعظيم و تقرب غير او تعالى و غالبا از عادات مجاورين قبور او ليا ترغيث تحريص
 زائرين ست لسوى سجد و طواف و غيرهما از عبادات برامى قبور پس شك نبيست شك
 كردن اين مجاورين از سجد عمل كه الرضاء بالكفر كف كما فى السير الكبير اذا لقن الرجل رجلا
 كلمة الكفر فانه لصير كافرا و النكان على وجه اللعب كذا فى الهندية ان من امر رجلا ان يكفر
 كان الامر كافرا كف المامور او لم يكفر كذا فى فتاوى قاضى خان قوله صلى الله عليه و آله و حسن مجاورت
 مدنية منوره با حديث صحيح و آثار صريحه ثابت اقول حكايه اختلاف در مجاورت كه
 و ذكر ثبوت حسن مجاورت مدنية با حديث صحيح و آثار صريحه بدون نقل اختلاف در ان جز
 تعصب چه باشد زيرا كه حكم مجاورت كه و مجاورت مدنية واحدست در و مختار است
 لا يكره المجاورة بالمدينة و كذا بكة لمن لم يثق بنفسه اغتبه و در طوابع الانوار شيعه در مختار
 ذكر است قال الشيخ على القارى فى شرح اللباب تحت قول الماتن و قيل تكره اى المجاورة
 بها الامن شيق بنفسه اى يعتمد عليها القيام بحقوقها و ادائها و اما من تجاور بها و يتعلق بوزنها
 و ما لها من الوجوه محرمة او يدعى التوكل و محوط نظره الطبع من التجار المجاورين او الاغنياء
 الواردين و الممارر المايه و السمعة محرم عليه هذه المجاورة ولو كانت الائمة فى زماننا متحقق لهم

شاہناہیہ حوا بہ حرمتہ فان مدار الطائفة واساس المعرفة على لطافة الملقمة ونظافة النية
 قال الله تعالى يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعلموا اصلها وقال عز وجل يا ايها الذين
 امنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم واشكروا لله ان كنتم اياه تعبدون والامام ابي
 ذلك كثر في الاخبار والآثار شهيرة انتہ ودر شاہ و النظائر مسطور است و
 وتكره المجاورة به انتہ ونیز در شاہ مذکور است ولا حرم للمدينة فلا تثبت هذه
 الاستثنان الغسل لدخولها وكرهية المجاورة بها انتہ وحموى و حاشمہ شاہ
 فونشته وتكره المجاورة به اى بالحرم والمراد به حرم مكة اذ المدينة لاحرم لها وان كان
 كره المجاورة بها وعلة الكراهية خوف سقوط حرمة البيت في نظره فيصير في نظره القاء
 كسائر البيوت والعياذ بالله تعالى او تنقص النية والحرمة الاولى في نظره كما هو
 كثير ولذا كان عمر بن الخطاب يدور على اسحاج بعد قضاء النسك بالذرة ويقول
 يا اهل اليمن مينكم ويا اهل الشام شاكم ويا اهل العراق عاقلكم فانه البقية لحرمة بيتكم
 في قلوبكم وكان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يحجون ثم يرجعون ويعتبرون
 ثم يرجعون ولا يسجدون ذكره عبد الرزاق في مصنفه والفقول بالكرهية مذنب الامام
 الاعظم وجميع من المختارين في الدين وقال ابو يوسف ومحمد لا باس بالمجاورة وهو الا
 وعليه عمل الناس كذا في الملتقطات ونقل الفارسي ان الفتوى على قولها وروى عن
 النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من صبر على حق مكة تسعة ثمانية ايام
 عام انتہ ودر فتاوى مطالب المؤمنين مرقوم است تكملة مجاورة المسجد الحرام
 وقال اصحابنا لا تكمه وعليه عمل الناس اليوم كذا في اعتكاف السلجوقية انتہ قوله ٦٥
 و باسكنه گرو و پیش کے جنگل کا ادب کرے در عامہ کتب حدیث باب حرم المدينة
 بعد باب حرم مکہ موجود اقوال نزاع در حرم گروانیدن موضعیت کہ حرم بودنش
 منصوص از شارع نیست چنانکہ مقابریہ صحرا حوالی فرات اولیا را بر اسی تقریب الیہ

حرم میگردد و حرم بودن مدینه شریفه نزد کسیکه قائل است بدان بدالات احادیث
 صحیح است و آن نیز برای تقرب خدا تعالی است نه برای تقرب غیر او تعالی امام الهی
 در اینجا بعضی اتباع هوا از رتبه تقلید بیرون آمده نوشت که در عامه کتب حدیث باب
 حرم المدینه بعد باب حرم مکه موجود حال آنکه نزد حنفیه مدینه حرم نیست چنانکه مکه
 حرم است در شرح شریعت الاسلام مسطور است ذهب ابو حنیفه الی تقی الحرم
 من المدینه و قال لا حرم لاهل هوکسائر البلاد البته در در مختار مرقوم است
 لا حرم للمدینه عندنا البته و طحاوی در حاشیه در مختار نوشته اعلم ان للین للمدینه
 حرم عندنا فیجوز الاطیاف فیها و قطع اشجارها البته و همچنین عابد سند
 لمواقع الانوار حاشیه در مختار نوشته و عینی در عمدة القاری شرح صحیح البخاری
 نوشته قال الثوری و عبد الله بن المبارك و ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد لیس للمدینه حرم
 کما کان مکة فلا ینبع احد من اخذ صیدها و قطع شجرها البته قوله مشهور در بعضی قصده
 ما و سفر برای زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم در تمام کتب حدیث و فقه
 مذکور اقول نزاع در سفر برای تقرب غیر خداست نه در سفر برای تقرب خدا که منصوص
 جواز آن از شارع است و سفر برای زیارت قبر شریف نزدیکه جائز است برای تقرب
 بدالات احادیث صریح است در مجمع البحار مسطور است و کره مالکان یقال زر ناقره
 صلی الله علیه و سلم و علموه بان لفظ الزیارة صامشترک بین ما شرع و بین ما لم یشرع
 فان منهم من قصد زیارة قبور الانبیاء و الصلحاء ان یصلی عند قبورهم و یدعوا عند ما و
 یسألهم الخواتم فذلک لا یجوز عند احد من علماء المسلمین فان العبادة و طلب الخواتم و الاستغاثه
 حق لله و حده البته و در تفهیمات شاه ولی الله دهلوی مرقوم است من ذهب
 بحدیث اجماع الی قبر سائر مسعود غلزمی او ما ضایع لاجل حاجه یطلبها فانه اثر ائمه اکبر
 من القتل و الزنا لیس مثله الا من کان یعبد المصنوعات او مثل من کان یدعو اللات

والغری اختصاره و در تفسیر فتح الغریبه مذکور است و اگر کسی از قاصدان معابد کفار پیش
 ناید که شمار برای چه و برای که میرود البته واضح خواهد شد که اینها در رفتن این مکانات
 قصد تقرب بخدای از مخلوقات خواه روحانیه باشند خواه جسمانی می نمایند و از توجه
 بذات خالق غافل محض اند این قسم کسانی که محض بر توجیه الی الله معین و مقرر باشند
 در اقطار زمین غیر از خانه کعبه و صحرة ببت المقدس یافته نمیشود و لهذا همین مکان را
 لیاقت قبله بودن حاصل شد و پس گری معابد کفار اگر مشابهتی دارند با قبور اولیا
 و صلحا یا چله های ایشان دارند نه با کعبه و صحرة ششان مینمایند و از همین جا واضح شد
 ستر تاکیدات بلیغی که در حدیث شریف در بنی از زیارت قبور و از شدت حال ستموختن
 غیر از مساجد ثلثه و از آنکه قبور انبیاء و مساجد سازند و آورده شده مدعا همین است که در
 عمل اکثر جهال را اعتقادیکه مشرکین را در بزرگان خود و بر سیده است بهم میرسد و توجیه
 الی الله صرف و محض باقی نمی ماند مگر در پرده و حجاب آن ارواح و اینقدر توجیه در آخرت
 که وقت ظهور صلاح و فساد نفس انسانی است بکار نمی آید البته قوله ۶۵ روی
 الدارقطنی و البراز عنہ صلی الله علیه و سلم من جابر فی زائر الا تعلم حاجه الازلیه فی کان
 حقا علی ان کون له شفیعاً یوم القیامه اقول در اسناد این حدیث مسئله بن سالم
 البجینی و عبد الله بن عمر العمری است فاما مسئله بن سالم البجینی البصری فقال بود او
 السجستانه لیس بثقت لیض علیه السلف ابن الجحر فی اللسان و اما عبد الله بن عمر العمری
 فقال الترمذی فی جامعہ انه لیس بالقوی عند اهل الحدیث و قال احمد کان یرید فی
 الاسانید و یخالف و کان یحیی بن سعید یضعفه و قال عبد الله بن علی بن المدینی عن
 ابی یزید و قال یعقوب بن یزید فی حدیثه اضطراب و قال النسائی ضعیف الحدیث
 کذا فی تهذیب الکمال و غیره من کتب اسام الرجال قوله ۶۵ و اخرج الدارقطنی فی
 من حج و زار قبری بعد موتی کان کمن زارنی فی حیویتی اقول در اسناد این حدیث

حسن بن الطیب و حفص بن سلیمان است فاما حسن بن الطیب فقال البرقانی انه ذاهب
 اسدیت و قال الدارقطنی لایساوی شیئا حدث به الا یسمع و عن مطین انه کذاب اما
 حفص بن سلیمان فكان داهیا فی اسدیت و قال عبد اللہ بن احمد عن ابیه انه متروک
 اسدیت و قال ابن معین لیس بثقة و قال البخاری ترکوه و قال ابو حنیم متروک
 لا یصح به و قال ابن خراش کذاب یضع اسدیت کذا فی میزان الاعتدال للذہبی قوله
 در حدیث شد رحال استثناسبت لمساجد است نزد اهل حق اقول نزد جمهور اهل
 حق استثناء در حدیث شد رحال بے نسبت سائر ائمه است نه بے نسبت صرف مساجد
 تفصیل این اجمال در حسن الاقوال است لهذا بسیار از علما مذاهب مانند قاضی عیاض
 از مالکیه و ابو محمد جرجینی و قاضی حسین از شافعیه و ابن عقیل و ابن بطه و ابن تیمیہ و ابن
 القيم و شمس الدین بن عبد الهادی از حنابلہ بحرمت سفر برای زیارت قبور اولیا تصریح
 فرموده اند و در رد المحتار حاشیه در مختار مسطور است و اهل تشد باب الرحله اهاکم
 اعتید من الرحله الی زیارة غلیل الرحمن و اهل و اولاده و زیارة اسید الابد و می غیره
 من الاکابر الکرام لم امر من صرح به من امتنا و منع عنه بعض ائمة الشافعیة اما زیارة
 صلی الله علیه وسلم قیاسا علی منع الرحلة لغیر المساجد الثلاث و رده الغزالی معتبر
 کرمانی در کواکب الدراری شرح صحیح البخاری نوشته و قد وقع فی هذه
 فی عصرنا ما فی البلاد الشامیة من اطرات کثیرة و صنف فیها رسائل من الطرفين و
 سنا الان لیبیاننا اشتهر قوله صلی و چون این بحث در ردو سحایات بے تکمیل
 رسانیده ام در اینجا از تفصیل عطف عنان نموده ام اقول آنچه در ردو سحایات
 بے تکمیل رسانیده تنقیص آن در فرسولیات گردید قوله صلی ابن تیمیہ و غیره
 بدمذہبان برآه شد و ذر فتمت که کلام و تکمیلش مردود نزد اهل سنت اقول
 نیک مذہبان را بدمذہب گفتن و قول ایشانرا شناساند و مردود قرار دادن جزو الحاد

چه باشد وجوب زیارت قبر شریف از ندز که قائل ان ابن کج است قطع نظر از نیکویی
باشد یا نه مضر خصم نتوان شد چه مالش نیست مگر مشر و عینه یارت قبر شریف و نزاع
در مشر و عیت زیارت قبر شریف نیست بلکه محل نزاع شد در حال برای زیارت
قبور است و کسیکه مجوز شد در حال برای زیارت قبر شریف است و لیلیش احادیث
زیارت است حافظ ابن حجر در فتح الباری نوشته که ناصر بن ابن تیمیه را از صحت
نسبت تحریم زیارت قبر شریف بسوی می انگارست عبارتش نیست و لذا انکر ناصر
ذلک و شیخ علی قاری در شرح شفا نوشته نعم یکن محل کلام من حرم

او کرده علی صورة خاصة من الزیارة من الاجتماع فی وقت خاص علی هیئة منکرة او
صفة مکروهة من اجتماع الرجال والنساء فی وقت واحد لما فیہ من اتخاذه قبره عبدا
الموجب لما اوروفیه و عبدا لانتہی قوله ص ۷۷ مراد مانگه دعای زائر از جناب الهی
برای خود و برای میت در شرع آمده و دعای زائر باینطور که الهی بجزمت نبی و ولی
حاجت مرار و اکن جائز است این دو جمله از مائت المسائل است اقول مفاد این جمله
جواز مراد خواستن از خدای تعالی است و اینجا در ان نزاع نیست محل نزاع مراد
خواستن از غیر تعالی است از اموات اگر چه دعا باینطور که الهی بجزمت نبی و ولی حاجت
مرار و اکن نیز نزد امام ابیحنیفه رحمه الله علیه جائز نیست در در محنتا مسطور است
وفی التتارخانیة مغریا للنتیقة عن ابی یوسف عن ابیحنیفه لا یبغی لاحد ان یدعوا الله الای
والدعاء المأذون فیہ المأمور به ما یتقید من قوله تعالی ولله المأسماء الحسنی فادعوه
بهما انتہی قوله ص ۷۷ و دعای زائر باینطور که یا رسول الله یا ولی الله در جناب الله
عرض کنید که حاجت من برآید در مذرب حق از افعال و اقوال و تقاریب صحابه تابعین
و تبع تابعین و ائمه مسلمین و علمای مذاهبا ربعة از متقدمین و متاخرین تا شاه ولی الله
و شاه عبد الغزیز بخوبی ثابت انج اقول اینهمه اقراست بر صحابه کرام و تابعین تبع تابعین

عظام وعلی بن علی مقام شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم در صراط مستقیم نوشته و احضار
رسول الله صلی الله علیه وسلم قد اجدوا مرات و دهنتم نواب عن ذلك فملا جاد و
فاستسقوا واستعانوا عند قبر النبی صلی الله علیه وسلم بل خرج عمر بن العباس بن عباس بن
ولم یستسق عند قبر النبی صلی الله علیه وسلم ویز در صراط مستقیم نوشته فقد کان من قبور
اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم عدو کثیر و عند هم التابعون و من بعد هم من
الائمة و ما استغاثوا عند قبر صاحب قط و لا استسقوا عنده و لا به و لا استنصر و اعند
ولا به و من المعلوم ان مثل هذا ما یتوفر الیه و الدواعی علی نقله بل ما هو دونه و
من تأمل کتب الآثار و عرف حال السلف یتقن قطعاً ان القوم ما كانوا یستغثون
عند القبور و لا یجرون الدمار عند ما اصلا بل كانوا ینهبون عن ذلك ما یفعله جبالهم کم
قد ذکرنا بعضه اشتبه و نیز در صراط مستقیم نوشته و المقصود هنا اذا کان السلف الائمة
قالوا فی سواله بالخلق ما قد ذکر فکیف لسوال المخلوق المیت سوال سأل ان یسأل
الله او یسأل قضاء السحابة و نحو ذلك عما یفعله بعض الناس اما عند قبر المیت و اما عند
غیبه و صاحب الشرع صلعم حسم المادۃ و سده الذریقه بلغنه من تنجید قبور الانبیاء و
الصالحین و ان لا یصل عند ما و لا یسأل غیر الله و حذر الله ذلك فکیف اذا وقع لفس
المحذور من الشرک و اسباب الشرک اشتبه و نیز در صراط مستقیم نوشته و الاستغاث
لا تصح بخلق کما نص علیه الامام احمد و غیره من الائمة لفته و احمد بن محمد
البرکسی المالکی در قواعد الطریقیه نوشته و قد روى عن مالک لا یتوسل
بخلق الله لفته و استیعاب کلام الله اعلام بهیج مسائل و تفهیم المسائل و غیره از
کتب و رسائل ملاحظه باید کرد و آنچه جریان انتفاع و استفادہ و متصور بودن فاد
واعانت از اولیا و مومنین منقول از شاه عبد العزیز و بلوی است دلیل جواز شفعه
از اولیا و مومنین مد فونین شدن نمیتواند که جریان و تصور شعی در لیست جواز ان امری

قوله ۶۶ اکثر لوگ پیر و نکو او پیغمبر و نکو او را مومنکو او رشتید و نکو او فرشتو نکو او پورنگو
 مشکل کے وقت پکارتے ہیں اور مرادین مانگتے ہیں نفس این ہر دو فعل اصلہ شرک
 نیست شرک عبارتست از اعتقاد الوہیت غیر اللہ تعالیٰ و بی اعتقاد امثال این
 افعال شرک شدن نمیتواند اقول مشکل کے وقت پکارنا دعاست اور اوست
 مرادین مانگنا استعانتست و این ہر دو عبادتست و اعتقاد الوہیت پیش از
 اعتقاد معبودیتہ نیست و تفسیر غشا پوری مرقومست حقیقۃ الدعاء استدعاء
 العبد ربہ جل جلالہ والاستدعاء والمعونة انتہی و نیز تفسیر غشا پوری
 مذکورست قال جمهور العلماء ان الدعاء من اعظم مقامات العبودیۃ انتہی و تفسیر
 معالم التنزیل مسطورست الاستعانة نوع تعبد انتہی و تفسیر کبیر مذکورست
 اختلف الناس فی تفسیر لفظ الاله والاصح انه هو المعبود انتہی و در ملل و نحل
 شہرستانی مسطورست لکن القوم لما علقوا علی التوجہ الیہا و ربطوا حواججہم بہا
 من غیر اذن و حجتہ و بریان و سلطان من اللہ تعالیٰ کان عکوفہم ذلک عبادۃ و
 و طلبہم احواج منها اثبات البیتہا انتہی و بمعہذا عبادت غیر خدا منجملہ امارات تکذیب
 است کہ حکم کفر و شرک بران در ظاہر شریعت بدون تفتیش نافذست فی الاشباہ
 عبادۃ الصنم کفر و لا اعتبار بہا فی قلبہ انتہی قوله ۶۷ بلکہ مامور و در شرع وارد ادا
 ارادعونافلینا و اعینونی یا عباد اللہ اقول قطع نظر از ضعف این حدیث کہ کجا خبر
 مبینست و معارض بودنش با حدیث صحیح اذا استعنت فاستعن باللہ و آیت
 کریمہ ایاک نعبد و ایاک نستعین حکمش خصوصست بوردش کہ انقلات و ابہ در
 صحراست بدلت احادیث دیگر کہ اجنبہ یا مانگہ برای الضرام این کار در صحرا مامور
 از جانب خدا تعالیٰ بودہ اند و این استعانت از سباب سبب الاسبابست و ان
 نزاع نیست محل نزاع استعانت از اموات در امور نیست کہ اختیار ایشان در ان

ثابت نیست در مجمع البحار مرقوم است فان العبادة وطلب السحارج والاستئانة
 حق الله وحده انتبه ووجه البند قاضی شهاب الدین دولت آباد
 صاحب تفسیر بحر موج در عقیده اسلامیة نوشته بیان الفاظ الکفر والافعال
 التي تحبط بها الطاعات كلها من الخواص والعوام سواء كانت بالقصد او بالسهو
 استئانة استماع اصوات الملاهي وخلوة الاجنبیات والنظر الى الامار ووصیج الوجه
 وضرب الاقدام بعد الصلوة الى العراق اقرار على المشايخ الذين يتبعون النبي عم
 في الحركات والسكنات والاقوال والاحوال واستحلال المعصية صغیرة كانت او کبيرة
 واستحفاؤها واستهزاء الشريعة واستهانتها وطلب السحارج من الاموات والاستغناء
 بهم وتكذيب الرسل او واحد منهم فيما اخبروا من ضروریات الدین وتحقیرهم او واحد منهم
 وترك التعظیم للملائكة عليهم السلام وتصدیق الكاهن فيما اخبره من الغیب انتبه و
 عجمه السلام حسام الدین بن حبیب الله العلوی در محکم المطالبین
 نوشته وجزاین سه نوع زیارت کردن به هر یکی که باشد ممنوع و محذور است
 وگاه باشد که خوف کفر بود در صورتیکه زائر سجد کند قبرا و یا از میت حاجت خواهد
 و حصول مراد از میت داند و بنام آن میت قربانی کند انتبه قوله ص ۷۶ من کانت له
 ضرورة فليتوضأ وليصل ركعتين ثم ليقل اللهم اني اسألك والتوجه اليك محمد بنك
 بنی الرحمة یا محمد انی توجعت بك الی ربی فی حاجتی هذه لتقضی الی اللهم فشفعه فی این
 هر دو روایت در حصن حصین است اقول روایت اولی بلفظها در حصن حصین
 یافته نمیشود و در روایت ثانیه جمله من کانت له ضرورة فليتوضأ وليصل ركعتين ثم ليقل
 ادرج صاحب حصن حصین است ضریر البصر بموجب تعلیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 او لاخود را بجانب باری تعالی در دو حال مشغول ساخته پس آن استشفاع از آنحضرت در
 حالت حیات وی صلی الله علیه وسلم نمود و چون آنحضرت برای او استشفاع فرمود

همانوقت ضرر البصر گفتم اللهم شفعه فی و در جواز استشفاع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 در حالت حیات نزاعی نیست محل نزاع استعانت از اموات است و روایت طبرانی
 که عموم حکم استعمال این دعا از ان بیان کنند ضعیف است از جهت ضعف روح بن
 صلاح راوی آن چنانکه عابد سندی گفته و مع هذا آن را می عثمان بن حنیف است
 بقصد تبرک از الفاظ رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدون قصد استعانة در شفاعت
 از وی صلی الله علیه وسلم طبعی در شرح مشکوٰۃ نوشته قوله فی توجیه
 یک بعد قوله التوجه فی معنی قوله تعالی من ذالذی یشفع عنده انا باؤنه معال اولان
 یا ذن الله نبیه لیشفع له ثم اقبل علی البنی ملتسماً لان شفیع له ثم اتی قبله علی الله ان یقبل
 شفاعته قال فشفعه انتبه و شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم در حصر اطمینان
 نوشته فاعلم ان ذلک التوسل الذی ذکره هو ما یفعل بالاحیاء و دون الاموات
 و المیت لا یطلب منه شیء لا دعاء و لا غیره کذلک حدیث الاعمی فانه یتطلب من البنی صلی
 الله علیه وسلم ان یدعوه لری الله علیه بصره فعلم البنی صلی الله علیه وسلم دعاء و امر
 فیہ ان یسأل الله قبول شفاعته نیه فیدل علی ان البنی صلی الله علیه وسلم شفیع
 فیہ و امره ان یسأل الله فیوزن شفاعته و ان قوله اسألك و اتوجه الیک بنبیک
 نبی الرحمة امی بدعائه و شفاعته كما قال عمر انا نتوسل الیک بعم فبیننا فلفظ التوجه
 و التوسل فی السجدتین بمعنی واحد انتبه و بر تقدیر تسلیم صحت روایت خطاب سندی
 مجازی بدلالات قرینه سیاق و سباق کلام است قوله صلی الله علیه و آله و سلم
 تفسیر سوره و نشئت نوشته الخ اقول مفادین تحریر جواز مراد خودستن از غیر خود
 نیست چه وقوع امری بر جواز ان دلالت نمیکند خود شاه عبد العزیز در تفسیر و رتل
 القرآن ترتیل نوشته اند که درین نوع تقرب متقرب الیه را و چیز می باید اولی سائل
 علمی به افکار قلبیه و لسانیه و اکربین باوصف تنهاست امکانه و از مننه و مدرکه و اسند

تا ذکر قلبی و لسانی هر فا که معلوم کند دوم قوت نزدیک شدن و در بدر که او در آن
و آنرا پر کردن و حکم صفت او پیدا کردن که در عرف شرع آنرا دلو و تدلی و نزول
و قرب خوانند و این هر دو صفت خاصه ذات پاک او تعالی است هیچ مخلوق را حاصل
نیست آری کفره در حق بعضی از معبودان و بعضی پیرستان از زمره مسلمین در حق
پیران خود امر اول را ثابت میکنند و در وقت احتیاج بهمین اعتقاد به آنها استعانت
می نمایند اما مطرد نمی یابند و در حقیقت در اشتباه واقع شده اند که بیان آن اشتباه
در اینجا بجای است ان شاء الله قوله مثلاً قوله او را و یکی منتین مانته بین او را حاجت بر آید
لئے نذر و نیاز کرتے ہیں خود در جواب رد مولوی عبدالحکیم بر استفهامی شاه عبد الغزیز
صاحب تفصیل تصریح نموده است کہ نذر اولیاء بطریق حسن و قبح انما قول
مراد صاحب تقویۃ الایمان قسم قبیح است و شرک بود لش متیقن است زیرا کہ عبادت
ست و عبادت غیر خدا تعالی از امارات تکذیب است قوله مثلاً مولوی فیح الدین
در رساله نذور مزارات اولیاء نوشته اند انما قول بر تقدیر صحت نقل عرف ہر وقت
و ہر قوم جدا بودن ممکن است پس متصور است کہ شاید عرف بلدشان در آنوقت متفق
ہمین تحریر باشد لیکن عرف سابق و حال در نذر و نیاز اولیاء کہ مشاہد ما در مقابر بیہال
ست انست کہ ہر چہ میکنند برای اولیاء در صورت و حقیقت محض برکات ایشان میکنند
در تحریر الحق شرح کنز الدقائق مسطور است و اما النذر الذی ینذرہ اکثر العوام علی
ما ہو مشاہد کان کیون للاثان غائب او مریض اولہ حاجتہ ضرورتیہ فاتی فی بعض مزارات
الصالحین فیجعل سترہ علی راسہ و یقول یا ستیدی فلان بن فلان ان رد غائبی او عوفی
مریضی او قضیت حاجتی فلک من الذہب کذا و من الفضة کذا و من الطعام کذا و
من الشمع کذا و من الریت کذا فہذا النذر باطل بالاجماع بوجوہ منها انہ نذر لمخلوق
و النذر للمخلوق لا یجوز لانہ عبادۃ و العبادۃ لا یکون لمخلوق و منها ان النذور کہ میت

والمیت لایمک ومنها ظن ان المیت یتصرف فی الامور دون الله واعتقاده بذلک کفر
 و نیز در بحر الرائق است الاجماع علی حرمة النذر للمخلوق ولا یستغفد ولا یسئل لزمته
 به وانه حرام بل سحت ولا یجوز لخاصه التشیخ اخذه ولا اكله ولا التصرف فیه بوجه من
 الوجوه و در فتاوی عالمگیری به مرقوم است والنذر الذی یقع من اکثر العوام بان
 یأتی الی قبر بعض الصالحین و یرفع ستمه قائلًا یا سیک فلان ان قضیت حاجتی فیک
 منی الذی هب کذا باطل اجماعاً استی و همچنین است در بحر فائق و در مختار و غیره
 قوله صلوات الله شاه عبدالعزیز در تحفه نوشته انھ اقول عبارت تحفه مفید جواز نذر غیر
 الله نیست ورنه فادّه جواز پرستش غیر خدا بتعالی نیز نماید چه در ان موجود است حضرت
 امیر و ذریت او را تمام است بر مثال پیران و مرشدان می پرستند اشتی ندانسته که
 بیان رواج مردم مستلزم تجویز نیست مولانا شاه عبدالعزیز صاحب تحفه در تفسیر خود
 تذکر مشرکان می نگارند از جمله کسانی که در فح و نذور و قربانیها با خدا دیگرانرا همسر میکنند
 البته پس تجویز نذر غیر خدا از جناب وی چگونه گن گرده شود قوله ص ۶۸ ما بحمله
 افعالیکه در بخاشرک قرار داده انھ اقول در فصل چهارم تقویۃ الایمان اختصاص عبادت
 بخدا بتعالی و شرک بودن عبادت غیر او تعالی از آیات و احادیث ثابت فرموده و اختصاص
 مطلق مفید اختصاص افرازی باشد پس بعد اثبات اختصاص مطلق عبادت احتیاج
 اختصاص افعال مذکوره که از افراد عبادت است هیچ نمانده و انکار ثبوت تخصیص از آیات
 مذکوره فصل چهارم صرف بغی و عناد است از ان لا تعبدوا الا الله و از ان لا تعبدوا
 الا اياه و از ان کنتم اياه تعبدون شاید در نظرش تخصیص عبادت ثابت نباشد باجماع دلیل
 موافق دعوی است و تفسیر وی غیو مطابق آنچه از رسول مقبول و صحابه کرام و جمیع
 سوا و اعظم مروی است هرگز نیست شیخ الاسلام امام ابن القیم در زاد المعاد نوشته
 و المقصود ان النفوس الساجدة الضالة تقطعت عبودیتہ الله سبحانه و شرکت فیهامن

تَعْلَمُهُ مِنَ الْخَلْقِ فَسَجَدَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَرَكَعَتْ لَهُ وَقَامَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ قِيَامَ الصَّلَاةِ وَحَلَفَتْ بِغَيْرِهِ
وَنَذَرَتْ لِغَيْرِهِ وَذَبَحَتْ لِغَيْرِهِ وَطَأَفَتْ لِغَيْرِ مَبْنِيَّةٍ وَعَظَمَتَهُ بِالْحَبِّ وَالْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ
وَالطَّاعَةِ كَمَا يَعْلَمُ الْخَالِقُ بِلِأَشَدِّ وَسُوءٍ مِنْ تَعْبُدِهِ مِنَ الْخَالِقِينَ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ يُؤَلِّمُ
الْمُضَادُّونَ لَهُ عَوْدَةَ الرُّسُلِ وَهُمْ الَّذِينَ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ وَهُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ وَهُمْ فِي النَّارِ
مَعَ الْكَاذِبِينَ خَيِّمُونَ بِاللَّهِ أَنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ أَوْ لَسَوْكُمُ رَبًّا الْعَالَمِينَ وَهُمْ الَّذِينَ
قَالَ تَعَالَى فِيهِمْ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ تَجِدُ مَنْ دُونَ اللَّهِ إِذَا دَايَجِبُونَهُمْ كَحَبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا
أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ وَهَذَا كُلُّهُ مِنَ الشُّرْكِ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْرِفُ أَنْ يَشْرَكَ بِهِ أَهْلُهُ وَأَمَامُ شَيْءٍ كَانِ
دَرْجَتُهُ الْأَوْطَارُ شَرْحُ مَنْتَقَى الْأَخْبَارِ نَوْشَتُهُ وَقَدْ حَدَّثَتْ مِنْ تَشْبِيهِ أَهْلِيَّةِ الْقُبُورِ وَحُسْنِهَا
مُفَاسِدُ نِكْرُهَا الْإِسْلَامُ مِنْهَا اعْتِقَادُ الْبَهْلَةِ بِهَا كَاعْتِقَادِ الْكُفَّارِ بِالْإِصْنَامِ وَتَعْظُمُ ذَلِكَ
فَطَنُوهَا قَادِرَةٌ عَلَى جَلْبِ الْفَنَعِ وَدَفْعِ الضَّرْرِ فَجَعَلُوا بِمَا قَصَدَ لَطْفُ قَضَاءِ السَّوَابِجِ
وَالْمَطَالِبِ وَسَالُوا مِنْهَا مَا يَسِيلُ لَهُ الْعِبَادُ مِنْ رَبِّهِمْ وَشَدُّوا إِلَيْهَا الرِّجَالَ وَشَحَّوْا بِهَا وَ
اسْتَعَاثُوا بِالْبَهْلَةِ لَمْ يَدْعُوا شَيْئًا مِمَّا كَانَتْ سَجَالَةً تَفْعَلُهُ بِالْإِصْنَامِ الْإِفْعَلُوهَ فَإِنَّ اللَّهَ
وَأَنَا إِلَهِهِ رَاجِعُونَ انْتَهَى قَوْلُهُ صَدِّقٌ بَابُ الدَّائِمَةِ كَلَامٌ فِي مَا بَيْنَ عِلْمَيْ كَلَامٍ وَدَفْعًا لِي بُوْدُهُ
كَلَامٌ بُوْدُونَ أَنَّ مَغْصِيَّتَهُ بِدَلَالِ شَرْعِيَّةٍ ثَابِتٍ وَشَارَعَ أَنْزَا أَمَارَتٍ وَعَلَامَتٍ تَكْدِيبُ كَرْدَانِيَّةٍ
بِأَشَدِّ الْخُفَا قَوْلُ صَاحِبِ تَقْوِيَةِ الْإِيمَانِ حُكْمُ شُرْكِ وَكُفْرٍ بِسَبَبِ فَعَالِي بُدُوْدِهِ كَلَامٌ أَزْوَادِ
عِبَادَتِ سَتِ وَأَمَارَتِ تَكْدِيبِ بُوْدُونَ عِبَادَتِ غَيْرِ خُذَا شَرْعٍ ثَابِتٍ كَرْدِيدِهِ قَوْلُهُ صَدِّقٌ
وَرَفْعِيهِ عَزِيزِي نَوْشَتُهُ وَاسْتَعَانَتِ يَابِخِيهِ لَيْسَتْ كَلَامٌ تَوْهَمِ اسْتِقْدَالِ أَنْ جِيزِ دُرُوسِهِمْ وَفَهْمِ بَحْسِ
أَزْمُ شُرْكِ كَلَامٌ وَوَحْدِينَ نَبِيكَدْ وَاسْتَعَانَتِ بَلَاكَرَاهَتِ جَائِزِ سَتِ يَابِخِيهِ لَيْسَتْ كَلَامٌ تَوْهَمِ
اسْتِقْدَالِ أَنْ جِيزِ دُرُودَاكَ شُرْكِ كَلَامٌ جَاكَرْفَتِهِ مَثَلِ اسْتَعَانَتِ بَارُوحِ فَلَكَيهِ وَغَضَبُهُ أَرُودِ
سَائِرُهُ وَامْثَالِ ذَلِكَ وَابْنِ نَوْعِ اسْتَعَانَتِ عَيْنِ كَلَامٌ مَنَامِي مَلَتِ حَفْنِي سَتِ اسْتَعَانَتِ
بَلَصَّافِ قَوْلِ نَقْلِ عِبَارَتِ تَفْسِيرِ سَجْدَتِ وَلِضَرْفِ كَثِيرِ بَرَادِ نَاشِئِ أَنْ دُرُودَاكَ تَجْوِيزِ

استعانت از اهل قبور است و حاشا که مدعی صاحب تفسیر تحریر استعانت بابل قبور باشد
استعانتیکه بلا کر است جائز نگاشته استعانت با سبب عاویده است و استعانت
ببرواح را که استعانت بابل قبور همانست عین شرک نوشته و اصل عبارت تفسیر است
و استعانت یا بخرسیت که توهم استقلال انجیز در توهم و فهم هیچکس از مشرکین و مومنین
نمیگذرد مثل استعانت بجنوب و غلات و زو فاع گرسنگی و استعانت باب و شرتهادر
دفع تشنگی و استعانت برای راحت به سایه درختی و مانند آن در دفع مرض بادویه و غیر
و در تعیین وجه معاش ببادشاه و امیر که در حقیقت معاوضه خدمت بهال است و مستغنی
تذلل نسبت یا باطلبا و معاصیان که بسبب تخریب و اطلاع زائد از آنها طلب مشوره است
و استقلال متوهم نمیشود پس این قسم استعانت بلا کر است جائز نیست زیرا که در حقیقت
استعانت غیبت و اگر استعانت است استعانت بجد است یا بخرسیت که توهم استقلال
انجیز در مدارک مشرکین جا گرفته مثل استعانت ببرواح و روحانیات فلکیه و عنصریه یا
ارواح سائره مثل بهوانی و شیخ سدد و امثال ذلک و این نوع استعانت عین شرک است
و منافق ملت حنفی است انتبه قوله سید و ایضافیه و من الناس من یجزم من دون الله
یعنی سواي خدا که منعم حقیقی است و محبوب بالذات غیر از او در عالم نیست اندا و البی
همتایان حال آنکه انقدر دلائل ظاهره منع میکند از آنکه غیر او برابر او تواند شد اگر چه
یک کس باشد چه حاجی اینهمه انبوه خدایان باز بر اعتقاد همتای هم اکتفا نمیکند بلکه در هر
چیز آنها را برابر خدا میکنند حتی که بجهنم یعنی دوست میدارند آنها را کحب الله مانند
دوستی که با خدا باید داشت زیرا که او تعالی را بالذات و بالاصالت دوست باید داشت
و هر چه غیر او است یا بحکم او محبوب است مثل انبیا و اولیا و صلحا یا بنا بر اینکه بکرده و تعالی
وسیله حاجت روائی اینکس شده الی آخر ما قال اقول درین عبارت تفسیر فتح العریض
اگر چه حذف از در میان چند جا است که از پس قوله تعالی و من الناس عبارت یعنی

از فرقه آدمیان که ممتاز بشعور و عقل اند از جمیع مخلوقات در مرتبه هر نعمت می شناسند
اشتهای را و از پس قوله تعالی من یتخذ عبادت یعنی جماعه هستند که برای خود میگیرند
از راه کمال ضلالت در آمده و از حد آدمیت بر آمده افتنه را حذف نموده لیکن این
حذف بیج مضر خصم و مفید ناقل نیست آری مقصود ناقل متعلق به کد اشتقاق مثال
غیر نیست که بگرفته او تعالی وسیله حاجت روائی اینکس شده برای نانش آنکه این غیر
نیز انبیا و اولیا اند لهذا الی آخر ماقال نوشته بعد قوله اینکس شده افتنه که موقوف
مانند مال و اولاد و وطن و خانه و اینان بی فهمیده علاقه محبت بالذات و الماصات
اینهارا دوست میدارند افتنه از نقل گذاشته قوله صلی و برخی از ایشان ارواح
مدبره و ملائکه موکله را بر مخلوقات یا ارواح انبیا و اولیا و عباد و رابین و احبار و
علمای ملاحظه علاقه بندگی خدا و محبوبیت او بالا استقلال در محبت برابر خدایانند
و الذین آمنوا یعنی و کسانی که ایمان آورده اند اگر چه بعضی ازین چیزها را برای خدا بحکم
خدا محبوب می دارند و واسطه حصول نعمت و می فهمند و بنده و مطیع او میدانند
لکن نه بانقدر که برابر خدا سازند بلکه ایشان آتش جلاله یعنی بسیار سخت تر و محکم تر اند
در دوستی خدا هم نسبت این چیزها را نیز که خدا را بالا صالت دوست میدارند و
این چیزها را بقدر ظهور محبت محبت الیه در آنها و باندازه حکم او تعالی دوست
میگیرند الی آخر ماقال اقول درین عبارت تفسیر فتح الغریر از میان قوم که محبت
برابر خدایانند افتنه و قوله تعالی و الذین امنوا عبارت و نذر و قراین
بنام آنها می دهند و احکام ایشان را می تامل در ماخذها برابر روحی ناطق الهی
می شمارند بلکه بعضی از ایشان با صور و هیاکل و قبور و معابد و مساکن و مجلس
انها افعالیکه در مسجد و کعبه برای خدا باید کرد بعمل می آرند مانند سر بر زمین نهادن
و اگر دشمن و دوست بسته بصورت استقبال قبله و نماز هفتاد و ن حال آنکه

این محبت ایشان مقتضای ایمان بخدا و برای خدا نیست تا نزد خدا منجید افتد و
 در رضا مندی او بکار آید زیرا که این محبت از حد محبت مخلوق در گذرشته است
 و در ایمان لازم است که در محبت مخلوق و خالق فرق کرده شود لکن راکه افاده
 مدعای صاحب تقویۃ الایمان می نمود حذف کرده قوله صلی الله علیه و آله نقل کردیم
 ثابت شد که نیست شرک فی العلم مگر ثابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا قول معلوم
 که منشیای شرک در صفات و افعال مختصه او تعالی اختصاص آنهاست نه ذاتی
 بودن آنها پس بلیط این منشأ اختصاص آن اگر از یک جهت است اثبات آن بغیر خدا
 از همان یک جهت شرک باشد و اگر از چند جهت است اثبات آن بغیر خدا از هر یک جهت
 از آن جهات شرک باشد مثلاً اختصاص صفت علم بچند جهت است که از آن جمله قدم
 و ذاتیه و احاطه بود پس اثباتش برای غیر خدا از هر یک جهت از این جهات شرک باشد
 و اگر شرک در صفات منوط بر ذاتیت بودی حال شرک فی الالوهیه همچین بودی
 حال آنکه مشرکین عرب که قرآن ناطق از حال شان است معبودان خود را اله بالذات
 نمیدانستند و کفیر مثبت علم غیب برای غیر خدا جابر نبودی حال آنکه کتب بنییه مظهر
 تکفیر است و تقدیر قید ذاتی مانعی تفتید غیب است چه علم ذاتی مطلقاً علم غیب باشد
 یا علم شهادت مختص بخدا تعالی است و اثبات آن بغیر او تعالی شرک و کفر است بآنچه
 علم محیط و علم غیب قطع نظر از ذاتیه که همه علم خدا تعالی ذاتی است بجهت احاطه و غیب
 مختص بخدا تعالی است و اثبات آن بغیر او تعالی شرک است و در عبارت فخر الکبیر
 تفتید مطلق علم است نه ذاتی نه تفتید علم غیب یا علم محیط و مع هذا مراد فخر الکبیر
 از ذاتی فرعون و امام الهابیه نیست بلکه علم نیست که بدون تلقی از غیر و بلا تشتم کسب
 حاصل شده باشد گوشت این نوع علم از عطای او تعالی گمان کرده شود پس از آنچه
 نقل کرده چگونه انحصار شرک فی العلم در اثبات علم ذاتی فرعون و او برای غیر خدا ثابت گرد

قوله ص ۵۷ و نیز ثابت شد که نیست شرک فی التصرف مگر باستقلال اقول تصرف در
 اموریکه اختیار مخلوق در آن ثابت نیست مختص بحضرت حق تعالی شانه است بالا
 معلوم گردید که منشی شرک در صفات و افعال اختصاص است نه ذاتیه و استقلال
 پس اثبات تصرف مختص بخداست برای غیر او تعالی مطلقاً شرک است بالاستقلال
 بود باید و استقلال قوله ص ۵۷ و هم ثابت گردیده که از افعال حق که از معبود بزرگ
 غیر خدا هم شرک لازم نمی شود بی آنکه غیر را معبود و اله اعتقاد کند اقول بالا شوت فتم
 که سجده برای اصنام و او شان مانند قبر و چله و نشان بدون اعتبار اعتقاد شرک و
 کفرست چه جائیکه مرنکبین آن بقصد تعظیم و از نهایت تذلل و خشوع آنرا میکنند که
 معبود و اله اعتقاد کردن بیش ازین نیست و بعد اثبات معنی معبود و اله برای غیر او تعالی
 حذر از اطلاق لفظ معبود و اله چه مفید باشد قوله ص ۵۸ منجمله آیات عظم آورون
 آیت کریمه و من اضل الی آخره را در نی مقام خالی از جنون نیست چه مراد این آیت باتفاق
 مفسرین تویح عبده اصنام است اقول دعوی اتفاق مفسرین کذب است شاید
 بیضاوی هم ندیده که صریح است در اینکه مراد آیت تویح مشرکین است عبده اصنام باشد
 یا عبده غیر اصنام عبارت تفسیر بیضاوی نیست و من اضل ممن یدعون من دون الله
 من لا یستجیب که انکار آن یکن است اضل من المشرکین حیث ترکوا عبادة السمیع اجمع
 القادرا بخیر الی عبادة من لا یستجیب لهم لوسمع دعاءهم فضلاً ان یعلم سر السهم و یرع
 مصاحبهم الی یوم القیامة تا و امت الدنیا و هم عن دعاءهم غفلون لانهم اما جمادات
 و اما عباد و مغفون مشغولون باحوالهم انتهی قوله ص ۵۹ باجمه محصل آیات بصورت
 علم غیب است بخداست تعالی انهم اقول بعد تسلیم آنکه محصل آیات خصوصیت علم غیب
 بخداست تعالی انکار از شرک بودن اثبات علم غیب برای غیر خدا جز اسما و چه با قوله ص ۶۰
 از ایشان باید پرسید که لایطهر علی غیبیه احد الا من ارضی من رسول هم آیت قرآنی است

اگر هست این استثنا بنده سبب استعداده چگونه درست شود اقول غیب عبارت از امر
 خفی است که بحسب و بداهت عقل مدرک نگردد و علم آن عبارت است از ادراک آن و
 اعلام کسی و دلالت و دلیل و علامتی و بعضی غیب که علم آن مختص بخدا تعالی است
 همان امر خفی را گفته اند که دلیلی بران مضروب نباشد و مخلوقی بران اطلاع نیافته باشد
 بهر حال اطلاع بر غیب را که باظهار خدا تعالی بیا به دلالت و دلیل و علامتی حاصل گردد
 علم غیب نتوان گفت پس این استثنا درست نیست لیکن مفید ثبوت علم غیب
 برای غیر خدا تعالی نیست مفادش صرف اطلاع رسولانست بر بعضی غیوب
 بالمعنی الاول مانند کفر مبطلون اهل نفاق و علامات قیامت و احوال جنت و نار و غیره
 نه بر همه غیوب تا مستلزم اطلاع ندای منادیان باشد و اطلاع بعضی انبیاء و اولیا
 بر لوح محفوظ بطریق تفصیل نه بطریق اجمال در بعضی اوقات اگر تسلیم کرده شود مستلزم
 محفوظ ماندن همه مضامینش در هر وقت نیست تا موجب اطلاع ندای منادیان باشد
 چه جائیکه مجرد اطلاع بواسطه مطالعه لوح محفوظ یا بواسطه اخبار برای محنت نداشتن
 الحقیقه کافی نیست که لا ینفیه و بعضی تلخیص مرام بدین پیرایه و عنوان کرده اند که غیب قسم
 است قسمیکه بران دلیلی نهاده اند و قسمیکه دلیلی بران نصب نکرده اند مختص بخدا تعالی
 قسم ثانی است نه قسم اول و آنچه بران اظهار واقع گردیده داخل قسم اول است بعضی
 در تفسیر یونینون بالغیب نوشته و الغیب مصدر و عطف به للبالغه کالشهادة فی قوله
 تعالی عالم الغیب والشهادة و العرب یسمی المظن من الارض و المحمصة التی علی الکلیته
 غیباً و فیعل خفف کقیل و المراد به الخفی الذی لا یدرک الحس لا لتفنیته بداهته العقل
 و موقسمان قسم لا دلیل علیه و هو المعنی بقوله تعالی و عنده مغانج الغیب لا یعلمها الا الله
 و قسم نصب علیه دلیل کالصانع و صفاته و الیوم الآخر و احواله و هو المراد به فی
 الاية الشریفة و جملة الحکیم در حاشیه تفسیر بیضاوی نوشته قوله و هو المعنی بقوله تعالی

وعنده مفاتيح الغيب اى خزائنه جمع مفتاح بفتح الميم وهو المخزن واما ما يتوصل به الى
 المغيبات مستعار من المفاتيح التى جمع مفتاح بالكسر وهو المفتاح والمعنى انه المتوصل
 الى المغيبات المحيط عليها واحصر المستفاد من تقديم الطرف دليل على ان المراد به الغيب
 الذى لا دليل عليه وحمله على ان المراد تخصيص مطلق الغيب به وان غيره انما يعلم علم
 حيايا به سوق الآية فان المناسب للمقام نفى العلم بالغيب عما سواه تعالى مطلقا
 انتم في تفسيره ادر ك تفسير قل لا يعلم من فى السموات والارض الغيب الا الله مرقوم
 است والغيب هو ما لم يقم عليه دليل ولا اطلع عليه مخلوق استنتج ودر ملفوظات
 يحيى ميمى مرقوم است ذكرى در علم غيب و فرست افتاد بندي مخدوم مرقوم
 اسخه بفرست موم را معلوم شود آنرا نگوئيد كه غيب است زير كه فرق است
 ميان دانستن غيب ميان دانستن بفرست دانستن غيب آن باشد كه مى دليل و علامت
 چيزيكه در غيب باشد آنرا بداند اما بفرست است دانستن كه در نظر باطن و دليل و علامتى
 بر وجود چيزى بيند بدان دليل و علامت انچيز را بداند چنانكه در بصيرت است مثلا
 بديدن دو دليل كند بر وجود آتش استنتج آبن منذر و آبن مردويه در تفاسير خود
 به تفسير فلا يظهر على غيبه احد الا من ارضى من رسول روايت كرده اند كه گفت ابن
 عباس علم الله الرسل من الغيب الوحي و اظهرهم عليه ما اوحى اليهم من غيبه و
 ما يحكم به الله فانه لا يعلم ذلك غير الله فاستنتج وعبد بن حميد از سعيد بن جبير تفسير من ارضى
 من رسول بجهنم روايت كرده و ابن مردويه از ابن عباس روايت كرده
 كه گفت ابن عباس ما نزل الله على نبيه اية من القرآن الا و معه اربعة من الملائكة
 يحفظونها حتى يؤدوها الى النبى صلى الله عليه وسلم ثم قرء عالم الغيب فلا يظهر على
 غيبه احد الا من ارضى من رسول فانه يسلك من بين يديه ومن خلفه حشد الغيب
 الملائكة الا اربعة يعلم ان قرء المبلغوا رسالات ربهم وعبد المزيق وعبد

بن حمید و ابن جریر و ابن المنذر و تفسیر لایطهر علی غیبه الامن ارتضی من
 رسول از قاده روایت کرده که گفت قاده لایطهر من الغیب علی ما شار اذا ارتضی
 و در تفسیر حلبین مرقوم است عالم الغیب ما غاب من العباد فلا یطهر لایطهر علی
 غیبه احد من الناس الامن ارتضی من رسول فانه مع اطلاعه علی ما شار منه معجزة
 له اختتمه و یعرفی در معالم التنزیل نوشته عالم الغیب رفع علی لغت قوله رت
 و قبل هو عالم الغیب فلا یطهر لایطهر علی غیبه احد الامن ارتضی من رسول الامن
 یسطفه رسالت فیظهره علی ما یشار من الغیب لانه یبدل علی نبوته بالایة المعجزة بان
 ینجبر عن الغیب اختتمه و یضی و می در انوار التنزیل نوشته عالم الغیب فلا یطهر
 علی غیبه احد ای علی الغیب المخصوص به علمه الامن ارتضی لعلم بعضه لیکون له معجزة
 من رسول بیان لمن استدل به علی ابطال الکلمات و جوابه تخصیص الرسول بالملک
 و انظار بما لیکون بغير وسط و کلمات الاولیاء علی المعنیات انما لیکون تلقیا عن المملکة
 علی الآخرة بتوسط الانبیاء اختتمه و حلبی در حاشیه تفسیر بیضاوی بذیل شرح
 علی الغیب المخصوص نوشته و المقصود الاختراز عن الغیب المنصوب علیه لائل اختتمه
 اما م رازی در تفسیر کبیر نوشته و عندی ان الآیة لا دلالة فیها علی شئی مما قالوه
 و الذی یدل علیه ان قوله علی غیبه لیس فیہ صیغة عموم فیکفی فی العمل بمقتضاه ان لایطهر
 لعلی خلقه علی غیب واحد من غیوبه محیل علی وقت وقوع القیامة فیکون المراد
 من الآیة ان لعلی لایطهر علی الغیب لاحد فلا یبقی فی الآیة دلالة علی انه لایطهر شیان
 الغیوب لاحد و الذی یؤكد هذا التاویل انه لعلی انما ذکره عقیب قوله و ان ادی
 اقرب ما توقعون ام محیل له برئی امدات یعنی لا ادری وقت وقوع
 القیامة ثم تنال بعده عالم الغیب فلا یطهر علی غیبه احد ای علی وقت
 وقوع القیامة من الغیب الذی لایطهر الله لعلی لاحد و باجملة فقوله علی غیبه

مفرد مضاف فیکلف فی العمل به حکم علی غیب واحد فاما العموم فلیس فی اللفظ دلالة علی بیان
قبیل فاذا حملتم ذلك علی القیامة فکیف قال من ارتضى من رسول الله لا یظهر هذا الغیب
لاحد من رسوله قلنا بل نزل الملائكة تنزیلاً ولا شک ان الملائكة یعلمون فی ذلك
الوقت قیام الساعة وایضاً یحتمل ان یکون هذا الاستثناء منقطعاً کانه قال عالم الغیب
فلا یظهر علی غیبه الخصوص وقیام القیامة احداثاً ثم قال بعد
الامن ان ارتضى ای لکن من ارتضى من رسول الله فانه سیکل بین یدیه ومن خلفه صدأ
حفظه یحفظونه من شرمرة اللس والجن والعد تعالی انما ذکر هذا الکلام جواباً للسؤال
من سأله عن وقت وقوع القیامة علی سبیل الاستخراة والاستحقاق بدنیة ومقتلة
الغیبة ودر تفسير مدارک مسطور است عالم الغیب خبر مبتدئ ومخزون ای عالم الغیب
فلا یظهر فلا یطیع علی غیبه احداً من خلقه الامن ان ارتضى من رسول الله لا قد ارتضاء
بعلم بعض العیوب لیکون اخباره عن الغیب معجزة له فانه یطبعه علی غیبه باشاره من
رسول بیان لمن ارتضى والولی اذا خبر بشئ فظهر فهو معجزة للرسول انتهى ودر تفسير
زاهدی مرقوم است یعنی آشکارا کنند و نرساند غیب خود کسی الامن ان ارتضى قال
سعيد بن حمير بن جبریل علیه السلام وقيل محمد وسائر الانبياء علیه السلام انتهى ودر تفسير
نیشاپوری تفسیر آیت کریمه واما ان الله لیطلعکم علی الغیب لآية مرقوم است
ومن جهة الا بیان بالله ان یعتقدوه وحده علاماً للعیوب ومن جهة الا بیان بازسل
ان نیز لوسم منازلهم بان تعلموهم عبید مصطفین لا یعلمون من الغیب الا ما علمهم
تعالی انتهى و نیز در تفسیر نیشاپوری مرقوم است ثم امر لنبیه باظهار ذلک العبودیة
حتى لا ینسب الیه نقص ولا یعاب من قبل عدم علم الغیب فقال قل لا ملک لک فی
نفعنا ولا ضرر الا ما اشار الله ونبیه ان قدرته قاصرة وعلمه قلیل وکل من کان عبداً
کان كذلك والقدره الكاملة والعلم الحیط لیس الا لله تعالی انتهى ودر تفسیر نصیبی وری

مسطور است و ما كان الله ليطيعكم على الغيب لكن الله يحب من رسله من يشاء و
 ما كان الله ليوتي احدكم علم الغيب فيبذل على ما في القلوب من كفر و ايمان و لكنه يحب
 لرسالة من يشاء فيوحى اليه و يخبره ببعض المغيبات او ينصب له ما يدل عليها
 فاموا بالله و رسول الله بصفة الاخلاص و بان تعلموه و حده مطلعاً على الغيب تعلمهم
 عبداً و محبتين لا يعلمون الا ما علم الله و لا يقولون الا ما وحي اليهم روى ان
 الكفرة قالوا ان كان محمد صادقاً فليخبرنا من يوم من منا و من يكفر و عن السدي انه صلى
 الله عليه و سلم قال عرضت على امتي و اعلمت من يؤمن بي و من يكفر فقال المنقول
 انه يزعم انه يعرف من يؤمن و من يكفر و نحن معه و لا يعرفنا فنزلت انتم و در فتح
 العزيزي ضمن ذكر افراط و تفريط علم نبوت مسطور است يارتبه ائمه و اوليا و ابرار
 رتبة انبيا و مرسلين عليهم السلام گرداند و انبيا و مرسلين عليهم السلام را الوازم التو
 از علم غيب و شنيدن فرياد هر كس از هر جا و قدرت بر جميع مقدمات ثابت كند
 انتم و تفقنا ز الي در شرح عقائد نفس نوشته فباجملة العلم بالغيب امر تفرد
 به الله سبحانه لا سبيل اليه للعباد الا باعلام منه و الا الهام بطريق المعجزة و الكرامة
 او الاشارة الى الاستدلال بالاشارات فيما يمكن ذلك فيه و لهذا ذكر في الفتاوى
 ان قول القائل عند رويته بالة القمر يكون مطراد عيلاً علم الغيب لا بعلامته كقرائن
 و شيخ على قارى در شرح فقه اكبر نوشته ثم اعلم ان الانبياء لم يعلموا الغيبات
 من الاشياء الا ما علمهم الله احياناً و ذكره بحقيقة تصريحاً بالتكفير باعتقاد ان
 النبى يعلم الغيب لمعارضته قوله تعالى قل لا يعلم من فى السموات و الارض الا
 الله كذا فى المسائرة انتم و در فتاوى قاضى خان مسطور است لا يعلم
 الغيب الا بحسن و لا الا بشئ انتم و نیز در فتاوى قاضى خان مرقوم است
 امرتة قالت لزوجهاتوسر خدا داني فقال نعم قال الشيخ الامام ابو بكر محمد

بن الفضل کيف الرجل لان السر والغيب واحد ومن ادعى علم الغيب كان كافرا
انتهى وبيري در حاشيه اشباهه نوشته وفي الولوالجية وغيره ما من كتب
المذهب رجل تزوج امرأة ولم يحضر شاهد فقال تزوجتك لبشهادة الله ورسوله
يكفر لانه يعتقد بان النبي صلعم يعلم الغيب فلا شبهة لمن لا علم له به ومن يعتقد هذا
كفر وبه قال الشيخ ابو القاسم الصغار انتهى ودر بحر رائق مذکورست لوتزوج
بشهادة الله ورسوله لا يعتقد الكاح وكيف لا يعتقد انه ان النبي صلى الله عليه وسلم
يعلم الغيب انتهى وبمجموعين است ورحلصه وحنانيه وعالمگيره وفتاوى قاضين
وغيره بازمه كتب فقه ودر جوابه اخلاطيه مسطورست ان زعم ان النبي يعلم
الغيب كيف فاطنك في غيره انتهى ودر فتاوى بني زازيه مرقومست واما علم
الله تعالى بخيار عباده بالوحى او الالهام لم يبق بعد الاعلام غيباً فخرج عن المحرمين
المستفادين من تقديم الطرف والمحرم بالامته انتهى ودر مواهب لدنيه مذکورست
اعلم ان علم الغيب مختص بالله تعالى وما وقع منه على لسان رسول الله صلى الله عليه
وسلم وغيره فمن الله اباوحى والهام والشاهد لهذا قوله تعالى عالم الغيب فلا تظهر
على غيبه احد الا من ارضى من رسول ليكون معجزة له انتهى وتيز در مواهب
لدنيه مسطورست في حديث مرانه عليه السلام قال والله في لا اعلم الا ما علمني ربي
فكل ما ورد عنه صلى الله عليه وسلم من الانباء المنبئية عن الغيوب ليس هو الا من
اعلام الله له به اعلاماً على ثبوت نبوته ودليلاً على صدق رسالته انتهى وفضل
روزبهان در البطل الباطل نوشته من ضروريات الدين ان علم الغيب
مخصوص بالله تعالى والنصوص في ذلك كثيرة وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا
هو ولا يعلم ما في البر والبحر الا به وان الله عنده علم الساعة وينزل الغيث الا به فلا يعلم
غير الله تعالى ان يقال له انه يعلم الغيب ولهذا ما قيل عند رسول الله صلى الله عليه وسلم

وسلم فی الرحب و فینا بنی یعلم ما فی غدا لک علی قائم و قال دع هذا و قل غیر هذا و بحکم
 لا يجوز ان يقال لا اله الا الله یعلم الغیب نعم الاخبار بالغیب بتعلیم الله تعالی جائز و طریق
 بهذا التعلیم اما الوحی او الالهام عند من یحیل طریقا الی علم الغیب انتہی شیخ عبدالحق
 دہلوی در ترجمہ مشکوٰۃ بشرح واللہ فی باری من خلفی کہ اری من بین یدی
 نوشته بدانکہ این دیدن آنحضرت از پس بطریق جرق عادت بود بوحی یا الہام و گاه
 گاہ بودند وائم و مود آنست آنچه در خبر آندہ کہ چون ناقہ حضرت گم شد و در نیافت
 منافقان گفتند محمد میگوید کہ خبر از آسمان میرسانم منیدانند کہ ناقہ او کجا است پس
 فرمود آنحضرت واللہ من نیدانم مگر آنچه بدانانند مرا بر و ردگار من اکنون نبودم
 پر و ردگار من کہ وی در جای چنین و چنان است و مہاروی و در شاخ و دختی بند
 ست و نیز فرمودہ است من بشرم منیدانم کہ پس این دیوار چیست یعنی بی دانان
 حق تعالی انتہی و نیز شیخ عبدالحق دہلوی در ترجمہ مشکوٰۃ بشرح حدیث
 لیلۃ تفریس نوشته اینجا اشکال می آرند در حدیث آندہ است کہ آنحضرت فرمودیم
 من خواب میگذرد و دل من بیدار است پس با وجود بیداری دل چہ بود کہ از طلوع فجر
 آگاہ نشد جوابش آنکہ دریافت طلوع و غروب کار چشم است چون چشم در خواب است
 و پوشیدہ بود طلوع و غروب را ندک مگر دد و ہر چند دل بیدار است کہ اقا لوا اگر
 گویند چاہے کشف و وحی و الہام دریافت گوئیم اس فعل باری تعالی است اگر در آن
 وحی فرستاد و کشف نکرد چہ توان کرد داشتہ قولہ ص ۹۱ اول از ان حدیث است
 احدہن و فینا بنی یعلم ما فی غدا فقال دعی ہذہ و قولی ما لدنی کنت تقولین جاس
 مائل است کہ در بخدیش صرف حکم ترک کردن ان قول است و بس نہ رسول اللہ صلم
 حکم شرک فرمودہ و نہ امر بتجدید ایاں و توبہ الخ اقول عدم تجدید ایاں و حکم
 شرک بسبب آنست کہ قائل این قول جاریہ غیر مکلفہ در ابتدای اسلام بود و شک نیست

ورنه ترك آن بسبب نسبت علم غیب است بسوی آنحضرت علیه الصلوة والتحية و نسبت
 علم غیب بسوی غیر خدا تعالی کفر است چنانکه بالا معلوم شد بیهیچ در سماء و
 صفات از عایشه رضی الله عنہا روایت کرده که قالت ومن زعم انه يخبر الناس
 ما يكون في غد فقد اعظم على الله الفرية والله تعالى يقول قل لا يعلم من في السموات
 والارض الغيب الا الله وابن ما جه در سنن خود از ربيع بنت معوذ روایت
 کرده که گفت دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم عبيدة عيسى وعندي جارتان
 تغينان وثمدان ابناي الذين قتلوا اليوم بدر وتقولان فيما تقولان وفيما نبى يعلم
 في غد فقال اما هذا فتقولان لا يعلم ما في غد الا الله وتجارى در صحيح خود از ابن
 عمر روایت کرده که فرمود نبى صلى الله عليه وسلم مفتح الغيب لا يعلم الا الله لا يعلم
 ما تغيب الارحام الا الله ولا يعلم ما في غد الا الله ولا يعلم متى ياتي المطر احد الا الله
 ولا تدري نفس بابى ارض يموت الا الله ولا يعلم متى تقوم الساعة الا الله وحافظ
 ابن حجر در فتح البارى شرح صحيح البخارى نوشته وانا انكر عليها ما ذكرت من
 الاطراح حيث اطلقت علم الغيب وهى صفة مختص بالله تعالى اشبهه وطبعى شرح
 مشکوة نوشته وانا منع رسول الله صلى الله عليه وسلم القائلة بقولها وفيما
 نبى يعلم ما في غد لكانته نسبة علم الغيب اليه مطلقا لان الغيب لا يعلمه الا الله اشبهه
 شيخ على قارى در مرقاة نوشته وانا منع لقولها وفيما نبى انما لكانته نسبة علم
 الغيب اليه لانه لا يعلم الغيب الا الله وانا يعلم المرسل من الغيب ما خبر اشبهه و
 شيخ عبد الحق دهلوى در لمعات نوشته قالوا انما منعه عن ذلك كراهته
 ان يسند علم الغيب اليه مطلقا ولا يعلم الغيب الا الله اشبهه قوله صلى الله عليه وسلم
 عايشه رضی الله عنها من انحرک الخ قطع نظر از تفصيل علم که از تفسير عزيرى وغيره
 نقل کردیم در حديث حکم شرک نیست اقول تفصيل علم که از تفسير عزيرى وغيره

نقل کرده مضر ختم نسبت و چون از حدیث عایشه رضی الله عنها اختصاص علم امور محسوسه
 بخداستعالی ثابت است مشرک بودن اثبات علم امور محسوسه بر غیر خداستعالی استفاد از حدیث
 باشد چه شرک پیش از اثبات صفت محققه او تعالی بغیر او تعالی نباشد و صفت محققه بودن
 علم امور مذکوره از بخیر است ثابت است که مرقوله ص ۹۸ حدیث سوم و الله لا ادعی
 و انما رسول الله بالفضل لی و لایکم در خانه اربعین احقاقیه هم این حدیث مذکور است اول
 حدیث مشکل مجهوله المحل که علما انواع کلام در معنی آن کرده باشند در مقام شلال
 از کمال اضلال است اقول اول نفس این حدیث نص است بر نفی علم انجام کار تکلم
 و مخاطبین از تکلم و مورد و محل آن معلوم است که حکم ام العذر انصاریه است بحسن
 عاقبت عثمان بن مطعون بعد وفات وی باقی تعارضیکه از اخبار داله بر اینکه حضرت
 صلی الله علیه وسلم را علم و یقین نجات خود حاصل بود لازم است مدفوع است بقول
 ورود حدیث قبل اعلام او به غفران چنانکه شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوٰۃ نوشته و
 حق است که ورود این قول پیش از نزول قول حق سبحانه است لیغفر لک الله تالیف
 من و نیک و اما خرا اول الهامی بود در عاقبت و بعد از نزول این آیت یقین شد که عاقبت
 بخیر است انقب و یا تخصیص این حدیث از بد و امر غایت مافی الباب آنست که حدیث عام
 مخصوص باشد و عام مخصوص در اعدای مخصوص حجت است چنانکه در اصول مقرر شد
 و یا بحکم حدیث بر علم تفصیل چه دلالت اخبار بر علم نجات بالا جمال است نه بالتفصیل
 شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوٰۃ نوشته یا مراد عدم دریافت احوال عاقبت است چه در دنیا
 و چه در آخرت تفصیل چه علم به احوال غیب بتفصیل جزیر و در کار تعالی را نباشد اگر چه
 مجمل معلوم است که عاقبت انبیاء علیهم السلام بخیر است اشتبه دوم مشکل بعد تبیین مراد
 در مراد حجت است و شک نیست در تبیین مراد آن که نفی علم غیب است از آنحضرت صلی
 الله علیه وسلم پس از اهل انصاف مطلوب انصاف است که آیا ایراد حدیث مذکور در مقام

استدلال بر نفی علم غیب از آنحضرت که مشعر بر خصاص است بخداستیعالی از کمال
اضلال است یا مشکلی مجهول محل گفته انکار برین ایراد از کمال اضلال و نهایت انحراف
این مغوی و ضال در تفسیر سببها و می مرقوم است و ما لیفعل الی و لا بکم فی الدین
علی التفصیل اذا علم لی بالغیب اشتبه و تفرستنی در شرح مصابیح نوشته
لا یجوز حل هذا الحدیث و ما ورد فی معناه علی ان النبى صلی الله علیه وسلم کان متروکاً فی
عاقبة امره غیر متیقن بآله عند الله من الحسن لما ورد عنه من الاحادیث الصحاح التي
ینقطع العذر و در بها بخلاف ذلك و انی یحمل علی ذلك و هو المنعبر عن الله تعالی انه سلیم
المقام المحمود و انه اکرم السخلائق علی الله تعالی و انه اول شافع و اول مشفع الی غیر ذلك
من الاحادیث الواردة فی معانی الا جتبار فیحمل ذلك علی انه نفی علم الغیب عن نفسه
انه لیس بمطلع علی المکنون من امره و امر غیره و قد کان هذا القول منه حین قالتم امره
لعثمان بن مظعون لما توفی بهتیا لک البجته اشتبه و شیخ علی قاری در مرقاة
شرح مشکوٰۃ نوشته و الحاصل انه یرید نفی علم الغیب عن نفسه و انه لیس بمطلع علیه و
انه غیر واقف و لا مطلع علی المقدر له و لغیره و المکنون من امره و امر غیره لا انه متروک
فی امره غیر متیقن بنجاة لما صح من الاحادیث الدالة علی خلاف ذلك اشتبه قوله ص
حجاجی در شرح شفا نوشته و اما ما ورد انه صلی الله علیه وسلم علم علم الاولین و
والاخرین فلعله کان آخر احواله بعد انقطاع عرض جبریل له اقول این عبارت
در شرح شفا می خفاجی بنیاقتم بر تقدیر صحت نقل مضر خصم نیست که از علم اولین و علم
آخرین در اینجا علم جمیع غیوب و علم محیط مراد شدن نمیتواند بلکه مراد از ان علمی از علوم
اولین و آخرین باشد که متعلق بمعرفت خدا و احکام او تعالی بود و منصب سالت
اقتضای آن کند چنانچه در قول حجاجی بعد انقطاع عرض جبریل له تأیید همین است چه این
قول ظاهر است که این علم از همان قبیل است که بواسطه جبریل معروض می شد کیف

وقد نقل السيوطي في الاكلیل عن ابن مسعود انه قال من اراد العلم فعليه بالقرآن فان فيه خير الاثر
والآخري قال للزني جميع القرآن علوم الاولين والآخريين بالبداهة مبدانهم که در قرآن ذکر شده
واقعات مسوودات ضمیمه و مستقبله و حالیه که متعلق بعرفت خدا و حکام و تعاقبیت نیاده قو که
شکر فی العلم موافق تصریح کبرای او نیست مگر ثابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا
اقول بالا معلوم شد که تقیید علم بقید ذاتی در شرک بودن اثبات مطلق علم است
نه علم غیب و علم محیط چنانچه از کلام شاه ولی الله رحمه الله تعالی خود ظاهر است و
معذرا مراد شاه صاحب از ذاتی آنست که بدون حدس و تخمین کسب و تلقی از غیر
باشد قو که علم غیب اصنافی خاص بحد نسبت بلکه خاص غیب مطلق است انچه
رسول مرئی بر آنهم واقع اقول غیب اصنافی مانند عالم الوان و عالم اصوات و
لغات و احسان و لذت جماع و غیره که در حقیقت غیب نسبت از ما نحن فیه نباشد
نزاع در غیب حقیقه است که اثبات آن بغیر خدا بتعالی شرک و کفر است که علم غیب
از صفات مختصه او تعالی است و موجودیکه غائب از عقل و حواس غیر خدا بتعالی
باشد و انچه از زمان مستقبل موجود خواهد شد مغلطه غیب حقیقه است و علم بعض غیب
که بواسطه اخبار حاصل شود علم غیب نگونید زیرا که مراد از علم غیب آنست که بلا واسطه
علامت و اخبار باشد قو که علم پس انچه گفته که بکار نمی آید را منکر است ثابت بودن
که او نکوایا سبهم که دور و نزدیک سے برابر سن لیتم بین سخن است غلط محض
یعنی شنیدن از دور و نزدیک برابر خاص کار خداست دیگر از انچه بین فمیدن شرک است
حال آنکه شنیدن خدا از دور و نزدیک برابر اصلا معنی ندارد چه او تعالی را همه شیا و
امکنه نسبت واحده است اقول این اعتراض ناشی از جهل است ندانسته که دور
تردیک نسبت مردم و متفاهم ایشان مراد است نه نسبت خدا بتعالی چنانکه در
عالم الغیب و الشهادة مراد غیب و شهادت نسبت مردم است و نه چیزی از خدا تعالی

غائب نیست و همه اشیا در مشاهد وی انداخته می در شرح شفا نوشته و الغیب
بالنسبة للناس لا یغیب عنه شقال ذرة وقوله تعالی عالم الغیب الشهاد
ای ما یغیب عنکم و ما تشاهدونه انتم و ابو حامد غزالی در کیمیای سعادت
نوشته چنانکه داناست هر چه دانستی ست بینا و شنواست هر چه دیدنی و شنیدنی
است و دور و نزدیک در شنوایی برابر بود و انتم به قول شاه عبدالغفر در تفسیر
مقام علیین نوشته که روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نیست و مثال
در وجود انسانی روح بصری است که ستاره های هفت آسمان را درون چاه می
دید انتم اقول امام الهامیه عبارت تفسیر را بحد ف صدر بنمایش آنکه نزد شاه
روح را در بر زخ علم هر چیز قریب از قبر باشد یا بعید از آن حاصل است نقل نموده
آنکه مرادش صاحب است که روح را قرب و بعد مکانی که در میان قبر و مقر است
مانع از ادراک حال حضور زائران قبر نباشد بجهت تعلق آن بقبر عبارت تفسیر از
صدر نسبت و مقام علیین بالای هفت آسمان است و پایین آن متصل سده است
ست و بالای آن متصل سیاه است عرش مجید و ارواح بیکان بعد از قبض در آنجا
در فرمان یعنی انبیا و اولیا در آن مستقر می مانند و عوام صلحا را بعد از نوبت رسیدن در
ناحیه های احوال حسب مراتب در آسمان دنیا یا در میان آسمان و زمین یا در چاه زفر قرار
میدهند و قلعیه بقبر نیز این ارواح را می باشد که بحضور زیارت کنندگان و اقارب
در گیر و دوستان بر قبر مطلع و ستایش میکردند زیرا که روح را قرب و بعد مکانی مانع
این دریافت نمی شود و انتم تفسیر شاه صاحب سابق گذشت که شنیدن فریاد هرگز
هر جا بخانه لوازم الوهیت است قوله شاه در حدیث صحیح موجود است صلوات الله
فان صلواتکم تغنی حیث کنتم افاده همان معنی میکند که سبیل علییه شرک قرار داده اقول
در رسیدن صلوة و اثران بر رسیدن او تعالی نزاع نیست محل نزاع شنیدن فریاد

و ند است و درایت هر مراد که شنیدن فریاد و ندای هر کس و دریافت مراد همه از صفات
مختصه او تعالی است لهذا اثبات این صفت را برای غیر خدا تعالی اهل حق شرک
قرار داده اند و حدیث مفید جواز و شرک نبودن آن نیست قوله صلوات الله علیه در مرتبة
البشر حدیث نوشته قال القاضي و ذلك ان الناس الزكية القدسية اذا تجردت
عن العلائق البدنية عرجت و انصرفت بالملاد الاعلى و لم يبق لها حجاب فترى الكل
كالمشاهد بنفسها او باخبار الملك و فيه سر لطيف عينية من تيسره اقول در کلام فاضل
که صاحب مرقاة نقل نموده چه نظر است اول استلزام بودن تجرد از علائق بدنی
برای عدم بقای حجابی و دیدن همه اشیا مانند مشاهده ممنوع است در صحیحین از سهل
بن سعد مرویست که گفت سهل بن سعد که فرمود رسول خدا صلعم انی فرطکم علی الخمر
من مر علی شرب و من شرب لم یطعم ابد الیردن علی اقوام اعرفهم و یعرفون ثم یجادل
بینی و بینهم فاقول انهم منی فیقال انک لا تدري ما احدثوا بعدک فاقول سخطوا سخطاً
لمن غیر بعدی پس بر تقدیر ثبوت استلزام مذکور نادانستن حال این اقوام از چه رواست
و و هم مقتضای این کلام شنیدن ورود و سلام قریب و بعید را برست بلا واسطه
حال آنکه یسحق در شعب الایمان از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده که قال
قال رسول الله صلوات الله علیه و سلم من صل علی عند قبری سمعته و من صل علی ناسیاً
البلغته و یسحق عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة نوشته سخن در آن ماند که این
افضلیت و سلام از آنحضرت مخصوص به زائران قبر شریف اوست صلوات الله علیه و سلم
مثل داخل در مجلس سلام گوید یا عام است هر کسی که سلام فرستد چنانکه در تشهد غیر از نماز است الا آنکه
زائران بنفس شریف خود بی واسطه سلام فرمایند و و سلام نمایند و دیگران بواسطه
ملائکة سیاحین بود چنانکه از حدیث ابی هریره در فصل ثالث ظاهر میگردد البته این
حجری کلی در شرح همزیه نوشته از اصاله و سلم علیه عند قبره سمعه سماعاً حقیقاً ویرود

من غیر واسطه وان صلی و سلم علیه من بعد لایسمعه الا بواسطه تدلی علیه احادیث کثیره
 الشیخه سوم از مسلمات امام الله علیه بودن حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قبر
 حیات جسمانی دنیوی هست پس استدلال بر رسیدن صلوة و سلام بوی صلعم بجز و مجزیه
 صورت بند و قوله صل و نیز آنچه در حدیث صحیح وارد شده فانه اذا قال ذلک اصاب
 کل عبد صلح فی السائر والارض موافق اصطلاح دین جدید شرک خواهد گردید اقول
 قطع نظر از نیکه شنیدن فریاد و ندای هر کس و دریافت حال همه که محل نزاع است
 امر لیت و رسیدن دعا و سلام بطریق معین و بالثر برسانیدن او تعالی که غایت
 مفاد حدیث بحسب عم رئیس المبتدعین هست امری دیگر مراد در حدیث رسیدن ثواب
 یا برکت دعا و سلام است نه رسیدن الفاظ دعا و سلام شیخ علی قاری در
 مرقاة نوشته اصحاب فاعله غمیر ذلک ای اصحاب ثواب هذا الدعا را و برکت الشیخه
 و شیخ عبد الحق و بلوی در ترجمه مشکوٰۃ نوشته پس بدستیکه و فتیکه بگوید بنده
 این دعا را بر سبیل عموم میرسد اثر آن هر بنده صلح را که در زمین و آسمان است منتفی قوله
 الحاصل با اعتقاد ادراک و استماع ارواح در عالم برزخ کلام اجبار از هر جا که باشند
 و اطلاع بر احوال آنها با ایجاد و استماع و اعلام خدای عز و جل نه شرک لازم می آید نه علم
 غیب خاص خدا قول ادراک و استماع ارواح کلام اجبار از هر جا و اطلاع بر احوال
 آنها بدون اعلام و استماع خدا تعالی اثبات علم غیب خاص او تعالی هست برای غیر او
 و ان شرک است و اما ما میکه اسماع و اعلام خدا تعالی برای غیب خاص بنصوص قطعیه
 مانند نصوص و اله بر اختصاص غیب خاص به او تعالی ثابت نگردد عدم آن محقق است
 مجر و اعتقاد اعلام و اسماع با عدم ثبوت هیچ مفید در نفی شرک نباشد قوله صل
 ازین آیات کرات بیس نوع ثابت نمی شود دعوی که در اول کتاب نموده و شمار کرد
 کار ما و گفته خواه یون سمی که ان کامونک طاقت او سکم خود بخود بخود یون سمی

که الله نے او کو ایسی قدرت بخشے کہ ہر طرح سے شرک ثابت ہو تا ہوا قول
 ازین آیات کلمات اختصاص علم غیب و علم محیط و قدرت کاملہ و مالکیہ نفع و ضرر و غیرہ
 کہ کارهای شمار کردہ متفرع بر آنست ثابت است و اثبات صفتی از صفات مختصه
 او تک و غیر او تکا گو باعتقاد عطای این صفت آن غیر باشد شرک است چرا اعتقاد عطا که جل است
 مبطل اختصاص صفت نباشد زیرا کہ استحقاق عبادت بجهت انصاف همین صفات است
 و الوہیت پیش از انصاف این صفات نباشد این امیر السحاج در مسامر شرح
 مسایرہ ابن ہمام نوشتہ و الا الوہیۃ الانصاف بالصفت التي لا جلها استحق ان يكون
 معبودا و رئیس المبتدعین را مسلم است کہ اعتقاد مشرکین عرب ہمین قدر بود کہ خدا
 ملک علی الاطلاق معبودان ما را خلعت الوہیت عطا فرمودہ است چنانچہ در صفحہ
 ہمین کتاب از فوز الکبیر نقل کردہ و این مشرکان در خلق جواهر و تدبیر امور عظام بحکمیکہ
 شرک نمیدانستند و چون خدا تعالی برای کاری ابرام فرما یزج یک را قدرت غفلت
 اثبات نمیکردند بلکہ شرک ایشان در امور خاصہ بعضی بندگان بود گمان میکردند کہ
 مانند آنکہ بادشاہ عظیم القدر بندگان خاص خود را بہ اطراف مالک میفرستد و ایشان
 در امور جزئیہ تا وقتیکہ حکم صریح بادشاہ نشدہ است مختار و منصرف میدارد و خود
 با امور جزئیہ بندگان نمیپردازد و حوالہ سایر بندگان لقبہارتیہ میکنند و شفاعت
 قنارتیہ در باب خادمان و متوسلان ایشان قبول مینماید ہمچنین ملک علی الاطلاق
 بعضی بندگان خود را خلعت الوہیت دادہ است و رضا و سخط ایشان در سایر
 بندگان اثر میکنند پس واجب میدانستند تقرب بہ آن بندگان خاص تا شایستگی
 قبول ملک علی الاطلاق حاصل شود و شفاعت برای ایشان در محاری امور و وجبہ
 پذیرائی باید اعتقدی و در صفحہ ۱۷ ذکر نمودہ کہ در حجتہ بالغہ نوشتہ ہر حال مشرکین فرمودہ
 الى ان الصالحين من قبلهم عبدوا الله و تقربوا اليه فاعطاهم الله اللهية فاستحقوا

العبادۃ من سائر خلق الله كما ان ملك الملوك يجزئه عبده فيحسن خدمته فيعطيه
 الملك وليفوض اليه تدبير بلد من بلاد فيستحق السمع والطاعة من اهل ذلك البلد
 پس اگر انصاف بصفتا موجبۃ تحقاق عبادت که الوهیت بیش از ان نیست
 باعتقاد عطا موجب شرک بنودی اعتقاد مشرکان عرب که به عطای الوهیت بود
 شرک نشدی و التالی یا طلل فال مقدم مثله قوله ص ۱۲۷ و اما از کبرای او نقل کردیم که
 مخدور تصرف بالاستقلال است و پس عاده آن عبارت بی فائده اقول این
 کذب صریح است تقیید تصرف به استقلال در ان عبارت نیست چنانچه آن عبارت
 انیست شرک آنست که غیر خدا را صفات مختصه خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم با بره
 که تعبیر از ان به کن فیکون می شود انشبه قوله ص ۱۲۷ بعد از ان ذکر نمود حدیث اذا
 سالت فاسال الله و اذا استعنت فاستعن بالله و خود نوشت که مشکوٰۃ کے باب توکل
 والصبرین لکھا ہے اور دن حدیث باب توکل در باب شرک عجیب کا رسیٹ و تخصیص سوال
 و استعانت در حدیث بہ انبیاء و اولیاء حالی از جنون نیست اقول اول حدیث کہ در
 باب توکل مذکور گردید چه ضرورت کہ ہر جملہ آن مودی مضمون توکل باشد دوم
 بر تقدیر تسلیم اینکه ہر جملہ این حدیث متعلق بہ توکل است اقامت استدلال بانجیزہ
 بر رد شرک فی التصرف بدو وجہ امکان دارد اول آنکہ منع از سوال و استعانتیکہ متنا
 توکل است از نہت کہ بسا وقت از عدم توکل شرک فی التصرف ناشی میگردد پس منع از ان
 مستلزم منع شرک فی التصرف بالضرور باشد دوم ہر گاہ سوال و استعانت در
 امور اختیارینہ مخلوق از غیر او تعالی کہ منافی توکل است بانجیزہ ممنوع شد سوال
 و استعانت در امور غیر اختیارینہ مخلوق از غیر او تعالی کہ شرک فی التصرف است بدو
 اولی ممنوع باشد پس رد شرک فی التصرف از این حدیث بطریق اولیۃ ثابت گردید
 صاحب نقویۃ الایمان از این حدیث اختصاص سوال و استعانت بخدا تعالی کہ مستلزم

دستمناست و سوال از غیر او تعالی است فهمیده نذر و سوال و دستمناست از انبیا
 و اولیا بخصوصهم و رکاکت عبارت و تخصیص سوال و دستمناست الی آخر تا که مشعر
 بچگونگی رئیس المبتدعین میاسته و از شراب قهر آهی است مقام عبرت در **مرقاہ**
 شرح مشکوٰۃ مبسوط است و اذا سالت فاسال الله ای فاساله وحده فان خزائن
 العطایا عنده و مفاتیح المواهب و المزیایا سیده و کل نعمه و نعمة و نیوئیه و آخره و تیه
 تصل الی العبد و تندر فیه عنه برحمته من غیر شائبه عرض و ضمیمه علتی لانه الجواد المطلق
 و الغنی الذی لا یفتقر فی شیء ان لا یرجی الارحمته و لا یخشى الا نفعه و یلین عظام المہام
 الیه و یعتد فی جمیع الامور علیہ ای و لا یأل غیره لان غیره غیر قادر علی العطاء و المنع
 و دفع الضرر و جلب النفع فانهم لا یملکون لانفسهم نفعاً و لا ضرراً و لا یملکون موتاً و لا حیاتاً
 و لا نشوراً انتہ و نیز در **مرقاہ** مبسوط است و اذا استعذت ای اردت الاستعانة
 فی الطاعة و غیرها من امور الدنیا و الاخرة فاستعن بالله فانه المستعان و علیک
 الکملان فی کل زمان و مکان و اعلم زیادة حث علی التوجه الیه و التقرب بالاستفادة
 لدیه ان الائمة ای جمیع الخلق من الخاصة و العامة و الانبیاء و الاولیاء و سائر الائمة
 لو اجتمعت ای التفتت فرضا و تقدیر علی ان یتفعوک بشئ فی امر دنیک او دنیاک
 لم یتفعوک ای لم یقدروا ان یتفعوک الا بشئ قد کتبه الله لک ای قدره و اثبتہ و
 نیز در **مرقاہ** مرقوم است و لو اجتمعوا علی ان یضروک بشئ ای من سلب نفع او جلب
 ضرر لم یضروک ای لم یقدروا ان یضروک الا بشئ قد کتبه الله علیک و خلاصة المعنی انک
 وحد الله فی المطلب و المهرب فهو انصار النافع و المعطى المانع انتہ قوله **مرقاہ** حدیث
 دوم ان القلب ابن آدم بكل واد شعبة فمن اتبع قلبه الشعب کلها لم یبال الله
 بامی و ادا اهلک و من توکل علی الله کفاه شعب این جرئی هست بالاتر از اول که بعضی
 حدیث لفظ توکل موجود و سندش مشکوک است یا بشهرک مقابل توکل است **اقول**

وجوب لفظ توکل و نفس حدیث چه مضر استدلال است بر رد شرک ب است کہ تباع
 قلب شعب ہر وادی بطور شرک از عدم توکل بر خداستغالی باشد و شرک اگر نفس
 مقابل توکل نیست لیکن شک نیست در نیکہ از افراد مقابل توکل است عدم توکل
 مستلزم ہر شرک نیست و ہر شرک مستلزم عدم توکل ہست **قولہ** حدیث سوم
 و یال احدکم حاجتہ کلہا حتی یبالہ علیا و حتی یبال شمس لغدہ اذا انقطع بالمحوت عنہ
 بیچ علاقہ ندارد **اقول** علاقہ داشتن این حدیث ہر رد شرک فی الشرف ظاہر است بلکہ
 در بخیریت امر ہست بخیریت ہر حاجت از خداستغالی و آن مشعر ہست بر ہی خواستن
 ہر حاجت از غیر او تعالی و ہر گاہ از بخیریت منع خواستن ہر حاجت از غیر او تعالی استفادہ
 کردید منع خواستن حاجتہا یکہ اسماح آن از قدرت و اختیار مخلوق ہر دانست از غیر خدا تعالی
 کہ شرک فی الشرف ہست ہر رجہ اولی استفادہ کردید و در حدیث سوم لفظ علیا و حتی یبال
 نیست این زیادت از رئیس المقدمہ بین و در حدیث سوم است **قولہ** حدیث چہارم
 لما تزلت و انزل عشیہ مکہ الاقرین و عالجہ صلعم قرابتہ فعم و دخل فقال یا بنی کعب انقدوا
 انفسکم من النار فانی لا املک کم من اللہ شیئاً ولا اعنی من اللہ شیئاً الی آخرہ قال یا فاطمہ
 العذری انک من النار سلی ما شئت من مالی فانی لا اعنی عنک من اللہ شیئاً ولا اعنی
 عنکم من اللہ شیئاً ترجمہ نمودیم ہمین کام آہنکا تمہارے اللہ کے یہاں کچھ عدم نسبت
 ترجمہ بالفظ حدیث پر ظاہر ہست و اعتقاد و یاد ان حضرت بکار کسی از اہل قرابت ہر
 خدا کار مو من نیست **اقول** انکار مناسبت ترجمہ بالفظ حدیث ناشی از خیریت ہست
 و نہ ترجمہ لا املک کم من اللہ شیئاً ہمین اختیار رکھتا تمہارا اللہ کے ہاں کچھ و
 ترجمہ لا اعنی عنکم من اللہ شیئاً ہمین ہمین کام آہنکا تمہارے اللہ کے ہاں کچھ بطور صل
 معنی موافق محاورہ و عرف ما مردم مطابق شرح شرح حدیث ہست و اعتقاد و یاد
 ان حضرت بکار کسی از اہل قرابت و دفع عذاب کہ ارادہ اللہ بہ ان متعلق شدہ باشد

مقتضای ایمان است و اعتقاد خلافت آن موجب خذلان و بکار آمدن بطریق شفاعت
در حقیقت بکار آمدن نیست زیرا که شفاعت محض باذن و اراده خدا متعالی میباشد
نوروی در شرح صحیح مسلم نوشته لایک لکم معناه لا یتکلموا علی قرابتی فانی
لا اقدر علی رفع کمره و یریده الله تعالی کلمه است و شیخ علی قاری در مرقاة
نوشته قوله صلی الله علیه وسلم یا قاطنة القبری لفسک من النار ختم بها لا هنا خلاصة
قوله ما تم نعم فی تبری القاذه ایا هم من النار یعنی الا یان والعلم الصالح لقوله فانه
لا ملک لکم ان جمیعکم عاکم و جاکم من الله من عذاب شیئا ای من الملک والقدر و
الله فی المنفعة والمعنی ای لا اقدر ان ارفع عنکم من عذاب الله شیئا ان اراد الله ان
یبعذکم اشتی و نیز در هر قاطنة نوشته قوله لا اعنی عنکم من الله شیئا ای لا ابعدکم
ولا ارفع عنکم شیئا من عذاب الله اشتی شیخ عبد الحق و بلوی در ترجمه
مشکوة بشرح لا اعنی عنکم من الله شیئا نوشته بی نیازی نمیتوانم کرد و کفایت
نمیتوانم کرد و فائده نمیدهم شمار از عذاب خدا چیزی را اشتی و بشرح لا اعنی عنکم من الله
شیئا نوشته اما از عذاب خدا گرفت وی فائده نمی کنم اشتی قوله ص ۸ و در اینجا
امر نیست که خلافت بیان صاحب تقویة الایمان از ان ظاهر و عیانست و آن اینکه آیت
که میگوید قل سید ملکوت کل شیء و یوحی و لا یجار علیه ان کنتم تعلمون سیتقولون ید قل
فانی ستر و ان لفظ ملکوت را ترجمه نموده بنصرف و از همان آیت که میگوید صاف و صریح است
که مشرکان برای بنیان خود ثابت میکنند و ندانند بلکه خاص میکردند بالذات پس این قسم شرک فخری
نجدیه یعنی شرک فی التصرف عجب شرک است که در شرکین یافته نشدند افاده نقیض
مدعا میکنند و تفسیر نصیب نیست اگر ختم الاهی نیست چیست انرا قول ملکوت مبالغه
ملک است و ملک یعنی طاقت و قدرت می آید و صاحب تقویة الایمان ترجمه آن بقابل
که معنی طاقت و قدرت است کرده مقصود درین آیت رد شرک فی التصرف است که

مشرکین با وجود اعتراف اختصاص تصرف بخدا تعالی شرک فی التصرف بهستعانت و
 طلب حوائج از دیگران میکردند پس استعانت و طلب حوائج از دیگران امارت اعتقاد
 تصرف دیگران بود که از زبان قائل باختصاص تصرف بخدا تعالی بودند پس از این
 ثابت نیست که مشرکان شرک تصرف نمی کردند بلکه ثابت است که شرک فی التصرف
 میکردند با وجود اعتراف اختصاص آن بخدا تعالی پس قول شان مخالف عمل شان
 بود قوله صلوات الله علیه ازین آیات و دعاهای که در اول ثابت نموده اصلاً ثابت نیست که
 بینا سابقاً اقول از آیت اولی و ثانی و سه اختصاص عبادت باو تعالی و امتناع
 آن برای غیر و تعالی و از آیت ثانی اختصاص سجده باو تعالی و امتناع آن برای غیر
 او تعالی و از آیت ثالثه شرک بودن دعا و عبادت غیر او تعالی و از آیت رابعه
 بودن مذکور و طواف خانه و بعض دیگر شعائر حج از قربات و عبادات او تعالی و از
 آیت خامسه فسق بودن اهلان غیر الله که مشعر بر اختصاص اهلان است بخدا تعالی
 بجهت بودن آن از قربات و عبادات او تعالی مفهوم است و این مفهوم مثبت
 اشراک فی العبادۃ بودن امثال این افعال است برای غیر او تعالی و همین است
 صاحب تقویۃ الایمان در اول باب و آنچه سابق نوشته مستلزم عدم ثبوت دعا
 صاحب تقویۃ الایمان که در اول باب نموده ازین آیات نیست قوله صلوات الله علیه
 اول من ستره ان تمیثل له الرجال قیاماً قلیتین و مقعدین النار حال آن سابق مذکور
 شد اقول آنچه سابق ذکر کرده روش گزشت و منع قیام تعطیم مستفاد از سجده
 است لهذا ترمذی این حدیث را بر حجه باب ما جاء فی کراهته قیام الرجل للرجل ذکر کرده
 و حضرت معاویه رضی الله عنه عبد الله بن زبیر و ابن صفوان را از قیام که برای
 وی کرده بودند باستدلال بدیحدیث منع نموده اخرج الترمذی عن ابی
 قال خرج معاویه فقام عبد الله بن زبیر و ابن صفوان حین راؤه فقال اجلسا

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سره ان تمثيل له الرجال فليتيوهم مقعد
 من النار وابن قيم در شرح سنن ابی داود بعد نقل این روایت نوشته و غیره و علی
 من زعم ان سعادان یقوم الرجال فی حضرت و هو قاعدان معاویة روی الخبر لما
 قال له حین خرج ایتته و منع از فعل بدین هیچ در عرف مانیز شائع است مثلا چون
 گفته شود که کسی را که کفر مذم خوش آید جای خود در دوزخ جوید مفهوم گردد که کفر مذم
 نیز محذور است صاحب تقوئیه الا بیان در ترجمه حدیث نوشته جس شخص کو خوش آمد
 که تصویر که طرح کفر سے رہیں لوگ او کے روبرو سو کھڑا ہوئے وہ اپنا ٹھکانا لگا
 بین ایتته و در فائده اول شرح حدیث مطابق ترجمه لفظی کرده و بعده معلوم
 امتناع قیام تطیمه ازین حدیث افاده فرموده قوله ^{ثانی} اینهمه احادیث را با و عادی
 مختصره اش پیچ علاقہ نیست اقول از حدیث دوم و چهارم و پنجم و ششم پیشین
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر است که درین زمان اشراک فی العبادۃ درین است
 حسب ارشاد آنحضرت حادث گردیده از حدیث سوم اختصاص ذبح بنام خدا یتعالی
 ثابت است بجهت بولوش منجمله عبادات پس تفهیم بعدم علاقگی صرف اغوی است
 قوله ^{۱۵} علی هذا القیاس در فصل پنجم ذکر نمود آیات احادیث را که بعضی از اغوی محض
 بیگانه الخ اقول پیچ آیتی از آیات و حدیثی از احادیث از مدعیان بیگانه نیست اینهمه
 کذب است ازین خناس برای اغوی ناس واجمالیکه بیانش از مجمل آمده باشد و احتیاج
 شراح که در شرح حدیث ذکر میکنند عموما مضر است لال نبود قوله ^{۱۶} شاه
 ولی الله در محبت بالغه نوشته الخ اقول آنچه از حجة الله البالغه نقل کرد چه محض
 خصم است مراد حضرت شاه صاحب آنست که ترک تزویج برای جسم ماده اعتقاد
 اصابت کرده بسبب زنا مستحب است نه آنکه دین فی الواقع شوم است نووی
 در شرح صحیح مسلم بشرح الشوم فی الدار المرأة والفرس نوشته و ختلف

العلم في هذا الحديث فقال مالك وطائفة من علماء طائفة من أهل مكة
 للضرر والهلاك وكذا استخار المردة المعينة أو الفرس أو الخادم قد يحصل البهلاك
 عنده نقصان الله تعالى ومعناه قد يحصل الشوم في هذه الثلاثة كما صرح به في رواية
 أن يكن الشوم في شيء وقال الخطابي وكثيرون وهو معنى الاستشارة من الطيرة
 أي الطيرة منهي عنها إلا أن يكون له دار كبره سكنها أو امرأة كبره صحبتها أو فرس أو
 خادم فليغارق الجميع بالبيع ونحوه وطلاق المردة وقال آخرون شوم الدار ضيقها وسوء
 جيرانها وإذا هم وشوم المردة عدم ولادتها وسلاطه لسانها وتعرضها للريب وشوم
 الفرس أن لا يعزى عليها وقيل خسرانها وغلات تمنها وشوم الخادم سوء خلقه وقلة
 نعمه لما فوض إليه وقيل المراد بالشوم عدم الموافقة لشيء وخطابي في معنى
 السدس نوسنة وقد روى قتادة عن أبي حيان الأبرج أن رجلين دخلتا على عائشة
 فقالا إن ابنة برة يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال إنما الطيرة في المردة
 والدار فطارت شقته وقالت إنما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كان أهل النخبة
 يقولون إن الطيرة في الدابة والمردة والدار ثم قرأت ما أصحاب من مصيبتهم في الأرض لا في
 أنفسهم إلا في كتاب من قبل الآتية لشيء وكبر ما في درأوكب الدرار عى شرح
 إنما الشوم في ثلاثة في الفرس والمردة والدار نوسنة فان قلت الشوم قد يكون في غير
 فما معنى أحصه قلت قال الخطابي اليمن والشوم علامتان لما يصيب الإنسان من الضر
 والشر ولا يكون شيء من ذلك إلا بقضائهم وهذه الأشياء الثلاثة محال وتعرف جعلت
 مواقع للمصيبة ليس لها بنفسها وطباعتها فعل ولا تأثير في شيء إلا أنها كانت أسماء لأشياء
 التي تليق بها الإنسان وكان في غالب أحوال لا يمتنع عن دار يسكنها وزوجته يسكنها
 وفرس يرتبط ولا يخلو عن عارض مكره في زمانه أصيب اليمن والشوم إليها أصاب
 إلى مكان ومحل وبها صداران عن شبهة الله تعالى لشيء وتعين في عدة القاص

نوشته والمعنى الصحيح في هذا الباب نفى الطيرة بأسرها بقوله صلعم لا طيرة فيكون قوله صلعم
انما الشوم في ثلثة بطريق الحكاية عن اهل الجاهلية لانهم كانوا يعتقدون الشوم في هذه الثلثة
لان معناه ان الشوم حاصل في هذه الثلث في اعتقاد المسلمين وكانت عائشة رضي
الله عنها تنفى الطيرة ولا تعتقد منها شيئا حتى قالت المسنونة كن تكرهين البنا لا تؤذي
في شوال ماترو جني رسول الله صلعم الا في شوال ولا نبني في الا في شوال فمن كان حط
منه عنده وكان يستحب ان يدخل على نسائه في شوال وروى الطحاوي عن
علي بن معبد قال ثنا يزيد بن هارون قال انا همام بن يحيى عن قتادة عن ابي حسان
قال دخل رجلان من بني عامر عن عائشة فاخبرها ان ابا هريرة يحدث عن النبي
صلعم الله عليه وسلم انه قال الطيرة في المزة والدار والفرس فغضبت وطار
شقة منها في السماء وشقة في الارض فقالت والذي نزل القرآن على محمد ما قالها
رسول الله قط انا قال ان اهل الجاهلية كانوا يظنون من ذلك فاجرت عائشة
ان ذلك القول كان من النبي حكاية عن اهل الجاهلية لانه عنده كذلك واخرجه
ايضا ابن عبد البر عن ابي حنيفة المذكور وفي رواية كذب والذي نزل القرآن
وفي آخره ثم قررت عائشة ما اصاب من مصيبت في الارض ولا في القسمة الا في
كتاب الله الآية لفتته وتير عيني در عمدة القاري نوشته وسنا جواب آخر
هو انه يحتفل ان يكون قوله صلعم الشوم في ثلثة كان في اول الاسلام جبراعا كان
يعتقد العرب في جاهليتها على ما قالت عائشة ثم نسخ ذلك والبطلة القرآن سنن
واخبار الاحاد لا يقطع على عينيها ولما يوجب العمل فقط فقال تعالى قل من يصيبنا الا
ما كتب الله لنا الاية وقال تعالى ما اصاب من مصيبة في الارض الاية
خط في اللوح المحفوظ لم يكن منه بد ولم يستبق المصاعف الا النفس ايضا فانه من ذلك
شيئا وقد يقال شوم المزة ان تكون سيئة الخلق او تكون غير قاتلة او تكون

سليطة او تكون غير ولود وشوم الفرس ان يكون شومسا وقيل ان يكون يقوى عليها وشوم الدار
 ان يكون ضيقته وقيل ان يكون جارا سورا وروى الثيباطي بسنا وضيقته في الخيل اذا كان ضرما فهو
 مشوم واذا جنت المزة الى زوجها الاول فهي مشومة واذا كانت الدار بعيدة عن المسجد لا يسميها الا
 في مشومة فان قلت روى مالك في موطاه عن يحيى بن سعيد انه قال جارت امرؤ الى النبي صلى الله عليه وسلم
 يا رسول الله وارسكتنا يا وعدك كثير والمال واخر فقل العدو وذهب المال فقال صلعم دعوا
 ذميمة قلت انا قال كذلك لما راي منهم انه رشح في قلوبهم ما كانوا عليه في جابلتهم ثم بين لهم
 لغيرهم وسائر امته بالصحيح بقوله لا طيرة ولا عدوى وقال الخطابي يحتمل ان يكون امرهم
 تركها رد التحول عنها الباطل لما وقع في قلوبهم منها من ان يكون المكروه انما احصاهم بسبب الدار
 وسكنها فانما اذا تحولوا منها القطعت مادة ذلك اليوم انتفى ودحلى شرح هو لا مسطور است
 وقال البغوي امرهم بالتحول عنها لانهم كانوا على اشتغال بلطفا وبتجاش
 فامرهم النبي صلعم بالانتقال عنها ليزول عنهم ما يجدون من الكراهية لالها
 سبب في ذلك وقال ابن العرني انما امرهم بالخروج منها لا اعتقادهم
 ذلك منها وليس كما ظنوا لكن اسخا لق جعل وقت الظهور قصانه ومهم
 بالخروج عنها لسلقيع لهم بعد ذلك شئ فاستر اعتقادهم ان شئ ودر مرقاة
 بشرح وان يكن الطيرة في شئ ففي الدار والفرس والمررة مسطور است والمعنى
 ان فرض وجودها يكون في هذه الثلاثة ولويدا ورد في الصحيح ان الشوم في شئ
 ففي الدار والمنقود منه نفى صحة الطيرة على وجه المبالغة ابن الاثير ورنهايه
 نوشته وقد جابر في بعض الاحاديث جواز الرقي وفي بعضها المنع عنها فمن استحوذ
 عم استرقوا لها فان بها النظرة الى الطلوع اليها من ريقها ومن النهي لا يسترقون لا يكتنون
 والاحاديث في القسمين كثيرة ووجه الجمع بينهما انه يكره ما كان بغير اللسان العرني
 وبغير اسم الله تعالى وصفاته كلامه في كسبه المنزلة وان يعتقد ان الرقبة نعمة

الاحاطة فيبطل عليها وایا ما اراد بقوله عليه السلام ما تؤكل من استرقى ولا يكره منها
 ما كان بخلان ذلك كالتعوز بالقرآن واسما الله تعالى وعيني در عمدة القاری
 شرح صحیح البخاری ذکر کرده که روی ابن وهب عن مالک کرايته الرقبة باحدید
 والملح وعقد الحنيط والذي يكتب خاتم سليمان على نبينا وعليه السلام وقال لم
 ذلك من الناس القديم اشتهه وبمضاوي در شرح مصابيح بشرح
 ان الرقي والتائم والنقولة شرک رواه ابو داود عن ابن مسعود مرفوعا نوشته
 واطلق الشرک عليها اما لان المتعارف منها في عهد ما كان معبودا في الحابلية
 وكان شتملا على ما يتضمن الشرک ولان اتخاذ ما يدل على اعتقاد تاثیر ما و هو فیض
 الى الشرک اشتهه وبیشخ علی قاری در مرقاة نوشته و هذه الاشياء كلها
 باطله باطل الشرع ایا ما ولذا قال شرک ای کواحد منها قد فیضه الى الشرک
 اما جلیا واما خفیا اشتهه ونووی در شرح صحیح مسلم نوشته وقد نقلوا
 الاجماع علی جواز الرقي بالآيات واذا كان الله تعالى قال المسافر می جمع اکثر
 جائزة اذا كانت بكتاب الله وبذكره ومنهى عنها اذا كانت باللغة العجمية او بالایر
 معناه لجواز ان يكون فيه كفر اشتهه ودر اضاب الاحضاب مرقوم است و
 الخفی انه کان یکره کل شیء یعلق علی صغیرا وکبیرا لقیول هو من التائم اشتهه ودر
 مفاتیح شرح مصابيح مسطور است ما یعلق باعناق الصبيان من حذر او عزائم له
 العین منبهی عنه لانه لا دفع الا لله ولا یطلب دفع الموزیات الا بالله وسمائه
 وصفاته اشتهه ودر قنبیه از حبیط نقل کرده قبیل لابس بکتابه الفاتحه بالعدم و
 البول اذا علم ان فیبه شفاة قلت وهذا البعد لان الله تعالى لم یجعل الشفاة بالمحرم
 اشتهه ونووی در تبیان فی آداب حملة القرآن نوشته لا یجوز كتابة القرآن
 بشتة رنجس اشتهه و ابن قیم در زاد المعاد نوشته کتاب الرعاف کان شیخ الاسلام

ابن تیمیة قدس الله روحه کتیب علی حیثه وقبل یا ارض المبعی مارک و یا سائر اقلعی و غیر
 المار و قضی الامر و سمعته ليقول کتیبها لغير واحد فبر قال ولا يجوز کتیبها بدم الراعت
 كما يفعل الجهال فان الدم نجس فلا يجوز ان کتیب به کلام الله تعالى انتبه و شیخ
 عبد الحق دهلوی در مدارج النبوت نوشته رقیه رعا ف و از آنچه تجربه
 کرده اند برای رعا ف آنکه نوشته شود بر جبهه معروف و قبل یا ارض المبعی مارک و
 یا سائر اقلعی و غیض المار و قضی الامر و جائز نیست کتابت بخون راعف چنانکه
 بعضی جهال گفتند زیرا که خون نجس است پس جائز نیست کتابت بخون راعف
 کلام خدا انتبه و نیز شیخ عبد الحق در مدارج نوشته و باجماع اجماع دارند علی
 امت بر کتابت رقیه لغير کتاب الله و اسماء و صفات انتبه و نیز شیخ دهلوی
 در مدارج نوشته و دعا و حزب و رقیه که در کاغذ پاره بنویسند و آنرا تعویذ گویند
 و در گردن و بازو بندند بعضی علما ازان نیز منع میکنند ولیکن آنرا از حدیث عبد الله
 بن عمر سندی هست انتبه و لغوی در تبیان نوشته فصل فی النفث مع الدعاء
 للمرقیة روی ابن ابی داود عن ابی حنیفة الصحابی و اسمه سب بن عبد الله و قبل
 غیر ذلک و عن الحسن البصری و ابراهیم النخعی انهم کرموا ذلک و الخمار ان ذلک غیر
 مکروه بل هو سنة متبعة انتبه و نیز لغوی در تبیان نوشته اختلف العلماء فی
 کتابة القرآن فی النار ثم یغل و یسقی المریض فقال الحسن و المجاهد و ابو قلابة و الاوزاعي
 لا بأس به و کرمه النخعی قال القاضی حسین و البغوی و غیرهما من اصحابنا و لو کتب
 القرآن علی الحمار و غیرهما من الاطعمة فلا بأس باکلهما انتبه و لغوی در شرح
 صحیح مسلم نوشته و مذنب اهل السنة ان المبعین انما یقتصدون و هم لکم عند نظر العاین
 یفعل الله تعالى اجری الله سبحانه و تعالى العادة ان یخلق الضرر عند مقابلة هذا
 الشخص بشخص اخر انتبه و شیخ علی قاری در مرعاة نوشته الطیبة شرک

لاعتقدهم ان الطيرة تجلب لهم نفعا او تدفع عنهم ضررا فاذا علموا بجهلهم انهم شركوا بالاعتقاد في ذلك وسمى شركا خفيا وقال الشارح يعني من اعتقد ان شيئا سوى الله ينفع او يضر بالاستقلال فقد شرك اى شركا جليا قال القاضى وانما سماه شركا لانهم كالوايرون ماتيشيارمون به شيئا موثرا في حصول المكروه وملاحظة الاسباب في السجدة شركا خفيا فكيف اذا انضم اليها جهالة وسوء اعتقاد وقاله ثلثا مبالغة في الزجر عنها انتهى ويشيخ عبدالحق دهلوى در لمعات نوشته لاطيرة اى ليس له تأثير في جانب منفعة او دفع مضرة فلا تعتقدوها ولا تعتبروها فالاطيرة منفعية وتبعتها الهى عنها انتهى شيخ عبدالحق در ترجمه مشكوة نوشته قال بذكر فتن از اعمال شرك كانت وموجب شرك خفى والى يجرم اعتقاد كنهه كنه البتة حينئذ ان خود بى شك كفر است انتهى ويشيخ عبدالحق دهلوى در لمعات نوشته قوله لاعدوى اى مجاوزة العلة من صاحبها الى غير يقال لاعدى اى من اذا اصحاب مثله بمقارنته ومجاورته او مواكفته ومباشرة وقد ابطله الاسلام كذا في شرح جامع الاصول لمصنفه انتهى وقاضى عياض در مشارق الانوار نوشته لاعدوى ما كانت يعتقد اهل الجاهلية من تعدى ديار ذى الدار الى من خارج دياره وتلاصقه ممن ليس به ديار فنفاه الشرع انتهى ابن حجر عسقلانى در شرح نخبه الفكر نوشته الاولى في وجه الجمع بينها ان يقال ان نفيه صلى الله عليه وسلم لاعدوى باق على عمومته وقد صح قوله لا يعدى شئ شيئا وقوله فمن اعدى الاول يعنى ان الله سبحانه ابدى ذلك في الثاني كما ابداه في الاول والامام باقر من المجزوم من باب سد الذرائع لئلا يتحقق للشخص الذى سجد لبشئ من ذلك بتقدير الله سبحانه ابتداء الالاب لاعدوى المنفية فيلزم ان ذلك بسبب مخالفة حقيقة صحة العدوى فيقع في السحر فامرتجنا حسا للمادة انتهى وكرهنا في دركواكب الدرر

نوشته ان الجذام ستنه من قوله لا عدوى ولبغوی در شرح استه نوشته
 ان الجذام ذور الخ لیتم من اطل صحته و موافقة مضاجعة و ليس من العدوى بل
 من باب الطب كما يتضح باكل ما يعاف وشم ما يكره انتبه و شیخ علی قاری در
 مرقاة نوشته و قد اختلف العلماء فی التاویل ای فی تاویل قوله لا عدوى فمنهم
 من يقول ان المراد منه نفی ذلك و الباطنه علی ما يدل علی ظاهر السحدیث و القرائن
 المسوقة علی العدوى و هم الاكثرون و منهم من یرى انه لم یر الباطلها فقد قال صلعم
 فر من الجذوم فزارک من الاسد و قال لا یرون ذوعاته علی صبح و انما اراد بذلك
 نفی ما کان یعتقده اصحاب الطبیقة فانهم كانوا یرون ان العلل المتعدیه مؤثرة لا محالة
 انتبه و همچنین ذکر نموده است شیخ دهلوی در لمعات و نووی در شرح صحیح
 مسلم نوشته قوله صلعم و لا هامة فیه تاویلان احدیها ان العرب كانت تشتارم بالهامة
 و هی الطائر المعروف من طیر اللیل و قبل ہی البومة قال لو كانت اذا سقطت علی
 دار احدیهم فرأى ما عتیه له نفسه او بعض اهله و هذا التفسیر مالک بن انس و الثانی
 ان العرب كانت تعتقد ان عظام المیت و قبل روحه تنقلب هامة تطیر و هذا التفسیر
 اکثر العلماء و هو المشهور و یحوز ان یکون المراد النوعین فانها جمیعاً باطلان فبین البنی
 صلی الله علیه و سلم ابطال ذلك و ضلالتة السجایلة فیما یعتقد من ذلك و هی الهامة
 انتبه و شیخ دهلوی در ترجمه مشکوة نوشته و نسیت صفردیخا اقول بسیار
 نزد بعضی مراد ماه مشهور است که پس از حرم بیاید و عام آنرا محل نزول بلایا و حوادث
 و آفات دانند این اعتقاد نیز باطل است و احدی ندارد و نزد بعضی ماری است
 در شکم که بزعم عرب در وقت گر سنگی میگردد و ایدامیکند و گویند المی که نزد جوع
 رسد از دست و از یکی بدگری سرایت میکند و نووی در شرح صحیح مسلم گفته که
 آن که مهاست در شکم که میگردد و نزد جوع و گاهی نزد میکند بدان آدمی را و هلا

میگرداند و در این پس حکم کرده که اینجه باطل است و بعضی گویند مراد بدان است
 که تاخیر محرم است بصرف و گردانیدن او شهر حرام است و نیز شیخ و بلوی در جمیع
 مشکوٰۃ نوشته غول اضمین معجم و سکون و اوجع او غیلان در بنایه میگوید که
 جنینی است از جن و شیا کلین زعم عربان بوف که غول در میانها مینماید مردم
 بسکهای گوناگون و گمراه میکند ایشان را و هلاک میگرداند پس نفی گردانیدن
 و گفته اند که مراد نفی ذات غول و عین و می نیست بلکه نفی تلون و غلبه آنها بصفت
 مختلف و هلاک گردانیدن آن میان را یعنی آنها را بی اذن الهی بر انسان هلاک
 مردم قدرت نبود بلکه تعلیمی و تخفیف پیش نیست و بعضی گفته اند که احتمال دارد که
 مراد بشف غول شیخ آنها از نمودن و گمراه ساختن و هلاک گردانیدن بعثت آنحضرت
 صلعم چنانکه استراق سمع که جلیان از آن ممنوع گشته است و قاضی ابن حجر
 در شرح موطا نوشته من انتظر المطر من نور علی انه قاعه من دون الله تعالی
 او بجهان بتر شریکافیه فهو کافر لان الخلق من الله وحده ومن انتظر منه علی اجراء
 العادة فلا شئ علیه البته و تقوی می در شرح صحیح مسلم نوشته لکن یکبار
 شعاع الکفر و موید البته و طبعی در شرح مشکوٰۃ نوشته اختلافی است کفر
 من قال مطرنا من کذا علی قولین احدیما هو کفر بالله سالب الايمان وقیه جابر
 اند بهاسن قال معتقد بان اللوکب قاعل بدیر مشق المطر کتبه اهل الجاهلیة فلا شئ
 فی کفره و هو قول الشافعی و الجاهلین و ثانیها انه قال معتقد بان من الله تعالی و
 ان النور علامته له فهذا لا یفر لانه لقوله هذا کانه قال مطرنا فی وقت کذا و الاطرانه
 کرده که این تنزیه لانه کلیمو بهتة مترددة بین الکفر و الايمان فیسار الظن اصحابها و لانه
 شعاع الجاهلیة و القول الثاني لفران النعمة الله لا تقضاه علی اضافة الغیث الی
 اللوکب البته و تقوی در شرح صحیح مسلم نوشته قال القاضی رحمه الله کانه

الکلبانة فی العرب ثلثة اضرب احدی لا یكون للانسان ولی من الجن یخبره بما یستتر من
 السمع من السمار و هذا القسم یطبل من جین بعث الله نبینا صلعم الثانی ان یخبره
 بما یطر او یكون فی افطار الارض و ما یخفی عنه ما قربا و بعد و هذا لا یبعد و جوده
 و نفث المغزلة و بعض المتکلمین یزین الضمین و احوالهما و لا استخالة فی ذلک لا یعد
 فی وجود کلمتهم لیسید قون و یکذلون و النهی عن القصد لقیم و السماع منهم عام الثانی
 المنجوان و هذا الضرب یخلق الله تعالی فیہ لبعض الناس من قوة ما کنن الکذب فیہ اب
 و من هذا الفن العرافة و صاحبها عراف و هو الذی یسئل علی الامور باسباب
 و مقدمات بدیعی معرفتها بها و قد یعقند بعض هذا الفن ببعض فی ذلک بالزجر و
 الطرق و النجوم و حساب متناوذة و هذا الاضرب کلها لثمة کلبانة و قد اذکذهم کلهم
 الشرع و نهی عن القصد لقیم و اثباتهم استنبه مقصود از ذکر این چند اقوال که مشتق
 نمونه از خرواری است و استیعاب همه را در فترتی باید درین مختصر مگر بخیر همین قدر است
 که بسیاری از علی می شریعت در نفسی طیر و غیر ما چنانکه متبادر و ظاهر از انصوح است
 هم زبان صاحب تقویة الایمان بوده اند اگر چه قول بعض گوشاه ولی الله صاحب
 باشند باستان سنت و می نباشد و این قول موجب نفرت بر آنچه صاحب تقویة الایمان
 گفته بود چه خلاف بعض با اختیار احتمال خفای و در یک معارض حمل کلام بر ظاهر و متبادر
 با موافقت انه اعلام نباشد قوله صفا خفاهی در شرح شفا نوشته لا تقول احکم
 ما اشار الله و اشار فلان و هذا الیه تنزیهی لرعاية الادب ترک المعطف بالواد المومنة
 للتساوی و در شرح حدیث بیس خطیب القوم انت نوشته امر النبی صلعم خطیب
 بالافراد لکما یوهم کلام التسوية و المماطیل الوفاء الذی قرب عهده بالاسلام و مشک قوله
 لا تقولوا ما اشار و شریعت اقوال اولی تنزیهی بودن این نهی منافی بودن منتهی عنه
 از عادات مشرکان نیست و دوم قول خفاهی که مخالف حمل و صدور بودن منتهی عنه

از قبیل جعل انداز که در بعض طرق نفس این حدیث است مسلم خصم نسبت بهمین
 خفاجی در شرح شفا پس عبارت منقوله نوشته و فی شرح التبیانی انما جابر النبی
 عن التشریک فی المشیة بین الله و غیره لایهامه ان مشیة الله تعالی موقوفه علی
 مشیة غیره تعالی عن ذلک و نیز خفاجی در شرح شفا نوشته و اما الحدیث
 الاول فذهب بعض المحققین الی انه مخصوص بالمشیة لقوله ما اشار الله کان و
 ما لم یکن و قوله و ما تاتون الا ان یشار الله فانه ذهب لتعلیق الامر بمرئ
 الله و حاده فلا یجوز التشریک مشیة غیر الله بمرئ سوار فی ذلک النبی صلی الله علیه
 وسلم و غیره و از سببه ظاهر که موجب این نبی تشریک در مشیة است نه عطف با او
 للمشاو و کی تنزیهی بودن نبی و مشیة لا تقولوا ما اشار الله و شئت به امر نبی صلعم
 خطیب اما بالافرد متفرع بر آنست قوله ^{۱۸۸} لانه فهم منه التسوية فیختص من كان
 کذلک و یقوی بذال احتمال حدیث ابی داود الذی علم فیہ النبی صلی الله علیه وسلم
 ان الله کیف خطیبة السجدة انتیة لمخصاً اقول و نقل این عبارت شرح شفا حذف
 از اولی و اوسط و آخر برای مثالش که وجه نبی لا تقولوا ما اشار الله و شئت است حال آنکه
 این وجه انکار است بحدیث بس الخطیب انت عبارت شرح شفا در بمقام نقل
 از فصول مفیده علانی نیست و منها ذلک لا انکار کان مختصاً بذلک الخطیب لانه
 فهم منه التسوية فیختص من كان حاله کذلک و لعل هذا الجواب هو الاقوی لانهما واقعه
 حال و ذلک احتمال الا انه اذا انضم الیه حدیث ابی داود الذی علم فیہ النبی صلی الله علیه وسلم
 علیه وسلم ان الله کیف خطیبة السجدة قوی الاحتمال و مثله قبیل فی حدیث لا تفضلوه
 علی موسی علیه السلام انتیة و ابن سعد زرقه بنت حنفی روایت کرده که تات
 جابر جبر من الاحبار الی النبی صلعم فقال یا محمد نعم القوم انتم لو لا انکم تشبهون قال
 و کعبه قال یقول احدکم لا و الکعبه فقال النبی صلعم انه مذهب فمات برث الکعبه

فقال يا محمد نعم القوم انتم لولا انكم تتجملون لقد نذنا فقال وكيف ذلك قال يقول احدكم
 ما اشار الله وشئت فقال النبي صلى الله عليه وآله قد قال فمن قال منكم فليقبل ما اشار الله وشئت
 واحمد وابن ماجه وبيهقي از طعيل بن سمره روايت کرده اند راى فيما يرى انتم
 كانه مر بربط من اليهود فقال انتم نعم القوم لولا انكم تزعمون ان غير ابن الله فقالوا
 وانتم نعم القوم لولا انكم تقولون ما اشار الله وشئت محمد بن حريش عن ابي النضر قال
 انتم نعم القوم لولا انكم تقولون المسيح ابن الله قالوا وانتم نعم القوم لولا انكم تقولون
 ما اشار الله وشئت محمد بن ابي اسحق اخبر النبي صلى الله عليه وآله بخطب فقال ان طعيل راى راى
 وانكم تقولون كل من كان بيننا منكم فليقبل ما اشار الله وشئت ولكن قولوا ما اشار الله وشئت
 لا شريك له ولا تفسير فتح المخرجه مرقوم است انما جمله كساينكه نام و بگوي
 را با نام خدا و مقام عموم علم و قدرت برابر ميسازند چنانچه ناساي و ابن ماجه و ابن
 عباس روايت کرده كه روزى شخصى آنحضرت عليه الصلوة و السلام را گفت كه شما را
 وشئت يعنى هر چه خدا خواهد خواست و شما خواهد خواست خواهد شد آنحضرت صلعم
 فرمود و ند جعلتنى الله ندايل قل ما اشار الله وشئت و امام احمد و ابو داود و ناساي
 و ابن ماجه از حديث بن ابيان روايت کرده اند كه آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم فرمود
 ان لا تقولوا ما اشار الله وشئت فلان قولوا ما اشار الله وشئت فلان افنته و طحاوي
 در مشكل الآثار بعد ذكر اين احاديث و اخبار نوشته قال ابو جعفر فكان من رواها
 في هذا الباب عن رسول الله صلعم نبيها منته ان يقيه لولا ما اشار الله وشئت و امره
 اياهم ان يقولوا ما اشار الله وشئت قال قائل فان في كتاب الله ما قد دل على
 اياهه هذا المخطو في هذه الاحاديث ثم ذكر قوله ان اشكر لى و لوالديك و لم يقل
 ثم لوالديك فكان هو اياها في ذلك يتوفيق الله ان هذا ما قد كان مباحا قبل مجي
 رسول الله صلعم عن مثله في غيره الاحاديث ثم نهي عاينى في هذه الاحاديث

فكان ذلك نسخا لما كان مباهما تلوته قبل ذلك وندهبنا ان السنة قد تنسخ القرآن
لان كل واحد منها من عند الله فنسخ ما شار منها بما شار منها انتهى وابن القيم
در زوا المعاد ونوشته ونسب صلعم ان يقال ما شار الله وشار فلان بل قال
ما شار الله ثم شار فلان قال له رجل ما شار الله وشيئت قال جعلتني لله
قل ما شار الله وحده وفي معنى هذا لولا الله وفلان لما كان كذا بل هو اوضح واكثر
كذلك انا بالله وبفلان واعوذ بالله وبفلان وانا في حساب الله وحسب فلان
تتم على الله وعليك فقال هذا قد جعل فلان الله عز وجل انتهى ويشيخ
على قارى در مرقاة شرح مشکوة نوشته لا تقولوا ما شار الله وشار فلان
لما فيه من الشبهة بين الله وبين عباده فان الواو للجمع والاشتراك ولكن قولوا
ما شار الله كان ثم شار فلان اى ثم بعد مشيئة الله شار فلان لان ثم للترامى
وانا قدرنا كان قيل ثم شار فلان ليندفع توهم الاشتراك في الحكم ولو بالترامى
ايضا فتأمل فانه مسك دقيق وبالتحقيق حقيق انتهى ونيز شيخ على قارى
در مرقاة نوشته وقولوا ما شار الله وحده قال الطيبي فان قلت كيف خص
ان يقال ما شار الله ثم شار فلان ولم يخصص في اسمه صلى الله عليه وسلم قلت فيه
جوابان احدهما قاله دفعا لمطنة التهمة في قولهم ما شار الله وشار محمد تعظيما وثانيها
انه راس الموحدين ومشيئة معمورة في مشيئة الله تعالى ومضمحل فيها قول اصل
السؤال مدفوع لانه صلعم داخل في عموم فلان يجوز ان يقال ما شار الله ثم شار
فلان ولا يجوز ان يقال ما شار الله وشار محمد فجواب الاول خطأ فاحش لانهم
لقد قالوا ما شار الله وشار محمد لكان شرهما جليا لامتنانته للتبته التي ذكرها والجواب
الثاني في نفس الامر صحيح لكن لا يفيد جواز الاتيان بالواو مع ان مشيئة غيره صلى
الله عليه وسلم ايضا مضمحل في مشيئة الله سبحانه انتهى وشيخ عبد الحق

و بلوی در ترجمه مشکوٰۃ نوشته گفت آنحضرت که گویید ما شمار الله و شمار فلان
 آنچه خواهد خدا و خواهد فلان زیرا که این مساوی و قرین ساختن هست ما سوا
 حق را با وی در ارادت و مشیت و لکن قولوا ما شمار الله ثم شمار فلان یعنی اگر بنا بر
 بگوئید و به احدی جز حق تعالی نسبت مشیت کنید بگوئید آنچه خواهد خدا استعاضا
 بعد از وی خواهد فلان تا تأخر و تبعیت مشیت غیر از مشیت وی تعالی مفهوم نگردد
 البته و نیز شیخ و بلوی در ترجمه مشکوٰۃ نوشته گفت آنحضرت لا تقولوا
 ما شمار الله و شمار محمد گویید آنچه خواهد خدا و خواهد محمد و قولوا ما شمار الله و حمد
 و بگوئید آنچه خواهد حق سبحانه تنهایی شرکت دیگری و درینجا غایت بندگی و تواضع
 توجید هست که آنحضرت در غیر خود اسناد مشیت اگر بطریق تأخر و تبعیت باشد
 از الهی حق خود بابت نیز راضی نشد بلکه امر کرد با سناد مشیت پروردگار تعالی بی تو
 شرکت افته قوله ص ۱۹ هرگاه مقرر شد که بتجدد اراده معنی از معانی حکم مبتدل
 می شود پس بچه سبب این قاعده مخصوص شد به سید و در عید جاری نگردیده و حکم
 شرک قطعی نفاذ گردیده عبد الرسول و غلام نبی و نبی بخش چگونه مطلقا شرک گردید
 اقول تبدیل حکم از تبدیل معنی در اراده عموما ممنوع است چنانکه از امارات کسسه
 ظاهر است که کفر باعتبار ظاهر شرع با وجود اراده معنی صحیح مبتدل در آن نمیشود و تشبیه
 اولاد و ذاری خود بعبودیت و غلامی غیر خدا بتعالی شعار مشرکین است لبعبد فلان
 بدون ثبوت ملک فلان درین مسمی موهم شرک است لهذا در کلام شارح این اطلاق
 یافته نمیشود و عبد الدرسیم و عبد الدنیار که در حدیث وارد گردیده مورد ملامت
 نه مورد استحسان و اگر مطلق وجود در کلام شارح برای جواز تشبیه کافی باشد تشبیه
 به شرک و کفر و عبد الشمس نیز جائز باشد بخلاف اطلاق سید که بر غیر مبنی غیر کلام شارح
 وارد است چنانچه در قوموا الی سید کم و در سید اشباب اهل اجتهاد مانند آن چه

جای که اعتقاد و تشبیه کنندگان بعبدیت و غلامی غیر خدا استعالی به جلب نفع و سلب ضرر
از آن غیر باشد و مرادشان از این تشبیه بقای حیات ستمی بود که در اعتقاد ایشان
نسبت سوی آن غیر بعبدیت موجب امداد آنست به بقای حیات که این صریح شرک است
و استحسان عابد سندی که از سبب مذموبان رئیس المبتدعین بود اگر عیج باشد خصم
حجت نمیتواند شد و نیست تخویر این تشبیه بسبب تمام علی عرب و مصر و روم و شام
و اکابر مذاهب اربعه مجرب و نقل است. عاری از صحبت در شریقه الاسلام مسطور است
و لایسبیه حکما و لایا با حکم و لایا با عیسی و لایا عبد فلان افته و در ملخص الانوار مرقوم است
و لایا علی بن محمد کل اسم معبد و لایا عبد عمر و عبد الکعبه و اشباه ذلک افته و امام
منصور بن یونس الیهونی الخلیفه در شرح زاد المستنقع که مختصر متفق علیه
بن احمد بن محمد بن قدامه است نوشته و یحرم ای التسمیة بنحو عبد الکعبه و عبد البی
افته و این حجره کمی در تحفه المحتاج شرح منہاج نووی نوشته و یحرم ملک
الملوک لان ذلک لیس بغیر الله و کذا عبد البنی و عبد الکعبه او الدار علی او الحسن لایا
التشربک افته و شیخ علی قاری در شرح فقه اکبر نوشته و امام شافعی
من التسمیة عبد البنی فطهره کفر الا ان اراد بال عبد الملوک افته و نیز شیخ علی
قاری در مرقاة بشرح حدیث احب اسمکم عند الله عبد الله و عبد الرحمن نوشته
و لایجوز بنحو عبد الحارث و لایا عبد البنی و لایا عبد الماشع بین الناس افته و شاه
ولی الله در حجة الله البالغة نوشته و منهم من اعتقد ان الله هو سید و هو الله
و قد یخلع علی بعض عبیده لباس الشرف و التاک و یجعله متصرفا فی بعض الامور الخ
و یقتبل شفاعة فی عبادہ بمنزلة ملک الملوک یبعث علی کل قطر ملکا و یقبله تدریک الملک
فیما عدا الامور العظام فینالجد لسانه ان یشهدهم عبدا و الله فیسوهم و غیرهم فعدل عن ذلک
الی تسمیة بنحو الله و یجوز لی الله و سبی الله عبد الله و عبد المیسج و عبد الغری

بر زبان نے آرد و از فاتحہ و درود و نذر و منت و عرس و مجلس کے
 شریک نہ کند و امور تکوینیہ را وابستہ بہ ایشان نینداند گو
 معقتد کمال و فضیلت ایشان باشد بر مثال انبیاء مثل حضرت
 ابراہیم و حضرت موسیٰ و حضرت عیسیٰ انتہی و همچنین انجہ از
 تفسیر سورۃ الم نشرح مسجد و غلائق گشتن قتل نموده مراد شاہ صاحب
 از ان تجوید سجدہ برائے اولیائے نیست بلکہ مقصود صرف بیان
 مردم است نسبت ایشان قطع نظر از صحت و جواز ان از شرع
 بقولہ ص ۹۱ باید دانست کہ لفظ الہ بمعنی معبود است و غالب
 در عرف شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بمعنی موجود واجب
 لذاتہ و در تفسیر کبیر در سورۃ فاتحہ مذکور ان الالہ ہو المعبود سوار
 عبد بحق او باطل ثم غلب استعمالہ علی المعبود باحق و ہم در تفسیر
 رحمانی از امام رازے نقل نموده حیث قال الالہ ہو الموجود والالہ
 الواجب لذاتہ المنزہ عما لایلیق بہ الموحد لغیرہ اقول و اعجابا کہ
 رئیس المستدین انجہ در پنج اختیار نموده در رسالہ نافعہ مقابلہ
 مولانا محمد اسحق رحمۃ اللہ علیہ آزار دکر وہ چنانچہ در رسالہ
 نافعہ نوشتہ کہ مایہ مسائل کے تفسیر سے سوال کے جواب میں لکھ
 دیا چنانچہ در کتاب تفسیر کبیر در سورۃ فاتحہ مذکور است ان الالہ
 ہو المعبود سوار عبد باحق او باطل ثم غلب فی عرف الشرع
 علی المعبود باحق انتہی اور حال یہ ہو کہ تفسیر کبیر میں نوین باب
 کے حصے مسئلہ میں لکھا کہ مختار ہمارے نزدیک یہ ہے ہو کہ یہ
 لفظ اللہ تعالیٰ کا اسم علم ہو مشتق نہیں اور تین وکیلین کی تعبیر

اور مخالفین کے تین اعتراض نقل کر کر اونسکے جواب دئی دو سہرے
 مسئلہ میں مشتق کہنے والوں کے بہت سی وجہیں ذکر کیں اور نہیں
 ایک اسکو بھی ذکر کر کر رو کیا اصل عبارت یوں ہی الذین قالوا
 انه مشتق ذکر وافیہ وجوہا ان الاله ہو المعبود و سوار عید بحق او
 بباطل ثم غلب فی عرف الشرع علی المعبود باحق و علی ہذا التفسیر
 لایکون الہا فی الازل انتہی و بعد دریافت انیکہ ہمیں الزام در مقام عائد حال
 اوست معلوم باد کہ محصل اعتراض امام برد و وجہ اول آنست کہ اشتقاق
 لفظ الہ کہ بر شق اشتقاق در اصل الالہ باشد از الہ بمعنی عید و بہت نیست جب
 در صورت الہ نبودن خدایتعالی در ازل لازم می آید نہ آنکہ استعمال لفظ الہ عموماً
 معبود باطل است کیف و قد قال الامام نفسہ فی تفسیر قولہ تعالی و اذ قال ابراہیم
 لابیہ افراتخذ اصناما الہہ المسکۃ السادۃ اختلف الناس فی تفسیر لفظ الالہ و الاحتمال
 انه ہو المعبود و ہذہ الآیۃ تدل علی ہذا القول لانہم ما اثبتوا للاصنام الا کوہنبا معبود
 و لا جل ہذا قال ابراہیم لابیہ انتخذ اصناما الہہ و ذلک یدل علی ان تفسیر لفظ الالہ
 ہو المعبود انتہی تو صح مرام و تشریح مقام آنکہ محل خلاف اشتقاق و عدم اشتقاق
 لفظ الہ است نہ لفظ الحکمہ بالاتفاق مشتق است سیبویہ و خلیل بن احمد و زجاج
 و جریر بن فضل محلہ و ابو حنیفہ و محمد بن حسن و شافعی و قتال و شافعی ابو سلیمان
 و ابو یزید یحیی و غزالی و غیر ہم سوی عدم اشتقاق رفتہ اند و جماعتی بر اشتقاق رفتہ
 و در اشتقاق وہ مذہب مشہور است شہر بن حوشب گفتہ کہ مشتق است از الہ است
 الی مکان بمعنی سکنت الیہ ابن عباس گفتہ کہ مشتق است از الہ و از فرع من امر نزل الیہ الہ غیر
 ہی اجارہ و بعض گفتہ کہ مشتق است از الہ التفصیل و اولع بامہ و بعض گفتہ کہ مشتق است از
 اولہ و اذا تحبط عقلہ و بعض گفتہ مشتق است لا و یلوہ اذا حجب و بعض گفتہ کہ مشتق است

از اله یا له اذادام و ثبت و بعض گفته که متخذ هست از مای کثایه بی ضمیر بدخول
لام ملک و مدصوت آن بری تعظیم و ادخال لام تعریف برای تفخیم و لفظ اله سجد معاً
در قرآن مستعمل است مستحق للمعبودیه و خالق و قادر علی الخلق و الابداع و مطاع
و کل مایشغل به القلب امام رازی در تفسیر کبیر نوشته مسئله الیه
قوله تعالی خالق کل شیء فاعبدوه یدل علی ترتیب الامر بالعبادة علی کونه تعالی
حائزاً لکل الاشیاء بنفاً بالتعقیب و ترتب الحكم علی الوصف بحرف الفاء مشعر
بالسببینه فهذا یقتضی کونه تعالی خالقاً للاشیاء و هو الموجب لکونه معبوداً علی الاطلاق
والاله هو المستحق للمعبودیه فهذا یشرع به ما یدکره اصحابنا من ان الاله عبارة عن
القادر علی الخلق و الابداع انتهى و نیز امام رازی در تفسیر کبیر نوشته مسئله
الثانیة فی قوله تعالی انت قلت للناس اتخذونی و امی الیهین من دون الله و الله
احد هما ان الاستفهام لا یملیق بعلام الغیوب و ثانیها انه کان عالماً بان علیه
لم یقل ذلك فلم خاطبه به فان قلتم الغرض منه توبيخ النصارى و تقریرهم فتقول
ان احداً من النصارى لم یدسب الی القول بالبنیة عیسی و مریم مع القول بنفی الالهیة
عن الله تعالی فکیف یجوز ان ینسب بذالقول الیهیم مع ان احداً منهم لم یقل به
الجواب عن السؤال الاول انه استفهام علی سبیل الاسکار و الجواب عن السؤال الثانی
ان الاله هو الخالق و النصارى یعتقدون ان خالق المعجزات التي ظهرت علی ید عیسی
و مریم اله و الله تعالی ما خلقها البتة و لما کان كذلك فالنصارى قد قالوا خالق تلك
المعجزات هو عیسی و مریم و اله لم یخلقها فصح انهم قالوا فی حق بعض الاشیاء کون
عیسی و مریم الیهین لذلك الشئ مع ان الله تعالی لیس الاله فصیح بهذا التاویل
بذیه الحکائیة و الروایة اختتمه و نیز امام رازی در تفسیر کبیر نوشته و الثانیة

قال ابو مسلم من ندبهم ان من صار كالما في الرابضة والمجاهدة ظرفيه اثر حلول
 اللاهوت فيقدر على احيا الموتي وابرار الائمة والابرص وهم ان لم يخلقوا عليه
 لفظ الرب الا انهم اثبتوا في حقه معنى الربوبية والرابع هو انهم كانوا يطيعون احياهم
 في المعاصي وليس المعنى للربوبية الا ذلك ونظيره قوله تعالى افرأيت من اتخذ
 الهه هواه انتبه ونيز امام رازی در تفسیر کبیر و تفسیر من یخذه من
 الله اندا و نوشته القول الثالث فی تفسیر الازاد قول الصوفیة والعارفین
 و بعد ان کل شیئی شغل قلبک به سوی الله فقط جعلته فی قلبک الله و هو المراء
 من قوله افرأیت من اتخذ الهه هواه انتبه و بیضاوی در انوار التنزیل
 نوشته افرأیت من اتخذ الهه هواه بان اطاعه و بنی علیه و ینه لا یسمع حجة و لا یجبر
 و لیکما انتبه قوله عن شرک در شرع عبارت است از شرک گردانیدن غیر
 خدا را بسجادة و الوهیت خواه در الوهیت بمعنی استحقاق عبادت مثل بت پرستان
 خواه در الوهیت بمعنی وجوب وجود مثل مجوس اقول مراد از استحقاق
 عبادت اگر انصاف با عباد و افعال مختصه او تعالی است که موجب استحقاق عبادت
 باشد کلام نیست در تمام حد شرک لیکن انکار رئیس المبتدعین از شرک فی اصفیات
 و الافعال در ما بعد ازین ابا میکند ابن امیر الکاج در مسامره شرح مسامره
 ابن الهام نوشته والاولیة بالانصاف بالصفات التي لا جعلها استحق ان يكون
 معبود و اوسى صفاته التي توحد بها سبحانه فلا شرک له فی شیئی منها و انتبه خواص
 الاولیة و منها الایجاد من العدم و تدبیر العالم و الغنی المطلق عن الموجب الموجد
 فی الذات و فی کل من الصفات انتبه بیضاوی در تفسیر آیت کریم و جعلوا
 لله شرکا قل سمعتم ان تمثیون به لا یعلم فی الارض نوشته شرکا رستخون العباد
 لا یعلمهم او بصفات لهم یستحقونها لا جعلها لا یعلمها و هو العالم بکل شیئی انتبه و

چلپی در حاشیه بضایا و می بسوره لقمان در بودن وجوب و حیات و علم
 قدرت سبب استحقاق عبادت نوشته فان استحقاقه تعالی العبادۃ لا یضافه
 بالصفات الذاتية الجلیله و اختصاصه بها انتبه و امام رازی در تفسیر خالق
 کل شیء فاعبدوه نوشته فهذا یقتضی ان کونه تعالی خالقاً لا مشایا بهو الموجب لکونه
 معبوداً علی الاطلاق انتبه و الا در جامعیت اینچه نظر است زیرا که شرک مقابل توحید
 است و توحید عبارت از نفی شرک در الوهیت و خواص الوهیت است پس
 شرک عبارت از اثبات شرک در الوهیت و خواص الوهیت باشد و اثبات
 شرک در تدبیر عالم و خلق اجسام و غیره با مثلاً اثبات شرک است در خواص
 الوهیت حال آنکه شرک گردانیدن در استحقاق عبادت با ینفیه و در وجوب وجود
 بر آن صواب نیست تفاتی در شرح مقاصد نوشته حقیقه التوحید
 اعتقاد عدم الشریک فی الالوهیة و خواصها و لا نزاع لابل الاسلام فی ان تدبیر العالم
 و خلق الاجسام و استحقاق العبادۃ و قدم ما یقوم بنفسه کلها من الخواص لانتبه
 عید در حکیم سیالکوئی در حاشیه حاشیه خطائی نوشته فی شرح المقاصد من
 ان التوحید عبارت عن عدم اعتقاد الشریک فی الالوهیة و خواصها و اراد بالالوهیة
 وجوب الوجود و خواصها الامور المنفردة علیه من کونه خالقاً لاجسام مدبر العالم حقاً
 للعبادة انتبه و ابو المنتمی در شرح فقه اکبر نوشته و التوحید اسی نفی الشریک
 فی الالوهیة و النسخة و الازلیة و القدیمیة و القیومیة و الصمدیة فمن نفی الشریک
 فی بعضها و ان بعض فهو مشرک لا موحداً انتبه و صاحب بحر المذاهب
 نوشته حقیقه التوحید اعتقاد عدم الشریک فی الالوهیة و خواصها و لا نزاع لابل
 الاسلام فی ان تدبیر العالم و خلق الاجسام و استحقاق العبادۃ و قدم ما یقوم
 بنفسه کلها من الخواص انتبه و ابن امیر السجّاج در مسامره نوشته فان

قلت لم آخر المصنف كما صله التوحيد مع انه المقصود والاسم الذي دعا اليه الانبياء
 عليهم السلام قلت لما كان التوحيد هو اعتقاد الوحدانية في الذات والصفات
 والافعال وكان ما تقدم من الوجود والقدم وسائر ما عقده الاصول السنية
 اوصافا للباري سبحانه كل منها من متعلقات التوحيد ايقض ذلك تقدما ليعلم
 ما توحده به ذاته تعالى عن سائر الذوات من اللازمية والمادية والتعالى عن
 الجسمانية والجمهورية والعرضية انتهى وكملا جلال دواني در شرح عقائد
 عضد می نوشته واعلم ان التوحيد بما يحصر وجوب الوجود او يحصر الخلقية او
 يحصر المعبودية انتهى وشيخ علي قاري در شرح تقييده اعمالي نوشته
 والحاصل ان توحيد اهل الايمان هو تصديق بانحان و اقرار باللسان على انه
 تعالى احد في ذاته واحد في صفاته وخالق بمصنوعات انتهى ودر حقيقت تمام
 امام ايجيفه رحمه الله عليه مسطور است من زعم ان تقدیر الخیر والشر من عند غیر
 الله تعالى لكان كافرا واطل توحيدہ انتهى قوله ملک وصاحب ای مسائل که
 تردید نموده در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت که شرک در شریع شریف
 شرک است و ایندین غیر خدا را بخدا در الوهیت یا در استحقاق عبادت است انتهى خطا نموده
 و خطایش ثابت از بهان سند که بهما بخا ذکر نموده اقول تحطیه بر تردید در الوهیت
 و استحقاق عبادت ناشی از جهالت است چه الوهیت گو بمعنی استحقاق عبادت
 نیز آمده لیکن غالب استعمال ان در وجوب وجود است لهذا در کتب کلامیه مندر
 شرح مقاصد وغیره از الوهیت وجوب وجود مراد داشته اند و استحقاق عبادت
 را از خواص الوهیت شمرده اند ابن امیر الحاج در مسامره شرحه سایر
 نوشته و المراد به ای بالتوحيد هنا اعتقاد عدم الشریک فی اللوہیة و خواصها
 کتدیر العالم و استحقاق العبادۃ و خلق الاجسام انتهى و شيخ علي قاري

در مرقاة نوشته و لم یثبتوا الا شرک بالتحقیقة و هو اثبات الشریک فی الالوهیة
 کالجوس و لا یبغض استحقاق العبادۃ لعبدة الاصنام اغتبی و شناه عبد الغیر
 و بلوی در تفسیر فتح العزیز نوشته فلا تجعلوا الله انداد ایغنی مکررند
 برای خدا همسران را که آنها را در استحقاق عبادت باوی شریک مقرر کنید چه جا
 آنکه کسی را باوی در البیة یا در صفات کمال برابر اعتقاد نمایند اغتبی قوله ص ۹۰
 و همین است شرک سجود عنه که کفر است و بس و همانست مراد از آیت این است
 لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلك اقول دلالت این کلام ظاهر است بریکه
 مراد از شرک درین آیت شرک شرعی است نه کفر و از شرح عقاید جلالی و کلام
 ابن طاهر و محصن الله سمارپور و حیالی و دیگران بلکه از کلام خودش در مقولات
 عشر و تخیص الحق ظاهر که مراد از شرک درین آیت کفر است نه شرک شرعی فکیف
 التوفیق قوله ص ۹۱ اگر کفر می بود از توکل چگونه دفع می شد اقول قطع نظر
 از اینکه خصم طهره و امثالش را کفر گفته ملازمه در مقدم و تالی این شرطیه ممنوع است
 چه در اندفاع شرکیه کفر است از توکل بر خدا تعالی استبعاد نیست بسا
 که شرک ناشی بود از عدم توکل و کسی که توکل خدا تعالی باشد هرگز پیرامون شرک
 نگردد سید در حاشیة مشکوٰۃ بشرح و اما لنا الا و لکن الله یدیه بالتوکل
 نوشته ای و اما لنا احد الا ان یعرض له الوهم من قبل الطیرة لیمصر بذکر السحالة المکروه
 و لکن الله یدیه ذلک الوهم المکروه بالتوکل علیه اغتبی و شیخ جعفر الحق
 و بلوی در لمعات نوشته قوله الطیرة شرک ای من اعمال الشرکین او مقض
 الی الشرک باعقاده موثرا او المراد الشرک الخفه قوله و اما لنا الالفاظ الثابتة فی
 المنه المصححة و التقدير و اما لنا احد الا قد یجد فی نفس شیئا من الطیرة ای ما حال
 احد الا و بعد ان شی اغتبی قوله ص ۹۱ و انچه شیخ نجدی شرک غیر مغفور منصوص

آیت کریمه را تقسیم نموده شرک اعظم و شرک ادنی سزای شرک اعظم مخلود فی النار
و سزای شرک ادنی محدود و معین در علم الله تعالی و هر دو غیر مغفور مغفرت این
هر دو شرک ممکن نیست و در باقی گناہان الله تعالی را اختیار است که سزا دهد یا
مغفرت دهد تشریحی است جدید مخالف جمهور اقول تعمیم آن بیشک در آیت کریمه
ان الله لا یغفر ان لیشکر به بجهت وقوع آن نکره در جنس نفی تشریع جدید نیست
و مغفور بودن بعض کبائر و غیر مغفور بودن بعض دیگر خود مذہب جمهور شاعره
است گو علم تعین شرک را نفی کنند و بسیاری از شاعره قابل بعد م قطعیت
مغفرت کبائر بلا توبه شده اند و مخالفت جمهور نیز عموماً موجب گیر نباشد در شرح
مواقف مسطور است و قالت المرجیة یعفو عن الصغائر و الکبائر مطلقاً لما عرفت
من مذہبهم و ذہب جمهور اصحابنا الی انه یعفو عن بعض الکبائر مطلقاً و یعذب
ببعضها الا انه لا علم لنا الان بشی من هذین البعضین بعینه و قال کثیر منهم لا یقطع
بعفو عن الکبائر بلا توبه بل بخوزه استثنای قوله شرک غیر مغفور که سزای آن
محدود قرار داده اند نه خود تصریح نمودند که چیست و نه عند التعرض بیان کردند صرف
همین قدر ظاهر ساختند که این شرک سوای اقسام اربعه یعنی شرک فی العلم و شرک
فی التصرف و شرک فی العبادات و شرک فی العادة است انا اقول حکایت
عدم بیان عند التعرض و اظهار صرف همین قدر که این شرک و رای اقسام اربعه است
کذب و افتراءست و ظاهراً که مرادش از شرک غیر مغفور که سزایش محدود گفته بعض اقسام
شرک فی العادة و ریاست قوله شرک مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی در همین
بحث از مولوی یاد علی مانکیپوری تلخیص مولانا بحر العلوم قدس سره ملزم و محجوز
شده بودند اقول اینهم افتراءست مانکیپوری مجادله در فرضیت حج بر اهل هند کرده
که در یا جائل است لیل من طریق نباشد و بالاخر محجوز و ملزم گردیده اعتراف

بفرضیت نمود قوله ص ۹۳ و مشرکان عرب اصنام خود را الهه یعنی معبود و عتقا و میکرد
و همین بود شرک شان و تکبر توحید بودند یعنی یک بودن اله عتقا و نداشتند اقول
احدی امیر شرکین چه جای مشرکین عرب لفظ التور غیر ذات واجب الوجود مصدق
اطلاق نکرده قال الله تعالی بل تعلم له سمیا ملا معین در تفسیر اسم الله نوشته
قال ابل التفسیر بل تعرف احدا مسمی بالکذا یا م راغب در مفردات
نوشته المعقل بل الله فحذت بمنزلة و دخل علیه الالف واللام تخص بالبارک و
لتخصیصه قال بل تعلم له سمیا و الله جعلوه سما لكل معبود لهم افترض آری مشرکین عباد
عبادت غیر خدا بتعالی میکرد و الله معبودان خود را اله میگفتند از آنکه مستحق عبادت
میدانستند و عبادت شان افعال تعظیمیه بتذلل و خضوع از دل با امید جلب منفعت
و دفع ضرر بود همان افعال تعظیمیه را ارواح اولیا در مقابر منافقین این است بجای آنکه و پیش از
استحقاق ان تعظیبات میدانند گو لفظ اله بر اولیا و ارواح و قبور ایشان اطلاق میکنند
لیکن از اثبات معنی آن باک ندارند شمس تانی در ملل و نحل نوشته علم
ان الاصناف الثقی ذکرنا انها هم یرجعون آخر الامر الی عبادة الاصنام از کان لا تسمی
طریقه الاشخاص حاضر بنظرون الیه و یعکفون علیه و علی هذا المذهب اصحاب
الروحانیات و الکواکب اصنام از عموما انها صورتها و بالجملة وضع الاصنام عینا
قدرا انها علی معبود غائب حتی کیون الصنم المعلوم علی صورته و شکله و بیته نامبا
منابه قائما مقامه و الا فتعلم قطعاً ان عاقلاً لا یخت خشا بیده صورة ثم یعتقد انه اله
و خالق و اله الكل او کان وجوده مسبوقا بوجود صانعه و شکله محدث بعد خلقه فاحتم
لکن القوم لما عکفوا علی التوجه الیه و در بطوا حوا بحجهم بها من غیر اذن و حجة و برهان
و سلطان من الله کان نکوفهم ذلک عبادة و طلبهم السواج منها اثبات الیه لئلا
و عن هذا کانوا یقولون ما نعبدهم الا لیتقربوا الی الله لئلا یفعلوا ما لا یقرین علی سواک

بجای آنکه و پیش از
استحقاق ان تعظیبات
میدانند

فی اعتقاد الربوبیة والالهیة لما بعد واعنها الی رب الارباب انتہی واما م رغب
 در مفروقات نوشته العکوف الاقبال علی الشیخ و ملازمته علی سبیل التعظیم و منه
 الاعتمات انتہی و همچنین است در نسیم المرایض شرح شفای قاضی عیاض و
 امام رازی در تفسیر کبیر نوشته العبادۃ عبارة عن الفضل الذی یولی به العباد
 تعظیم الغیر انتہی و در تفسیر مدارک مرقوم است العبادۃ اقصی غایة الخنوع و
 التذلل انتہی و در تفسیر نقشبند مسطور است والعبادة الطاعة مع التذلل
 والخنوع انتہی و در تفسیر ففتح العزیز مذکور است حقیقت عبادت است
 که اقصی مراتب تعظیم بجا آورده انتہی و نیز در فتح العزیز مسطور است حقیقت عبادت
 نهایت تذلل است برای نهایت تعظیم غیر خود چون با اختیار صادر شد انتہی قوله ص ۹۳
 الغرض از بودن مشرکین عرب معتقد الوهیت اصنام و کافر شدن ان پیام یهین
 کلام و دانستن شان بتا نزد برابر خدا در الوهیت یعنی معبودیت تمام کتاب سبقت
 و کتب شریعت پر از اقول مراد از برابر دانستن در الوهیت چیست برابر دانستن
 در استحقاق عبادت فی الجملة یا برابر دانستن در استحقاق عبادۃ بالاصالة و بالذات
 بر شق اول ضرری عائد کلام خصم نباشد و بر شق ثانی کذب رئیس المتدینین است
 اگر دو جای در کتب سنت و کتب شریعت برابر دانستن آنها در استحقاق عبادت
 بالاصالة مذکور نیست چه جای که ازین ذکر پراشند بلکه خلاف آن از قوله تعالی
 ما نعبدکم الایقربونا الی الله زلفی نما هر است و ابن سہام در سایر نوشته و
 اعترف الكل بان خلق السموات والارض والالوهیة الاحملیة لله تعالی انتہی و
 کافر شدن مشرکین از بشر که بالهت بود که با خدا استعالی دیگران نیز معبود و اخته
 بودند و معبود بالاصالة و بالذات خدا تعالی را می دانستند و بالتبع و بالعرض
 ایشان را معبود می انگاشتند و کسیکه گفته که اصنام را معبود ذاتی انکار نمود مرادش

آنست که چنانچه را عبادت کنند نه قبله عبادت خداوند قوله ^ص سجد بیان قرن
 شیطان از اعتقاد الوهیت بتان نسبت بمشركان انکار نموده اقول این است
 درین شیطان معبر موحدین متبعین سنت به سجد بیان قرن شیطان درین
 مقتضای اهل افتراء و بهتان است اگر رسالت گوشت نشان دهد که ایشان کد ام
 جا از اعتقاد مشركان به الوهیت بتان انکار نموده اند قوله ^ص مدار شرک بر افعال
 نهاده افعال مرسومه مشرکین را بابتان نسبت با بنیا و اولیا با وجود عدم اعتقاد و التوا
 و معبودیه شرک و کفر قرار دادند و حال افعال اینکه بعضی حرام بعضی مکروه بعضی
 مباح یعنی مستحب بعضی مسنون بعضی واجب اقول حکایت نهادن مدار
 شرک بر افعال کذب است و حکم شرک بر افعال تعظیمیه عبارت از جهت امارت
 اعتقاد الوهیت آنهاست اگر مراد از الوهیت اتصاف بصفتهائی باشد که
 بسبب آن مستحق معبودیه است و اگر مراد از الوهیت معبودیه و استحقاق
 عبادت باشد پس سزاوار این افعال تعظیمیه نهایت تذلل و خضوع بامید
 جلب نفع دفع ضرر و استنقذ نفس اعتقاد الوهیت است و هیچ فعلی از افعالیکه
 محکوم به شرک است گو بغایت تذلل و خضوع و امید جلب منفعت و دفع مضرت
 سجا آورده نشود مباح و مستحب و مسنون واجب نیست چه چنانیکه بدینوجه سجا آورده
 قوله ^ص لفظ اله را در تمام لغتویه الایمان بمعنی شرعی ترجمه نموده چنانچه جای هیچ کس
 و ادا اقول بالا معلوم گردید که لفظ اله بمعنی معبود مقصود نیست معنیش متعدد
 است پس در ترجمه آن جای معنی و جماعی بمعنی دیگری مناسب هر مقام چه استنباط است
 و شک نیست در صحت ترجمه لفظ اله بمعنی مالک و حاکم زیرا که مراد از مالک در اینجا
 قادر علی الخلق و الابداع باشد و از حاکم مطاع و اله بمعنی قادر علی الخلق و الابداع
 بمعنی مطاع آمده است لغوی در معالیم نوشته و قبیل المالک و المالک نمود

علی انزع الاعیان من العدم الی الوجود ولا یقدر علیہ احد غیر اللہ اشتہ و امام
 رازی در تفسیر کبیر نوشته فہذا الشیعر بصحۃ ما یدکرہ اصحابنا من ان الالہ عبارتہ عن
 القادر علی الخلق و الابداع انتہ و نیز امام رازی در تفسیر کبیر نوشته و الرابع
 ہواہم کما فی الطبیعۃ احبارہم فی المعاضی و لیس المعنی للربوبیۃ الا ذلک و نظیرہ قولہ
 تعالیٰ اقرئت من اتخذ الہہ ہواہ انتہ و امام راغب در مفردات نوشتہ
 و علی ہذا قال و لا یامرکم ان تتخذوا الملائکۃ و النبیین اربابا ای الہہ انتہی قولہ ۹
 در فیل آیت و الذین اتخذوا من دونہ اولیاء ما نعبدہم الا لیقربونا الی اللہ زلفی
 نوشتہ اس آیت سے معلوم ہوا کہ جو کوئی کسی کو اپنا حمایتی سمجھے گو کہ یہ جانکر کہ
 اوسکے سبب خدا کے نزدیک حاصل ہوتی ہو سو وہ مشرک ہو اور جہونا اور
 اللہ کا ناشکر اقول درین نقل تخریف است تقویۃ الایمان مطبوعہ مطبع محمدی
 بیحد کہ در ان مسطور است اوسکے پوجنے کے سبب سے خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہو
 انتہ رئیس المبتدیین برای اقامت اعتراض لفظ پوجنے را حذف نمودہ قولہ ۹
 معنی آیت ایہ کہ کسی نہ گرفتہ غیر خدا را اولیا و گرفتہ کہ عبادت نیکنیم اوشا را اگر
 ایہ نہ نزدیک گردانند ما را سو ہی خدا تحقیق اللہ حکم خواہد کرد و در میان شان چہ چیز
 اختلاف میکنند در ان تحقیق اللہ ہدایت نمیکند کسی را کہ دروغ گو و ناشکر است
 اقول این معنی مخترع مخالف تفسیر معتدہ است کہ جملہ نعبدہم را بتقدیر قالوا
 بر اتخذوا معطوف گردانیدہ حال انگہ ما نعبدہم با ضمائر قول خبر مبتدئہ است و یا حال
 از ضمیر اتخذوا و یا بدل از صلہ یعنی قولہ تعالیٰ اتخذوا من دونہ اولیاء نہ معطوف
 بر اتخذوا بیضاوی و انوار التنزیل نوشتہ و الذین اتخذوا من دونہ اولیاء
 مختار المتخذین من الفترۃ و المتخذین من الملائکۃ و عیسے و الانعام علی حذف الرابع
 شمار المشرکین لدلالۃ المساق علیہم و ہو مبتدئ خبرہ علی الاول ما نعبدہم الا لیقربونا

الى الله زلفى باضمار القول او ان الله يحكم بينهم وهو متعین علی الشافی و علی هذا القول
 المضمون فی چیزه حالا و بدلا من الصلوة و زلفی مصدرا و حال اشتبه قوله ص ۱۵۴
 از آیت کریمه بر هر ذمی شعور ظاهر که نیکو بر استخاذا و لیا و عبادت شان بر اس
 نزدیکی خداست و لیسر یونا متعلق به لعبد صاحب تقویة الایمان لیسر یونا یا تحذوا
 متعلق منوده و لعبد را از میان کان لم یکن قرار داده اقول از ترجمه صاحب
 تقویة الایمان تعلق لیسر یونا به لعبد نه با تحذوا و بوجودن لعبد بقدر قول خبر مبتدا ظاهر است
 عبارت ترجمه نیست اور جو لگ که تهراته بین و رے الله سته اور حمایتی گفته بین
 که هم جو بوجته بین انکو سوا پس لئی که نزدیک کردین بگو الله کی طرف مرتبه بیشک
 الله حکم کریگا او نین اوس چیز بین که اوسین اختلاف ڈالتے ہیں بیشک الله راه
 بنین دیتا جھوٹے ناشکر کو اشتبه و از عبارت فائده با وجود تحریف نیز تعلق به تحذوا
 مفهوم نیست آری اگر عبارت فائده چنین می بود که اوس کے حمایتی بخجی کے سبب
 خدا کے نزدیک حاصل ہوتی ہو البتہ این تعلق مفهوم می شد و عبارت فائده بعد
 تحریف نیز اینچنین نیست و چون نیکو بودن بر استخاذا و لیا درین آیت ملزم رئیس
 المبتدعین است و این اعتقاد کہ بسبب ایشان نزدیکی خدا حاصل می شود از لیسر یونا
 الی الله زلفی ظاهر مضمون عبارت محرفه نیز ازین آیت معلوم گردید و از معنی محرف
 بر هر ذمی شعور ظاهر که نیکو در آیت بر استخاذا و لیا است و گفتن اینکه عبادت نیکو مگر
 برای اینکه نزدیک گردانند ما را بسوی خدا نه بر استخاذا و لیا و عبادت ایشان بر
 نزدیکی خدا قوله ص ۱۵۴ اگر مطلق ولی فهمیدن کسی را شرک باشد تا در آیت
 کریمه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة
 و هم را کون و من یتولی الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون
 کہ شرک صریح موجود است اقول شرک بودن مطلق ولی فهمیدن کسی را

مراد نیست بلکه ولی فهمیدن بمعنی حایتی و اگر مطلق ولی فهمیدن کسی غیر خداست چنانچه
راجا زبیر و به کلامی معنی ولی فهمیدن شرک و مخلوق باشد تنهاست صریح لازم آید

كَيْفَ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اَغِيْرَ اللّٰهِ اتَّخِذْ وَلِيًّا فَاَمَّا السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ وَبَنُوْهُنَّ لَا يَعْبُدْنَ

وَالْيَتِيمَ قَالَ تَعَالَى وَأَنْذِرْهُ الدِّينَ يَخْفَوْنَ أَنَّ يَحْشُرَ وَالِى رِبْهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ
وَلِى وَلَا تَشْفَعُ لَهُمْ يَتِيمُونَ وَالْيَتِيمَ قَالَ تَعَالَى لَا تَخْذُوا أَمْوَالَكُمْ وَأَخْوَانَكُمْ أُولَئِكَ

وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَإِيضًا قَالَ تَعَالَى الْمُحْسِبُ

الذین کفرو ان یتخذوا عبادی من دونی اُولیاء و ایضاً قال تعالی و مالهم مؤنة

من وال امام راغب در مفردات نوشته والوالی الذمی فی قوله واللمن

دوہ من وال بمعنی الولی اشته و امام رازی در تفسیر کبیر تفسیر آیت اولی

نوشته واعلم ان المذكور في صدر الآية هو المنع من اتخاذ غير الله تعالى وليا واما حج

عليه بانه فاطر السموات والارض بله يعلم ولا يعلم ومتى كان الامر كذلك امتنع الحاد

غیر اللہ و لیا اللہ و نیز امام رازی در تفسیر لیسر همین جا نوشته فثبت بالبرهان

صحة انه تعالى فاطر السموات والارض وصحته انه طعيم ولا يطعم واذا ثبت هذا الصريح

فی العقل استخاذ غیرہ ولیا ملتئمہ در ہایہ و جمع البحار مذکورست الولی تعالی سوانفا

ومیں المثلوں لایمور العالم واعمل الق العالم یمیا والوالی لعالی مالک جمیع الاسباب

لمستقر فيها وكان الولاية تستقر بالمدبر والعدرة والفعل والملم يجمع ذلك فيها

لم يعلق عليه الولي المجتبى قوله صلوات الله وبركاته على من دون الله وسنة

همه را قیصر بر پشت خود فرار داده له مشرکین بتانزیه را بر حد امید خداون

دورین کلام اعجاز است با تکرار این که مشربین سها را بر حد امید حسد و دورین

نکار است از ایات بیانات که از جمله است و بعدون من دون الله مالا یصیرهم و

وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ أَشْجَارٍ مُتَنَافِرَةٍ

اولیاء ما نغیب سم الا یقریونا الی الله زلفی واز انجمله است قل سیدہ ملکوت کل شی
و هو یحیر ولا یجاری علیہ انکنتم تعلمون و سيقولون لیتد قل غائی لشعرون قوله ص ۹۶
حالانکه این لفظ بمعنی غیر و سوا است اقول حصص معنی لفظ دون در غیر و سوا باطل است
زیرا که دون را معنی متعدد است و کمتر نیز از معانی آنست اما هم را عجب و مفروا
نوشته دون یقال للقاصر عن الشئ قال بعضهم هو مقلوب من الدنو والدون الدنی
و قوله لا تتخذوا ابطانه من دونکم ای من لم یبلغ منزله منکم فی الدیانة و قبل فی
القرابة و قوله تعالی و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء ای ما کان اقل من ذلک قبل
ما سوا ذلک و الحدیثان بیلان زمان اشتی و سیوطی در التقان نوشته دون نیز
طرقاً لقبض فوق فلا ینصرف علی المشهور و قبل ینصرف و بالوجهین قری و مناد
ذلک بالرفع و النسب و ترداسا بمعنی غیر اتخذ من دونه الله ای غیره و قال
الزمخشری معناه ادنی مکان من الشئ و سیتعل للتفاوت فی الحال نحو زید و دون عمر
ای فی الشرف و العلم و الشئ فاستعمل فی تجاوز حد الی حد نحو اولیاء من دون المؤمنین
ای لا تجاوزوا ولایة المؤمنین الی ولایة الکافرین اشتی و بیضاوی در انوار الثقلین
نوشته و معنی دون ادنی مکان من الشئ و منه تدوین الکتب لانه ادناها البعض من البعض
و دونک هذا ای خذ من ادنی مکان منک ثم استعیر للرتب فقیل زید و دون عمر و
فی الشرف و منه الشئ الدون ثم الشئ فاستعمل فی کل تجاوز حد و مخطی امر الی آخر
اشتی و نیز بیضاوی در تفسیر قوله تعالی اتخذونی و امی الہین من دون الله
نوشته یرید توبیخ الکفرة و تبکیتهم و من دون الله صفة للہین او صفة اتخذونی
او معنی دون اما المغارة فیکون تنبیہ علی ان عبادة الله مع عبادة غیره کلا عبادة
فمن عبده مع عبادتها فکانہ عبدا و لم یعبده او القصور فانهم لم یعتقدوا انها مستقلة
باستحقاق العبادة و انما زعموا ان عبادتها توصل الی عبادة الله و کانہ قبل اتخذونی

وامی البین توصیلین بنا الی اللہ انتہی و در تفسیر نقشبند مسطور است و دون یو
ظرفاً جابر بمعنی تحت و فوق و ورار و امام و بمعنی غیر و منه الحدیث لم یس فیما دون
خمس اواق صدقة و بمعنی الخمیس و الشریف سے اذا ما علا المرء راح العلاء و
لیقض بالحدود من کان دوناً و یقال ہذا دون ذلک اسی ادنی مکان منہ و دونک
فی الاغوار و لا فعل لہ و بعضہم یقول و ان یدون دوناً و ادین ادانہ صار دوناً کما
تدخل من کثیرہ و التاء قلیلاً انتہی و فیروز آبادی در قاموس نوشتہ و
بالضم لیقض الفوق و یكون ظرفاً و بمعنی امام و ورار و فوق ضد و بمعنی غیر قبیل و منه
لیس فیما دون خمس اواق صدقة ای فی غیر خمس اواق و بعضی سوی قبیل و منه الحدیث
اجار الخلع دون عقاص رہا او معناه کل شیء حتی عقاص رہا و بمعنی الشریف
و الخمیس ضد و بمعنی الامر و الوعد انتہی و شاہ عبد القادر راجع ہوا
در موضع القرآن بہ ترجمہ و الذین اتخذوا من دونہ اولیاء ما نعبدہم الا یقرئوا فی
اللہ زلفی نوشتہ اور جنھوں نے پکڑے ہیں اوس سے وری حمایتی کہتے ہیں
کہ ہم انکو پوجتے ہیں اس واسطے کہ ہم کو پیونچا دیں اللہ کی طرف پاس کے درجہ
قولہ ص ۹۶ بالجملہ خطائی صاحب تقویۃ الایمان درین خصوصین چند طریق ثابت اولہ
بمعنا لغت تفسیر اقول دعوی مخالفت تفسیر کذب صریح است قولہ ۹۷
ووم انکہ ہمین مضمون در دیگر آیات بی لفظ من دون موجود الہ مع اللہ علیہم قوم
بعد لون قالوا الہتنا خیر ام ہو ما ضربہ الاحد لا اقول از موجود بودن ہمین مضمون
بی لفظ من دون در دیگر آیات لازم نمی آید کہ مشرکین بتنازل برابر خدا میداشتند و کثر
از و تعالی نمیداشتند و در آیت اولی ترجمہ بعد لون اگر بہ یہاں وون گفتہ معنی شریف
باشد کہ عبادت کردن بتنازل مساوی با خدا تعالی میکنند گو اعتقاد مساوات مذکور
کہ عبارت امارت اعتقاد الصفات بصفات متصفہ او تعالی است عبد بن حمید و ابن المنذر

تفسیر یعد لون بیشتر کون از قاده روایت کرده اند و بیضاوی در النوار التقریل
نوشته بل قوم یعد لون عن الحق هو التوحید افته و لغوی در معالم نوشته االه
مع الله استفهام علی طریق الاسکارای بل معه معبود سواه اعانه علی صنعہ بل لیس
معه اله هم قوم یعنی کفار مکه یعد لون بیشتر کون افته و در تفسیر جلالین هم قوم
اله تحقیق المشرکین و تشبیل الثانیة و ادخال الف بینہما علی الوجهین و فی موضعہ
السبعة مع الله اعانه علی ذلک ای لیس معه اله بل هم قوم یعد لون بیشتر کون
بالمغیر و افته و در آیت ثانیہ ذکر خیریت بنسبت حضرت عیسی علیہ السلام
یا بنسبت حضرت ماحمد صلی الله علیہ وسلم است نہ بنسبت خدای عزوجل چنانکہ
رئیس المبتدعین زعم کرده بیضاوی در النوار التقریل نوشته قالوا المبتدعا
خیرام ہوا ای المبتدعین عندکام عیسی فان کان فی النار فلتکن المبتدعا معہ و المبتدعا
الملائکة خیرام عیسی و اذا جازان یعبدون ینزل ابن الله کانت المبتدعا اولی او المبتدعا خیر
محمد فنبعہ و نوع المبتدعا افته و لغوی در معالم نوشته قالوا المبتدعا خیرام ہوا قال قتادہ ام یعونین
محمد اضعہ و تطبیعہ منکر المبتدعا و قال اسد و ابن یدام ہو یعنی عیسی قالوا ینزع محمد ان کل عبد من دون
الله فی النار فحقن نرضی ان نکلون المبتدعا مع عیسی و عزیر و الملائکة فی النار افته و امام
رازسی در تفسیر کبیر نوشته و ذکر وافیہ و ہوا کلہا محتمل الاول ان الکفار لما سمعوا
ان النصارى یعبدون عیسی قالوا اذا عبدوا عیسی فالمبتدعا خیر من عیسی و انما قالوا
ذلک لانہم کالوا یعبدون الملائکة الثانی فی روى انه لما نزل قوله تعالی و ما تعبدون
من دون الله فخصب جہنم قال عبد الله ابن الزبیر ہذا خاصة لنا و المبتدعا هم جمیع
الاعم فقال البنی صلعم بل ہو جمیع الاعم فقال عبد الله خصمتک و رب الکعبة است
تزعہم ان عیسی بن مریم نبی و تشی علیہ و علی انه خیر و قد علمت ان النصارى یعبدونہ
و عزیرہ یعبدون الملائکة یعبدون فانما ہو لام فی النار فقد رضینا ان نکلون نحن و

واللهنا معهم فسكت النبي صلى الله عليه وسلم وفرح القوم وضحكوا وضحوا فانزل الله
 تعالى ان الذين سبقتم لهم منا احسن اولئك عنها مبعدون ونزلت هذه الآية
 والمعنى انما ضرب عبد الله ابن الزبير عيسى بن مريم مثلاً وجار كسول الله لعباده
 الضعفاء اياه اذا قومك قرئش منه اى من هذا المثل يصعدون اى يرتفع لهم شئ
 خذلاً وضحكاً بسبب ما رويوا من اسكات رسول الله صلعم فانه قد جرت العادة بان
 احد المخصمين اذا انقطع اظهر الخصم الثاني الفرح وقالوا اللهنا خير ام هو يعنون
 ان اللهنا عندك ليست خيراً من عيسى فاذا كان عيسى من حصب النار كان اللهنا
 اهلون لنته ودر تفسير جلالين مسطور است وقالوا اللهنا خير ام هو اى عيسى فمر
 ان تكون اللهنا معه انتبه ودر تفسير زاهدى مرقوم است الكاه خبر داد كه درين
 سؤله مسئله چه گفتند بنان ما بهتر يا عيسى با بزرگى محل وى در آتش انتبه قوله ۹
 سوم اينكه از نفس آيت اخيره وامثال او غلطه تقوية الايمان ثابت مى شود چه لفظ
 من دون و انداد بهر دو موجود اگر مراد به من دون الله آن باشد كه مدعى نوشته
 تا تعارض صريح و تنافى قبح لازم مى آيد اقول تقوه به لزوم تعارض و تنافى
 ناشى از جهالت است تشبيه معبودان باطله به انداد مجرد تشبيه است نه بالتحقيق بدين
 در انوار التشرىل نوشته و تشبيه ما يعبد المشركون من دون الله انداد و ما زعموا انها
 است وية في ذاته وصفاته ولا انها تتألفه في افعالها لانهم لما تركوا عبادة الله الى عبادتها
 و سموها الهة شابهت حالهم حال من يعتقد انها ذات واجبة بالذات قادرة على ان
 ترفع عنهم باس الله و تخضع لهم بالمد يد الله بهم و شئ بهم بان يجعلوا انداد من يمتنع
 ان يكون له ندر انتبه قوله ۹ ديگر از اغلامه كلييه بخدي اينكه محبوبيت و شفاعت
 خواص بندگان و تفويض امور و تدبير و تصرف بايشان كه باتفاق شرايع ثابت
 مشركين بخيال آن امور از راه غلط فهمي ان اشخاص را الله اعتقاد نمودند و در انوقت

برابر خدا ساختند و نفهمیدند که این امور موجب الوهیت نیستند بخدییه از اصل این امور
منکر گردیده بخالفت شریع خود را ملوم و مطعون ساختند **اقول** بخدییه فرموده **اللهم**
را از ثبوت محبوبیت و شفاعت خواص بشر و تفویض امور بملائک بطریقیکه شرع
به آن ناطق است انکار نیست انکار از حمل محبوبیت و شفاعت و تفویض غیر
محمل است و تشبیه حال ایشان بحال معشوقین نسبت به عشاق و حال شفاعت از وزرا
و مذما و مغضوبین از نوایان و راجه بایست سلطان متصرف با بجزوت که آن مقابله
این است را موجب اعتقاد الوهیت خواص بشر است چنانکه همین حل و تشبیه
عرب را موجب اعتقاد الوهیت اصنام گردیده گو منافقین این است بسبب نافرمانی
معنی الوهیت از اطلاق لفظ اله با اثبات معنی تماشایی کنند و مشرکین عرب بسبب
دانشستن معنی الوهیت که لفظ زبان ایشان است ازین اطلاق پاک ندارند و انچه از
حجة الله البالغة نقل کرده مؤید همین است نه انچه امام الفرسولیه زعم کرده قوله
رکن توحید اعتقاد حصر الوهیت است در واحد و اقرار شرط است نه رکن انهم اقول
حصر رکن توحید در اعتقاد حصر الوهیت بمعنی معبود تیه چنانکه سیاق و سباق کلام
دلالیت بران دارد و باطل است از انچه از شرح مقاصد و مسامره و بجز المذاهب
و غیرها از کتب کلامیه گذشت که رکن توحید اعتقاد حصر و جوب وجود و تدبیر عالم
و خلق جسم و استحقاق عبادت و غیر ذلک من الصفات و الافعال المختصه به تعالی
و عینی در عده القاری نوشته و التوحید فی الاصل مصدر و حد یوحده و معنی
وحدت الله اعتقدته منفردا بذاته و صفاته لا نظیر له و لا شبهه انتبه و نیشاپور
در تفسیر ان الدین عند الله الاسلام نوشته اما التوحید فان یعلم ان الله تعالی
لا شریک له و لا نظیر له فی الذات و لا فی صفه من الصفات انتبه قوله
رکن شرک اعتقاد شرک است در الوهیت و اقرار شرط است و سجد طواف و ندو و قربان غیر

از فروع و عوارض که فی اینهمه شرک موجود و بی اعتقاد الوهیت این اعمال افعال
اعتباری ندارد اقول حصر رکن شرک اعتقاد شرکت در الوهیت بمعنی معبودیت
نیز باطل است چنانکه از دریافت حقیقت توحید بلا حظه عبارت کتب کلامیه ظاهر
گردیده و در عقائد عضدی مرقوم است و لایکفر احد من اهل القبلة الا بافیه
لفظ الصانع القادر المختار و با شرک العظیم اشتبه ملا جلال و وانی به شرح شرک
العظیم نوشته اما فی وجوب الوجود و فی السخالق کالتفکین بالنور و الظلمة الذی
یجعلن النور فاعل الخیر و الظلمة فاعل الشر و اما المعتزلة فالخیر انهم لایکفرون
و قد سئل الامام ابو القاسم الانصاری و هو من افاضل تلامذة امام الحرمین عن
تکفیرهم فقال لایجوز لانهم تنزهوه تعالی عما یشبه الظلم و القبح و ما ینطبق بالحکمة و سئل
عن اهل البحر فقال لایجوز تکفیرهم لانهم عظموه تعالی حتی لایکون لغيره قدرة و تاثیر
و ایجاد فاکل متفقون علی انه تعالی منزّه عن السمات النقص و الزوال و اما فی
المجبودیت کعبدة الاصنام و الکواکب و النار اشتبه و سجده و طواف قبور و ندود
قربین از عبادت است و عبادت غیر خدا امارت و علامت شرک است پس تکبیر
این افعال برای غیر خدا تعالی بالا اختیار و رضای قلب مشرک است بحکم ظاهر شرع
اعتبار اعتقاد و اقرار وی هیچ نیست و نیز اعتقاد استحقاق این افعال اعتقاد و التوکل
باشده قاضی عیاض در شفا نوشته و كذلك تکفر بكل فعل اجمع المسلمون علی
انه لا یصعد الا من کافر و النحان صاحب مصرحاً بالاسلام مع فعله ذلک الفعل کالسجود
للصنم و الشمس و القمر و الصلیب النار و کالسعی الی الکائنات و البیع مع الاله و
التزیی بنهم من شدة الزنا یر و فخصر و رو ستم فجمع المسلمون علی ان هذا الفعل
لا یوجد الا من کافر و ان هذه الافعال علامته علی الکفر و ان صرح فاعلمها بالاسلام
فتنه شاه ولی الله و یلوهی و حجة الله البالغة نوشته و لما کان منی الشرع

علی اقامه الظنّه مقام الاصل عد اشیا محسوسه مظان الاشراک کفر کسجدۃ الاصنام
 والذبح لها والحلف باسمها وامثال ذلک اشتبه قوله صلت واین صفات وفعلا
 باعتبار صفات خاص ذات او تعالی و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خداست
 درست یعنی حیاتی که خداست تعالی درست انجمن حیات و قدرتی که خداست تعالی درست
 انجمن قدرت و علم و سمع و بصر انجمن آنکه خداست تعالی درست و تصرف چنانکه
 خداست تعالی درست برای دیگری ثابت کردن هم مدار شرک شدن نمیتواند چنان
 قرآن و سنت ثابت که مشرکین اصنام خود را انجمن اعتقادند اشتند و مشرک
 بودند پس ثابت شد که شرک شرعی باعتبار صفات و افعال نیست بلکه مدار او
 بر ابروی است غیر آنها و آن صفت الوهیت است که از اعتقاد آن در مخلوق در
 صفات ذاتیه هم شرک میگردد و اگر اعتقاد الوهیت نباشد از اثبات سایر صفات
 شرک شرعی نمیشود و از اینجا ثابت شد که با اعتقاد غیب دانی و تصرف مخلوق گو
 این اعتقاد غلط و باطل باشد شرک شرعی عائد نمیکرد اقول و اعجاب که رئیس معتزله
 منکر است از شرک فی الصفات و الافعال المختصه باعتراف بشرک فی الالهیه
 حال آنکه شرک بودن شرک فی الالهیه از نیست که امارت شرک فی الصفات و
 الافعال المختصه است که اعرفت مما سبق و از کتب کلامیه هویدا شد که مدار شرک
 شرعی اثبات شریک است در وجوب وجود و خواص آن که شامل است سایر صفات
 و افعال متفرعه بر وجوب وجود و شرک نیست که غیب دانی و تصرف مختصه خواص است
 پس با اعتقاد غیب دانی و تصرف مخلوق شرک شرعی عائد نمیکرد و به آیات بنیاد
 ثابت است شرک فی الملک و شرک فی الاطاعه و شرک فی الحکم قال الله تعالى و
 لم یکن له شریک فی الملک و ایضا قال تعالی و ان اطعتموهم انکم لمشركون و ایضا قال
 تعالی و لا یشرک فی حکم احد و از نیکه مشرکین عرب اثبات شریک و تصرف اتو

یعنی معبودیه میکردند و در صفات ذاتیه و افعال مختصه او تعالی شریکی ثابت نمیکردند
 انحصار شرک شرعی در اشراک فی الالهیه یعنی المعبودیه لازم نمی آید بیضاوی
 در انوار التنزیل نوشته من یشترک بالله ای فی عبادته او فیما یخص به من الصفات
 و الافعال فقد حرم الله علیه الجنة لمنع و خولها كما یمنع المحرم علیه من المحرم فانها
 دار الموحدين و ماواه النار فانها المعدة للمشركين المنتهیه من محشر می در کشف
 نوشته اند من یشترک بالله فی عبادته او فیما یختص به من صفاته و افعاله فقد حرم
 الله علیه الجنة و بغوی در معالم نوشته ولا یشترک فی حکم احداً قرابین عامر
 یعقوب ولا یشترک بالتأثر علی المخاطبة و الله و قریر الاخر و ن بالیار ای لا یشترک
 بالله فی حکم احداً و قال الحكم بهین علم الغیب ای لا یشترک فی علم غیبیه احداً المنتهیه و در
 تفسیر رحمانی مسطور است سئل فی قلوب الذین کفروا الرعب باشرکوا بالله
 ما لم یزل به یكونه لها او متصفاً بصفاته او مستحقاً لالعبادة المنتهیه و نیز در تفسیر حمانی
 به تفسیر آیه الکرسی مرقوم است منهم من یشترک فی صفات الکمال و استحقاق العبادة
 گفته هو الله الواجب الوجود الذی له الوجود الخلق لا غیره لا یشترک فی صفات کماله
 و لا فی استحقاق العبادة غیره المنتهیه ابو حنیان اندلسی صاحب بحر در تفسیر غیر خود
 نوشته و فنی الشریک بقوله و ما کان معه من الله ای و ما کان معه شریک فی خلق العالم
 و اختراعهم و لا فی غیر ذلک تا یلیق به من الصفات المنتهیه قوله مثلاً حال نیست که
 درین آیات تخصیص علم غیب است بخدا ای عز و جل و در آیت لا یظهر علی غیبیه احداً
 الا من ارتضى من رسول استثنای بهم موجود اگر غیب مدار شرک می بود آنها را
 دیگری برا و امکان نداشت اقول بالا که شت که غیبیکه بواسطه اخبار معلوم گردد
 علم غیب بر آن الطلاق نکنند زیرا که مراد از علم غیب علم غیب است بقوت خود و بواسطه
 یا علم کل غیب و آنچه از اخبار معلوم شد و بعض غیب است و علم بعض غیب مستلزم

دانستن غیبی که منظم بران از خبر مخبر صادق ثابت نیست هرگز دانست اینست
 نسبت علم غیب مختص بخداست یعنی او تعالی و آن شرک است لهذا از حضرت
 عائشه صدیقه رضی الله عنها بروایت ابی داود و طیالسه و سعید بن منصور و امام محمد
 و عبد بن حمید و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن تیمیّه
 و ابی الشیخ و ابن مردویه و تفسیر درمنثور مذکور است که گفت عائشه رضی الله عنها
 و من زعم انه صلى الله عليه وسلم يخبر الناس بما يكون في غد فقد عظم على الله الفرية و الله
 تعالى يقول قل لا يعلم من في السموات والارض الغيب الا الله الغفلة که خبر حال
 مستقبل را که بعض غیوب است در علم غیب مختص داخل کرده قوله صلوات
 و آنچه نوشته من زعم ان ارواح الانبياء و الاولياء حاضرة و ناظره صادر مشرک است
 از غایت جهل است چه اسمای الهی همه توقیفی اند و در اسماء حسنی حاضر و ناظر قرار
 اقول قطع نظر ازینکه در توقیف اسماء الهی عموماً نیز علم را کلام است قاضی
 ابو بکر باقلا فی باطلاق اسمیکه اذن و منع بدان وارد نیست و خدا بیتی
 معنی آنست و اطلاقش موهم آنچه مستحیل در حق او تعالی است قائل جواز است
 و امام البحرین متوقف دران و ابو حامد غالی قائل بجواز اطلاق صفت است نه اسم
 و صفت آنست که دال است بر معنی زائد از ذات و اسم آنست که دال است بر
 ذات افتساب نظر بسوی او تعالی در حدیث صحیح مسلم ان الله لا ينظر الى صوركم و اموالکم
 و لکن ينظر الى قلوبکم و اعمالکم دارد و حاضر ترجمه شهید است و ناظر ترجمه بصیر و مجموع این
 دو لفظ در عرف بمعنی علیم بعلم محیط و خبیر و اطلاق آن بر خداست تعالی شایع و ذائع بکلیه
 و خواص و عوام پس گویا اجماع باشد بر اطلاق آن بر خداست تعالی و معذرا گفته اند که
 در اسماء مترادفه اسماء وارده در شرع خلاف نیست تفشیرانی در شرح معانی
 نوشته قالوا اهل کل لغة یسمونه باسم مختص بلغاتهم کقولهم فی اسی و تکرری و شایع مذکور

و ذاع من غیر تکلیف احباً عاقلن کنی بالاجماع و لیکن علی الاذن الشرعی و هذا ما یقال انه لا خلاف
فیما تراوف الاسماء الواردة فی الشرع اختلفت در اینجا بحث و اطلاق لفظ حاضر و ناظر بر حسب
نسبت تا حدیث توقیفه اسماء الهی حسب زعم رئیس المبتدعین مضافه بلکه بحث و اطلاق
حاضر و ناظر بر غیر خداست که معنی حاضر و ناظر از صفات مختصه باری تعالی است
پس اطلاقش بر غیر او تعالی اعتقاد و شریک او تعالی و المعنی باشد لهذا در قیامی و زبیری
مرفوم است من قال ان ارواح المشایخ حاضرة تعلم کثیرا کثیرا و در قیامی و محکم لاطالبین
مستطوره است و دیگر طائفه درویشان جاهل و عامی مردمان میگویند هر وقت پیران حاضر
و مردگان رفته را حاضر میگویند کافر میشوند زیرا که حاضر کسی است که او را از حال اهل
مجلس علم و خبر باشد و مردگان از احوال زندگان خبر ندارند کذا فی زاد المتقین است
خود رئیس المبتدعین را در صفحه ۱۰۴ اعتراف است باینکه غیب مطلق بودن صفت حاضر
ناظر بودن هر جا و در صفحه ۱۰۲ نوشته که غیب خاصه خدا غیب مطلق است انچه قوله
ظاهر اعجاب بجای شهید این لفظ را بر زبان می آرند و در قرآن موجود و فکیف اذ بیننا
من کل امة لبشید و بیننا یک علی هؤلاء شهید القول شهیدین آیت بعضی شاهد و
مشاهد الشیء است نه بعضی حاضر و ناظر هر چیز امام را غیب در مضررات نوشته
اما بالشهید فقد یقال للمشاهد و المشاهد للشیء فقوله معها سابق و شهیدای من شهید له
و علیه و کذا قوله بیننا من کل امة لبشید و بیننا یک علی هؤلاء شهید اختلف و امام را از
در تفسیر کبیر نوشته و ذکر السدی ان امة محمد صلعم میباشوند و للرسول بالابلاغ و الرسول
علیه السلام لیشهد لامة بالتدقیق فلما قال و کذا یک جعلنا که امة وسطا لتکون شهداء
على الناس و یکون الرسول علیکم شهید و حکى عن عیسی علیه السلام انه قال و کنت
علیهم شهید اما دمت فیهم ائمتهم و نیز امام را زری در تفسیر کبیر نوشته فمعنی ندای السلام
لیف یرون یوم القیامة اذا استشهد الله علی کل امة برسولها و شهید که علی هؤلاء

یعنی قوم الخاطیین الذین شاهدیم و عرف احوالهم ثم ان اهل کل عصر شهیدون علی غیرهم
 ممن شاهدوا احوالهم و علی هذا الوجه قال عیسی علیه السلام و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم
 ائمته و بیضاوی در انوار التنزیل به تفسیر آیت کریمه و قل کفی بالله شهیداً
 و بیکم و من عنده ام الكتاب نوشته و کفی بالذی یتحقق العبادۃ لا یعلم ما فی اللوح
 الا هو شهید بیننا فیجری الکاذب منا ائمته شاه عبد العزیز و ملوس در
 فتح العزیز به تفسیر و ادا عواشه دار کم من دون الله نوشته معبودان ایشان را
 شهید باد و وجه لقب داده اند اول آنکه شهید جامع شهید است و شهید مأخوذ از شهود است
 بمعنی حضور و ایشان را اعتقاد چنان بود که معبودان ما را علم محیط و قدرت کامله بغیر
 حاصل است که هرگاه کسی ایشان را در وقتی از اوقات و مکانی از اکنه میخواند و فریاد
 میکند و یاری میجوید ایشان فی الفور حاضر می شوند و انداد و اعانت مینمایند و آن
 مشکل حل می شود و بنا بر آنکه این اعتقاد مخصوص با ایشان بود شهید را اضافه است
 بسوی ایشان نموده اند و دوم آنکه شهید مأخوذ از شهادت است و در حق معبودان خود
 ایشان میگفتند که هو لا یشهدون لنا عند الله ائمته قوله ص ۱۳۳ قال رسول الله
 صلعم عرضت علی اعمال امتی الخ اقول در نیکویش ذکر عرض انواع اعمال نه
 آن در عالم حیات نه بعد وفات است و کیفیت عرض مجهول است و قطع نظر از کلام
 در بقای معروض در ذهن علی الدوام عرض تفصیل را رد میکند بسیاری از احادیث
 از جمله است انس بن عباس از نبی صلی الله علیه و سلم روایت کرده که فرمود انکم معشورون
 حفاة عراة غلام قمر کما بدنا اول خلق نعیده و عدا علینا انا کنا فاعلین و اول من
 کیسی یوم القیامة اراهم و ان ناسا من اصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول اصیحا
 اصیحا فیقول اللهم لن یزالوا مرتدین علی اعقابهم مذقنا قهقههم فاقول کما قال العبد الصالح
 و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم و اراهم جمیع است انچه سهیل بن سعد

روایت کرده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم انی فرطکم علی السحوض من قرعته
شرب ومن شرب لم یطأ ابدالیردن علی اقوام اعرفهم و یعرفونی ثم کمال بینی و یثم
فاقول انهم منی فیقال انک لا تدری ما احد ثوابک فاقول سحفا سحفا لمن خیر بعدی
روایا البخاری و سلم فی صحیحهما قوله صلا صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم
اقول از رسیدن صلوة و سلام بوی صلی الله علیه و سلم از هر جا حاضر و ناظر بود
وی صلی الله علیه و سلم و خبر هر چیز در هر وقت برابر داشتن وی لازم نمی آید و ممکن است
که مراد از رسیدن صلوة و سلام رسیدن ایشان باشد قوله صلا اول دعوی نمون
که هر جا حاضر و ناظر بود و خبر هر چیز در هر وقت برابر داشتن خاص بحد است انتم متعلق
گویند که اشاره است بغیب مطلق و در آن کلام نیست تفریع نمود بر آن بدن نوع پس
اگر کسی بداند که من هر گاه نام نبی یا ولی بر زبان می آریم او را خبر میگرد و مشرک گردانیده
مبینند که متفرع علیه مطلق بود و تفریع مقید و اضافی اقول در غیبت نبی یا ولی
و قنیتکه شکلم خواهد نامش بر زبان بردن غیب است نسبت بنی یا ولی و شک نیست
که اظهار بر آن واقع نشده بجهت عدم دلالت دایلی بر آن زیرا که عدم اصل است
ما و امیکه دلیل بر وجود قایم نشود و اثبات هر فرد از افراد غیب برای غیر ما و امیکه
آن غیر بران واقع نشده باشد در حکم اثبات غیب مطلق است از اینجا است که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم جواب داد قومی را که هستند را که منافع و مضار مستقبله خود گرد
بودند به لا اعلم الغیب یعنی بنفی غیب مطلق از خود چنانکه مفسرین گفته بحال آنکه منافع
و مضار مستقبله آن قوم از قبیل همان بود که آثار رئیس المبتدعین غیب مقید و اضافی
گفته قوله صلا و همچنان از جمله افعال خدای عز و جل تصرف را دارد شرک قرار داد
سوائی آنچه در رد آن مذکور شد یک نکته در یافتنی است که اهم مباحث قرآن مجید در شرک
است و در یک جا هم این لفظ وارد نگردیده که تمام فصل متعلق آن بسین یکجا هم این لفظ

در آیات و احادیث ذکر کرده اش نیست اقول تصرف غیر از مالکیت نفع و ضرر و قدرت
و اختیار همه چیزها نیست اختصاص آن با و تعالی و انتفاع آن از غیر او تعالی در آیات
و احادیث مذکوره فصل متعلق رد شرک فی التصرف وارد است الحار آن الحار وجود
آفتاب در رابعة النهار است و در بحر رائق و غیره از کتب فقه مسطور است من ظن
ان المیت تصرف فی الامور دون الله فقد کفر لاشته قوله صلا ان افعال را که از
بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگری با اعتقاد الوهیت
او شرک و فی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایة الامر ممنوع خواهد بود اقول کردن
افعالی که خدا تعالی برای عبادت خود از بندگان طلب فرموده برای دیگری و امارت
اعتقاد الوهیت آن دیگر است و در ظاهر شرع حکم ذی الامارت بر امارت جاری است
پس قطع نظر از اعتقاد الوهیت حکم شرک بر نفس کردن این افعال بالا اختیار بدون
اجبار بحسب ظاهر شرع نافذ خواهد شد قوله صلا و قید طلب ما اختصاص از برای
آنست که بعضی صفات و افعال خاص اند برای خدا اگر طلب نیست مثل ان احکم
الا انه که اختصاص حکم بخدا از ان یافته می شود مگر طلب نیست یعنی خاص مرا حاکم بگویند
و دیگری را گویند که خصوصیت طلب فی منع طلب از غیر نباشد انما اقول این
قاعده شنیعه ناشی از جهل رئیس الجبال و مختار عابدین و جاهل است اگر خاص خدا تعالی را
حاکم حقیقی گفتن و دیگری را گفتن مطلوب نیست مقصود از تخصیص حکم در ان حکم که چه
باشد و همچنین اگر خاص از خدا تعالی مدد خواستن و از دیگری مدد خواستن مطلوب نیست
مقصود از تخصیص خدا تعالی در ایاک استعین چه باشد بیجا می و در انوار التشریح
نوشته و کر الضمیر للتفصیل علی انه المستعان لا غیر اشته و نبودن خصوصیت طلب منع
طلب از غیر مسلم است لیکن خصوصیت طلب خود متضمن منع طلب باشد قوله صلا
و عقیده د و م گویند هر بدعت حرام و کفر است اقول اگر گفتن حرام

و کفر و هر فرد بدعت را مراد داشته پس این سخن را قهر است و اگر گفتن حرام بعضی از بدعت است و کفر بعضی
 افراد دیگر را مراد داشته پس صحت این عقیده شک نیست زیرا که مراد ایشان از بدعت بدعت متعارفه
 است آن منقسم نیست باین سبب حسنه و موقومت و قائلین بقسم بدعت یعنی مطلقا است
 بعد رسول الله است نه بدعت متعارفه یعنی ما احداث بدون دلیل شرعی و مراد از
 حرام مطلق مخطور است شامل مکروه تحریمی را و کلیات اهل سنت شکر الله سبعمثلهم
 است بر آنکه بعضی بدعات نیز سودی الی الکفر باشد لفتن را فی در شرح عثمان
 الشافعی نوشته و ما نقل عن بعض اهل من المنع عن الصلوة خلف المبتدع فمحول علی
 الکراسته اولا کلام فی کراسته الصلوة خلف الفاسق و المبتدع هذا اذا لم یؤد الفسق و البیة
 استیحد الکفر و اما اذا ادى الیه فلا کلام فی عدم جواز الصلوة خلفه اشتد در فتا و
 عالمگیری مسطور است تجوز الصلوة خلف صاحب هوی و بدعت و لا تجوز خلف الکرا
 و الجهمی و القدری و المشبهه و من یقول بخلق القرآن و حاصله الخان هوی لا یفر
 صاحب تجوز الصلوة خلفه مع الکراسته و الا فلا یکن فی التبین و اخلاصه انشد و در
 بحر اریق مذکور است الملاق المصنف فی المبتدع لیشمل کل مبتدع هو من اهل قبلتنا
 و قیده فی الحیط و اخلاصه و المجتبه و غیر ما بان لا یتلون بدعت مکفرة فالتحاشی مکفرة
 فالصلوة خلفه لا تجوز انشد و در شرح مختصر رب حندی مرقوم است اما المبتدع
 فهو الذی نقص من الدین شیئا او زاد فیہ ما لیس منه بشرط ان لا یوردی ذلک الی الکفر
 فکل من کان من اهل القبلة و لم یمکن علی طریقته السنة و الجماعه فان غلغله فی هوا جمیع
 حکم بکفره لا تجوز امامته اصلا و ان لم یغل حتی لم یمکن بکفره جازت امامته و مکروه انشد
 و در مستخلص شرح کفر مسطور است و المبتدع لانه لصنفه الفاسق مع زیاده از
 القلب و هذا اذا لم یورد بدعته الی حد الکفر فاذا ادى فلا شک فی عدم جواز الصلوة
 خلفه لنتیجه قوله و تعریف میکند بدعت را با آنچه حادث شده باشد بعد

مودی الی
 کفر بدعت

زمانه تبع تابعین و آنچه حادث شده باشد در زمانه صحابه و تابعین و تبع تابعین بدعت
 نیست مدار بدعت بر محمد زمانی است و قبح و بدی را اعتبار نمیکند یعنی هر چه بعد
 ازین انومنه حادث شده همه بدعت و حرام و کفر است نیک باشد یا بد بعضی ملاحد
 ظاهریه باین راه رفته اند اقول مراد ایشان از امر حادث بعد زمانه تبع تابعین امریست
 در دین که نه خود در زمان صحابه و تابعین و تبع تابعین موجود شده است و نه نظیر آن
 و مراد از وجود آن در قرون ثلثه آنست که در قرون مذکوره بلا تکثیر تعامل در آن
 جاری شده باشد و بی رود و قدح رواج یافته نه آنکه کسی او را بطریق ندرت بعمل آورده
 باشد یا رد و انکار بر خا عین آن اگر چه جم غفیر باشند متوجه شده باشد چنانچه حسب
 ایضاح الحق الصریح فی احکام المیت و الصریح تصریح آن نموده و از جهاد شکیه نفی
 بدعت بودنش کرده اند مراد حادثی است که در زمانه صحابه یا تابعین یا تبع تابعین عمل
 به آن بلا تکثیر جاری گردید پس مدار بدعت فی تحقیق بر محمد بد زمانی نیست و اگر
 باشد نیز قبحی ندارد و حادث بعد زمانه تابعین با معنی مذکور بالا جامع بد باشند نه
 نیک پس حرام معنی شامل مکروه یا کفر باشد پس مذسب ملاحد ظاهریه قرار و ادوات
 از تلبیس ابلیس است در کشف بر دومی مرقوم است البدعة الامر المحدث فی الدین
 الذی لم تکن علیه الصحابة و التابعون اشتبه و در شرح مقاصد مرقوم است
 ان البدعة المزمومة هو المحدث فی الدین من غیر ان یکون فی عهد الصحابة و التابعین
 و لاول علیه الدلیل الشرعی لشد و شهاب الدین احمد افندی ابن علی الرضی
 متوفی ۸۹۵ هجری و هشاد و یک چنانچه ذکرش در کشف الطنون موجود در مجامع
 الا برار نوشته اعلم ان البدعة لها معنیان احدهما لغوی عام و هو المحدث مطلقا
 سوار کان من العادات او من العبادات و الثانی شرعی خاص و هو الزیادة فی الدین
 او النقصان بعد الصحابة بغیر ذلک من الشارح لا نقولوا و لا فعلا لا صریحا و لا استزارة

و محمد بن بزر علی المعروف بنیر کلی متوفی سنه ۴۵۰ هجری و یک که ذکرش نیز
در کشف الظنون موجود در طریق محمدیه نوشته للبدعة معنی لغوی عام هو المحدث
مطلقاً عادة او عبادۃ لاینها اسم من الابتداء بمعنی الاحداث کالرفعة من الارتفاع و
الانحطه من الاختلاف و هذه هی المنقسم فی عبارة الفقهاء یعنون بها ما حدث بعد
الصدر الاول مطلقاً و معنی شرعی خاص هو الزیاده فی الدین او نقصان منه الحوادث
بعد الصحابة بغیر اذن من الشارع لا قولاً و لا فعلاً لا صریحاً و لا اشاره اشقیه و در کفر
العرفان مرقوم است و اما البدعة فقد زیاده معنی لغوی عام و هو المحدث مطلقاً
عادة او عبادۃ لاینها اسم من الابتداء بمعنی الاحداث کالرفعة من الارتفاع فیهذه هی
المنقسمة فی عبارة الفقهاء یعنون بها ما حدث بعد الصدر الاول مطلقاً كما قالوا ان
البدعة قد یمکن مباحة کاستعمال المخمل و الموائمة علی اکل لب الحنطة و اشبع منه
تربکها اولی و قد یمکن مستحبة کبناء المنارة و المدرسته و تصنیف الکتاب بل قد یمکن
واجبة کنظم الدلائل لرد شبهة الملاحة و نحوهم و قد یزید بها معنی شرعی خاص و هو الزیادة
فی الدین و النقصان منه الحوادث بعد الصحابة بغیر اذن من الشارع لا قولاً و لا فعلاً
ولا صریحاً و لا اشاره اشقیه و افندی در رد البدعة نوشته فی شرعة الاسلام
و المراد من هذه السنة التي یجب التمسک بها ما کان علیہ القرون المشهورة و انهم بالخیر و اصلاح
و الرشاد و هم اخلفاء الرشیدین و من عاصر سید الخلق ثم الذین بعدهم و من البدعة
ما سخره و کل بدعة ضلالة و قد کانت الصحابة رضوان الله تعالی عنهم اجمعین یکرهون
اشد الانکار علی من احدث امر او ابتدع ما لم یعهدوه فی عهد النبوة قل ذلک
او کثر صغر ذلک او کبر کان فی المعاملة او العبادۃ او الذکر اشقیه مقصود از اراد
این عبارت ما در اینجا صرف استشهاد است بر تعریف بدعت با آنچه تعدید زمانه
مرعوم رئیس المبتدعین گرد و گو در تعیین زمان بهم اختلا فی بود قوله ص ۱۵۰

مصرى نونشة لاشك ان ما يقولون ابتداء قبيح في الدين واختراع فضيخ مخالف لاجماع
 المسلمين حاصله ان ما احدث بعد الازمنة الثلاثة المشهود لها بالخير فهو بدعة ضالة
 لا يتوقع فيها الخير وما احدث في احد منها فهو ليس بدعة وكل الامرين باطلان قطعاً
 اقول علامه بخدي بجواب مصرى نونشة واذا كان المراد من الاحداث بعد القرون
 الثلاثة لم يكن نفسه ولا نظيره موجوداً في زمان من ازمنة القرون الثلاثة بالشيوخ
 بدون كبر ومن الاحداث في احد من ازمنة القرون الثلاثة ما كان شائعاً فيه بدو
 رد والكاد جري به تعامل المسلمين فيه تبين ان ما احدث في احد من ازمنة القرون
 الثلاثة بالرد والانتكار كالحروج والنصب والرفض والقدر والارجاء والاعتزال
 وغيره ليس بما احدث فيه بالمعنى الذي نفى عنه اسم البدعة فالقول ببطلان ما قالوا
 ان ما احدث في احد منها فهو ليس بدعة وما قال ان الخير متوقع فيها بعد ازمنة
 القرون الثلاثة المذكورة فنقول ان توقع الخير فيه قليل نادر والغالب فيه الخيانة
 والكذب واما زمان السلف فالغالب فيه الصدق نص عليه صدر الشريعة في
 التقيع بدليل ما روى في الصحيحين عن عمران بن حصين عن النبي صلى الله عليه وسلم خير
 امتي قرني ثم الذين يليونهم ثم الذين يليونهم ثم ان بعدهم يشهدون ولا يشهدون
 ويخونون ولا يؤتمنون وينذرون ولا ينفون ويظلمون فيهم السمن وفي المستدرک
 للحاكم عنه خير القرون قرني ثم الذين يليونهم ثم الذين يليونهم ثم يفسدوا الكذب وفي سنن
 النسائي عن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلعم اكرموا اصحابي فانهم خيركم
 ثم الذين يليونهم ثم الذين يليونهم ثم يظلم الكذب حتى ان الرجل ليحلف ولا يتخلف ويشهد
 ولا يشهد ولا يبارضه حديث مثل امتي مثل المطر لا يدرى اوله خير ام آخره لان
 الخير فيه يختلف لاضافات والاعتبارات فلقرون السابقة خير من بشرف قريب عهد
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ولزوم العدل والصدق واجتناب المعاصي ونحو ذلك

على ما اشار اليه قوله عليه السلام ثم ليفشو الكذب واما باعتبار كثرة الثواب وسبيل الدرجة
 في الآخرة فلا يدرى ان الاول خير لكثرة طاعته وقلة معصيته ام الآخر في ايمانه بعقوب
 طوعا وكره مع القطع زمان مشادة انار الوحي وظهور المعجزات وبالترجمة طريق السنة
 مع فساد الزمان كذا ذكر التفات في في التلويح وحاصل كلام القاضي في معنى مثل
 السحديث انه كما لا يحكم بوجود النفع في بعض الامطار دون بعض فكذا لا يحكم بوجود النجاسة
 في بعض افراد الامة دون بعض من جميع الوجوه اذا سمحنا بمختلفة الكيفيات ومعها
 فالفضل للمتقدم وانما هذا التيسير لئلا نذكر الشيخ على القارى في المرقاة على ان
 السحديث معلول لحاد بن يحيى الانج قال ابو زرعة ليس بالقوى وقال ابو داود ونحوه
 كما يحطى الناس وذكر البخارى في الضعفاء والنسج سراج الدين القزويني في موضوعات
 المصاييح على موضوعه واختاره الفتى في تذكرته واما حديث من سن سنة حسنة
 فمناه من اتى بطريقه مرضية ليقضى بها كما ذكره الفتى في جمع البحارنا قلا عن ابي
 لا من احدث طريقه حسنة ولو سلم فالمراد بالاحداث الاحياء كما قيل في قول عمر نعمت
 البدعة المراد من البدعة الاحياء للسنة فالقول بطلان ما قالوا ان ما حدث بعد
 الازمنة المذكورة لا يتوقع فيها النجاسة قوله صلتا خلاصته لمعنيه در رد المحتار
 بنجديه در نجيا نقل ميكنم اقول در مقام فضلى از صراط مستقيم شيخ الاسلام ابن تيمية
 وبعض عبارات ديگر كتب دينيه نقل ميكنم قال شيخ الاسلام قدوة الانام ابن تيمية
 السحنبل في الصراط المستقيم ومن المنكرات في هذا الباب سائر الاعياد والمواسم
 المبتدعة وانما من المكروهات سوا بلغت الكراهية التحريم او لم تبلغه وذلك ان احاديث
 اهل الكتاب والاعاجم نهى عنها شيئين احدهما ان فيها مشابهة الكفار والثاني انها
 من المبدع فاحداث من المواسم والاعياد وهو منكر وان لم يكن فيه مشابهة لاهل الكتاب
 بوجهين الوجه الاول ان ذلك داخل في مسمى البدع والمحدثات فيبدل فيما

رواه مسلم في صحيحه عن جابر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا خطب حمرت عيناه
 وعلى صوته واشتد غضبه حتى كأنه منذر جيش يقول صبحكم ومساءكم وبقول لعشت
 انما والساعة كما بين يقرن بين صبيحة السجاية والوسطه وبقول اما بعد فان خير اخذ
 كتاب الله وخير الهدى هدى محمد وشرا الامور محدثاتها وكل بدعة ضلالة وفي رواية
 الكنساى وكل ضلالة في النار وفيه رواه ايضا في الصحيح عن عائشة عن النبي صلى الله
 عليه وسلم من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد وفي لفظ في الصحيحين من احدث في
 امرنا ليس منه فهو رد وفي الحديث الصحيح الذي رواه اهل السنن عن الربيع بن
 سارية عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من لعش منكم بعدى فسيدي اختلافا كثيرا فليكن
 بسنتي وسنة اخلفاء الراشدين من بعدى شكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ
 واياكم ومحدثات الامور فان كل بدعة ضلالة وهذه قاعدتان قد دلت عليهما سنة
 والاجماع مع ما في كتاب الله من الدلالة عليها ايضا قال تعالى ام لهم شركا في شعبي
 لهم من الدين ما لم يأذن به الله فمن ندب الى شئ مما يتقرب به الى الله وواجبه بقوله
 او بفعله من غير ان يشعره الله فقد شرع ما لم يأذن به الله نعم قد يكون متنا ولا في
 هذا الشرع فيغفر له لاجل تاوله اذا كان مجتهدا بالاجتهاد الذي يعفى عنه عن الخطيئتين
 ايضا على اجتهاده ولكن لا يجوز اتباعه في ذلك كما لا يجوز اتباع سائر من قال او عمل
 قولاً او عملاً علم الصواب في خلافه وان كان القائل او الفاعل باجراً او معذوراً وقد قلنا
 سبحانه اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله واليسع بن مريم وما امروا الا
 ليعبدوا الهاً واحداً لا اله الا هو سبحانه عما يشركون قال علي بن ابي طالب رضي الله عنه
 صلى الله عليه وسلم ما عبدواهم فقال ما عبدواهم ولكن احبوا اليهم احرام فاطعواهم و
 حرموا عليهم الاحلال فاطاعواهم فمن اطاع احداً في دين لم يأذن به الله من تحليل
 او تحريم او ايجاب فقد لحقه من هذا الذم نصيب كما يليق الامر والنهي ايضا بصيب

ثم قد يكون كل منها معفو عنه لاجتماعه ومثابا ايضا على الاجتهاد فيختلف عنه الذم لضعف
شرطه او لوجود النقص والتمكان المقتضيه له قائما ويلحق الذم من يتبين له الحق فتركه او من
تقصير في طلبه حتى لم يتبين له او من اعرض عن طلب معرفته لهوى او لكسل او نحو ذلك
وايضا فان الله عاب على المشركين شيئين احدهما انهم اشركوا له ما لم ينزل به سلطانا
والثاني تحريمهم ما لم يحرم عليهم ويتبين النبي صلى الله عليه وسلم ذلك فيما رواه مسلم عن
عياض بن حمار رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى اني خلقت
عبادي خفارا فاحسانا لهم الشياطين وحرمت عليهم ما احللت لهم فامرتهم ان يشركوا
بى ما لم انزل به سلطانا قال سبحانه سيقول الذين اشركوا لو اننا كنا نعلم ما اشركتنا
ولا آباءنا ولا حرمنا من شئ فجمعوا بين الشرك والتحريم والشرك يدخل فيه كل عبادة
لم ياذن بها الله فان المشركين يزعمون ان عباداتهم اما واجبة واما مستحبة وان
فعلها خير من تركها ثم منهم من عبد غير الله ليتقرب بعبادته الى الله ومنهم من ابتدع
دينا عبدا وبالله في زعمهم كما احدثه النصارى من انواع العبادات المحدثه وحصل
الضلال في اهل الارض انما نشأ من هذين اما اتخاذ دين لم يشير الله له والتحريم ما لم
يحرمه وابدان كان الاصل الذي بينى الامام احمد وغيره من الائمة عليه
مذايهم ان اعمال الخلق تنقسم الى عبادات يتخذونها دينا فينتفعون بها في متاع
فالاصل في العبادات ان لا يشرع منها الا ما شرعه الله والاصل في العبادات ان
لا يحضر منها الا ما حضره الله تعالى وهذه المواسم المحدثه انما بنى عنها لما حدث فيها من
الدين الذي يتقرب به كما سنذكره انما شرع الله تعالى واعلم ان هذه القعدة وهى
الاستدلال بكون الشئ بدعة على كراهته قعدة عظيمة وتامها باجواب عما يعارضها
وذلك ان من الناس من يقول البدع تنقسم الى قسمين حسنة وقبيحة
بدليل قول عمر رضي الله عنه في صلوة التراويح نعمت ابدا بده وببدليل

اشياء من الاقوال والافعال احدثت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يستكرهوا
 وهي حسنة للملازمة الدالة على ذلك من الاجماع او القياس وربما يضيف الى ذلك من
 لم يحكم اصول العلم ما عليه كثير من الناس من كثيرين العادات او نحوها فيجعل هذه ايضا
 من الدلائل على حسن بعض البدع اما بان يجعل ما اعتاده هو من يعرفه اجماعا وان
 لم يعلم قول سائر المسلمين في ذلك او يستنكر تركه لما اعتاده بمشايخه من اذ قيل
 لهم تعالوا الى ما انزل اليه والى الرسول قالوا احسبنا ما وجدنا عليه اباونا واما اكثر
 ما يحجج به بعض من تمييز من المنتسبين الى علم او عبادة من حجة ليست من اصول العلم
 التي يعتمد في الدين عليها والغرض ان هذه النصوص الدالة على ذم البدع مختارة
 بما دل على حسن البدع اما من الادلة الشرعية الصريحة او من حجج بعض الناس التي
 يعتمد عليها بعض الجاهلين او المتأولين في الجملة ثم هؤلاء المعارضون لهم بها مقالة
 احدهما ان يقولوا فاذا ثبت ان بعض البدع ليس يفتيح بل يكون حسنا فهذا
 يقولونه بعضهم والمقام الثاني ان يقال عن بدعة معينة وهذه البدعة حسنة
 لان فيها من المصلحة كبيت وكبيت وهو لا ريب المعارضون يقولون ليست كل بدعة
 ضلالة والجواب اما ان القول بان شر الامور محدثاتها وان كل بدعة ضلالة و
 كل ضلالة في النار والتحذير من الامور المحدثات فهذا نص رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا يجعل
 لاحد ان يدفع دلالة على ذم البدع ومن نازع في دلالة فهو مراغم واما المعارضة
 فالجواب باحد الجوابين اما ان يقال ان ما ثبت حسنة فليس من البدع فيبقى لعدم
 محفوظ لا خصوص فيه واما ان يقال ما ثبت حسنة فهو مخصوص من العموم والعام
 الخصوص دليل فيما عدا صورة التخصيص ثم التخصيص هو الادلة الشرعية من الكتاب
 والسنة والاجماع لضحا واستنباطا واما عاودة بعض البلاد او اكثرها او قول
 كثير من العلما والعباد او اكثرهم او نحو ذلك فليس مما يصح ان يكون معارضا لكلام

رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى يعارض به ومن اعتقد ان اكثر هذه العادات
المخالفة للسنة مجمع عليها بنا على ان الامة اقرتها ولم تنكرها فهو مخطئ في هذا الاعتقاد
فانه لم يزل ولا يزال في كل وقت من ينهى عن عادات العادات المحمّدية المخالفة للسنة
و لا يجوز دعوى الاجماع بعمل بلاد او بلد من بلاد المسلمين فكيف يعمل طوائف منهم
اذا كان اكثر اهل العلم لم يعتمدوا على عمل اهل المدينة واجماعهم في عصر
مالك بل رأوا السنة حجة عليهم كما هي حجة على غيرهم مع ما اتوه من العلم والايمان
فكيف يعتمد المؤمن العالم على عادات اكثر من اعتمادها عاتمه او من قيده العاتمة او قوم
متراون بالجهالة لم يرسخوا من العلم ولا يعدون من اولى الامر ولا يصلحون للشورى
ولعلمهم لم يتم ايمانهم بالله وبرسوله وقد دخل معهم فيها بحكم العادة قوم من اهل الفضل
من غير روية او شبهة حسن احوالهم فيها ان يكونوا فيها بمنزلة المجتهدين من الامة
الصدقين والاحتجاج بمثل هذه الحجج والاحجاف عنها معلوم انه ليس طريقة اهل
العلم لكن لكثرة الجهالة قد يستند الى مثلها خلق كثير من الناس حتى المنتسبين الى العلم
والدين وقد يبدى ذو العلم والدين له فيها مستند اخر من الادلة الشرعية والتدعيم
ان قوله بها وعلمه بها ليس مستندا الى ما ابداه من الحجج الشرعية والكتابية شبهة وانما
مستند الى امور ليست مأخوذة عن الله ورسوله من انواع المستند التي يستند
اليها غير اولى العلم والايمان وانما تذكر الحجج الشرعية حجة على غيره ودفعاً لما يناظره
المجادلة المحمودة انما هي ابدال المدارك والظهار بالحجج التي هي مستند الاقوال الاعمال
واما الظهار الاعتماد على ما ليس هو المعتمد في القول والعمل فنوع من النفاق في العلم
اجدل والكلام والعمل ايضا فلا يجوز حل قوله عم كل بدعة ضلالة على البدعة التي
نهي عنها بخصوصها لان هذه تعطيل لفائدة هذا الحديث فان ما نهى عنه من الكفر
الفسوق والنوازع المعاصي قد علم بذلك النبي انه قبيح محرم سواء كان بدعة او لم يكن

بدعة فاذا كان لا منكر من الدين الا ما نهي عنه بخصوصه سواء كان مفعولا على عهد رسول الله
 او لم يكن وما نهي عنه فهو منكر سواء كان بدعة او لم يكن معار وصف البدعة عدم التماثل
 لا يدل وجوده على القبح ولا عدمه على الحسن بل يكون قوله كل بدعة ضلالة بمنزلة قوله
 كل عادة ضلالة او كل ما عليه العرب والعجم فهو ضلالة ويراد بذلك انما نهي عنه من
 ذلك فهو الضلالة وهذا تعطيل المخصوص من نزع التخریص والالتحاد وليس من نوع
 التاويل السائغ فيه من المفاسد شيئا واحدا مستقوذا الاعتماد على هذا السند في
 علم انه منهي عنه بخصوصه فقد علم حكمه بذلك النهي وما لم يعلم فلا يندرج في هذا الحديث
 فلا يثبت في هذا الحديث فائدة مع كون النبي صلى الله عليه وسلم كان مخاطب به في الحج
 وبعده من جوامع الحكم والثاني ان لفظ البدعة ومعناها يكون بها لعدم التأثير
 فتعليق الحكم بهذا اللفظ والمعنى تعليق له سائر التأثير له كسائر الصفات العدمية التأثير
 والثالث ان الخطاب بمثل هذا اذا لم يقصد الا الوصف الآخر وهو كونه منبها عن
 كتمان لما يجب بيانه وبيان لما يقصد بظاهرة فان البدعة والنهي النسخا من بينهما عموم
 وخصوص اذ ليس كل بدعة عنها نهي خاص وليس كل ما فيه نهي خاص بدعة فالتكلم
 باحد الاسمين واردة الاخر تبليس محض لا يبيح للشك الا ان يكون مدلسا كما
 لو قال لا تسوء عني بالفرس والفرس عني بالاسود والاربع ان قوله كل بدعة ضلالة واما
 ومحدثات الاسود اذا اراد به ما فيه نهي خاص كان قد احالهم في معرفة المراد بهذا النسخا
 على ما يحيط باكثره الا النسخا من الامة ومثل هذا لا يجوز بحال النسخا من الامة اذا
 اراد به ما فيه النسخا من الامة كان ذلك اقل مما ليس فيه نهي خاص من البدع فانك
 لو تأملت البدع التي نهي عنها باعيانها وما لم ينه عنها باعيانها وجدت هذا النسخا
 هو الاكثر واللفظ العام لا يجوز ان يراد به الصور القليلة والنسخا من الامة في هذه الوجوه غير
 توجب القطع بان هذا التاويل فاسد لا يجوز حمل الحديث عليه سواء اراد المتأول ان

يعضد التأويل بدليل صاف اوله يعضده فان على المتناول بيان جواز ارادة المعنى الذي
حمل الحديث عليه من ذلك الحديث ثم بيان الدليل الصاف له الى ذلك وهذه الوجوه
جميع جواز ارادة هذا المعنى بالحديث فهذا الجواب عن مقامه الاول واما مقامه الثاني
ففيقال هو ان البدر تنقسم الى حسن وقبيح فهذا القدر لا يمتنع ان يكون هذا الحديث والا على
قبح الجميع لكن اكثر ما يقال انه اذا ثبت ان هذا حسن يكون مستثنى من العموم والا فلا يصلح
ان كل بدعة ضلالة فقد بان الجواب عن كل ما يعارض به من انه حسن وهو بدعة فاما
انه ليس بدعة واما انه مخصوص فقد سلمت دلالة الحديث وهذا الجواب انما هو عما ثبت
حسنه فاما امور اخرى قد زلن انما حنثه وليست بحنثه وامور يجوز ان تكون حنثه
فلا تصح المعارضة بها فلا يجاب عنها بالجواب المركب وهو ان ثبت انه حسن فلا يكون
بدعة او يكون مخصوصا وان لم يثبت انه حسن فهذا داخل في العموم واذا عرفت الجواب
عن هذا المعارضة باحد الجوابين فعلى التقديرين الدلالة من الحديث باقية لا تزول باذنه ولا يحل
لاحد ان يقال بهذا الكلمة الساجدة من رسول الله صلى الله عليه وسلم الكلية وهي قوله كل بدعة ضلالة
بلسبب عمومها وهو ان يقال ليست كل بدعة ضلالة فان هذا الى مثاقفة الرسول قوله
منه الى التأويل بل الذي يقال فيما ثبت انه حسن من الاعمال التي قد يقال هي بدعة
ان هذا العمل المعين مثلا ليس بدعة فلا يندرج في الحديث او وان اندرج لكنه مستثنى من
العموم لدليل كذا وكذا اقوى من العموم مع ان الجواب الاول اجمود وهذا الجواب
فيه نظر فان قصد التعميم المحيظ ظاهر من رسول الله صلى الله عليه وسلم الكلمة الساجدة فلا يبعد
عن مقصوده بالي هو وامى صلى الله عليه وسلم فاما صلوة التراويح فليست
بدعة في الشرعية بل سنة لقول رسول الله صلى الله عليه وسلم وفعله فانه قال ان الله فرض عليكم
صيام رمضان وسنت لكم قيامه ولا صلواتها جافة بدعة بل سنة في الشرعية بل
قد صلاها رسول الله صلى الله عليه وسلم في الجماعة في اول شهر رمضان وليست بل ثلاثا وصالها

ايضا في العشر الاواخر في جمعة مرات وقال ان الرجل اذا صعد مع الامام حتى ينصرف
 كتب له قيام ليلة لما قام بهم حتى حسبوا ان يفوتهم الصلاح رواه اهل السنن وبهذا
 الحديث اتج احمد وغيره على ان فعلها في الجماعة افضل من فعلها حال الافراد
 في قوله هذا ثم عيب لقيام رمضان خلف الامام وذلك او كد من ان تكون سنة
 مطلقة وكان الناس يصلونها جماعات في المسجد على عهده ولقبرهم واقرا سنة
 منه صلعم واما قول عمر رضي الله عنه نعمت البدعة هذه فكثر المجتهدون بهذا الوارد
 ان ثبتت حكما لقول عمر الذي لم يخالف فيه لقوا قول الصحاب ليس بحجة فكيف
 يكون حجة لهم في خلاف قول رسول الله صلعم ومن اعتقد ان قول الصحاب حجة
 فلا يعتد اذا خالف الحديث فعلى التقديرين لا تصح معارضة عموم الحديث بقول
 الصحاب الذي لم يخالف على احد الروايتين فيفيدهم بداحسن تلك البدعة واما
 غيره فلا نقول اكثر ما في هذا التسمية عمر تلك بدعة مع حسنها وهذه تسمية لغوية لا
 شرعية وذلك ان البدعة في اللغة تعم كل ما فعل ابتداء من غير مثال سابق واما
 البدعة الشرعية فلم يدل عليه دليل شرعي فاذا كان نص رسول الله صلعم قد دل
 على استحباب فعل او ايجابه بعد موته او دل عليه مطلقا ولم يعمل به الا بعد موته صح
 ان يسمى بدعة في اللغة لانه عمل مبتدء به كما ان نفس الدين الذي احيى النبي صلعم يسمى
 بدعة ويسمى محمدنا في اللغة كما قالت رسل قريش للنجاشي عن صحاب النبي صلعم ما
 لي احببته ان هو لا يخرجوا من دين ابا بهم ولم يدخلوا في دين الملك وجار وليرين
 محدث لا يعرف ثم ذلك العمل الذي دل عليه الكتاب والسنة ليس بدعة في الشرع
 وان يسمى بدعة في اللغة فلنقط البدعة في اللغة اعم من لفظ البدعة في الشريعة وقد علم
 ان قول النبي صلعم كل بدعة لم يرد به ان كل عمل مبتدء فان دين الاسلام بل كل
 جازت به الرسل فهو عمل مبتدء وانما ابتداء من الاعمال التي لم يشير عنها صلعم

واذا كان كذلك قد كانوا يصيرون قيام رمضان على عبده جماعة وفردى وقد قال لهم
 في ليلة الثالثة والرابعة لما اجتمعوا انه لم ينعني من الخروج اليكم الا كراهته ان يفرس
 عليكم فصلوا في بيوتكم فان افضل صلوة المروفي بيته الا المكتوبة فعلى النبي صلعم عدم
 الخروج خشية الافتراض فعلم بذلك ان المقتضى قائم وانه لو لا خوف الافتراض لم يخرج
 اليهم فلما كان في عهد عمر بن الخطاب على قارى واحد واسرج المسجد فصارت هذه الهيئة و
 هى اجتماعهم في المسجد على امام واحد مع الاسراج علام ليعلموا به من قبل فمضى بدته في اللغة
 سنة بذلك ولم يكن بدته شرعية لان السنة اقتضت انه على صراح لو لا خوف الافتراض
 زال بوجه صلعم فاشقى المعارض وبهذا اجمع القرآن فان المانع من جمعه كان على عهد رسول
 الله صلعم ان الوحي كان لا يزال ينزل فيغير الله ما يشاء ويحكم ما يريد فلو جمع في مصحف احد
 النسخ وتغير غيره كل وقت فلا استقر بموته صلعم واستقرت الشريعة بموته صلعم من
 الناس من زيادة القرآن ولقعه وامنوا من زيادة الايجاب والتخيم والمقتضى للعمل
 قائم بسنة صلعم فعل المسلمون بمقتضى سنة وذلك العمل من سنة يسمى في اللغة
 بدته وصار هذا الفنى عمر بن الخطاب وخبير والنصارى بنجران ونحوها من ارض العرب فان النبي
 صلعم عهد بذلك في مرضه فقال اخرجوا اليهود والنصارى من جزيرة العرب وانا ننفذ
 البكرى لا اشتغاله بقتال اهل الردة وشر وسعد في قتال فارس والروم فلم يكن من
 ذلك فعل ما امر به النبي صلعم وان كان الفعل قد يسمى بدته في اللغة كما يقال قال اليهود
 كيف تخرجنا وقد اقرنا ابو القاسم ولما جاءوا الى على رضي الله عنه في خلافة قاراء ولمنه عاتق
 وقالوا كتبك بخطك فامتنع من ذلك لان ذلك كان به عهد رسول الله صلعم وكذلك
 قوله صلعم خذوا العطاء ما كان عطاء فاذا كان عموضا عن دين احدكم فلا تأخذوه فلما صار
 الامراء ليعلمون مال الله لمن يعينهم على اموالهم وان كانت معيتهم من امتنع من اخذ
 مبتغا سنة رسول الله صلى الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم وان كان ترك قبول

العطاء من اولى الامر محمد ثا لكن لما احدثوا احدث لهم حكم آخر بسنة رسول الله صلعم و
 كذلك دفعه الى ابيان بن خنيصة سيفاً وقوله قاتل به المشركين فاذا رايت المسلمين
 قد اقتتلوا فاكسر فان كسره سيفه وان كان محمد ثا حيث لم يكن المسلمون يكسرون سيفهم
 على عهد رسول الله صلعم لكن هو بامر صلعم ومن هذا الباب قال ابو بكر لما لعى
 الزكوة فانه وان كان بدته لغوية من حيث ان النبي صلعم لقاتل احدا على اتياء الزكوة
 فقط لكن لما قال امرت ان اقاتل الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمد
 رسول الله فاذا فعلوا ذلك عصموا مني وماربهم واموالهم الا بحقها وحسابهم على الله
 وقد علم ان الزكوة من حقها فلم يعصم من منع الزكوة كما بينه في الحديث الآخر يصح
 حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله وليقربوا الصلوة وليؤتوا الزكوة
 وهذا باب واسع الضابط في هذا والله اعلم وقد يقال الناس لا يجدون شيئاً الا لانهم
 يرونه مصلحة او لو اعتقدوا مفسدة لم يجدوه فانه لا يدعو اليه عقل ولا دين فآراءه
 الناس مصلحة نظر في اسبب المحجوج اليه فان كان السبب المحجوج اليه امر احدث بعد
 النبي صلعم من غير تفریط منافية فديحوز احداث ما تدعو الحاجة اليه وكذلك النكاح ^{المقتض}
 بفعله قائماً على عهد رسول الله صلعم لكن تركه النبي صلعم لمعارض زال بموته ولما لم يجد
 سبب يحرج اليه او كان اسبب ^{المقتض} على عهد رسول الله صلعم موجوداً ولو كان
 مصلحة ولم يفعل فعلم انه ليس بمصلحة واما ما حدث ^{المقتض} له بعد موته من غير معصيته
 المخلق فقد يكون مصلحة ثم يهتد للمفقه طريقان احدهما ان ذلك يفعل ما لم يبين عنه
 وهذا قول القائلين بالمصالح المرسله والثاني ان ذلك لا يفعل ان لم يجر به و
 هو قول من لا يرى اثبات الاحكام بالمصالح المرسله وهو لا يرى ان منهم من لا يثبت
 الحكم ان لم يدخل في لفظ كلام الشارع او فعله او اقراره وهم نقاة القياس ومنهم من
 يشبهه بلفظ الشارع او اجتهاده وهم القياسيون فاما ما كان ^{المقتض} لفعله موجوداً

لو كان صلته ومع هذا لم يشتره فوضعه ^{تعيين} لدين الله وانما دخل فيه من ينسب الى تغيير دين الله
 من الملوك والعلماء والعباد او من نزل منهم باجتهاده كما روى عن النبي صلعم وغير
 واحد من الصحابة ان اخرون ما اخاف عليكم زلزاله عالم وجدال منافق بالقرآن وانتم ضلوا
 فمثل هذا القسم الاذان في العيدين فان هذا ما احدثه بعض الامراء انكره المسلمون
 لانه بدعة فلو لم يكن كونه بدعة وليلا على كراهته لقبيل هذا ذكر الله ودعاء للخلق الى عبادة الله
 فيدخل في العمومات كقولنا ذكر الله وذكرنا كثيرا او من حسن قولنا من دعا الى الله او ففعل
 على الاذان في الجمعة فان الاستدلال على حسن الاذان في العيدين اقوى من الاستدلال
 على حسن اكثر البدع بل يقال هذا تركه رسول الله مع وجود ما يعتقد مقتضيا وزوال المناغ
 وتركه كذلك سنة كما ان فعله سنة فلما امر بالاذان في الجمعة وصل العيدين بل اذنا
 ولا اقامته كان ترك الاذان فيها سنة فليس لاحد ان يزيد في ذلك بل الزيادة في ذلك
 كالزيادة في اعداد الصلوات او اعداد الركعات او صيام الشهر او الحج فان رجلا لو احب
 ان يصلي النظم خمس ركعات وقال هذا زيادة على صلح لم يكن له ذلك وليس له ان يقول
 هذه بدعة حسنة بل يقال له كل بدعة ضلالة وسنن لغلم ان هذا ضلالة قبل ان نعلم نياتنا
 عنها او نعلم ما فيها من المفرة فهذا مثال لما احدث مع قيام المقتضى له وزوال المناغ
 لو كان خيرا فان كل ما يبدى بالمحدث لهذا من الصلوة او يستدل به من الادلة قد كان غلبا
 على عهد رسول الله صلعم ومع هذا لم يفعل رسول الله صلعم هذا الترك سنة خاصة
 على كل عموم وكل قياس ومثال ما حدثت الحاجة اليه من البدع بتفريط من الناس تقديم
 خطبة في العيدين فانه لما فعله بعض الامراء وانكره المسلمون لانه بدعة واعتذر
 من احدثه بان الناس قد صاروا ينفضون قبل سماع الخطبة وكانوا على عهد رسول الله
 صلعم لا ينفضون حتى يسبحوا واكثرهم فيقال له سبب هذا قفر طبع فان النبي صلعم كان
 يخطبهم خطبة كان يقصد بها تفهم وتبليغهم وهدايتهم وانت قصدك اقامته رياسته وان

قصدت صلاح ودينهم فلا تعلمهم ما ينفعهم فهذه المعصية منك لا تبغ لك احداث معصية
 آخر بل الطريق الى ذلك ان تتوب اليه وتبتغ سنة نبيه وقد استقام الامر وان استقم
 فلا اسالك الا عن عملك لا عن علمهم ويزان المعنيان من فهاها الحجة عنه كثير من شبه البدع
 السائدة فانه قد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ما احدث قوم بدعة الا نزع عنهم من السنة
 مثلها وقد اشترت الى هذا المعنى فيا تقدم وبديت ان اشترائع اغذية القلوب متى اعتدت
 القلوب بالبدع لم يبق فيها فضل للسنن فيكون بمنزلة من اغتذى بالطعام انجسيت و
 حاة الامر وانما احدثوا انواعا من سياسات السجاسة من اخذ اموال لا يجوز اخذها وعقوب
 على الجرائم لا يجوز لانهم فرطوا في المشرع من الامر بالمعروف والنهي عن المنكر والافلو قبضوا
 ما ليس بقبضه وضعوه حيث ليس بوضع طالمين بذلك اقامة دين الله لا رايسته
 لانفسهم واقاموا السجد والمشرقة على الشرف والوضيع والقريب والبعيد تحرس في
 تر عليهم وترسلهم للعدل الذي شرعه الله فاحتاجوا الى المكوس الموضوعة ولا الى العقوبة
 السجاسة ولا الى من يحفظهم من البعيد والمستغدين كما كان الخلفاء الرشدين وعمر بن
 عبد العزيز وغيرهم من امراء بعض الاقاليم وكذلك اذا اقاموا كتاب الله وفقهوا ما فيه من
 النيات التي هي حجج الله وما فيه من الهدى الذي هو العلم النافع والعمل الصالح واقاموا
 حكمة الله التي بعث رسوله وهي السنة لوجودها فيها من انواع العلوم النافعة ما يحيط
 بعلم العامة عامة الناس وتبينوا حيلته بين الحق والمطل من جميع اخلق بوصف الشهادة
 التي جعلها الله لهذه الامة حيث يقول وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء
 على الناس ولا تكونوا منكم عدا ابتداء المبتدعون من الحجج الفاسدة التي يزعج بها
 الكلاميون انهم يفسرون بها اصل الدين ومن الرأى الفاسد الذي يزعم القياسيون
 انهم يتبعون فروع الدين وما كان من الحجج صحيحا ومن الرأى سديدا فذلك له اصل في
 كتاب الله وسنة رسوله فممن فمنهم وحرمة من حرمة وكذلك العبادة اذا تعبدوا

بما شرع من الاقوال والاعمال ظاهرا وباطنا وذاقوا طعم الكلام الطيب والعمل الصالح
 الذي بعث الله به الرسول وحجوا في ذلك من الاحوال الزكية والمقامات العلية و
 النتائج العظيمة ما يعينهم عما قد احدث في نوعه كالتيخير ونحوه من السماعات المبتدعة
 الصارفة عن سماع القرآن والنوع من الما ذكره والا وادلفقها بعض الناس او في
 قدره كزيادات من التعبدات احدثها من احدثها لنقص متك بها بالمشروع منها والحقان
 كثير من العلماء والعباد بل الامر معذور فيما احدثه لنوع اجتهاد فالغرض ان يعرف
 الدليل الصحيح والحق التارك له قد يكون معذورا لاجتهاد بل قد يكون صدقيا عظيما
 فليس من شرط التصديق ان يكون قوله كله صحيحا وعمله كله سنة اذا كان يكون بمنزلة النبي
 صلى الله عليه وسلم وبذا باب واسع والكلام في النوع البدع واحكامها وصفاتها
 لا يتسع له هذا الكتاب وانما الغرض التنبيه على ما يزيل شبهة المعارضة للمحدث الصحيح الذي
 ذكرناه ويعرف ان النصوص الدالة على ذم البدع مما يجب العمل بها الوجه الثاني
 في ذم المواسم والاعيان والمحدثات ما يشتمل عليه من الفساد في الدين واعلم انه ليس كل ما
 ولا اكثر الناس يدرك فساد هذا النوع من البدع لاسباب اذا كان من جنس العبادات
 المشروعة بل هو الالباب هم يدركون بعض ما فيه من الفساد والوجوب على الخلق اتباع
 الكتاب والسنة وان لم يدركوا ما في ذلك من المصالح والمفسدة فتنبه على بعض فساد
 الخ ودر مقمعه احمدية بحجاب لمعه كبنية مرقوم هت وما قيل ان تدوين علم الصرف
 والنحو واللغة والبلاغة والفقه واصول الفقه والكلام والهجرج والتقدير والبحث
 في مسائلها واعراب القرآن وبنابر المدارس وتصنيف الكتب ونحوها امور متخنة مع
 انها بدعة فاجواب اننا لانعلم انها بدعة بالمعنى المذكور الا ترمى اليها ثابتة بالاجماع
 وقياسات المجتهدين ولا ريب في انها دليلان شرعيان وما ثبت بدليل شرعي ليس ببدعة
 قال الخطابي كل شيء احدث على غير مثال اصل من اصول الدين وعلى غير عبارة وقيل

فهو بدعة وضلالة واما ما كان منها مبنيًا على قواعد الأصول ومردودا اليها فليس بدعة
 ولا ضلالة انتهى وذكر العيني في عمدة القاري والمراد بها هي المحدثات الامور ما حدث
 وليس له اصل في الشرع ويسمى في عرف الشرع بدعة وما كان له اصل يدل عليه الشرع
 فليس بدعة انتهى وبه قال الحافظ ابن حجر في فتح الباري وزاد عليه فالبدعة في عرف
 الشرع مذمومة بخلاف اللغة انتهى وقد نقل عن الغزالي انه قال المذابة عون للاصلاح
 وقت الصلوة وتصنيف الكتب عون للتعليم والتبليغ ونظم الدلائل لم يشبه الملاحدة
 والفرق الضال انتهى عن المنكر وذبح عن الدين فكل منها ما ذون فيه بل ما موربه لان البنية
 الغير السنية ما لم يتج اليه الاوائل ثم احتاج اليه الاواخر ورأوه حسنا على سبيل الاجماع
 بل انزعج انتهى وكذلك قال ابن سيرين على الافندي في الطريقة المحمدية لكن قال بعد قوله
 ما موربه وعدم وقوعه في الصدر الاول اما لعدم الاحتياج او لعدم القدرة لعدم
 اسال او لعدم التفرض بالاستشغال بالاهم او نحو ذلك ولو تتبععت كل ما قيل فيه بدعة
 حسنة من جنس العبادة وجدته ما ذونا فيه من الشارع استارة هو دلاله
 انتهى واما ما نقل عن الشافعي رحمه الله المحدثات من الامور فمراد بان احدها ما حدثت
 كتابا او سنة او اثر او اجماعا فهو البدعة الضلالة الثانية ما حدثت من الخير لا ضلالة
 فيه لواحد من هذا فبهذه محدثة غير مذمومة فاول بان مراده من المحدثات المحدثات بعد رسول
 الله صلعم لا المحدثات الشرعية فان كلها مذمومة ليس شيء منها بخير وهي امور احدثت بدو
 وليس شرعي ومن المخالف ما لم يوافق وماليس مخالفت ما كان موافقا قال ابن الملك
 في شرح كل محدثة بدعة امي كل خصلة محدثة في بدعة ومعنى المحدثات والبدعة في اللغة
 واحد ولكن المراد بالبدعة في الحديث المخالفة للسنة يعني كل خصلة اتى بها حديثا لم
 النبي عليه السلام فهي مخالفة للسنة ومخالفة السنة ضلالة انتهى كيف وقد قال الشافعي
 كل من تكلم بكلام في الدين او في شيء من هذه الاوهام وليس فيه امام متقدم من النبي صلعم

او اصحابه فقد احدث في الاسلام حدثا وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احدث حدثا او كلف
 محدثا في الاسلام فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل
 احسنه على الناس لم يقبله رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يفعله ولم يقره مع وجود المقتضى
 وعدم المانع ولم يدل عليه دليل شرعي فعدمه سنة و طريقه مسوكة في الدين فلا محالة
 يكون احداثه خلافا للسنة و رفعه له واليه يشير قوله عليه السلام ما احدث قوم بدعة
 الا رفع مثلها من السنة وقول حسان ما ابتدع قوم بدعة في دينهم الا نزع اليه من
 سنتهم مثلها فمن قال ان كل بدعة تزام السنة وتنازعها فهي مذمومة لو كان مرادها
 من البدعة ما احدث بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن المزاممة والمنازعة ما قلنا به هنا فكل ما
 حق والا فباطل وقوله عليه السلام من سن في الاسلام سنة حسنة السعيد لم يؤسلم
 من فيه بمعنى احدث كان المراد من سنة احسنه ما احدث بدليل شرعي كالقباض والاجماع
 فلا بد من تخصيص من باهل القياس والاجماع وقوله عليه السلام من ابتدع بدعة ضلالة
 لا يرصاها الله ورسوله الحديث ليس بحجة على منكري تقييم البدعة الشرعية لان ذكر
 الضلالة بعد البدعة بيان للواقع كما ان قوله لا يرصاها الله ورسوله بعد ما بيان له
 وصفة كاشفة لها على ان المعنى التخليص ما قال من ثم رسول الله صلى الله عليه وسلم باخذ خالد اللوار في غزوة مؤتة
 مع عدم امره صلى الله عليه وسلم فبوابه لوجود منها انه لم يرو عنه امره صلى الله عليه وسلم باخذ
 اللوار بعد الثنية بل روى انه صلى الله عليه وسلم قال ان قتل عبد الله بن رواحة فامر
 المسلمون من شاروه فلما قتل عبد الله بن رواحة اجمع المسلمون على اماره خالد بن
 الوليد فاخذ خالد اللوار فقوله عليه السلام هذا كان امر باخذ اللوار وما قال ان النبي صلى
 الله عليه وسلم مدح بلالا على صلواته كعتين كلما تواضعا مع انه لم يائمه عنه صلى الله عليه وسلم
 فبوابه ان عدم اخذه عنه صلى الله عليه وسلم نهي لا يفهم مما روي في الصحيحين عن ابي هريرة قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لبلا عند صلوة الفجر يا بلال حدثني بارجى عمل علمته في الاسلام

فانی سمعت وف تعلیک بین یدیتی فی السجدة قال ما علمت علما ارجی عندی انی لم تظهر
 طهورا فی ساعه من لیل او نهار لا صلیت بذلک الطهور ما کتب لی ان اصل فیجوز
 ان کان اخذه عن رسول الله صلعم من غیر ان یتب له ان شئت اقمدری در سائله زودیت
 نوشته اعلم ان اطلاق البدعة غالبا فی القیمة و هی العمل المحدث فی الدین و حکمته ما یتبع
 الی احداثه فی الدین لضرورة و هی ذهاب الدین او نقصانه و مثاله کتابه القرآن و اعلم
 و کتابه الحدیث و اخراج قواعد الفروع و الصرف و اصول الفقه و اصول الکلام لا یناهن
 باب حفظ الدین و هو فرض و کان الاولون یکرهون کتابه الحدیث لئلا یتغفل الناس
 بها عن الحفظ و قالوا احفظوا کما یحفظ و لذا کره ابو بکر رضی الله عنه تصحیف القرآن فی
 مصحف و قال کیف نفعل شیئا لم یفعله رسول الله صلعم حتی اشار الصحابة الیه فوافوا
 من تحاسل الناس و من ان یقع نزاع فی کلمة فلا یوجد اصل یرجع الیه فکتب و در البیضاء
 مستطورت جمع قرآن و ترتیب سور نماز تراویح بهیئت مخصوصه و اذان اول برآ
 نماز جمعه و اعراب قرآن مجید و مناظره اهل بدعت بدلائل نقلیه و تصنیف کتب حدیث
 و تبیین قواعد نحو و تنقید رواة حدیث و اشتغال باستنباط احکام فقهیه بقدر حاجت
 همه از قبیل ملحق بائنة است که در قرون مشهوره لها بانجیم روج گردید و به آن تعامل با
 غیر در آن قرون جاری شده چنانچه بر همه فن تاریخ پوشیده نیست انشته و معین
 بن صفی در شرح اربعین نووی نوشته خان قلت قد اشتمر البدعة نوعان حسنة
 و سببة فلیف کل بدعة ضلالة بلا تخصیص قلت المراد من البدعة فی الحدیث البدعة الشرعیة
 و هی عمل لیس له دلیل شرعی و کل ما فعله او امره الشارع صلی الله علیه وسلم فعله او لم یفعله
 و سوائه قد فعل علی عبده و لم یفعل علی عبده لانقضاء شرط الفعل او وجود مانعه امر
 ایجاب او استحباب فهو لیس ببدعة شرعیة و البدعة فیما اشتهر ان البدعة نوعان بدعة
 لغویة و هی ما بدع و اخترع اعم من البدعة الشرعیة و قول عمر بن الخطاب فی التواضع نعمت البدعة

مراده بدعة لغوية لان التراویح سنة سنهار رسول الله صلعم و فعلها ليلتين من اول رمضان
وثلث ليل من آخره ثم تركها لئلا يحكم بغير ضيقها الشفقة على امتهم ثم اذا زال هذا الوهم ادا
عبره وكذا القول في جميع المصحف لعثمان في زمن النبي عم ينزل الوحي وبتغير الاحكام
وترقيته فلما يكن اجمع ثم اذا زال هذا المانع جمعه عثمان و ما قيل المراد من البدعة غير
وردا النبي عنها فردود لعدم فائدة الحديث المتفق على انه جوامع الكلم كما لا يخفى ولانه
يلزم انه عليه السلام بين شيئا غير مقصود ظاهره و ما بين المراد منه و تاخير البيان غير جائز
عن وقت الحاجة فان بين البدعة و ما ورد النبي عنه عموم و خصوص و اراد من العام
فليسا من افراده فهو كمن قال كل ما عليه الامة فهو ضلالة ثم يقول اردت ما عليه الامة
وردا النبي عنه و هذا تحريف و قول باطل و فيه مفاسد اخر لا تفر من المتامل اشبه مع الذين
بن عبد السلام كه مصافح بعد العصر و الفجر امثال بدعت مباحه ذكر نموده شيخ
على قارى در هر قاة نوشته اى عند الشافعية و اما عند الحنفية فكرهتة لفته و نودى
از علمائى شافعية كه اول اباحت آن بعد غز الدين بن عبد السلام بشرح و بسط با قامت
دليلي بيان نموده ابن حجر عسقلاني از شافعية در فتح الباري و شيخ على قارى در هر قاة و آيه
بن على الرومى در مجلس بر بخش پرداخته اند و صاحب در مختار كه اتقوا نودى و نودى
خصوص کرده صاحب رد المحتار تعقب وى کرده چنانچه بذيل قوله كما افاده النووى
فى اذكاره نوشته لکن قد يقال ان المولامة عليها بعد الصلوة خاصة قد لودى بجهله
الى اعتقاد و سنتها فى خصوص هذه المواضع و ان لها خصوصية زائدة على غير ما منع على
كلامهم لم يفعلها احد من السلف فى هذه المواضع و كذا قالوا بسنية قرارة السور
الثلث فى الوتر من الترك احيانا لئلا يعتقد وجوبها و نقل فى تبين المحارم عن الملتقط انه
ذكره المصافح بعد ادا الصلوة بكل حال لان الصحابة رض الله تعالى عنهم ما صافحو بعد
اداء الصلوة و لا من سمن الروافض آيه ثم نقل عن ابن حجر من ان شافعية انها بدعة

مكرهته لا اصل لها في الشرع وانه ينيب صاحبها اولاً ويعز ثانياً ثم قال وقال ابن السكيت
 من المالكية في المدخل انما من البدع وموضع المصافحة في الشرع انما هو عند لقاء مسلم
 لا خيمه لا في اداء الصلوات فيحيث وضعا الشارع لا يضعها فينبذ عن ذلك ليعبر
 فاعله لما اتى به خلاف السنة آه ثم اطال في ذلك فخرج به آه اختلفت وبديل قوله و
 عليه يحمل ما نقله عنه شارح الجمع من انها بعد الفجر والعصر ليس بشئ نوشته امي عن
 النووي في شرحه على صحيح المسلم كما صرح به ابن ملك في شرح الجمع فافهم اقول وهذا
 العمل يعيد جدا والظاهر انه مبني على اختلاف راي الامام النووي في كتابه وانه في
 شرح مسلم نظر الى ما يلزم عليه من المحذور والى ان ذلك بخصوصه غير مأمور به فلا يعارض
 ما قدمناه عن الملتقط من انها من سنن الروافض والله اعلم اشته وأقصد في رسالة
 رد بدعات از عده نقل كرده ومن البدع المكرهته زخرفة المساجد وتزيين المساجد
 والمصافحة عقيب الصبح والعصر والجمعة والاذان الشذراء لبيعة الجمعة اجتماعاً واخيراً
 الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم قبل الاذان وبعده وقراءة بعض آيات القرآن
 قبل الاذان وقراءة حديث في الكلام حالة الخطبة قبل الصعود وعلى المنبر وقراءة الفاتحة
 والمعوذات ومدح السلاطين وذكرهم قبله وفي الخطبة ونيز أقصد في درين رسالة نوشته
 وفي الملتقط تكره المصافحة بعد اداء المكتوبة في كل حال لان الصحابة رضی الله عنهم
 ولا انها من سنن الروافض اشته وباقی روایات منع مصافحة بعد العصر والفجر وصلوة
 وصلوة عید را در تفهیم السائل باید دید قوله صلاً من بعد ذكر منوده عبارت سیرت
 شامی را در باب مولد خیر البشر صلی الله علیه وسلم اقول احمد بن محمد مصري در قول
 معتمد از ائمہ مذاہب اربعه مانند ابو الحسن علی بن الفضل المتقدّم
 و ابو عبد الله ابن السكاج و ابو القاسم عبد الرحمن بن عبد المجید و محمد بن
 ابی بکر الخرمی و تلج الدین فاکهانی از مالکیه و علاء الدین بن اسمعیل شافعی

و حافظ ابو بکر بن عبد الغنی مشهور بابن النقطة حنفی و شرف الدین یحییٰ بن
 استقبایا علی مولود نقل موده و در قنادی قاسم شهاب الدین دودلج بابا صاحب تفسیر بحر موعود
 قنادی و خیرة الکلیین و کتاب نور الیقین لمن طلب الدین نیز از بدعات مذمومة
 بودن این عمل مسطور است و محمد بن سیر علی افندی حنفی در منبیه
 طریقه محمدیه در بیان بدعات مستنکرة نوشته و العاشر اجتماع النصار و توحید است
 بالجهر و خلوت تن فی بیت اجنبی و خروجین للتهنئة و التفرقة و العباد و زیارة القبور
 و الدعوة اذا کان للاجنبی و قراءتین مولود النبی صلی الله علیه وسلم بالجهر بحیث یسمعه
 الرجال من خارج البیت خصوصاً الذوات الازواج و الشواب مع الزنیة و الطیب و
 رجب بن احمد حنفی در شرح طریقه محمدیه نوشته و اما اجتماع النصار و مولود بن
 و توحید بن فقد ذکر الشعرانی فی تنبییه قال ابن الحاج و من جملة ما احدثوه من البدع
 مع اعتقادهم من کثر العبادات ما یفعلونه من المولد و قد احتوی ذلک علی بدع و
 محرمات و شتایمی در رد المحتار عشیمة در مختار نوشته اما لوند زیتا لایق و
 قندیل فوق الشیخ او فی المنارة کما تفعل النصار من نذر الفریث لعیدی عبد القادر
 و ترقده فی المنارة بجهة المشرق فو باطل و اقم منه النذر بقرارة المولد فی المنائر مع شتماله
 علی الغنار و اللعب و ایهاب ثواب ذلک الی حضرة المصطفی صلی الله علیه وسلم انتم
 و شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم تقی الدین ابن تیمیة حنبلی در صراط مستقیم نوشته
 و کذا لک ما یحدثه بعض الناس اما مضایاة للنصارى فی میلاد عیسی علیه السلام اما
 محبة للنبی صلی الله علیه وسلم و تعظیمه و الله حشم علی هذه المحبة و التعظیم باجتهاد و فی
 الاتباع لا علی البدع من اتخا ذ مولد النبی صلعم عیداً مع اختلاف الناس فی مولده
 فان هذا لم یفعله السلف مع قیام المقنن له و عدم المانع منه لو کان خیراً و لو کان
 ذراخیراً مضایاً و راجحاً لکان السلف رضی الله عنهم ائمة متوافقة کما نواشد محبة

رسول الله صلى الله عليه وسلم ولتعليمه منا وهم على الخير احرص وانما كمال محبته و
 تعظيمه في متابعتة واتباع امره واجبار سنته باطنا وظاهرا ونشر ما بعث به والجهاد
 على ذلك بالقلب واليد واللسان فان هذه طريقة السابقين الاولين من المهاجرين
 والانصار والذين اتبعوهم باحسان واكثر هؤلاء الذين تجدتهم حراصا على امثال هذه
 البدع مع ما لهم فيها من حسن القصد والاجتهاد الذي يرجى به المشوكة تجدتهم في
 امر الله رسول راغباً عما امروا بالانشاط فيه وانما مثلهم منزلة من يحكي المصحف ولا يقر
 فيه ولا يقر فيه ولا يتبعه ومنزلة من يحرر المسجد ولا يصلي فيه او يصلي فيه قلباً او
 بمنزلة من يتخذ المسابح والسجادات المزخرفة وامثال هذه الزخارف الطاهرة التي
 لم تشرع ويعجبها من الرياك والكبر والاشتغال عن المشروع ما يفسد حال صاحبها
 كما جاز في الحديث ما اشار على قوم قط الا زخرفوا مساجدكم اغتتبه وكسافى راكع الزخرف
 على مولد شمرد بعض ايشان مجهولين اند وبعض ايشان مطعون بالبلوغ لعن وبعض
 ايشان مكر مذکور ونسبت تجوز لبسوى بعض غلط من جهة ايشان حال ابن وحيد است
 كه حافظ ضياع الدين ازا براهيم سهروردى نقل کرده كه ان مشايخ المغرب كتبوا له خبر
 رفته جيفه وگفته فرايت منه غير شىء مما يدل على ذلك وحماد بن واصل گفته كه كان تهما
 بالمجازفة في النقل وابن نقطة گفته كه انه كان يدعى اشيار للاحقيقة لها وابن النجار گفته
 كه رايت الناس جميعين على كذبه وضعفه وادعاه يسماع ما لم يسمعه وتقا من لم يلقه وكاتب
 امارات ذلك عليه لاسمحة وآبوا الحسين بن المفضل گفته علمت انه متماون جري على الكذب
 وابن عساكر گفته انه كان يهتم في الرواية كذا في لسان الميزان ويوسف السجزي ويوسف بن
 علي بن زريق راكه وكس شمرد ههان يك كس هست كه در سيرت شاميه بدین دسوت
 مذکور گردیده وحميد بن البطاح ونصير الدين يك كس هست ونسبت تجوز لبسوى ابن
 افترست ناشى از القباس ابن الجوزى به ابن الجوزى هست باقى اين بحث در رساله

غایه الکلام که برای رد بدعت علی مولد موضوع است بشرح و بسط مذکور است و چیزی
 از آن در رد و فصولیات نیز بیان کرده ایم قوله ۱۱۵ شاه عبدالعزیز در فتوی جواز عرس
 نوشته اند الخ اقول که احمی فتوای شاه عبدالعزیز دهلوی در جواز عرس بیاید شونت
 غیر سد خود شاه عبدالعزیز در رجوع الشیاطین نوشته که هر بدعتی در عبادات بدنی محضه
 مثل صوم و صلوة و زکوة و غسل تطهیرت نوپیدا نماید همه سبیه است بدعت مباحه
 منحصر در عادات است مثل بچتن پلاؤ و رشادی و ماننگن و بدعت حسنه در عبادات
 مالیة مثل بنای مدارس و خانقاهات اما در عبادات بدنیة محضه پس بدعت نسیبانه
 مگر بدعت سبیه افتنه و اجتماع مردم و ختم کلام اند عبادات بدنیة محضه است و فتنه
 بر شیرینی یا طعام و تقسیم آن در حاضرین عبادت مرکبه از بدنیة و مالیة نه از عادات و
 باک نیست اشاره بسوی اباحت است و بدعت مباحه مستحبات و در صراط مستقیم
 شیخ الاسلام تقی الدین احمد بن عبدالحکیم مسطور است و اما اتخاذ قبور رسم اعیاد افهوت
 حرمة الله و رسوله و اعتقاد قصد بزه القبور فی وقت معین و الاجتماع فی العام عند
 فی وقت معین بر اتخاذ عید کما تقدم افتنه و در منج مسقیم فی تنبیه الصیغ و السقیم
 بذکر انواع مبتدعین مرقوم است و منهم من الذی دایت علیهم المشیئة اتخاذ عند
 مشائخهم سوفا فی کل عام و لیسونه یوم العرس افتنه و در تفسیر منظمی مرقوم است
 فلا يجوز لاحد ان یقول فی امر فنی علماء الشرع علی حرمة او کراهته ان مشایخ الصوفیة
 سوا کذلک و نحن نقتع سنتهم و الصیغ ان الصوفیة الکرام ما فعلوا قط علی خلاف مقتضی
 الشرع و اما الفساد من جهال اتباعهم و ایضا لا يجوز ما یفعله اجهال بقبور الاولیاء و
 الشهداء من السجود و الطواف حولها و اتخاذ الحرج و المساجد علیها و من الاحتمل
 بعد الحول کالاعیاد و لیسونه عرس افتنه و در آرشا و الطالبلین مسطور است
 اولیاء بلند کردن و گذاردن بران ساقنق و موس و امثال آن و چراغان کردن همه بدعت است

بعضی از آن حرام و بعضی مکروه است محمد نعیم الله بهر ایتی در مقامات مظهریه
 در ذکر و ضایای حضرت میرزا جاجانان رحمة الله علیه نوشته و تسمیات عرفی از عر
 و غیره مقید بناید بود که در کتاب آن شاعت بسیار است و شیخ عبدالحق
 و هلوی در مدارج النبوت نوشته و عادت نبود که برای میت جمع شوند و قرآن
 خوانند و ختمات خوانند نه بر سر گور نه غیر آن و این مجموع بدعت است نعم برای تغزیت اهل بیت
 جمع و تسبیه و صبر فرمودن ایشان راست و مستحب است اما این اجتماع مخصوص روز
 سوم و انتخاب تحفیات دیگر و صرف اموال فی وصیت از حق متعالی بدعت است و
 حرام است شاه ولی الله و هلوی در وصیت نامه نوشته دیگر از عادات شنیعه
 ما مردم اسراف است ما تم ها و سوم و چهلیم و شش ماهی و فاتحه سالبینه و اینهمه را در عرب
 وجود نبود مصلحت نیست که غیر تغزیت و ارشاد میت تا سه روز و اطعام ایشان یکشنبه
 رسمی نباشد استیضاح علی متقی اوستاد الاوستاد شیخ عبدالحق و هلوی در رساله
 رد بدعات تغزیت نوشته الاول الاجتماع للقرارة بالقرآن علی الميت بالتخصیص فی
 المقبرة او السجدة او البیت بدعت مذمونه است و ابن القیم در زاد المعاد نوشته
 ولم یکن من هدیة ان یجتمع للقرارة و لقرارة القرآن لا عند القبر ولا عند غیره و کل هذا بدعة
 حاوثة بعده مکروهه استیضاح و افندی در رساله رد بدعات نوشته و من البدع المنکرات
 فی المعروفات فی زماننا احضار الحلاوی فی المساجد فی لیلته من شهر رمضان و تخصیص
 بعض صمیمات با کل مخصوص و اکل العجوة السبعة بیوم عاشوراء و الاجتماع علی المقبرة فی
 الیوم الثالث و تقسیم الورد و الطیب و الثار و غیره با شه و کذا تک تجزیه العود و اللبان
 و الاطعام فی الایام المخصوصات کالثالث و النخمس و التاسع و العاشر و العشرین و
 و الاربعین و الشهر السادس و سبعة استیضاح و در قفاوی براریه مرقوم است
 بیکره اتخاذ الطعام فی الیوم الاول و الثالث و بعد الایسوع و نقل الطعام الی القبر

فی المواسم واتخاذ الدعوة لقرارة القرآن وجمع الصلحاء و الفقراء للخطبة او لقرارة سورة الانعام
 والاخلاص اخته ودر فتاوی جامع الروایات مسطور است فی شرح المنهاج
 للنفوس الاجتماع علی المقبرة فی الیوم الثالث و تقسیم الورد والعود والعام الطعام فی
 الایام المخصوصة کالثالث والخامس والتاسع والعاشر والعشرين والاربعین والشهر
 السادس والستة بدته ممنوعة اخته ودر مصنفی مذکور است ویکه اتخاذ الطعام الیوم
 الاول والثالث وبعدها السبع و فی الاعیاد ونقل الطعام الی المقبرة فی الاعیاد وغیرها
 واتخاذ الدعوة لقرارة القرآن وجمع القرار لقرارة القرآن والحاصل ان اتخاذ الضیفة
 لقرارة القرآن لایکل اخته قوله **سمی** امام غزالی علیه الرحمة وراحیار العلوم فوشه الادب
 النخمس موافقة القوم فی القیام اذا قام واحد منهم فی وجدا قول قطع نظر از یکدم
 احیاء انواع کلام از ائمه اعلام مانند قاضی عیاض مالکی وآبن الجوزی وشمس الدین بها
 وغیرهم منقول است چنانچه ابن الجوزی کتابی مسمی به اعلام الاحیاء با غلط الاحیاء
 ورا غلط احیاء نوشته و اشارتی بسوی بعض آن در تبیس ابیس نیز کرده وآبو المظفر
 سبط ابن الجوزی گفته و وضعه علی مذاهب الصوفیة وترك فیه قانون الفقه فانکروا
 علیه ما فیه من الاحادیث التی لم تصح اخته و ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمه حارث
 محاسبی نیز به ترمیم آن اشاره نموده ضرورت نیست که هر کلام غزالی قابل تسلیم باشد
 آنچه در منقول به توین اجمینیه رحمة الله علیه و مذهب وی گفته در صفحه ۳۴ این کتاب
 مذکور گردیده گو در احیاء بر خلاف آن رفته کسی که قیام تطهیر را مکروه میدارد و گنجش
 کلام او در کلام غزالی بسیار است **قرطبی** در تذکره از ابی بکر طوسی نقل کرده است
 عن قوم یجتعون فی مکان یقرون شیئا من القرآن ثم یبشده لهم منشة شیئا من الشعر
 فیقصون ویطربون ویضربون بالدف و اشباهه بل الحضور معهم حلال ام لا فقال من
 مذهب اناس بطالین سجا کون الصوفیة بطالته و جهالة و ضلالة و ما الاسلام الا کتاب

الله وسنة رسوله صلى الله عليه وسلم واما الرقص والتواجد فاقول من احسنه اصحاب
 السامرة لما اتخذ لهم عملا جسدًا كه خوار قاموا برقصون حوله وتواجدون فهو دين
 الكفار وعبادة العجل وانما كان النبي صلى الله عليه وسلم يجلس مع اصحابه كانا على
 رؤسهم الطير مع الوقار فينبغي للسلطان ولوايه ان ينعو بهم من الحضور في المساجد
 وغيرهم ولا يجلس لاحد يؤمن بالله واليوم الآخر ان يحضر معهم ولا يعينهم على باطلهم هذا
 مذنب ماله والشافعي وايضا ينفية وغيرهم من ائمة المسلمين اشبه واذا كان حال
 التواجد هذا فكيف تجوز مصاحبة اصحاب التواجد ثم موافقتهم في القيام اذا قام واحد
 منهم ولا يجوز الاعتذار بقول الغزالي كما قال غير واحد من العلماء في ذكره صلوة الكرام
 وغيره في كتبه كذا في المقتبة الاحمدية قوله ^{١١} عقيدة سوم فعل مباح بلكه حسن وسائر
 امور خير از مداومت و ملازمت وتخصيص زماني ومكاني حرام وكفر ميگردانم اقول
 اصل اين عقيدة صحت يمين قدرست كه اعمال را كه از كتاب يست اباحت و حسن
 آن در مكاني يا زماني يا بهيئتي و حال يا بدون تقييد و تخصيص ثابت است ارتكاب آن
 در غير مكان يا زمان مذكور يا بهيئتي و حال مسطور در قسم اول و تقييد و تخصيص آن بكماني
 يا زماني يا بهيئتي و حال در قسم ثاني مكرره است و بدعت باقي همه فخر است كسي از متبعين
 شيخ الفرسولييه جز اين اعتقاد ندارد و بر بحث اين اعتقاد حديث آنحضرت عليه الصلوة
 والتحيات و كتب و ميني اهل سنت گواه است از مداومت و ملازمت بحث فليت ليكن
 و قتيك موسم تخصيص واعتقاد لزوم و وجوب باشد چيزي از اين بحث در دروس و رسليات
 تحرير يافته آنچه مناسب مقام است در اینجا ذكر كرده ميشود و صحيح مسلم از ابى هريره رضي
 الله عنه مروى است كه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تختصوا البيعة بالجمعة
 بقيام من بين الليالي ولا تختصوا يوم الجمعة بقيام من بين الايام الا ان يكون في يوم
 يصومه احدكم توفى و در شرح صحيح مسلم نوشته و في هذا الحديث السنة الصريح

تخصيص ليلية الجمعة لصلوة من بين الليالي وبذا منفق على كراهته وحتج به العلماء على كراهته
بذه الصلوة المبتهدة التي تسمى الرغائب قاتل الله وانعها ومخرعها فانما بدعة منكدة
من البدع التي هي ضلالة وجبالة وفيها منكرات ظلمة وقد صنف جماعة من الأئمة مصنفات
نقبت في تقييدها وتضليل مصليها ومبتدعها ودلائل قبحها وابطالها وتضليل فاعلمها
أكثر من أن يحصر والله أعلم **اشتهى** وحافظ ابن حجر **در فتح الباري** نوشتة واما
تخصيص المصافحة بما قبل الصبح والعصر فقد مثل ابن عبد السلام في القواعد ابدعة
المباعدة لها قال النووي وصل المصافحة سنة وكونهم حافظوا عليها في بعض الاحوال
لا يخرج ذلك من اصل السنة قلت والنظر فيه محال فان اصل الصلوة الثالثة
مرغب فيها ومع ذلك فقد كره المحققون تخصيص وقت بها دون وقت ومنهم من
اطلق تحريم مثل ذلك كصلوة الرغائب التي لا اصل لها **اشتهى** **در رد المحتار**
نوشتة بتبيينه في الاقتصار على ما ذكر من الوارد اشارة الى انه لا يسن الاذان عند اذان
الميت في قبره كما هو المعتاد الآن وقد صرح ابن حجر في فتاواه بانه بدعة وقال من لم
ان سنة قياسا على نذرها للملوك والحقا ساجدة الامر باتباعه فلم يعيبه وقد صرح
بعض علمائنا وغيرهم بكراهته المصافحة المعتادة عقب الصلوة مع ان المصافحة
سنة وما ذاك الا لكونها لم تؤثر في خصوص هذا الموضع فالواقعة عليها فيه توسيع العزم
بابها سنة فيه ولذا منعوا عن الاجتماع لصلوة الرغائب التي احداثها بعض المتعبدين
لانها لم تؤثر على هذا الكيفية في تلك الليالي المخصوصة والحنكات الصلوة بين خير موضوع
اشتهى **در احكام الاحكام** ام ازملا شيخ تقي الدين بن دقيق العيد مرقوم است ان
بذه المخصوصيات بالوقت او بالسكان والمبينة والفعل المخصوص تحتاج الى دليل
يقض استحبابه لخصوصه وبذا قرب والله أعلم **اشتهى** **در احكام الاحكام** به
الملا ابن دقيق العيد مسطور است وورد عن السلطان الصالح ما يؤيده في مواضع الاثر

ان ابن عمر قال في صلاة الفجر انما بدنة لا بها لم يثبت عنده فيها دليل ولم يرد بها
 تحت عمو مات الصلوة لتخصيصها بالوقت المخصوص وكذلك قال في القنوت الذي كان
 يفعل الناس في عصره انه بدنة ولم يرد راجع تحت عمو مات الدعاء وكذلك ما روى الترمذي
 من قول عبد الله بن مغفل لابنه في الجهر بالبسمة اياك الحمد ولم يرد راجع تحت دليل عام و
 كذلك ما جاز عن ابن مسعود ربه فيما خرج الطير في بسنده عن قيس بن حازم قال ذكر
 لابن مسعود قاص يحلب بالليل ويقول للناس قولوا اذوا وكذا فقال اذاراتيموه فاجبر
 فاجبروه فاجاب عبد الله متقنعا فقال من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فانا عبد الله بن
 مسعود يعلمون انكم لا بدى من محمد صلعم واصحابه يعني اوانكم متعلقون بدين منلالة وفي
 رواية لقد جئتم ببدنة ظلي ولقد فضلت اصحاب محمد عليا فهذا ابن مسعود انكر هذا الفعل
 مع امكان ادراجته تحت عموم فضيلة الذكر ائتمه ودر بحر رايق نكوه است لاني كره
 اذا قصد به التخصيص بوقت دون وقت او شئ دون شئ لم يكن مشروعا ما لم يرد الشرع
 به ائتمه وافتدى در رساله رد بدعات نوشته ماتقول في قوم خصوصا وقتا معينا
 لعبادة معينة وادعوا زيادة الفضيلة في دين اهم محدثون ام لا بل اهم مبتدعون زادوا
 في العمل والاعتقاد للذين ليسوا في الدين وادعوا الكذب في الفضل والقرب من الله تعالى
 ائتمه واز تذكره امام نقل کرده وکذلك تخصيص كل عبادة بزمان او مكان ليس فيها
 نص عن النبي صلى الله عليه وسلم وعدة من العقائد يدل على انه حرام ائتمه ما ندره
 که در یقین سورتی از سور قرآن در نماز فقط کلام کرده اند بلکه در مداومت سور نماز
 نیز بحث کرده اند و تخصیص موضع را از مسجد برای نماز نیز کرده گفته اند در هدایه قوم
 بیکه ان یؤتی شی من القرآن بشئ من الصلوة لما فيه من بهر الباقی وایهام التخصیص
 ائتمه و ابن الهام در فتح القدر حاشیه بر این نوشته قوله ویکره ان یؤتی
 الشرح کالسجدة والالسان بغير الجملة والجمعة والمنافقین للجمعة قال الطحطاوی والاصحاب

بما اذا راهتم ولا يجوز غيره الا لو قرر للتيقيد او تبركا بقراءته صلى الله عليه وسلم فلا كراهته لكن
 يستلزم ان يقر وغيره باحيانا كذا يظن الجاهل ان غيره لا يجوز ولا تخبر في هذه العبارة
 بعد العلم بان الكلام في المداومته والحق ان المداومته مطلقا مكرهه سواء راهتما او
 غيره اولالان دليل الكراهته هو ايها المفضل وهو الباقي لكن الجراغا يلزم لو لم يقر
 الباقي في صلوة اخرى فالحق انه ايها المتيقن المستند ودرر المختار مسطور است
 ولا يخفى ان المتبادر من تعيين شيئا اختصاصه به بحيث لا يصح بغيره وفي الشرح وج
 بانه اذا لم يعين الشارع عليه شيئا تفسيره عليه كره له ان يعين كما سجدة والاشنان
 الفجر الجمعة لما فيه من سحر الباقي وايها المفضل كذا في الهداية وقيد الاشيجابي وغيره
 بما اذا راهتم ولا يجوز غيره او كرهه انا لو كان للتفسير عليه او تبركا بالما ثور فلا لكن شيئا
 ان يقر وغيره باحيانا كذا يظن ان غيره لا يجوز افا وفي الفتح ولا تخبر في هذه العبارة
 بعد العلم بان الكلام في المداومته والحق انما مطلقا مكرهه سواء راهتما او كرهه غيره
 او دليل الكراهته هو ايها المفضل وهو الباقي لكن الجراغا يلزم لو لم يقر الباقي في
 صلوة اخرى فالحق انه ايها المتيقن المستند ودرر المختار مسطور است ذكر في و
 البحر عن النهاية انه لا ينبغي ان يقر سورة معينة على الدوام كذا يظن بعض الناس
 انه واجب المستند ودرر المختار مذکور است واقول حاصل معنى كلام بدتني
 يعني الطحاوي والاشيجابي بيان وجه الكراهته في المداومته وهو انه راي ذلك جتما
 يكره من حيث تغيير المشروع والا يكره من حيث ايها المجهل المستند ودرر المختار
 عالمكيري مرقوم است يكره للانسان ان يختص لنفسه مكانا في المسجد ليصلي فيه
 ودرر المختار من عبد الله بن مسعود وخرى است قال لا يجعل احدكم للشيطان شيئا
 من صلواته يري ان حقا عليه ان لا ينصرف الا عن مبيته لقد رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 كثيرا ينصرف عن يساره ايمن ملك در شرح مصابيح بشرح اين حديث ثور

یعنی کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصرف ویشی الی جانب یمینه مرة اذا فرغ من
صلوته والی جانب یساره مرة فاذا کان رسول الله صلعم یصرف الی الجانبین فمن
اعتقد انه حق علیه ان ینصرف عن یمینه وون یساره فقد اعتقد شیئا غیر ما فعله
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقد تابع الشیطان ومن تابع الشیطان فی صلوة
او عقیب صلوة باعقاد بدعة او ترک سنة فقد اذهب الشیطان بکمال صلوة
افتته ویشخ علی قاری در مرقاة بذیل شرح ایخدیث نوشته قال
الطیبی وفيه من امر علی امر مندوب وجعله عرابا ولم یعمل بالرخصة فقد اصاب منه
من الانتمال فكيف من امر علی بدعة ومکر افتنه ونیز فقها گفته اند که کزن حنبله
باعث بر اعتقاد جهال به سمیت یا وجوب ان گردد مکروه است در فتاوی
عالمگیری به مرقوم است و ما یفیل عقیب الصلوة مکروه لان الجهال یعتقدونها
سنة او واجبة وکل مباح یودی الیه فکروه بهذا فی الزاهدی افتنه ذکر لمخصیات
مفتحه احمدیه جواب لمعنیه مناسب مقام افتاد و اما الاستدلال علی جواز
التخصیص یحده یث صوم یوم عاشوراء حیث قال فان الیهود وقتوا هذا الیوم وخصوا
للمصوم وقبل رسول الله صلعم منهم وصییر سنة من کل سنة آه فهو من جملة وضلالتهم
فان هذا التوقیت لم یکن من الیهود من عند أنفسهم بل کان فی شریعتهم ورسول الله صلعم
لم یعتد بحجیر وقول الیهود بل اعتمد علیه بعد ظهور صدقه بالتواتر او بحجیر حائجة المسلمین
منهم کعبه الله بن سلام وامثاله من علیائهم واولیائهم الیه بعد اخبارهم بذلك کما
اص علیه الشرح وکیف یقبل رسول الله صلعم قولهم و یعمل به ویوافقهم و خبرهم
فی الدیانات غیر مقبولة وانه صلعم یحب مخالفتهم و اذا ثبت هذا التوقیت من شریعتهم
موسی ثم قبلها رسول الله صلعم علیه وسلم فابین هذا من ذاک اذا النزاع فی التوقیت
الذی لا یدل علیه دلیل شرعی و یداول علیه دلیل شرعی قد ذکرنا سابقا ان

البهائم لا دولة فيه على صلوة بعد كل ونور بدون شرعه صلعم لها واما تخصيص الصوم
 بالاشنين فهو ثابت لبعده صلعم وبيان وجهه وكذلك تخصيصات المذخور التي لا بد منها
 فيها ومنها النحر بوانة قد اجازها الشرع مع ان ذلك التخصيص لم يعتبره الا لقوله
 صلعم الله عليه وسلم اوف بنزرك لا تخصيص ذلك الرجل وكذا حال العتيرة عند حجة
 فان تفسير رسول الله صلعم حجة شرعية اشد وفتاوى مولوى رفيع الدين صاحب
 وصيت نامه مولوى عبد الله الكر بصحت بسد بر خصم حجت نباشد واستعمال رقی
 نامشروع واصله بالیقین مشروع بودن آن معلوم نیست جائز نیست گو مجرب باشد
 وتخصیصات رقی که مشروع است از محو خارج است و ذکر کچره امام حسین در مختار
 و قنینه نیست بلکه لابس به بودن طعامی که بر روز عاشورا که روز متبرک از قدیم قبل از
 زمان وجود حضرت امام حسین و وفات شان است بطریق توسع طعام باظهار سرور
 می برند در آن مرقوم است طحاوی در حاشیه در مختار نوشته و رقم فی القنیه للوثبة
 قال خلط الجوارح لیم عاشوراء لم یرد فيه اثر قوی ولا لباس به و ربایثاب والذی فی حفظ
 انه ثياب بالتوسعة علی عیاله المندوب اليها ما بحديث وهو من وسع علی عیاله وسع الله
 علیه سائر سنة فاخذ الناس منه التوسعة باستعمال انواع من الجبوب و هی ما قصد
 علیه التوسعة وقال بعض الفضلاء ما محصله انه لا یقتصر فيه علی التوسعة لنوع واحد بل
 یعمل فی سائر الماکل والملابس وغیر ذلک ما تحصیل به التوسعة وانه احق من سائر الماکل
 باعمل فیها من التوسعات الغیر المشروعة کالاعیاد ونحوها لشدته وشیخ الاسلام
 قسّمی الدین ابن تیمیة در منهاج السنة اول نوشته و القسّم الناس سببها
 فی یوم عاشوراء الذی قتل فیہ الحسین الی قسّمین فالشیعة اتخذته یوم ماتم وجرت
 تعمل فیہ من المنکرات لا لایفعله الا من هو اجل الناس واضلهم وقوم اتخذوه بمنزلة
 العیة فصاروا یوسعون فیہ النفقات والاطعمة واللباس ورووا فیہ احادیث متواترة

كقولہ من وسع علی اہل یوم عاشوراء وسع اللہ علیہ سائر سنتہ و ہذا الحدیث کذب
 علی النبی صلعم الخ و بعد ازین نوشتہ و قد سبطن الکلام علیہ فی موضع آخر و بنیان
 کل ما یفعل فیہ سوی الصوم بدعتہ کمر و بہتہ لم یستحبہا احد من الائمۃ مثل الاکتال و یستحب
 و طبع المحبوب بلحم الاضحية و التوسیع فی النفقة و غیر ذلک و اصل ہذا من ابتداء
 قتلہ حسینؑ و نحوہم اشترکہ و در صراط مستقیم نوشتہ و اما اتخاذ مثل ایام المصاب
 ماتما فلیس ہذا بدین المسلمین بل ہوا لی دین الجاہلین اقرب ثم فو تو ابدلک ما فی صوم
 ہذا الیوم من الفضل و احدث بعض الناس فیہ شبایہ مستندۃ الی حدیث موضوعہ
 لا اصل لہا مثل فضل الاغتسال فیہ او التکبیل او المصافحۃ و ہذہ الاشیاء و نحوہا من
 الامور المبتدعۃ کلہا کمر و بہتہ و اما المستحب صومہ و قدر وی فی التوسع علی العیال فیہ
 آثار معروفہ و قد یکون بسبب الغلو فی تعظیمہ من بعض السنتیۃ لمقابلۃ الروافضیۃ فان اشیا
 قصد ان یخفف الخلق عن الصراط المستقیم و لا یبالی الی امی الشقیق صاروا فینبغ ان
 یجنب ہذہ المحدثات شفعہ قولہ صاۃ عقیدہ چہارم اصل در شبایہ حرمت ہست یعنی
 ہر چہ از شارع منقول نیست حرام ہست و نسبت میکنند بکتب فقہ و اصول فی آنکہ
 بغير کلام سند ملخص بحث در اصل اشیا نیست کہ حسن و قبح نزد معتزلہ عقلی است
 و موجب حکم بین اشیا نیکہ حسن و قبح آن معلوم ہست منقسم باقسام خمسہ واجب و مندوب
 و مخطور و مکروہ و مباح قبل الشرع و بعد الشرع بی مداخلت شارع و چیزیکہ علت حسن
 و قبح آن بعقل معلوم نمیکرد و معتزلہ را قبل شرع سہ مذہب ہست اول اباحت آن مذہب
 معتزلہ بعد ہست دوم حرمت و آن مذہب معتزلہ بغداد است سوم توقف و این
 اباحت را اباحت اصلیہ و اباحت حقیقیہ گویند کہ اشعریہ و ماتریدیہ از ان
 منکرہ کہ نزد شان قبل شرع حکم نیست و تحقیکہ در اہل سنت ہست
 کہ اصل در اشیا اباحت است و آن مختار اکثر شافعیہ و حنفیہ ہست کہ مذہب غیر

اثبات نیست نسبت بزمان فترت و این باباحت غیر اباحت معتزله است که حکم نیست نزد
 اهل سنت انما قول اصل این عقیده صرف ذکر اختلاف فقها و اصولین است و در بیان
 اصل در شیا حرمت است یا اباحت یا توقف بنقل اقوال ایشان و در بعض مسائل
 بنا بر فرض هر یکی از مذاهب ثلثه چنانکه از بعض علمای مبعوضین شیخ المبتدعین قوی
 نه جزم نمودن باینکه اصل در شیا عموما حرمت است و حاشا که کسی از مبعوضین یا المبتدعین
 حرفی از نیکه اصل در همه شیا حرمت است زده باشند آری اگر کسی از علما قائل بتفصیل
 شده باشند که در بعض شیا مانند توقیفیات حرمت اصل است و در بعض اباحت
 انکار آن نمیکند و این قول را صحیح میدانم و آنچه شیخ الفرسولیه بجز کلام رسیده نوشته
 بمفاسد آن گوش باید نهاد و اول آنکه قبل الشروع و زمان فترت را در زمان فهمیده
 حال آنکه مراد از قبل شروع همان زمان فترت است و الا کدامی زمان از آدم تا ایندم
 از شرعی خالی نگذشته پس قبل شروع یعنی ندارد و در کشف بزدوی مرقوم است
 لا يتصور القول بالاباحت او السخط او التوقف قبل وجود الخلق لان هذا الاحكام بالنسبة لهم
 و بعد ما وجد لم تتركوا سدى في زمان فلم يكن محل الخلاف الا زمان الفترة و لوئده ما ذكره
 في شرحه و بيات في هذه المسئلة و هنا الخلاف انما يتحقق فيمن بلغ في شأهق الجبل و لم يبلغه
 دليل السمع او في زمان الفترة و ذكر عبد القاهر البغدادى و هذا هو الموقف مذنب الحسن
 الأشعري و ضار و بشر الميسري و به قال أكثر اصحابنا الشافعي مع قواهم بانه لم يخلو زمان
 عن شريعة الله و هم بنا برهين فهم زمان خلاف معتزله را غير زمان خلاف اهل
 دانسته حال آنکه زمان خلاف هر دو همان یک زمان فترت است در منتهای الاحوال
 مرقوم است الافعال الاختيارية قبل البعثة مباهة عند المعتزلة البصرية و بعض الفقهاء
 و محرم عند المعتزلة البغدادية و بعض الامامية و ابن ابی هريرة من الاشعية و توقف
 الشيخ ابو الحسن الأشعري و ابو بكر الصيرفي الاشعي في انفعي انفعي و در تلوق مسطور است

المسئلة انما هي لبيان حكم الافعال قبل البعثة فان كان اضطراريا كالنقص ونحوه فهو
ليس بممنوع الا عند من يجوز تكليف المحال وان كان اختياريا كالكل الفواكه فحكمه حكم الاباحه
عند بعض المعتزله وبعض الفقهاء من الحنفية والشافعية والسرمة عند المعتزله البغدادية
وبعض الشيعة والتوقف عند الاشعرى والصيرفي انتهى رسوم از انچه نوشته ظاهر
که چیزیکه علت حسن و قبح آن بعقل معلوم نمیشود معتزله را قبل شرع سه مذنب است
و اهل سنت را در آن سه مذنب نیست حال آنکه چنانکه در آن معتزله را قبل شرع
سه مذنب است اهل سنت را نیز در آن قبل شرع سه مذنب است فرق صرف نیست
که شاعره قائل تقسیم اختیار میکنند بلکه نزدشان جهت محسنه یا مقبیور در جمیع افعال معتقل
معلوم نمیشود و معتزله افعال اختیاریه را دو قسم میکنند قسمی آنکه جهت محسنه یا مقبیور معتقل
در آن معلوم می شود و قسمی آنکه جهت محسنه یا مقبیور در آن بعقل معلوم نمیشود و قسم اول
مفقسم با حکام خمسست است و محکوم علیه بهمان حکم که از عقل معلوم شده باشد و در قسم ثانی
قبل شرع سه مذنب است پس سه مذنب معتزله در صرف قسم ثانی افعال اختیاریه
است و سه مذنب اهل سنت در همه افعال اختیاریه و مخفی نیست معتزله بهذا سبب گفته
که در بعض کتب واقع گردیده از جهت همین فرق است و نیز بنا بر بودن محل حکم
اهل سنت نزد ایشان بعد شرع نه قبل شرع چهارم از انچه نوشته که اشعریه مایزیه
از اباحت اصلیه معتزله منکر که نزدشان قبل شرع حکم نیست بوجوه منظور نیست
اول آنکه بعد تسلیم دعوی معتزله بجا که بودن عقل چنانکه معنی تنزل است انکار اشاعره
از اباحت اصلیه بدین وجه که قبل شرع حکم نیست اشکالی صریح دارد و ایراد این
مسئله در اصول شافعیه و اشاعره بر سبیل تنزل بسوی مذنب معتزله خود نیست مقتضی
از تلویح نقل نموده و و هم حکم نزد اشاعره قدیم است گو تعلق حکم حادث باشد
لیکن در زمان فترت تعلق نیز موجود و محل نزاع زمان فترت است پس عدم حکم نزد

اهل سنت در زمان فترت معنی ندارد با اتفاق معتزله و اهل سنت حاکم عقل نیست فرق
 آنست که نزد اهل سنت عقل در معرفت حکم شرع کافی نیست و نزد معتزله کافی است
 و آنچه در غایه الکلام نوشته ایم که با جماع اهل اسلام کاشف بحکم شارع بحسن چیزیست
 چیز شرع است مراد ما از اهل اسلام در اینجا اهل سنت اند که فرد کامل اهل اسلام بوده اند
 اسمعیلی در شرح منهاج نوشته قننخص ان احکام حقیقه هو الشرع اجماعا و انما
 السخلاف فی ان العقل هو کاف فی معرفته ام لا یعوم انکارا از اباحت اصلیه بدینوی
 که قبل شرع حکم نیست و الوقت درست شود که اباحت اصلیه را حکم شرع گویند
 و خود از تنقیح نقل نموده و فیه نظر لان الاباته الاصلیه لیست حکم شرعی و صاحب
 که نوشته الاباته حکم شرعی لانه خطاب الشرع بالتخیر والاباته الاصلیه التي یقولون بها
 لیست من الاباته الشرعیه فانها خطاب الشارع بالتخیر والاباته الاصلیه لیست خطابا
 و لذلك قالوا انها لیست بقابله للنسخ فالافعال قبل ورود البعث مباحه فاباته
 اصلیه یعنی انها لا حرج فی فعلها و ترکها فان ارید بها اذن فیه فیه حکم آخر فالظاهر ان
 الاباته الاصلیه نحو آخر من الاحکام و لا نزاع فیه لاحد فجعلها ههنا من الاحکام الشرعیه فی
 غیر موضع و المصنف ایضا لم یرض بهذا فیما ذکر من قبل و لعله انما ذکر ههنا متابعه
 للمقوم افته چهارم آنکه اهل سنت منکر از صرف اباحت اصلیه معتزله بمنجین نیستند بلکه
 انکار از مطلق اباحت شان دارند زیرا که نزد اهل سنت اباته شرعی حکم شرعی است
 بعدم حرج در فعل و ترک و نزد معتزله عدم حرج است در فعل و ترک آبن حاجب
 در مختصر الاصول نوشته الاباته حکم شرعی خلافا لبعض المعتزله قاضی عضد در
 شرح مختصر نوشته الاباته حکم شرعی خلافا لبعض المعتزله فانهم یقولون المبلح بالتخیر
 الحرج فی فعله و ترک و ذلك ثابت قبل الشرع و بعده و نحن نکر ان ذلك باته شرعی
 بل الاباته خطاب الشارع بذلك فافترقا افته و در شرح المشرح عاشره مختصر

بشرح قوله ونحن ننكر ذلك اباقة شرعية نوشته فان قيل من اعتقد ان الاباقة لا يلزم
ان يكون حكم شرعيا وانها تحقق قبل الشرع كيف تفقد في دعواه انكار كونها منتفيا
الحرج في فعله وتركه اباقة شرعية قلنا ليس المراد بالشرعية الثابتة بالشرع بل المتعلقة
في الشرع يعني نحن ننكر ان ذلك مفهوم لفظ الاباقة بحسب عرف الشرع فربح النزاع
الى ان الاباقة المتعلقة في لسان الشرع معناها انتفاء الحرج في الفعل والترك وخطاب
الشارع بذلك انتهى وميرزا جان در حاشية مشرح مختصر بشرح قوله خلاف
لبعض المعترلة نوشته هم الذين قالوا الافعال الاختيارية التي لا يدرك العقل اشتغالها
على المصالح والمفاسد وخلقها عنها مباحة قبل الشرع بالاباقة الاصلية لانه تعالى
خلق العبد وما يفتق به فالحكمة لتفقد اباقة له دفعا للعبث وحاصل النزاع يرجع الى
ان الاباقة في لسان الشرع بل هو عدم الحرج في فعله وتركه او حكم الشارع بذلك والتحقق
ان لا يدرك العقل اشتغالها على المصالح والمفاسد وخلقها عنها ولم يتعلق به الخطاب
الكاشف عن حاله صريحا مباح بالاتفاق الا عند هؤلاء المبعوض من جهة ان الاباقة في
الشرع يعني عدم الحرج في فعله وتركه وعند الجمهور ان كلما عدم المدرك الشرعي للحرج
في فعله وتركه فذلك مدرك شرعي بحكم الشارع بالتخيير انتهى ومخفى مباحا وكون كلام
ميرزا جان مراد از اتفاق اتفاق مبين اهل سنت ومعتزلة است واز جمهور مبين اهل
وحيث انك نزد مبينين اهل سنت عدم مدرك شرعي للحرج في فعله وتركه مدرك شرعي است
بحكم الشارع بالتخيير مبينين نزد محمدين عدم مدرك شرعي لعدم الحرج في فعله وتركه مدرك
شرعي باشد بحكم الشارع بالتحريم والجمهوري در حاشية مشرح مختصر نوشته وهذا
استخلاف مبنی علی ان المباح هو ما عدم الحرج في فعله وتركه سواء كان ذلك بعدم الحرج
او لعدم الحكم فيه او ما حكم بعدم الحرج في فعله وتركه اما بالخطاب من الشارع كما هو
او بالعقل كما هو مذهب المعترلة انتهى بالجملة انكارا باحت مقرر له بصريح بنافذة

در حد اباحت باشد نه بنا بر اختلاف در وجود حکم و عدم آن و بنا بر نبودن حکم انکار از
حرمت نیز لازم است خصوصیت اباحت پنج نسبت ابجهری در حاشیه مختصر
نوشته فیذا خلاف مع جمیع المعقولات و قد مر ذکروه و لم یس مختصا بالمباح بل آت فی جمیع الاحکام
اشته و انکار از اباحت معقوله بصرف مخصوص به اهل سنت نیست بلکه معقوله بعد از انکار
منکر اند ابجهری در حاشیه شرح مختصر نوشته و کذا اینکه معقوله بعد از عدم
حکم العقل نفی المحرج فیها گفته پنجم در آنچه نوشته یعنی کسی که پیدا شد بعد از انکار
شرعیت سابقه و جعل احکام پس این جعل عذر است و بر همین اباحت منبئ است الخ
اقتضاست بر بیان قول مجتهدین و ترک است قول محرمین را بحر العلوم در شرح
مسلم بعد تمهید اینکه زمانی از ابتدای آفرینش آدم تا انیدم از بعثت رسولی خالی نگذاشته
گفته فمخیز لایتنای خلاف فی زمان من لازمه وجود الانسان اصلاً و لا یبقی الا حکماً یا با
مطلقاً و لا بالتحریم مطلقاً کیف فی کل زمان شرعیه فیها تحریم بعض الاشیاء و ایجاب
و اباحت و غیر ذلک فاذا لم یس الخلاف الا فی زمان الفتره الذی اندرست قبله الشرع
بقتضیه من قبلهم و حاصله ان الذین جاور و بعد اندر اس الشرعیه و جعل الاحکام قائماً
جمله هم بدانگونه عذر افعیال مع الافعال کلها معامله المباح اعنی الا یواخذ بالفعل
و لا بالترک كما فی المباح و ذهب الیه اکثر المحققین و الشافعیه و سنده اباحت اصلیه و
هذا هو مراد فخر الاسلام بقوله و لم نناقول بهذا الاصل ای بكون المحرم ناسخاً للاباحیه
الاصلیه لوضع ان البشر لم یتبرک سدی فی شئی من الازمان و اما هذا ای القول بالاباح
الاصلیه بنا بر علی زمان الفتره قبل شرعینا یعنی اذا لا باحت حقیقه بل بمعنی نفی المحرج
و لعل المراد من الافعال ما عدا الکفر و نحوه فان حرمتها فی کل شرع بین ظهوراً تا ما
و اما لا یكون عذراً فمخیز لا بد من القول بتحریم الاشیاء کلها لا خلاط السحلال باحرام
للجمل بالتعین فحرمت احتیاطاً فصار الاصل التحویم كما عند غیرهم و لعلمهم مراد و

ما سوى الاشياء الضرورية و مرسوم صدر الاسلام ان تحريم النفس اصل ثابت في كل
 شرع لم ينسخ قط فحكم به واما غير ما فقد جلبت و هذا الجمل عذر و لذا فصل و لعل هذا
 منه لقول المحققية واثبت فعية و في كلام المصنف اشارة اليه ايضا هذا ما عند العبد
 و لعل الله يحدث بعد ذلك امر الله و في صحيحه نيز که عبارت شرع مسلم بحر العلوم
 نقل نموده عبارت و لعل المراد تا آخر از نقل گذشته قوله **الغرض** بعد و در و شرع
 و عدم مدرک شرعی حرج در فعل و ترک بر ابحاث اتفاق اهل اصول است انما قول
 دعوی اتفاق ناشی از جمل است و عدم فهم اینکه عدم مدرک شرعی را برای حرج در فعل
 و ترک مدرک شرعی بحکم شرع بالتجییه گفتن قول اهل ابحاث است نه قول همه اصولیین در علم
 نیز که این قول را از ان نقل نموده مرقوم است و اما اختلاف المنقول بین اهل سنته ان اصل
 في الافعال الاباحه كما هو مختار اكثر المحققية واثبت فعية و الخطر في النفس فقيل بعد الشرع
 و همچنین است در تحریر این بهام و حق آنست آنچه بالا ذکر کردیم که در افعال تفصیل است
 اصل در بعض ابحاث است و در بعض خط تاج الدین سبکه **جمع الجوامع**
 نوشته حکم المنافع و المختصر قبل الشرع و بعد الصیحه ان اصل المضار التحريم و المنافع
 اصل قال الشيخ الامام الاموالها بقوله صلعم ان دماركم و امواکم علیکم حرام الله و محلی
 در شرح جمع الجوامع نوشته و مقابل الصیحه ان الاصل في الاشياء التحريم و بعضهم
 ان الاصل فيها اصل لفتنه و چون گفتیم که حق تفصیل است حدیث ابن عباس نیز که
 متعلق باکولات غیر ضاره است اگر مفید ابحاث شد چه مضر باشد و همچنین حال حدیث
 ابی ثعلبه حشی است و مع هذا در حدیث ابی ثعلبه فلا تجتوا عنها محمول بر توقف و تحريم
 شدن می تواند و آنچه از مدرک نقل نموده هیچ مضر نیست که ابحاث نیز ثابت نمی
 مگر بوجی آبی و شرع نه بهوای نفس باشد تحريم امام رازی در تفسیر کبیر نوشته
 المسئلة الثانية لما بين الله تعالى ان التحريم والتحليل لا يثبت الا بوجي الله تعالى

قل لا احب فيها اوصى الى محرما على طاعم يطعمه على اكل ياكله وذكر هذا ليطهر منه ان المراد منه
 بيان ما يحل ويحرم من المأكولات اشته و آنچه از شرح و قایم و هدایه نقل کرده در اینجا
 مخصوصه است نه در همه اشیا و آنچه از فضل حداد هدایه نقل نموده بشرح آن در نهایت
 هدایه مرقوم است ای اباطه الزینیه اصل خصوصاً فی حق النساء قال الله تعالی قد حرم
 زینة الله التي اخرج لعباده اشته و در همان باب غنائم هدایه مرقوم است الا انه محرم
 المتعرض فی الاصل اشته و نیز در هدایه در سائل شتی از کتاب القضا مسطور است و الاصل
 عنده ای عند الجینیفة الخطر اشته ابن الملک در شرح المصابیح بشرح حدیث
 الامر ثلثة امر بین ر شده فاقبعه و امر بین عیبه فاجبتنه و امر خثلت فیه ففکله الى الله شته
 مالم تثبت حکم بالخص و لم یبین الشرع حکم فلا تقل فیه شیئاً من نفی او اثبات بل
 کل علمه الى الله مثل متشابهات القرآن و العلم بالقیامه یعنی متى تقوم و کون طفل
 الکفار انهم من اهل الجنة ام من اهل النار و غیر ذلک مالم یبین الشرع اشته و نیز ابن الملک
 در شرح مصابیح نوشته قوله و اختلف فیه قد یحتمل ان یکون معناه شته و
 خفی حکم و یحتمل ان یکون معناه اختلف فیه الناس من تلقاء القسم من غیر ان
 یبین الله و رسوله حکم فکله الفار للتعقیب و کل امر مخاطب من و کل بکل و معنی کل
 فوض امره الى الله اشته و اما م رازی در تفسیر کبیر به تفسیر آیه کریمه و لا یفسدوا
 فی الارض بعد اصلاحها نوشته المسئلة الثانية هذه الآية تدل على ان الاصل فی
 الحرمة و المنع على الاطلاق اشته قوله ص ۱۲۵ صاحب مایه در جواب سوال حیل
 و هشتم نوشته امر کیه منقول از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه نباشند غیر مشرک
 است چنانچه صاحب هدایه عدم نقل را از آنحضرت و صحابه دلیل گرفته است
 منها فی کتب الصلوة فی فصل الاوقات التي تکره فیها الصلوة قال کتبه ان
 بعد طلوع الفجر باکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزید علیها مع حرمة الصلوة

و منها ما قال فی باب البیدل تنفصل فی المصلی قبل البیدل لانه علیه السلام لم یفعل مع حرصه
 علی الصلوة و مدعی صاحب مایة مسائل ازین روایات علاقه ندارد چه عدم نقل خبر
 دیگر و نقل عدم چیزی دیگر الخ اقول در نقل عدم و عدم نقل حکما فرق نیست زیرا که
 اصل عدم است تا آنکه دلیل دلالت کند بر وجود و چون دلیل که نقل است نباشد
 عدم بر اصل خود باقی ماند پس عدم دلیل وجود بمنزله دلیل عدم باشد در ضیوع
 علاقه داشتن مدعی صاحب مایة مسائل ازین روایات خود ظاهراست در هر قاعده
 شرح مشکوة مرقوم است ثم قال ای ابن حجر و عدم در روده لایدل علی عدم وقوعه
 قلنا هذا مردود بل الاصل عدم وقوعه حتی یوجد دلیل و روده اختص بهذا در هدایه
 در باب الغنائم مرقوم است اما فی المنقول المجر و لا یجوز لمن بالمره و علیهم السلام لم یرد بالشرع
 فیه اشته و در باب صلوة الکسوف مسطور است و لیس فی الکسوف خطیبه لانه لم تنقل
 اشته و در باب صلوة الاستسقاء مذکور است لا یقلب القوم ارویهم لانه لم یقل انه
 یصلی الله علیه و سلم امرهم بذلك اشته و در عامه کتب فقه مرقوم است ان الزمان
 علی الثمان کروهه بالاجماع ای باجماع اجماعه و صاحبیه و هذا یفید انها تحریریه گذشت
 التمر الفائق و قال صاحب البیدل انه یکره لانه لم یرد عن النبی صلی الله علیه و سلم
 اشته و در تحریر الفیق مسطور است یکره ان یقال فی الاذان حی علی خیر العمل لانه لم
 عن النبی صلی الله علیه و سلم تسید شریف جرجانی در شرح خلاصه کیدانی
 به تعداد محرمات نوشته و الزیاده فی التکبیر بان یقال الله اکبر اعلی لانه غیر منقول عن النبی
 و لا عن الصحابة اشته و آنچه در تصحیح نوشته تفصیح آن در فقهیم کرده شد من شاو فلیدرج
 قولم صلی الله علیه و سلم یا هذا من عقیبه کلام ظاهر به است مصری در شرح مسند و بحث تلفظ
 بنیت بعد نقل استصحاب آن از جماعت کثیره از حنفیه و شافعیه نوشته اما الخ الملاحظه
 الظاهریه و مسند لاهم بان المتأخره الخ اقول جواب قول مصری در فقه احمدیه

مرقوم است عبارتش نسبت واما قول الملاحة الباطنية كالمصري بان الاستدلال
بان المتابعة كما تجب في الفعل مطلقا تجب في الترك ايضا فمن بادر على فعل لم يفعل
رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو مبتدع لان عدم الفعل كفعله في الجملة من غير تفاوت
باتفاق الاثمة فمن جعلهم باصول الدين امتهم فمع انه مشتق على اياته المحدثين بالتسمية
ملاحظة ظاهرة كيف وبهذا الاستدلال منقول عنهم قال الشيخ على القاري في تزيين العبادة
للتحسين الاشارة بكيفية موجب تكفير الكيد في اياته للمحدثين الذين هم عمدة ائمة الدين المعنوم
من قوله كابل الحديث المنفصل الى قلة الادب المقصنية لسور الحاتمة اذ من المعلوم ان
اهل القرآن اهل الله واهل الحديث اهل رسول الله الى اخره قال من تحريفهم كما تدر
وتليسا تهم الزائفة للمفاد صحة نجر عبيلا تهم الباطلة لان من قال ان المتابعة كما تجب في
الفعل تجب في الترك مراده ان المتابعة كما تجب في الفعل الذي فعله صلى الله عليه وسلم
عبادة على سبيل التزام بدون الترك احيانا من غير وجوبه عليه تجب فيما لم يفعل صلى الله
عليه وسلم من العبادات وايام مع وجود مقتض وفقدان مانع بالكلف والانتهاز عنه والكلف
فعل والتكليف لفعل جائز باختلاف بين الاصوليين وهذا اصل متوارث من الصدور الاول
جميع عليه لاختلاف فيه الامن لا اعتدابه ولذا كره جمع المصحف في مصحف واحد ولا
ابوبكر الصديق وقال لمر كيف تفعل شيئا لم يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم زيد بن ثابت
وقال لا بل بكرة ومن كان معه كيف تفعلون شيئا لم يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم اجتهدوا
وقاسوا جميع الكثير على جميع القليل وعلموا ان تركه صلى الله عليه وآله وسلم كان لعدم مقتضى
له في زمانه ووجوبه في زمانه فاجمعوا عليه وانكر ابن عباس رضي الله عنه على معاوية
رضي الله عنه باستلامه الركعتين الاخيرين سوى الركعتين اليما في والركن الاسود كما اخرج
الامام احمد في مسنده عن مجاهد عن ابن عباس رضي الله عنهما انه طاف مع معاوية بالبيت فجعل
يستلم الاركان كلها فقال له ابن عباس رضي الله عنهما لا تستلم هذين الركعتين وله يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم

يستهلمها فقال معاوية ليس شيء من البيوت مهجراً فقال ابن عباس لقد كان لكم في رسول الله
أسوة حسنة فقال معاوية صدقت قال القسطلاني في شرح صحيح البخاري إيجاب عنه
أي عن قول معاوية إمامنا الشافعي بابنا لم ندع استلامها هجر البيوت وكيف
ومن نظوف به كذا فتبع السنة فعلا وتركها ولو كان ترك استلامها هجر المكان استلام بين
الاركان هجراً ولا فاكل به انتبه وذكر ابن القيم في الهدى قال الشافعي ولم يدع
استلامها هجر البيوت انما ولكن استلم رسول الله صلى الله عليه وسلم عامك عنه
وكذلك انكر عثمان رضي الله عنه علي بن ابي طالب استلامه الركن الغرني الذي
الاسود كما اخرج الامام احمد ايضاً في مسنده عن بعض بني ابي طالب قال قال علي
تأملت مع عثمان فاستنمنا الركن قال يعني فقلت ما لي بالبيوت فلما بلغنا الركن الغرني
الهدني لي الاسود جرت بيري ليستلم فقال ما شأنك فقلت الاستلم قال فقال لا الم
تظن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت بلى قال ارايتي ستعلم بدين الركنين الغرنيين قلت
لا قال افليس لك فيه أسوة شئت قلت بلى قال فانفذ عنك قال صاحب المناقب
ويستلم الركن اليماني والهجرا الاسود لا غيرهما من الاركان فاستلامه بدعة منكورة انتبه
انكر عمر رضي الله عنه عدرا اذا زاد مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم كما اخرج الامام احمد
ايضاً في مسنده عن نافع ان عمر زاد في المسجد من الاسطوانة الى المقصورة وزاد عثمان
وقال عمر اولاً في سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في مسجدنا ما زدت فيه واكثرنا
علي عثمان رضي الله تعالى عنه معين اراد تغيير مسجد الرسول صلى الله عليه وسلم بنوا حجاز
المنقوشة قال الكوفي في شرح صحيح البخاري بعضهم كانوا يكرهون عليه تغيير بناء المسجد
وجعله بالحجارة المنقوشة انتبه وقال ابن حجر في فتح الباري لما اراد عثمان بن ابي سفيان
الناس ذلك واسجدوا ان يدعوه على هيئة أي في عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم لم ينتبه
وقال البغوي في شرح السنة الفعل الذي كره الصحابة من عثمان بن ابي سفيان بالحجارة المنقوشة

لا حرج وتوسيعه اشبهت فانظر العذر كما اخرج البخاري وغيره عن عبيد الله الخولاني انه سمع عثمان
 بن عفان يقول عند قول الناس فيه حين بنى مسجد رسول انكم اكثرتم واني سمعت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يقول من بنى مسجد اقال بكبر حستانه قال يعني به وجه الله نبي الله له
 مثله في الجنة وانكر عبد الله بن عمر على سعيد بن يسار نزوله عن البعير لصلوة الوتر في السفر
 اعدم تبوته عنه صلى الله عليه وسلم عنده كما اخرج البخاري وغيره عن سعيد بن يسار انه
 قال كنت اسير مع عبد الله بن عمر بن الخطاب فمكثت فقال سعيد فمكثت الصبح فمكثت فمكثت
 ثم لحقت فقال عبد الله بن عمر ان كنت فقدت خشيت الصبح فمكثت فمكثت فقال
 اليس لك في رسول الله اسوة حسنة فقدت بلى والله قال فان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم كان يؤثر على البعير وترك ابن عمر استلام الركنتين الغريبتين الذين هما غير الركنتين
 لانه لم ير رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يتيم وترك الابلال ايضا من حين روية الهلال
 لانه لم يره ان يهبل حتى تنبعث به راحته كما اخرج البخاري وغيره عن عبيد بن جريح انه قال
 لعبد الله بن عمر يا ابا عبد الرحمن رايتك تصنع اربعاً لم اراها من اصحابك يصنعونها قال
 وما هي يا بن جريح قال رايتك لا تمسك الاركان الا اليمينين ورايتك تلبس النعال الستية
 ورايتك تصنع بالصفرة ورايتك اذ كنت بكمة اهل الناس اذا راوا الهلال ولم تهمل انت
 حتى كان يوم التزوية قال عبد الله اما الاركان فاني لم ار رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اليمينين و
 اما النعال الستية فاني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يلبس النعال التي ليس فيها شعر
 ويؤثر فيها فانما احب ان اللبسها واما الصفرة فاني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسلم يصنع بها فاني احب ان اصنع واما الابلال فاني لم ار رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يهبل حتى تنبعث به راحته وابي عثمان بن ابي العاص عن اجماعة دعوة الختان لعدهما في
 عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كما اخرج الامام احمد في مسنده عن الحسن قال دعى
 عثمان بن ابي العاص الى الختان فابي ان يحيب فقال انا كنا لان في الختان على عهد

رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا ندعي له الميرور ولا المبتدعون قول مستندهم المتبع في
بعض المخترع حيث قال في المواهب الطريق الثاني ان نقول لو انه عم ترك البنية ^{بالتسبب} والترك
وجب علينا تركه للدلائل الدالة على وجوب الاقتدار به ولما لم يجب علينا تركه
ثبتت انه ما تركه بل فعله ^{بالتسبب} اشتبه وايضا قال فيه ورفع الصوت بها اي بالبنية ^{بالتسبب} والجهار بالآلة
والدعوات التي شرعت سرا وتطويل ماسن تخفيفه كالشهادة الاولى الى غير ذلك مما يفعله كثير
ممن ابتلي بداء الوسوسة عا فانا الله منها وهي نوع من الجنون وساجها بلاريب متبع
مستنبط في افعاله واقواله شيئا لم يفعله النبي صلى الله عليه وسلم ولا احد من اصحابه وقد
قال عليه السلام ان خير الهدى هدى محمد وشر الامور محمد ثاشا وعنه صلى الله عليه وسلم ايضا
واياكم ومحدثات الامور فان كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار ^{بالتسبب} اشتبه وقال ابن
القيم في الهدى ولا افتحة اي الطوائف بالتكبير كما تكبر للصلاة كما يفعله من لا علم عنده بل
هو من البدع المنكرات ^{بالتسبب} اشتبه وقال صاحب المناسك ولم يفعل نويت طوافي كذا ^{بالتسبب} او ففتنة
بالتكبير كما يفعله كثير مما لا علم عنده وذلك من البدع المنكرة ^{بالتسبب} اشتبه وعدم الحكم لعدم دليله
صحيح بالاتفاق ولا تغتر بالنقل عن الخفيفة النكار الاستدلال بالنفي مطلقا لان مرادهم
التعلييل بالنفي اي كونه علة باعثة وموشرة والاستدلال على عدم الحكم بنفي دليله اذا
لم يكن الدليل متبعنا ^{بالتسبب} اشتبه ودر معار مرقوم هست ومثله التعلييل بالنفي لان استقصاء
العدم لا يمنع الوجود من وجوه آخر لقول الشافعي في النكاح شهادة النساء مع الرجال
انه ليس بالالا ان يكون سبب معين كقول محمد في ولد الغصبان لم يمين لانه لم ^{بالتسبب} الغصب
اشتبه ودر اصول شاشي مرقوم هست الا اذا كانت علة الحكم منحصرة في معنى فكيون
ذلك المعنى لازما للحكم فيستدل بانتقاره على عدم الحكم ^{بالتسبب} اشتبه ودر فروع صحيح مسطورا
ومنها اي من الحجج الفاسدة التعلييل بالنفي كما ذكر في شهادة النساء في المانعة
في دفع العلل الطردية والاش فانه يمكن الوجود بعلة اخرى الا ان يثبت بالاجماع

ان له علة واحدة فقط كقول محمد بن ولد الغصب ان غير مضمون لانه لم يقصّب لولده انتبه ودر مکتوب
 مذکور است اما اذا ثبت نبض واجماع ان العلة واحدة فهو استدلال صحيح مرجه الى الفصل والاجماع
 كما اذا ثبت بين امرين لزوم وتوافق فيستدل من لزوم الملزوم وجوب اللازم ومن انتفاء اللازم على انتفاء الملزوم
 او يثبت احد المتناهيين على انتفاء الآخر انتبه وقاصي ابو زيد در تقويم نوشته انما
 قالها محمد على سبيل الاستدلال دون التعليل والمقايضة لان حكم العلة لا بد من ان
 يعدم اذا عدت العلة كما كان معدوما قبل العلة وانما ابدنا اضافته لعدم
 الى عدم العلة واجبا به واذا بطلت الاضافة لم يكن علة وانما ينفي الحكم مع عدم العلة
 بعلة اخرى فيكون مثل الاخرى لا عينها في الوجوب والتعلق بها واذا كان كذلك
 نسخ الاستدلال بعدم العلة على عدم الحكم اذا وقع الاختلاف في حكم علة بعينها انتبه
 ودر ميزان مذکور است ان التعليل بالنفي على وجهين احدهما ان لعلة الحكم بنفي
 وصف من اوصاف منصوص عليه وهو فاسد لا يجوز ان يكون الحكم معلقا بوصف
 آخر وهو في الحقيقة لتعليل بعبارة قاصرة ويجوز ان يكون الحكم ثابتا لعلة والثاني ان
 يكون الحكم ثابتا بعلة معينة ليست هو علة اخرى كضمان الغصب لا يجب بدون الغصب
 وحده السرقة لا يجب بدون السرقة فكان نفي الحكم بنفي الغصب والسرقة نفيا صحيحا
 الا ترى الى قوله تعالى قل لا اجد فيها اوحى التي محرما الاية فان التحريم لما كان لا يعرف الا
 بالوحى لعدم عند عدمه انتبه ودر فتح القدير مسطور است عدم العلة وان كان لا
 عدم الحكم لكن اذا اتحدت العلة لزوم من عدمها لعدم لا يعني انها يوشع عدم بل لا
 الوجود لعدم علة الوجوب فيبقى عدم الحكم على عدمه الاصل انتبه ودر كشف برزوك
 مذکور است فحينئذ اذا وقع اختلاف في حكم معين لصح الاستدلال لعدم العلة
 على عدم الحكم لان ذلك اى حكم بسبب معين او حكم بسبب لائمي له لا يوجب تغيير ذلك
 السبب فانما ذلك البسبب لئلا يتعاضد ضرورة انتبه وقاصي عنده در شرح مختصة

نوشته يجوز تعليل الحكم الثبوتى بالشبوتى كالتهديم بالاسكار والعدمى بالعدمى كعدم نفاذ
التصرف بعدم العقل والعدمى بالوجودى كعدم نفاذ التصرف بالاسراف واما عكس
هو تعليل الحكم الوجودى بالوصف العدمى ففيه اختلاف والاكثر على جواز الاختيار منعه
والمستوفى وشرح منهاج نوشته الدليل السوس من الادلة المقبولة عند المصنف
الاستدلال على عدم الحكم بعدم ما يدل عليه وتقريره ان يقال فقدان الدليل ^{الضعيف} بعد
البليغ يغلب ظن عدمه يعنى عدم الدليل وظن عدمه يوجب ظن عدم الحكم بالاعتدال
الاولى فوصفته واما الثانية فلان عدم الدليل يتلزم عدم الحكم اذ لو ثبت حكم شرعى
ولم يكن عليه دليل لكان يلزم منه تخليف الغافل وهو محتج فحج فقدان الدليل بعد
التحصيل البليغ يوجب ظن عدم الحكم والعلة بالظن وجب والمرد بعدم الحكم هنا
عدم تعلقه لاعدم ذاته فان الاحكام قديمة عندنا وهذه الطريقة التى اختارها المصنف
لنقلها الامام فى المحصول عن بعض الفقهاء ودر تحرير ابن الهام مذكورست ويطرد ما قلنا
فى عدم علة ثبت اتحادها بعدم حكمها كقول محمد بن فى ولد المغصوب لا يضمن لانه لم ^{لغصيب}
وايجنبته فى نفى خمس العين لم يوجع عليه والوجه ما قلنا انه ليس حقيقيا اضافتها انما
هو عدم الحكم لعدم الدليل وليس ما نحن فيه من العلم انتم ودر تقريره شرح تحرير ابن
سهايم مسطورست ومنهاى من شروط العلة ان لا يكون عدم الوجودى لها ثمة من
التأقية منهم الادمى وغيرهم كابن الحاحب وصاحب البارع وخواه سراج الدين البصير
فى شرحه الى الجمهور والاكثر منهم البصير وى مذنبهم الجواز اى جواز كونها عدم الوجودى ^{لغصيب}
اتفاقا قليل وجواز تعليل العدمى به اى بالعدمى كعدم نفاذ التصرف لعدم العقل ^{نفاذ}
ذكر غير واحد منهم القاضى عندنا ^{انتم} ونيز در تقريره قومست واختلف فى امورا
فى كونها ادلة شرعية للاحكام الاستدلال بالعدم والظاهر ان المراد من التعليل بالعدم
فانه الذى نفاه الحنفية وتقدم فى المرصد الثانى من شروط العلة فيه فعلى له مطلقا

عنهم لعدم علة متحدة كقول محمد ولد المنصوب لا يضمن لانه لم يغصب على تحقيق المصنف
في ان اضافة الحكم الى هذه العلة انما هي اضافة الى العدم فقط والى الوجود بمعنى كونه
شبه واشباته عن غيرهم على تفصيل فيه بين ان يكون عدما مطلقا ومضافا وبين ان يكون
الحكم المعلل به وجوديا وعدميا والا فكلما المصنف انه يفيد عدم الحكم لعدم دليله
صحيح عند الخفعية كما نزل عليه قول محمده المذكور اشته ودر مسلم مذكور است ومنها
ان لا يكون عدما لوجودى وعليه الامدى وابن الساجب والاكثر على جواز كلفه اتفاقا
وهو المختار وجواز العدمى بالعدمى قبل اتفاق وقيل اخفعية ينعون العدم مطلقا وقيل
محمد فى ولد المنصوب لا يضمن لانه لم يغصب واجتنبية فى نفس خمس الغنم لم يوجب عنه
من عدم الحكم لعدم العلة اشته ودر معتنم مسطور است ومنها ان لا يكون عدما والحكم
وجودى عند طائفة من الشافعية كالامدى وغيرهم كابن الساجب والاكثر على جواز
لكس اتفاقا واما جواز تعليل العدمى بالعدمى فى العدمى اتفاق وفى التخرير
ينعون العدم مطلقا وان وقع الاضافة اليه فلفظه كقول محمد فى ولد المنصوب لا يضمن
لانه لم يغصب وابي حنيفة فى نفس خمس الغنم لم يوجب عليه الخيل والركاب فمثل هذا
بعدم العلة الثابت اتحادا على عدم الحكم اشته ونيز در معتنم مرقوم است ومنها
فقد الدليل بعد الفحص البليغ فى التقرير الاستدلال بالعدم بغيره الخفعية فى التقرير
كان المراد به التعليل بالعدم فانه الذى نفوه وقدم الكلام فيه والافساد وكلام المصنف
شبه ان عدم الحكم بعدم دليله صحيح عند الخفعية اشته قوله ٢١٩ عقيدة تخيم مطلقا
مستلزم مساواة است ودرين عقيدة فروع كثيرة در باره تكفير بخروج نموده اند و
آن عقيدة حديث من تشبه بقوم فهو منهم كه ابو داود وابن عمر بنى الله تعالى عنه
باسناد روايت كرده است انما اقول اصل اين عقيدة صرف بهين قدر است
كه مبغضين امام الفرسولين از امر كيه در ان تشبه از كفاره لازم مى آيد و چاره از

منع میکنند و این معنی از احادیث بی شمار و اقوال فقهائى نامدار ثابت چنانچه می آید
 باقی نسبت اعتقاد استلزام تشبه مطلق برای مسأله لبسوی الشیطان اقتراس
 محض است و تضعیف حدیث من تشبه بقوم فهو منهم بنا بر قول مناوی بعضی
 یک اسناد آن با وجود تخمین همان مناوی برای اسناد دیگر خبر عناده باشد
 و تضعیف مناوی یک اسناد را شاید نباشد مگر از جهت عبد الرحمن بن ثابت
 حال آنکه یحیی بن معین و ابن المدینی در حق وی گفته لیس به ماس و همچنین گفته است
 در حق وی یعقوب بن ابی شیبہ و دحیم بن توفیق وی کرده و ابو حاتم گفته که ثقه
 است و مستقیم حدیث و ابو داؤد گفته که کان فیه سلامه و کان محاب الدعوة و
 لیس به ماس و ابن جبان در ثقات وی را ذکر کرده و بر حال این حدیث در سند
 امام احمد و سنن ابی داؤد و مستدرک حاکم و معجم طبرانی و غیره متعدد طرق مرویست
 و حجت گرفته اند علماء بدان بر منع تشبه فکیف یقبل القول بضعفه تخصیص تشبه
 من تشبه به تشبه در امر مذموم یا امریکه قصد تشبه بدان کرده شده باشد چنانکه او
 منقول است بی دلیل محض است و خلاف ظاهر احادیث و اقوال فقهائى اگر
 مراد از ما بقصد التشبه امری باشد که قصد کرده میشود بدان تشبه در عادت یا
 امریکه بناچار کرد و نشود و ترکیب آن قصد تشبه بدان کند یا نکند صحت منقول است
 شد و معنی تشبه قصد مشابهت کردن نیز می رسد است و خلاف آن از تصریحات
 علماء هر درهما به حاشیه هدایه در ذکر قرارت از مصنف در نماز مرقوم است الا انه
 یکره لانه صنع اهل الکتاب فانهم یصلون بکذا فکره للتشبه لانا نهنا عن التشبه
 فیما لانا منه بکذا یکره لانا ان یصل متنا و لا ثوبه لانه صنع اهل الکتاب و منه
 برفیکره التشبه بهم قلت و بقوله فیما لانا منه بکذا خرج الجواب عما قال الشافعی بانه لو
 هذا الصنع لانه صنع اهل الکتاب کان یجب ان یکره اذا صل و هو یقر بظاهر القالب لانا

من يصلي هكذا وكذلك نتصدق كما يتصدقون وناكل ونشرب كما ياكلون ويشربون
 ولا يكره لما ان هذه الاشياء ليس مما لنا منه يا مفتي ونيز در نمايه مرقوم است انه
 اذا دخل الطاق صدر ممتازا عن القوم في المكان لانه في معنى بيت آخر وذلك صنع بل الكفا
 والعشبه بهم كبروه قال عليه السلام من تشبه بقوم فهو منهم خصوصا في الصلوة ولهذا
 يكره الاجحاز وتغطية الفم في الصلوة لانه تشبه بهم افتي و شيخ الاسلام احمد بن
 عبد الحليم در صراط مستقيم نوشته ان مخالفتهم مشروع سوار كان ذلك الفعل
 مما قصد فاعل التشبه بهم او لم يقصد فان عامة هذه الاعمال لم يكن المسلمون يقصدون
 المشابهة فيها وفيها لا يتصور قصد المشابهة فيه كلبايش الشعر وطول الشارب بخود
 ثم اعلم ان اعمالهم ثلاثة اقسام قسم مشروع في ديننا مع كونه مشروعا عليهم وقسم كان
 مشروعا ثم نسخ شرع القرآن وقسم لم يكن مشروعا بحال وانما هم احد ثلثه وهذه الاقسام
 الثلاثة اما ان تكون في العبادات المحضه واما ان تكون في العادات المحضه وهي الاداب
 واما ان تجمع العبادات فهذه ثلثة اقسام فاما القسم الاول وهو ما كان مشروعا في
 الشرعيتين او ما كان مشروعا لنا وهم يفعلونه فذلك الصوم يوم عاشوراء وكامل الصلوة
 والصيام فبهنا تقع مخالفة في صفة ذلك العمل كما لنا صوم تسوعاء وعاشوراء
 وكما امرنا بتجمل الفطر والمغرب مخالفة لابل الكتاب وتباخير السجود مخالفة لابل الكتاب
 وكما امرنا بالصلوة في النعلين مخالفة لليهود ويزا كثير في العبادات وكذلك في
 العادات قال صلى الله عليه وسلم اللحد لنا والشق لغيرنا وبين توجه قبور المسلمين الى
 الكعبة تمييزها عن مقابر الكافرين فاحصل الدفن من الامور المشروعة في الامور العاديات
 ثم قد اختلف الشرائع في صفة وهو ايضا فيه عبادات وليس النعل في الصلوة فيه
 عبادة وعادة ونزع النعل في الصلوة شرعية كانت لموسى عم وكذلك اعتراف ابي
 ونحو ذلك من الشرائع التي جامعناهم في هملها ونالها في وصفها والقسم الثاني

ما كان مشروعا ثم منعه بالكلية كالمسبب او ايجاب صلوته وصومه ولا يخفى النهي عن
 موافقتهم في هذا سوار كان واجبا عليهم فيكون عبادة او محرما عليهم فيتعلم بالعادات
 فليس للرسل ان يمتنع من اكل الشحوم وكل ذي ظفر على وجه التدين بذلك وكذلك
 مركبا منها وهي الاعياد التي كانت مشروعة لهم فان العيد المشروع يحجب عبادة وهو
 ما فيه من صلوة او ذكر او صدقة او شك ويحجب عادة وهو ما يفعل فيه من التوسيع
 في الطعام واللباس وما يتبع ذلك من ترك الاعمال الواجبة واللعب المأذون
 فيه في الاعياد لمن يمتنع باللعب ونحو ذلك ولذا قال النبي صلى الله عليه لما زجر
 ابو بكر اسحابتين عن الغمار في بيته دعها يا ابا بكر فان لكل قوم عيدا وان هذا عيدنا
 وكان الحشمة يلعبون بالسحر ابوم العيد والنبي ينظر فالاعياد المشروعة شرعا فيها
 وجوبا واستحبابا من العبادات ما لم يشرع في غير ما وسياح فيها من العادات ا
 للنفوس فيها حظ ما لا يكون في غير ما كذلك ولهذا وجب فطر يوم العيدين وقرن
 بالصلوة في احداهما الصدقة وقرن بها في الاخرى الذبح وكلاهما من سباب الطعام
 فموافقتهم في هذا القسم المنسوخ من العبادات والعادات او كليهما اقب من موافقتهم
 فيما هو مشروع الاصل ولهذا كانت الموافقة في هذا محرمة كما سذكره وفي الاول
 قد لا تكون الاكروية واما القسم الثالث وهو ما احثوه من العبادات والعادات
 او كليهما فهو اقب فانه لو احثه المسلمون لقد كان قبيحا فكيف اذا كان محال لم يشرع
 بل احثه الكافرون فالموافقة فيه ظاهرة القبح فهذا اصل واصل آخر وهو ان كل
 ما يشبهون فيه من عبادة او عادة او كليهما هو من المحذورات في هذه الامة ومن البدع
 او الكلام فيما كان من خصائصهم ولما كان مشروعا لنا وقد فعله سلفنا السابقون
 فلا كلام فيه فجميع الادلة الدالة من الكتاب والسنة والاجماع على قبح البدع وكرهها
 تحريما او تنزيها تندرج هذه المشبهات فيها فيجب فيها انما بدع محدثة وانها

مشابهة للكافرين وكل واحد من الوصفين موجب للنهي اذا المشابهة منه عندها
 في الجملة ولو كانت في السلف والبدع منه عنها في الجملة ولو ليعملها الكفار انشئت
 ونيز شيخ الاسلام در صراط مستقيم نوشته وقد احتج الامام احمد وغيره بهذا
 الحديث اى من تشبه بقوم فهو منهم واصل احواله ان يقضيه احوال المتشبه بهم و
 ان كان ظاهره يقضيه كفر المتشبه بهم كما في قوله ومن يتولهم منك فانه منهم وهو نظير
 ما سنده عن عبد الله بن عمر انه قال من بنى بارض المشركين وضع يده فيهم
 مهر جانهم وتشبه حتى يموت حشر معهم يوم القيامة فقد كحل هذا على التشبه المطلق فانه
 يوجب الكفر ويقضيه تحريم ابغاض ذلك وكحل على انه منهم في القدر الشبه الذي
 يشابههم فيه فان كان كفر او معصية او شعار لها كان حكمه كذلك وكحل على ان يقضى
 تحريم التشبه بجملة كونها تشبها والتشبه لعم من فعل الشيء لاجل انهم فعلوه وهو
 ومن اتبع غيره في الغرض له في ذلك اذا كان عمل الفعل ما يؤخذ عن ذلك الغير فاما
 من فعل الشيء والفق ان الغير فعله ايضا ولم ياخذ احد بها عن صاحبه ففى كونها تشبها
 نظر لكن قد ينهى عن هذا لئلا يكون ذريعة الى التشبه انشئت ودر ذكر مسئلة تعلق
 فتح القدير مسطور است ونفس الوقوف وكشف الرؤس يستلزم التشبه وان
 لم يقصد فالحق انه ان عرض الوقوف في ذلك اليوم بسبب يوجبه كالاستسقاء مثلا
 لا يكره اما قصد ذلك اليوم بالخروج فيه فهو معنى التشبه انشئت ودر نهر الفائق
 مذکور است والاولى الملقا ان نفس الوقوف وكشف الرؤس يستلزم التشبه وان
 لم يقصد نعم لو عرض ما يوجب الوقوف في ذلك اليوم كالاستسقاء لم يكره انشئت و
 در رد المحتار حاشية در مختار مرقوم است قوله وقيل يستحب لعلة المراد من قول النبی
 عن ابی یوسف ومحمد فی غیر رواية الاصول انه لا يكره لما روى ان ابن عباس فعل ذلك
 بالبره آه قال في الفتح وهذا يفيد ان مقابلة من رواية الاصول الكرامة ثم قال في هذا

حسا لمفسدة اعتقادية يتوقع من العوام ونفس الوقوف وكشف الرؤس يستلزم التشبه
 وان لم يقصد فالحق انه عرض للوقوف في ذلك اليوم سبب يوجب كالاستسقاء مثلا
 لا يكره اما قصد ذلك اليوم بالخروج فهو معنى التشبه اذا تأملت وما في جاب مع التماثل
 لو اجتمع اشرف ذلك اليوم جاز كل عليه بلا وقوف وكشف آه والحااصل ان الصحيح
 الكرامة كما في الدرر بل في البحران ظاهر ما في غاية البيان انها تحريرية وفي النهران عبارة
 ناطقة تبرجج الكرامة وشذوذ غيره الفتنة ومقصود ازايرد عبارت فتح القدير وغير
 صرف بيان النسب كقصد تشبه ومعنى تشبه داخل غيبست ودر مقععه احمدية
 مذكور يست وقد دلت الاحاديث والآثار واقتوال الاثمة على النية عن التشبه
 في افعالهم مطلقا من غير تقييد بان يقصد التشبه المشابهة فيها بهم وعلى الخالفة
 عنهم في العبادات والعبادات مطلقا بدون تقييد بان يقصد الفاعل الموافقة بهم
 اما الاحاديث والآثار فمنها ما اخرجه ابو داود وفي سننه حدثنا عثمان بن ابي شيبة
 نا ابو النضر ناعبد الرحمن بن ثابت نا حسان بن عطية عن ابي منيب البحرشي عن ابن عمر
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تشبه بقوم فهو منهم وهذا اسناد جيد فان ابن ابي شيبة
 واما ابو النضر نا شمس بن القاسم من ثقات مشاهير اجلار من رجال الصحيحين واما عبد الرحمن
 بن ثابت فقال يحيى بن معين وابوزرقة واحمد بن عبد الله ليس به باس وقال
 عبد الرحمن بن ابراهيم جيم هو ثقة وقال ابو حاتم بن عتيق احمد بن حنبل نا حسان
 بن عطية فهو من ثقات التابعين ومشاهيرهم وثقة احمد ويحيى واما ابو منيب
 البحرشي فقال فيه احمد بن عبد الله الجعفي هو ثقة وما علمت احد اذكره بسوء وقد سمع
 منه حسان بن عطية واخرج الطبراني في الاوسط والبخاري في مسنده عن حذيفة بن
 اليمان مرفوعا نحوه من طريقين آخرين واخرج البخاري في مسنده عن ابي هريرة مرفوعا
 نحوه من طريق آخر واخرج احمد في مسنده عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

عليه وسلم بعثت بين يدي الساعة بالسيف حتى يعبد الله وحده لا شريك له وجعل زرقى
تحت ظل رحى وجعل الذلّة والصغار على من خالف أمرى ومن تشبه بقوم فهو منهم و
أخرج أبو نعيم في تاريخ أصبهان في ترجمة أحمد بن محمود عن النسائي فروعا نحوه من طريق
آخر وأخرج أبو يعلى في مسنده عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن التشبه
بالأعاجم وقال من تشبه بقوم فهو منهم ومنها ما أخرجه أبو بكر الخلال عن محمد بن سيرين
أن حذيفة بن اليمان أتى بئيا فرأى في مرساة فبىه أبا بريق الصدفر والخصاص فلم يدر ففعل
وقال من تشبه بقوم فهو منهم وفي لفظ آخر فرأى شيئا من زى الجهم فخرج وقال من تشبه
بقوم فهو منهم ومنها ما أخرجه الترمذى في جامعه عن أبي هريرة والنسائي في مسنده عن
ابن عمر والزبير قالوا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم غيروا الشيب ولا تشبهوا
باليهود ومنها ما أخرجه الترمذى عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده أن رسول الله
صلعم قال ليس منا من تشبه بغيرنا لا تشبهوا باليهود ولا بالنصارى فان تسليم اليهود
الاشارة بالأصابع وتسليم النصارى الاشارة بالاكف ومنها ما أخرجه سعيد بن
منصور في مسنده عن عائشة رضي الله عنها أنها كرهت الاختصار في الصلوة وتقا
لا تشبهوا باليهود ومنها ما أخرجه سعيد بن منصور أيضا في مسنده عن ابن جردان
كان يكره الصلوة في الطاق وقال انه في الكنائس فلا تشبهوا بأهل الكتاب ومنها
ما أخرجه الترمذى عن صالح بن حسان قال سمعت سعيد بن المسيب يقول ان الله
طيب يحب الطيب نظيف يحب النظافة كريم يحب الكرم جواد يحب الجود فنظفوا
أراه قال افغظكم ولا تشبهوا باليهود ومنها ما أخرجه ابن أبي عاصم في مسنده عن
أبي جلدان معاوية قال ان لتبوتية القبر من السنة وقد رفعت اليهود والنصارى
فلا تشبهوا بهم ومنها ما أخرجه البخارى ومسلم في صحيحهما عن ابن عمر قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم خالفوا المشركين وامروا بالحق واحفظوا الشارب ومنها

ما اخرج ابو داود في سننه عن شداد بن اوس قال قال رسول الله صلعم خالفوا اليهود
 فانهم لا يصلون في لغالهم وخفافهم ومنهما ما اخرج البخاري وسلم عن ابي هريرة
 قال ان النبي صلعم قال ان اليهود والنصارى لا يصبغون فخالفوهم ومنهما
 ما اخرج ابو داود وابن ماجه والترمذي عن عبادة الصامت قال كان رسول الله
 صلعم اذا شيع جنازة لم يقعد حتى توضع في اللحد فعرض له خبر فقال هكذا انصنع محمد
 قال فجلس رسول الله صلعم وقال خالفوهم ومنهما ما اخرج الامام احمد في مسنده
 عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم صوموا عاشوراء وخالفوا اليهود و
 صوموا قبله او بعده يوما ومنهما ما اخرج الامام احمد ايضا في مسنده عن ام سلمة
 قالت كان رسول الله صلعم يصوم يوم السبت ويوم الاحد اكثر ما يصوم من
 الايام ويقول انما يوم عبيد المشركين فانما احب ان خالفهم ومنهما ما اخرج ابو داود
 في سننه عن اسحاق بن حسان قال دخلنا على انس بن مالك فحدثني اخي المغيرة
 قالت وانت يومئذ غلام والكم قرآن او قصتان فمسح راسك وبرك عليك
 وقال احلقوا اذنين او قصصهما فان هذا راي اليهود ومنهما ما اخرج ابو داود في سننه
 عن عمرو بن المشري عن ابيه قال مر لي رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا جالس هكذا
 وقد وضعت يدي اليسرى خلف ظهري والكنايت على اية يدي فقال التقعد
 فعدت المغمضوب عليهم ومنهما ما اخرج ابن ماجه في سننه عن ابي ذر قال مر على
 النبي صلعم وانا مضطجع على الطين فركضني برجله فقال يا جندب انما هي ضجعة اهل النار
 ومنهما ما اخرج مسلم في صحيحه عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال راي رسول الله
 صلعم على ثوبين مصغرين فقال ان هذه من ثياب الكفار فلا تلبسها ومنهما
 ما اخرج الترمذي وابو داود والنسائي عن بردة عن النبي صلعم قال لرجل عليه
 خاتم من شبه مالي احب منك يريح الاعن نام فطره ثم عابو عليه خاتم من حديد

فقال مالي اري عليك حلية اهل النار فطره ومنها ما اخرج به البخاري ومسلم عن ابي
بن خديج قال قلت يا رسول الله انا لا تقرب عبد وخذوا ليست معنكم في فخذ
بالغضب قال ما انزل الدم وذكر اسم الله فكل ليس السن والظفر وساحدك عنه
انا السن فغظم واما الظفر فمدي الحشيش ومنها ما اخرج به ابو داود عن ابي هريرة
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الدين ظاهرا ما عجل الناس الفطر لان اليهود والنصارى
يؤخرون ومنها ما اخرج به مسلم عن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم فصل ما بين صيامنا وبين صيام اهل الكتاب اكل السمح ومنها ما اخرج به ابو داود
عن ركانة قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول فرق بيننا وبين المشركين العاك على القفا
ومنها ما اخرج به سعيد بن منصور في سننه عن ليلى اميرة بشير بن الحنفية
قالت اردت ان اصوم يومين مواعيله فنها في عنده زوجي وقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
من ذلك وقال انا يفعل ذلك النصارى صوموا كما امركم الله واتقوا الصوم كما امر
الله واتقوا الصيام فاذا كان الليل فافطروا ومنها ما اخرج به البخاري في صحيحه عن
قيس بن ابي حازم قال دخل ابو بكر الصديق على اميرة من خمس فقال لها تكلمي فان
هذا امري الصمت من عمل السجدة فتكلمت ومنها ما اخرج به البخاري في صحيحه عن عمر
بن الخطاب انه كتب الى المسلمين المقيمين ببلاد فارس اياكم وزى اهل الشرك وروى
الامام احمد في مسنده عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال ذروا التغم وزى الجهم وايضا
روى في مسنده عن ابي عثمان النهدي قال جازنا كتاب عمر ونحن يا زبيحان يا عنتبة بن
فرقد اياكم والتغم وزى اهل الشرك ومنها ما اخرج به ابن المبارك في كتاب الزرع
سعيد بن وهب قال خرج علي بن قيس قوما بعدوا فقال ما لهم كانوا يهودا وخرجوا
من قصورهم واما اقول الامة فمنها ما قال المروزي سالت ابا عبد الله
يعني احمد بن حنبل عن حلق القفا قال هو من فعل المجوس ومن تشبه بقوم فهو منهم

وقد ذكر الخلال باسنادوه عن الهيثم بن حميد قال خلق القفا من شكل الجوس وعن المعمر
 بن سليمان القتيبي قال كان ابني اذا جرد شعره لم يحلق قفاه قيل له لم قال كان يكره
 ان يشبه بالجم وممنها ما قال محمد بن حرب سئل احمد عن اهل سندی يخرج فيه
 فخره للرجل والمررة ذكره الضرار وقال بومن زى الجم وكذلك نقل عن سعيد
 بن عامر وعبد الله بن مبارك وممنها ما قال الميموني رايت ابا عبد الله عاتقه تحت
 ذقنه ويكره غير ذلك وقال العرب عاتقها تحت اذقانها وقال احمد في رواية
 الحسن بن محمد يكره ان لا تكون العاتقة تحت اسنك كراسته شديدة وقال انما يعتم
 بمثل ذلك اليهود والنصارى وممنها ما قال مالك في رواه ابن القاسم في المدة
 ويكره ترك العل يوم الجمعة كفعل اهل الكتاب في السبت والاحد وممنها ما قال بعض
 اصحاب مالك من يلج في عيدهم فكانوا في خنزير او كذلك اصحاب الشافعي ذكروا هذا
 الاصل في غير موضع من مسائلهم والكوفيون مبالغون في هذا الباب حتى تكلم ابو
 في كغير من تشبه بالكفار في لباسهم واعبادهم وتفصيل هذا كله والبسط في باب في
 الاصطراط المستقيم الشيخ الاسلام احمد بن عبد الحليم لم يكن يفعل الا ان كلمات بعض المتأخرين
 من شرح الحديث والفقهاء قال الطيبي في شرح الشكوة وانما جعلها اى التمام
 من حديث حليته اهل النار لان احمد يرمى بعض الكفار وهم اهل النار وقال المورسي
 في شرح المصباح وبقاى انما قال حليته اهل النار لانه يرمى بعض الكفار وهم اهل النار
 وقال الشيخ على القارمى في المراقبة في شرح قول على رضي الله الشطر من
 الاعاجم رواه البيهقي في شعب الايمان اى قارم حقيقته وصورة والتشبه بهم
 وفي شرح قوله لم يلبس من تشبه بغيرنا ولا تشبهوا باليهود ولا بالنصارى والمغنى
 لا تشبهوا بهم في جميع افعالهم خصوصاً في ما تدين الخصلتين وفي شرح قوله لا فرغ
 ولا غيرة رواه البخاري وسلم عن ابى هريرة وفي شرح استنه كانوا يذبحون لاهوتهم

فی السجایة وقد کان المسلمون یفعلونه فی بدو الاسلام ای عند سجانة ثم نسخ ونهی عنه
 للتشبه انتمی ما قصدنا نقله عن المتفقه الاحمدیه طیبی در شرح مشکوٰۃ نوشته قول
 من تشبه یقوم بهذا عام فی الخلق والخلق والشعار واذ کان الشعار یظهر فی التشبه
 ذکر فی هذا الباب انتمی وفتنی در مجمع البحار نوشته من تشبه یقوم فهو منهم ای من تشبه
 بالکفار فی اللباس وغیره او بالفساق او بابل التصوف او بالصالحین فهو منهم ای من تشبه
 وشیخ عبدالحق وبلوئی در لمعات نوشته ای من تشبه نفسه بالکفار فی
 اللباس وغیره او بالفساق والفجار او بابل التصوف والصالحین والابرار فهو منهم
 ای فی الاثم والنجیر انتمی ودر ترجمه مشکوٰۃ نوشته هر کس که مشابه کرد خود را بقریب
 پس آنکس از انقوم است و معدود است در ایشان تشبه باطلاق خود شامل است
 اخلاق و اعمال و لباس را خواه باخیر باشد یا به شر اگر در خلاق و اعمال است
 حکم او در ظاهر و باطن جاری است و اگر در لباس است مخصوص بظاهر خواهد بود و
 بیشتر در متغایم عرف این را در لباس اطلاق کنند و باخیست این حدیث را در کتاب
 اللباس آورده با جمله حکم مشابهی حکم الشیء است ظاهر کان او باطن انتمی بن الی
 جمعه در بهجت النفوس نوشته ان التشبه بابل الشر من الشر بعینه ذلک ما نهی
 صلعم عن التشبه بابل الکتاب و قد ورد عنه علیه السلام من تشبه یقوم فهو منهم
 و محمد حیات سندیه مدنی در رساله رد بدعات نوشته و التشبه بالکفار
 منته عنه و ان المقصد ما قصدوه لقوله علیه السلام من تشبه یقوم فهو منهم رواه ابو داود
 وغیره انتمی و تعلینی در شرح صحیح البخاری نوشته و اذا شئت ولینت فیها
 منکر فانهم عن ذلک فارجع لا انک ان جاستهم ظنوا انک راض بفعالهم و رو عن
 النبی صلعم انه قال من تشبه یقوم فهو منهم انتمی و ابن القیم در زاو المعاد نوشته
 و رای النس جماعه علیهم الطیامته فقال ما تشبه بهم بیو و خیر و من یهنا کر لیس

جماعة من السلف والخلف لما روى ابو داود واسحاق في المستدرک عن ابن عمر
 عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من تشبه بقوم فهو منهم وفي الترمذي عنه صلى الله عليه وسلم انه
 قال من تشبه بغيرنا فليس منا الشبهة ودر خزانة المفتیین مرقوم ست قال صاحب
 الجامع الصغير المسلم اذا ابدى يوم النیر وزالى مسلم آخر شيئا ولم يرد تعظيم ذلك
 اليوم ولكن جرى على ما اعتاده بعض الناس لا يكفر ولكن ينبغي ان لا يفعل ذلك في
 ذلك اليوم خاصة ولا يفعله قبله او بعده لئلا يكون منتزعا بهولاء القوم وقد قال عليه السلام
 من تشبه بقوم فهو منهم الشبهة وبهچین است در خزانه الروايات ودر شرح
 فقه الكبريت على قارى نوشته وكذا لبس تاج الرضا كرهه كراهته تحريم وان لم يكن
 كفرا بناه على عدم تكفيرهم بقوله عليه السلام من تشبه بقوم فهو منهم الشبهة ودر خزانه الفتاوى
 بلقيس والمافراز عذرة المريد شرح جوهر التوحيد بربان الدين ابراهيم حسن لقاني مالكي
 يقول است والعلماء في التشبه بالكفار وبارباب الجرائم على قولين الكراهية والحرمية
 وورد الشبهة في الحديث عن خاتمي الحديد والخاس وقال به امامنا مالک في لبس البرنس
 العجمية وحمل اصحابه هذا العجم على الجوس الشبهة ودر شفاى قاضى تبيين افعال موجبه
 كفر نوشته كاسعى الى الكفر والبيع مع اهلها والتمترى بزيهم من شد الزنا وخصم
 فتد اجمع المسلمون على ان هذا الفعل لا يوجب الا من كفر الشبهة وخفاجى ودر شرح شفا
 وشرح فخصم موسم نوشته وهورى عبادهم فالتشبه بهم قصد الكفر وهى ربهانية الشبهة
 كما حكاها الله عنهم الشبهة وخفجه مباوکه مراد از قصد در اینجا قصد تشبه نیست بلکه ارتکاب
 این فعل بالقصد بدون اضطار واکراه مراد است و اگر مراد کاینکه گفته اند که تشبه
 در فعلی است که مقصود به و بهین باشد صورت صحت قول شان پیدا آید و در فتاوى
 جواهر مرقوم است کشف الراس یعنی فی الصلوة بدنه لم یرد عن احد من السلف مثل ذلك
 بل يكون هذا تشبها بما يفعله النصارى في كذا تسهم واليه في زيهم الشبهة ودر عذرة القارى

مذکورست قبیل ان قوما تجرون طلوع الشمس وغروبها فی سجودن بها عبادة من دون الله
 فنهى النبي صلى الله عليه وسلم عنه كراهته ان يشبهوا بهم اغتبه ودر مرقاة مسطور است
 قال عليه السلام من صام يوم الشك فقد صلى ابا القاسم لان فيه تشبها بابل الكتاب انهم
 زادوا في مدة الصوم اشته وشیخ عبدالحق دهلوی در لمعات بشرح حدیث
 من حلف بالامانة فليس منارواه ابو داود عن بريدة مرفوعا نوشته ليس من اتقته
 بطريقنا بل من المنتهين لغيرنا فانه من دیدن اهل الكتاب اغتبه ودر مختصر طحاوی
 و مضمرات مرقوم است والتشبه بفعل اهل الكتاب خارج الصلوة مکروه فلان يكون
 مکروه لا في الصلوة اولی اشته ودر جامع صغیر خانی مذکورست والتشبه بهم في
 خارج الصلوة مکروه ففي الصلوة اولی اشته ودر هدایم مذکورست وبکراهه ان يقوم
 في الطاق لانه تشبه صنع اهل الكتاب من حيث تخصيص الامام في المكان اشته و نیز
 در هدایم مذکورست ولو لبس ثوبا فيه التصا ويركبه لانه تشبه حامل الصنم اشته
 ودر کافي مسطورست لو صلى الى ثور او كائن في ثور متوقفة كره لانه يشبه عبادة
 النار والى تنذیل او شمع او سراج لا لعدم التشبه اشته ودر عقد اللالی مرقوم است
 مکروه الصلوة في المقبرة لانه تشبه باليهود اشته ودر محیط در وجه کبر است سدل ثوب
 مسطورست لانه تشبه بفعل المجوس حال عبادتهم النيران اشته ودر لمعين التحف
 مرقوم است بکراهه التلقم وتغطية الانف والضم في الصلوة لانه تشبه بفعل المجوس حال عبادتهم
 النيران اشته و ابن امير الحاج ودر شرح مدينة در وجه بني از صلوة در مقبره نوشته
 وقيل لانه تشبه باليهود وعليه شي قاضيان وكان هذا من باب الاكثار والا فهو
 تشبه بالنصارى ايضا اشته ودر فتاوی قاضيان مذکورست بکراهه مسح الابع
 بالكاغذ على المائدة لانه تشبه بالفرعنة اشته و نیز در فتاوی قاضيان مذکورست
 و میبای ان لا يفعل في هذا اليوم الا يفعل قبل هذا اليوم ولا بعده و یجوز عن التشبه

بالکفره انتی و خفسکی در دختار در باب تراویح نوشته و تکره قاعد الزیاده تاکد باطنی

قبیل لانتع مع القدرة علی القيام کما یکره تاخیر القيام الی رکوع الامام للتشبه بالمؤمنین

انتی و طحطاوی در حاشیه در دختار نوشته قوله کما یکره تاخیر القيام ظاهره انما

تحریمیه للعده المذكوره انتی و نیز طحطاوی در حاشیه در دختار بذکره سبال نوشته

و قبیل کیره لما فیه من التشبه بالمجوس و ذکر له رسول الله صلی الله علیه وسلم المجوس

فقال انهم یوفرون سبالهم و یخلقون کما هم فخی لفوسهم ابو السعود عن العلامة نوح

و ظاهره ان تطویل السیال مکروه تحریرا للتشبه المذكور انتی باجملة کتب و بنیه از

منع تشبه در افعالیکه فاعل آن قصد تشبه نکرده و شعاع نسبت و نه مذموم نبیر

الامال است پس ضرورت حمل انچه خفسکی از بحر نقل نموده بر محلی صحیح بوجوبیکه کفایت

و همچنین حمل کلام علی قاری بر معنی که تشبیهک موجب ثبوت حکم تشبه به تشبه باشد

منه از ان در شعاریم قوله ص ۱۲۹ در تفسیر عزیزی در ذیل آیه کریمه ان السعفا و المرق

من شعائر الله مسطور است صفا و مروه را از شعائر الله بودن محض برکت صبر حضرت

باجره انچه اقول امام الفرسولیه عبارت تفسیر عزیزی را بتجریف نقل نموده تا مضمون

مختصر و مبطلون مبتدع را به پیرایه کلام صاحب تفسیر عبود دهد و حاشا که شائبه از

مبطلون وی مفاد کلام صاحب تفسیر باشد عبارت تفسیر خالی از تجریف است

باجمله صفا و مروه را از شعائر الله بودن محض برکت صبر حضرت باجره حاصل گشته که

محبت خاصه حضرت حق جل و علی در میان همین دو کوه باشکوه در حق ایشان جلوه

شد و حل مشکل ایشان فرمود و از ان باز معنی شعائر الله بودن درین هر دو کوه بمنزله

جوهر ذاتی آنها گشته زیرا که سعی در میان آنها هفت بار صورت تحقق بصفات سبعه

الهیة ابعاد از تخلف به آن صفت به هفت شرط طواف و حق کا ملین و تشبه به اهل کمال

است در حق قاصران و ناقصان و ایتنی بعوارض طاریه از ان هر دو منفک نمیشود

چنانچه خانه کعبه بسبب آنکه چند روز در غلبه کفار بیت الاحصانم و بتخانه شده بود از قبله
و مصطفی بودن اهل جهان معزول و ساقط نگشت لان ما بالذات لایزول با بالغیر
پیشنان این دو کوه با صفا بسبب آنکه جابلان مکہ اسما و نائله را بر آنها نهاده پرستش میکردند
و در اصل اسما و نائله مردوزنی بودند که در عین کعبه لیسبهوت یکی دیگری را دست سالی
و اراده زمانموده بچوهر سنگ ممسوخ گشته بودند و عظامی آنوقت برای عبرت مردان
اسما را بر صفا و نائله را بر مروه نهاده بودند این جابلان صورت تراشیده از سنگ
بت خیالی کرده معبود ساختند و باین مرتبه در ضلالت گرفتار شدند که بت ممسوخ را
از بت مصنوع نشناختند و در هر سال در میان این دو کوه برای پرستش آنها جمعی مینمودند
از شعائر الله بودن معزول و ساقط نگشته اند بلکه این یعنی بمنزله جبر ذاتی آنهاست
که لایزول بالغیر فمن حج البیت یعنی هر که حج کند خانه کعبه را از عرفات او اعتمر یعنی
یا عمره نماید از خانه خود یا بیرون از حرم و فرقی در میان حج و عمره آنست که در حج رفتن
بعرفات شرط است و از آنجا آمدن برای طواف خانه کعبه و در عمره رفتن بعرفات شرط
اگر عمره کنند از بیرون مکہ می آید پس او را راست بکعبه باید آمد و طواف باید کرد و اگر سن
مک است پس او را بیرون حرم باید برآمد و از آنجا احرام بسته برای طواف خانه کعبه باید
و نیز حج میشود مگر یک بار در یک سال زیرا که رفتن عرفات در روز عرفه که بنیم و یکجه است
شرط حج است و این روز در یک سال مگر نمی تواند آمد و عمره هر روز می تواند شد و وقتی
برای او مخصوص نیست و بهر حال سعی در میان صفا و مروه در هر دو لشک ضرورت
پس هر که قصد حج یا قصد عمره نماید فلا جناح علیه یعنی پس هیچ خطره گناه نیست بروی از
جهت مشابَهت کفار و بت پرستان آن بطواف بها یعنی در آنکه طواف کند باین هر
کوه برای تکیه طواف بخانه کعبه و تقسیم آن زیرا که خطره گناه بتا بهت کفار و بت پرستان
جایی معتبر میباشد که در آنجا حکم ناطق شرع وارد نشده باشد و این هر دو کوه از وقت

حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل علیهما السلام جامی طواف و سعی اند و بسبب نهادن بر آن
 بر آن هر دو کوه از مطاف بودن برآمده اند چنانچه خانه کعبه بسبب نهادن بر آن گشته و اگر
 او در جوف او از مطاف بودن نه برآمده چون حج و عمره آن خانه در نیجالت می توان
 طواف این دو کوه چنانست که اگر پیرو و دشمنی بر شما باین بابت طعن نمایند و گویند
 که شما مکانات بتان را تعظیم میکنید و طواف آن مکانات می نمائید و مشابیهت کعبه را در آن
 بر خود گوارا میکنید و این مخالف جمیع ملتها و ادیان است پس ازین طعن ایشان بپرهیزید
 و تنگ دل نشوید زیرا که معامله با خداست و نیت شما بجا آوردن حج و عمره است نه
 تعظیم بتان و حج و عمره بلا شبهه امر نیک است و بجا آوردن آن طاعت و منقطع
 خیرا یعنی هر که بقصد طاعت بجا آورد کاری نیک را فان الله شاکر یعنی پس تحقیق
 خدا میغالی قدر دان است عمل او را را نیکان نمیکند گویند هر مشابیهت با کفار پیدا شده
 باشد مانند روزه روز عاشورا زیرا که او تعالی علیم یعنی دانا است به نیت عمل کنندگان
 پس هر که درین مکانات به نیت تعظیم بتان می رود عمل او را رد میفرماید و هر که به نیت ادای
 مناسک می رود عمل او را قبول میکند سعید بن منصور و عبد بن حمید و ابن جریر و دیگر
 محدثین رضی الله عنهم از شعبی روایت کرده اند که بر کوه صفا بتی بود که او را اساف
 میگفتند و بر کوه مروه نیز بتی بود که او را ناکه میگفتند و اهل جاهلیت چون بعد از طواف
 خانه کعبه در میان این دو کوه سعی مینمودند این هر دو بت را بوس میدادند و بت
 میرسانید چون آنحضرت علیه السلام در مدینه منوره تشریف آوردند و در سوره حج
 امر بطواف خانه کعبه آمد و سعی در میان صفا و مروه مذکور نشد مردم عرض کردند که
 یا رسول الله در میان صفا و مروه برای آن بت اهل جاهلیت میدویدند این سعی از
 شعائر الله نیست پس ما را چه ضرورت است که در میان این دو کوه سعی نمائیم بلکه
 خوف آنست که اگر ما نیز مرتکب باین سعی شویم مشابیهت با اهل جاهلیت کرده باشیم

حق تعالی آیت فرستاد و خطره گناه را از خاطر ایشان دفع نمود و نیز همین محدثین مذکور
از مجاهد روایت کرده اند که انصاری از راه طعن می گفتند که سعی در میان این دو سنگ
از عمل جاهلیت و بت پرستان هست نه از احکام ملت ابراهیم علیه السلام حق تعالی این
آیت نازل فرمود و در بخاری و مسلم بروایت حضرت عائشه رضی الله عنهما چنین آمده که انصاریان
در جاهلیت منات پرست بودند و قاعده جاهلیت آن بود که هر تنی را که می پرستید
هرگز در مکان بت دیگر نمی رفت از سبب انصاریان نزدیک صفا و مروه نمی رفتند چون
عمل اسلام آمد موافق عادت خود از رفتن صفا و مروه اندیشه ناک بودند حق تعالی
این آیت فرستاد با جمله بدلولی این آیت همین است که صفا و مروه از متعبدات خدا
و شعائر اویند و چون بدلیل قطعی ثابت شود در حق چیزیکه از شعائر الله است پس
مشابهت کفار را در آن چیز تاثیر نباید فمید و نیت خود را خالص برای اطاعت خدا
کرده بجا باید آورد آری مشابهت کفار و تقوی موجب حرمت فعل میشود که مرضی بود
آن فعل بدلیل یقینی ثابت شده باشد مانند تعظیم نیر و زرد حیرجان و تعبد با عباد
همنوع مثل هولی و دوالی و بسنت و دسره یا تکبیس بلباس ایشان و رفتن بمجاذیب ایشان
و قشقه کشیدن و ریش و بروت را در وقت مصیبت صاف ترهشیدن و زنار در گلو
انداختن و در وقت خوردن قصد آسرو بدن را برهنه کردن و اگر مطلق مشابهت
گنودر افعال مرضیه الهی باشد موجب حرمت می شد لازم می آمد که حج و عمره و ختنه و
و صوم عاشوراء و قربانی و تعظیم شهر حرم و تعظیم بدی و قتل و دیگر بقایای ملت
ابراهمی که در کفار اوقات رائج بود یا نماز کسوف و خسوف و صدقه دادن در اوقات
و اگر از کردن برده و ضیافت همایون و عیاد شدن آب بر سر راه یا برای مسافران
که معمول همنوع است نیز حرام میگشت البته بقوله الله از عباد معتقدات فاسده
مبتدعات کاسده گویند که مابدا امتیاز این طائفه از اهل سنت و جماعت است

مسئله استعانت است از ارواح انبیا و اولیا که شرک دانند و دلیل شان آنست
 ایکنستعین که بسبب تقدیم مفعول فاعله حصر میابد و احادیث باب معبر و توکل و تفویض
 تعالی این بحث را در دسحاقیات بخوب ترین وجه تحقیق نموده ایم در اینجا بر نقل بعض
 کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میبرد و واضح باد که فصل مقوم این طائفه توهمین و تحقیق
 حضرت ارحم الراحمین است در ختیام بتوسعه کلام عامه مکارم آن کرام علیهم التحیه و السلام
 نقل میکنم گویا مسئله استعانت خصم بصیبت گذشته باشد انهم اقول از استعانت
 به ارواح انبیا و اولیا اگر طلب شناسی را نیز و آمدن غائب و کشاکش رزق و دفع
 مصائب و غیر ذلک از این ارواح مراد داشته پس در شرک بودن آن چه کلام است
 ما میدانیم که شاید کسی از اهل اسلام منکر از شرک بودن آن نباشد و اگر در عالم توکل از این
 ارواح بعد انتقال از دار دنیا مراد داشته پس کسی از مبغوضین شیخ الفرسولیه قایل
 شرک بودن آن معنی شرکی که کفرست هنوز دیده و شنیده نشده است آری اگر این قسم
 بدعت در استعانت بخدا که نوعی از عبادت است یا شرک اصغر گفته باشد محل استجاب
 نیست که کلمات جمهور اهل اسلام مؤید همین است جز اینکه بعض علما مانند قاضی ابوبکر
 بن العزنی المالکی قاتل جواز توسل به نبی صلی الله علیه و سلم شده و عزالدین بن عبد السلام
 این را از خصوصیت نبی صلی الله علیه و سلم شمرده و تقی الدین سبکی از عنایت شیخ الاسلام
 و رشفاً الاستقام مبالغه درین باب کرده گفت که قبل این تمییه کسی منکر از توسل
 به نبی نشده حال آنکه این دعوی او غلط است و رد کرده است این را ابن امیر حاجات
 در شرح منیه و ما در صفحه ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ این کتاب از امام فقه ما شده امام مالک
 و امام ابی حنیفه رحمهما الله تعالی نقل نموده ایم که نزد ایشان توسل بغیر خدا و صفات
 باری نیست و فصل مقوم فرقه اهل بیله فراط و تعظیم مقربین حضرت ارحم الراحمین
 بشما تعظیم مشرکین برای معبودین ایشان نیست و تسک به بدعات مبتدعین و رسوم

بعد از سببان و حاشا که فردی از افراد مبغوضین امام الفرسولین و همی از توپین و تحقیق
 بخاطر گذرانیده باشد و اخوات از تعظیم ایشان کرده باشد انکار از صرف عدم فرق
 در میان تعظیم خالق و مخلوق است و از تعظیم مخلوق به تعظیم مخصوص خالق و چون در
 حکمازم کرام ما را کلام نیست و در تفهیم از علمای کرام منع استعانت نقل کرده ایم حتی
 اعاده اقوال شان در اینجا هیچ نیست بعضی اقوال دیگر متعلق مسئله استعانت در اینجا
 بر پایه نقل می پوشد احمد بن محمد البرلسی المالکی در قوا عدا الطریقیه نوشته و بنا
 کما قال ابو بکر بن العزبی فی زیارة المقابر لا تثار لیتفق بها الا قبور حسن الله علیه و سلم انته
 و شناسی در ردو المختار حاشیه در مختار نوشته ذکر آلاء الله العالی فی حدیث اللهم
 انی صا لک التوبه الیک ینبیک نبی الرحمة محسن العزیز عبد السلام انه یذنی کونه مقفورا علی
 سلم الله علیه و سلم وان لا تقسم علی الله غیره وان یکون من خلف الله قال وقال السیکی
 یحیی التوسل بالنبی الی ربه ولم ینکره احد من السلف ولا خلف الا ابن تیمیة فابتدع
 ما لم یقبله عالم قبله انته و نازع العلامة ابن امیر حاج فی دعوی الخصوصیة و المال الکلام
 علی ذلک فی الفصل الثالث عشر آخر شرحه علی المبنیة فراجع انته و خفاجی در شرح
 شفا نوشته و زیارة القبور اما لیتذکر بها الموت و یغیظ و یذیجر فی جمیعها اولدعاه
 الابلها المسلمین کما زار صلعم اهل البقیع و بذاستحب للتبرک بین فیها من الانبیاء و الصالحین
 فیتفتح بزیارتهم فذهب بعض المالکیة انه محض و نس بالانبیاء و انه فی غیرهم بدعة و اما فی
 الانبیاء ففی مشروعة و توقف فیها بکی انته و شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم
 در صراط مستقیم نوشته و قد اختلف الفقهاء فی الصلوة فی المقبرة هل هی محرمة
 او مکروهة فاذا قبل هی محرمة ففی تصحیح التحذیر الم و المشهور عندنا انها محرمة لا تصح
 و من نامل النصوص المتقدمة تبین له انها محرمة بلا شک وان صلوة لا یصح و لیس
 الغرض هنا تغییر المسائل المذكورة فانها معروفة و اما الغرض التنبیة علی یلیف من غیرها

فما يدخل في هذا قصد القبور للدعاء عندها أو بها فان الدعاء عند القبور وغيره من الأعمال
تنقسم الى نوعين احدهما ان يحيل الدعاء في البقعة بحكم الاتفاق لا الدعاء فيها
كما يدعون الله في طريقه ويتفق ان يثر بالقبور او كمن يزورها ويسلم عليها وسال الله
العافية له وللموتى كما حاربت به السنة فهذا ونحوه مما لا باس به الشافعي ان يخرج
الدعاء بحيث يشترط ان الدعاء هناك اجوب منه في غيره فهذا النوع منعه عنه
اما نهي تحريم او تنزيه وهو الى التحريم اقرب والفرق بين الباين ظاهر فان الرجل
لو كان يدعوه ليد واجتاز في حرمه لصنم او صليب او كنيسة او كان يدعوه في بقعة بها
صليب هو عنه ذاهل او دخل في كنيسة ليس فيها محبت عاجز ودعا الله في البقعة
او بات في بيت بعض اصداقائه ودعا الله لم يكن بهذا باس ولو تحرى الدعاء عند
صنم او صليب او في كنيسة يرجو الاجابة بالدعاء في تلك البقعة لكان هذا من الخطا
بل لو قصد ميتا او حالوتا في السوق او بعض عوامية الطرقات يدعونه يرجو الاجابة
بالدعاء لكان هذا من المنكرات المحرمة اذ ليس الدعاء عند ما فضل فقتصد القبور للدعاء
عندها من هذا الباب بل هو اشد من بعضه لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن اتخاذ
مساجد واتخاذ ما عدا عن الصلوة عند ما بخلاف كثير في هذه المواضع وما يرويه
الناس من انه قال اذا تجرتم في الامور فاستعينوا باهل القبور ونحو هذا فهو كلام موهوم
كذب باتفاق العلماء والذي يبين ذلك امور احدها انه تبين ان العلة التي نهى
النبي صلى الله عليه وسلم لاجلها عن الصلوة عندها انما هو لئلا تتخذ ذريعة الى نوع من
الشرك بالعلوف عليها وتعلق القلوب بهار غيبة ورغبة ومن المعلوم ان المضط في
الدعاء الذي قد نزلت به نازلة فيدعوا لاستجابة غير كالاستسقاء او لدفع شر لا
حاله في افتقانه بالقبور اذ رجاء الاجابة عندها اعظم من حال من يؤدى الى الفرض عندها
في حال العافية فان اكثر المصلين في حال العافية لا تتأخروا قلوبهم تفضن بذلك الا قليلا

انا الدعاة المضطرون ففتنتهم بذلك عظيمة جدا فاذا كانت المفسدة والفتنه التي لا حياء
 نهى عن الصلوة مختلفة في حاله كان بينهم عن ذلك اوكد وهذا واضح لمن فقه في
 دين الله وتبين له ما جارت به الحقيفة من الدين الخالص لله وعلم كمال استقام
 المستقيمين في تجريد التوحيد ونفي الشرك بكل طريق والثاني ان قصد القبور للدعاء
 عند ما ورعوا للاجابة بالدعاء هناك رجاء اكثر من رجاء ما بالدعاء في غير ذلك المكان
 امر لم يشرعه الله ولا رسوله ولا فعله احد من العلماء ولا الصالحين المتقدمين بل اكثر
 ما ينقل ذلك عن بعض المتأخرين بعد المائة الثانية ونيز در صراط مستقيم نوشته
 فلما يخجلوا ان يكون الدعاء عند ما افضل منه في غير تلك البقعة او لا يكون فان كان افضل
 لم يجز ان يخفى علم هذا عن الصحابة والتابعين وتابعيهم فكون القرون الثلاثة افضل
 جالبة بهذا الفضل العظيم ويعلم من بعدهم ولم يجز ان يعلموا ان فيه من الفضل ميزه و
 فيه مع حرصهم على كل خير لاسيما الدعاء وهم يعلمون فضل الدعاء عند القبور ثم
 لا يقصدونه بهذا حال طبعاً وشرعاً وان لم يكن الدعاء عند ما افضل كان قصد الدعاء
 عند ما سئلوا او معصيته كما لو تخرجي الدعاء وقصده عند سائر البقاع التي لا فضيلة لله
 من شلوط الانهار ومغارس الاشجار وجوانب الاسواق وجوانب الطرقات وما
 عدوه الا الله وهذا الدليل قد دل عليه كتاب الله في غير موضع مثل قوله انهم كانوا
 شرعوا لهم من الدين ما لم ياذن الله فاذ لم يشرع الله استحباب الدعاء عند المقابر
 لا وجوب فمن شرعه فقد شرع من الدين ما لم ياذن به الله وقال تعالى قل انما حرم
 الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغى بغير الحق وان تشرعوا بالله ما لم ينزل به
 سلطاناً وان تقولوا على الله ما لا يعلمون وهذه العبادة عند المقابر نوع من ان يشرع
 بالله ما لم ينزل به سلطاناً لان الله لم ينزل حجة يتضمن استحباب قصد الدعاء عند القبور
 وفضله على غيره ومن جعل ذلك من دين الله فقد قال على الله ما لم يعلم وما حسن

قوله تعالى الم ينزل به سلطانا لئلا يخرج بالحقائيس والحكايات ومثل هذا قوله تعالى في
 حكايتيه عن اخلاص صلعم وحاجته قومه قال اتخا جوتي في الله وقد هوان ولا اخاف ما أشرك
 به الا ان ليشار رزقي توسع رزقي كل شيء على افلا تنزكرون وكيف اخاف ما أشركتم
 ولا تخافون انكم اشركتم ما بعد الم ينزل به عليكم سلطانا فاعى الفرقين بالامن ان كنتم
 تعلمون الذين امنوا لم يلبيسوا اليانهم بظلم اولئك لهم الامن وهم مستدون النحر وغير
 در صراط مستقيم نوشته واذ اختلفت فيه المتأخرون فانما فصل بينهم هو الكتاب و
 السنة واجماع المتقدمين فناد استنباطا فكيف والسحمد لله لا ينقل عن امام معروضا
 ولا عالم متبع بل المنقول في ذلك اما ان يكون كذا على صاحب مثل ما حكى بعضهم عن
 الشافعي انه قال اني اذا نزلت بي شدة اجبى فادعو عند قبر ابي حنيفة فاجاب او
 كلاما هذا معناه وبذلك كذب معلوم كذبه بالاضطرار عند من له معرفة بالنقل فان الشافعي
 لما قدم بغداد لم يكن بغداد وقبر ثقات للدعاء عنده البتة ولو لم يكن هذا على عهد الشافعي
 معروفا وقد راي الشافعي باحجاز واليمن والشام والعراق ومصر من قبور الانبياء و
 الصحابة والتابعين من كان اصحابها عنده وعند المسلمين افضل من ابي حنيفة وثمان
 من العلما رفا باله لم يتوخ الدعاء الا عنده ثم اصحاب ابي حنيفة الذين اوركوه مثل
 ابي يوسف ومحمد وزفر و الحسن بن زياد وطبقته لم يكونوا يتحرون الدعاء لاعد قبر
 ابي حنيفة ولا غيره ثم قد تقدم من الشافعي ما هو ثابت في كتابه من كراهته تعظيم قبور
 المتوفين خشية المقتد بها وانما يصنع مثل هذه الحكايات من قيل علمه ودينه واما ان
 يكون المنقول من هذه الحكايات عن مجهول لا يعرف ونحو لوروي لنا مثل هذه الحكايات
 المبينة احاديث عن لا ينطق عن الهوى لما جاز التمسك بها حتى تثبت فكيف بالمتنقل
 عن غيره ويزيد در صراط مستقيم نوشته ثم قصدا حاجته بعض هؤلاء الداعين بالاعتبة
 المحترمة ان الرجل قد يكون مضطرا فله اضطراره لو دعا الله بها مشرك عند وثن لا تجيب

لصدق توجهه الى الله والكان تحرى الدعاء عند الوش شر كما ولو استجيب له عند هذا
 المتوسل له صاحب القبر او غيره لاستغاثته فذلك فانه يعاقب على ذلك ويؤذي
 في النار اذا لم يعف الله عنه ونيز در صراط مستقيم نوشته واما ذكر في الناسك بعد
 تسمية النبي صلى الله عليه وسلم وصاحبيه الصلوة والسلام يدعو فقد ذكر الامام احمد وغيره انه
 يستقبل القبلة ويجعل الحجة عن يساره لئلا يتدبر وذلك بعد تسمية الصلوة والسلام
 ثم يدعو لنفسه وذكر والله اذ حبى وصلى عليه يستقبل وجهه بالي هو واقى صلى الله
 عليه وسلم فاذا اراد الدعاء جعل الحجة عن يساره ويستقبل القبلة ودعا بما راعاه
 منهم لذلك فان الدعاء عند القبر لا يكره مطلقا بل يؤمر به كما جازت له السنة كما تقدم
 ضمنا وتبعوا واما المكره الذي تحرى المبحى الى القبر للدعاء عنده وكذلك ذكر اصحاب
 مالك قالوا يدنو من القبر فيسلم على النبي ثم يدعو مستقبل القبلة بولييه ظهره وقيل لا يولييه
 فاما اختلاف المأفيه من استدباره فاما اذا جعل الحجة عن يساره فقد زال المحذور بلا خلاف
 وصار في الروضة او امامها ولعل هذا الذي ذكره الائمة اخذوه من كراهية الصلوة الى
 القبر فان ذلك قد ثبت النهي فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم كما تقدم فلما نهى ان يتخذ القبر مسجدا او
 قبلة امر واما ان لا يتحرى الدعاء اليه كما لا يصل الى بيته ولهذا والله اعلم حرفت الحجة ونكثت
 لما بنيت فلم يجعل حالها الشألى على سمت القبلة ولا جعل مسطحا وكذلك قصدوا
 قبل ان يدخل الحجة في المسجد فروى ابن بطينة باسنا ومعروف عن هشام بن عروة ^{رضي} عن
 ابي قال كان الناس يصلون الى القبر فامر عمر بن عبد العزيز فرجع حتى لا يصل الى الناس
 ونيز در صراط مستقيم نوشته الا ترى ان الرجل لما نهى عن الصلوة الى جهة المشرق
 وغيره فانه يبنى ان يتحرى استقبالها وقت الدعاء من الناس من يتحرى وقت دعاء
 استقبال الجهة التي فيها الرجل الصالح سواء كانت في المشرق او غيره وهذا خلل
 بين وشرك واضح كما لبعض الناس يمنع من استدبار الجهة التي فيها بعض الصالحين

هو بيت بر الحجة التي فيها بيت الله وقبر رسول الله وكل هذه الاشياء من البدرج
تتوارع دين النصاري ونيز در صراط مستقيم نويشته ولها ذكره مالك وغيره من
اهل العلم لاهل المدينة كل دخل احد منهم المسجد ان يجي فيسلم على قبر النبي وصاحبه قال
واما يكون ذلك لاحد منهم اذا قدم من سفر او اراد سفر او نحو ذلك ورض بعضهم في
عليه اذا دخل المسجد للصلاة او نحوها واما قصده للصلاة والسلام فما علمت احد من
فيه لان ذلك نوع من اتخاذه عيداً ونيز در صراط مستقيم نويشته الوجه الثالث
في كراهته قصده للدعاء ان السلف رضي الله عنهم كرهوا ذلك منها ولين في ذلك قوله
صلعم لا تتخذوا قبوري عيداً كما ذكرنا ذلك عن علي بن الحسين واحسن وهما افضل اثر
من التابعين وعلم بهذا ان من غير بالمحاورتها الحجة النبوية نسباً وكانوا وقد ذكرنا
عن احمد وغيره انه امر من سلم على النبي عليه السلام وصاحبه ثم اراد ان يدعوا بنصيب
فيستقبل القبلة وكذلك انكر ذلك غير واحد من العلماء المتقدمين كما ملك وغيره و
المتأخرين مثل ابو الوفاء بن عقيل وابي الفرج بن الجوزي واما حفظه لا عن صاحب
ولا عن تابع ولا عن امام معروف انه استحب قصده شئ من القبور للدعاء عنده ولا روى
احد شيئاً لا عن النبي صلعم ولا عن الصحابة ولا عن احد من الائمة المعروفين قد صنف
الناس في الدعاء واوقاته واكلته وذكر وافيه الآثار فما ذكر احد منه في فضل الدعاء عنده
شئ من القبور حرقاً واحداً فيما علم فكيف يجوز والساحل هذه ان يكون الدعاء عندهما اجوب
وافضل والست شكره ولا يعرفه وتنبه عنه ولا تأمر به نعم معار من نحو المائة الثالثة
متفرقا في كلام بعض الناس فلان ترجى الاجابة عنده وقلان يدعى عند قبره ونحو
ذلك والناظر على من يقول ذلك ويا مره كائناً ما كان ونيز در صراط مستقيم بعد
ذكر روایت ابن ابی فدیك نويشته فهذا الاثر من ابن ابی فديك قد يقال فيه استحباب
قصده الدعاء عند القبر للاحجة فيه بوجه احد ما ان ابن ابی فديك روى هذا عن محبوب

وذكر ذلك المجهول بلا غشاً عن لا يعرف ومثل هذا لا يثبت به شيء أصلاً وإن ابن أبي
 فديك متأخر في حدود المائة الثانية ليس فيه من التابعين ولا من تابعيهم المشايخ
 حتى يقال قد كان هذا معروفاً في القرون الثلاثة وحسب أن أهل العلم بالمدينة القديمة
 لم ينقلوا شيئاً من ذلك ونيز در صراط مستقيم نوشته ولم يكن أحد من السلف يأتى
 إلى قبر بنى ولا غير بنى لأجل الدعار عنده ولا كان الصحابة يقصدون الدعار عند قبر
 النبي صلعم ولا عند قبر غيره من الأنبياء وإنما كانوا يصلون ويسلمون على النبي و صحابه
 واتفق الأئمة إذا عابسوا بنى صلعم لا يستقبل قبره وهو الذي ذكره أصحاب السنن
 والأئمة من وصاعنه وقال أبو حنيفة بل يستقبل القبلة ويسلم عليه كما في كتب أصحابه
 وقال مالك فما ذكره سمعيل بن إسحق في المبسوط والقاضي عياض وغيرهما لا يرى أن
 يقف عند قبر النبي صلعم ويدعو ولكن يسلم ويضمه وقال أيضاً في المبسوط لا بأس لم يقدم
 من سفر أو خرج أن يقف على قبر النبي صلعم ويدعوه ولا يركع ولا يركب ولا يركب
 من أهل المدينة لا يقدمون من سفر ولا يريدونه يفعلون ذلك في اليوم مرة أو أكثر عند
 مسلمون ويدعون ساعة فقال لم يبلغني هذا عن أحد من أهل الفقه ببلدنا ولا يصلح آخر
 هذه الأئمة إلا ما صلح أولها ولم يبلغني عن أول هذه الأئمة وصدرها أنهم كانوا يفعلون كذا
 ويكرهه إلا من جابر عن سفره وأرادوه وقد تقدم في ذلك من الآثار عن السلف والأئمة
 ما يوافق هذا ويؤيده من أنهم كانوا يستحبون عند قبره ما هو بحسن الدعار والتحية كالصلوة
 والصيام ويكرهون قصده للدعار والوقوف عنده للدعار ومن رخص منهم في شيء
 من ذلك فإنه إنما رخص فيما إذا سلم عليه ثم أراد الدعار أن يدعوه مستقبل القبلة أما مثلاً
 القبر وأما من خرافة وهو أن يستقبل القبلة ويدعو ولا يدعوه مستقبل القبر وبهذا المنقول
 عن سائر الأئمة ليس في أئمة المسلمين من استحب للمروء أن يستقبل قبر النبي ويدعوه عنده
 في صراط مستقيم بعد نقل حكايت من أنكره إلى جعفر وإمام مالك أنشدني قاضي عياض

نوشته فمذهبه الحكمائية على هذا الوجه اما ان يكون ضعيقة او مغيرة واما ان نفسهم كما يوافق مذهبه
او قد يفهم منها ناسه خلاف مذهبه المعروف بنقل الثقات من اصحابه فانه لا يختلف
انه لا يستقبل القبر عند الدعار وقد رض على انه لا يقف عند الدعار مطلقا وذكر طائفة
من اصحابه انه يدنو من القبر ويسلم على النبي صلعم ثم يدعو مستقبل القبلة ويؤظف
وقبل لا يولي ظهره فانفقوا في استقبال القبلة وتنازعوا في تولية القبر ظهره وقت الدعا
ونيز در صراط مستقيم نوشته ان محمد بن الحسن هذا قد روى اخبار عن السلف يمد
ما ذكرناه فقال حدثني عمر بن بارون عن سلمة بن وردان قال رايت النبي بن مالك
يسلم على النبي صلعم ثم يسند ظهره الى جدار القبر ثم يدعو ونيز در صراط مستقيم نوشته
والمقصود هنا انه قد علم ان مالكا من اعلم الناس بشئ هذا الامر فانه مقيم بالمدينة يرس
ما يفعله التابعون وتابعوهم ويسمع ما ينقلونه عن الصحابة واكابر التابعين ونهيهما
عن الوقوف عند القبر للدعار ويذكر انه لم يفعله السلف وقد اجذب الناس على عهد
عمر بن فاستسقى بالعباس فقيهم البخاري عن النبي ان عمر بن استسقى بالعباس فقال
اللهم انا كنا اولا جدنا نتوسل اليك فنبينا فاستسقينانا وانا نتوسل اليك بعم فبك فاستسقينانا
فيسبقون فاستسقوا به كما كانوا يستسقون بالنبي صلعم في حياته وهم انهم يتوسلون
وشفا عته لهم فبدعوا لهم ويدعونه كالامام والمامون من غير ان يكونوا يقيمون على
الله المخاوق ولما مات صلعم توسلوا بدعار العباس وتستقوا به ولهذا قال الفقهاء
الاستسقاء بالابن الدارين والا فخل ان يكونوا من اهل بيت النبي صلعم وقد استسقى
معاوية بن يزيد بن الاسود الجعفي وقال اللهم انا نستسقى بيزيد بن الاسود يا نيز يارض
يدريك فرجع يدية ودعا ودعا الناس حتى انظر واودسب الناس ولم يذهب احد
من الصحابة الى قبر بني ولا غيره يستسقى عنده ولا به ونيز در صراط مستقيم نوشته
واما ان يقصد بالزباية سوال الميت والاقسام به على الله واستجابة الدعار عند

تلك البقعة فهذا لم يكن من فعل احد من سلف الامة ولا الصحابة ولا التابعين لهم حسان
 وانا حدث ذلك بعد ذلك ونيز در صراط مستقيم نوشته والمقصود ان الشكر يقع
 كثيرا وكذلك الشكر باهل القبور من دعائهم والتضرع اليهم والوعظ اليهم ونحو ذلك فاذا
 كان النبي صلعم نبي عن الصلوة التي تضمن الدعاء لله وحده خالصا عند القبور لم يفتن
 ذلك الى نوع من الشكر ببرهم فكيف اذا وجد ما هو نوع الشكر من الرغبة اليهم سواء
 طلب منهم قضاء الحاجات وتفرج الكربات او طلب منهم ان يطلبوا ذلك من الله
 بل لو اقسام على الله ببعض خلقه من الانبياء والملأكة وغيرهم لني عن ذلك ولو لم يكن
 عنده غيره ونيز در صراط مستقيم نوشته وقد بسطت هذه المسئلة في غير هذا الموضع
 والمقصود هنا اذا كان السلف والائمة قالوا في سواله بالخلق ما قد ذكر فكيف بسؤال
 المخلوق الميت سواء سال ان يسأل الله او يسأل قضاء الحاجات ونحو ذلك مما يفعل
 بعض الناس اما عند قبر الميت واما عند غيبته وصاحب الشريعة جسم المادة وسد الذريعة
 بلغة من تجتذ قبور الانبياء والصالحين مساجد وان لا يعمل عندها ولا تسأل الله
 وحذر ائمة عن ذلك فكيف اذا وقع نفس المحذور من الشكر وسباب الشكر انفسهم
 امام ابن القيم در زاد المعاد نوشته والاشراك به والاقسام على الله به سوال
 السحاح والاستعانة والتوجه اليه عكس هدي صلى الله عليه وسلم فانه هدى توحيد
 واحسان الى الميت وهدى هو لا يهدي شرك واسارة الى نفوسهم والى الميت وهم
 اقسام اما يدعون الميت او يدعون به او يدعون عنده ويرون الدعاء عنده او يدعون
 اولي من الدعاء في المساجد ومن تامل هدى رسول الله صلى الله عليه وسلم تتبين له
 الفرق بين الامرين وبالله التوفيق لفتي ودر اعاشة الله فان نوشته وكيف يكون
 دعاء الموتي ودعاء عند قبورهم والاستشفاع بهم مشروعا وعلما صالحا وتصرف عنه
 القرون الثلاثة المفضلة تنص الرسول ثم يفوز به الخلق الذين يقولون لا يفعلون

و يفعلون بالايومرون انفتحه ونيز در اغاشه اللهفان نوشته اهل بيكن اهل الضلالت
 ان ياتوا عن احد منهم بنقل صحيح او حسن او ضعيف او منقطع انهم كانوا اذا كان لهم حجة
 مقصود والقبور فدعوا عندها ولستحوا بها فضلا ان يصلحوا عندها وسالوا الله باصحابها
 حوائجهم فليأتوا عنهم باشر او يوقفونا على حرف واحد بل يكلمهم ان ياتوا عن الخلق
 التي خلفت بعدهم وكل طال الزمان وتاخر العهد كان ذلك اكثر فقد وجدت
 في ذلك المصنفات عدة ليس في شيء منها عن رسول الله ولا عن خلفائه وسائر
 اصحابه حرف واحد بل من خلاف ذلك كثير كما قد مرنا من الاحاديث المرفوعة واما
 آثار الصحابة فاكثر من ان يحاط بها ونيز در اغاشه اللهفان نوشته ولو كانت
 للدار عند القبور والتبرك بها فضيلة لنصب المباحرون والاضمار لهذا القبر
 اى قبر وانيال على ودعوا عنده فقد كانوا سابقين الى كل خير وكذلك التابعون
 كان عندهم من قبور اصحاب رسول الله صلعم بالامصار عدة كثيرة فاستغاثوا
 بقبر احد منهم ولا دعوه ولا دعوا به ولا دعوا عنده ولا استشفعوا به ولو كان ذلك
 منهم لنقل ان يكون ذلك فضلا حرمه خير القرون وجهلوه وظفروا بالخلوف وعلوه
 ام كانوا عالمين به ولكنهم زهدوا فيه وقد كانوا حرص الناس على الخير فلو لم يكن
 لنا نيلنا للشرع مع احتياج كل احد الى الدعار سيما عند نزول الحوادث العظيمة
 به بازهدوا فيه ونيز در اغاشه اللهفان نوشته شيخنا قدس الله روحه ولهذه
 الامور المبتدعة عند القبور مراتب ابعدها عن الشرع ان لبال الميت حاجته و
 يستقيث به فيها كما يفعل كثير من الناس قال وهولاء من جنس عبادة الاصنام لهذا
 قد تمثيل اهل الشيطان في صورة الميت والغائب كما تمثيل لعبادة الاصنام وقد يحصل
 لكفار من المشركين واهل الكتاب يدعوا عنهم من يعظمهم فيتمثل لهم الشيطان جنبا
 وقد سخطهم ببعض الامور الغائبة وكذلك السجود للقبر والتسليم قبل قبيله الممرتهم الشبهة

ان يسأل الله به وهذا يفعل كثير من المتأخرين في يهودية باتفاق المسلمين الثالثة ان يسأل نفسه
 ان يسأل الله حاجته الرابعة ان يظن ان الدعار عند قبره مستجاب وانه فضل
 من الدعار في المسجد فيقصد زيارته والصلوة عنده لاجل طلب حاجته وهذا ايضا من
 المنكرات المبتدعة باتفاق المسلمين وهي محرمة وما علمت في ذلك نزاعا بين ائمة الدنيا
 والنحن كثير من المتأخرين يفعل ذلك ويقول بعضهم قبر فلان تزيق حجر بالحجارة
 المنقولة عن الشافعي انه كان يقصد الدعار عند قبره الى حنيفة من الكذب الظاهر ونيز
 در اغاشة اللهفان نوشته وفي فتاوى ابن عبد السلام نحو ذلك اسي لا يقول
 في دعائه اسالك بملأ فمك او بابنيك او نحو ذلك وتوقف في بني اسرائيل عليه
 وسلم لاعتقاده ان ذلك جابر في حديث وانه لم يعرف صحة الحديث انتبه وحسن
 بن علي افندي رومي متوفى سنة ٨٧٠ هـ صدق وشهد وكي انجرت نبي صلى الله
 عليه وسلم در مجالس الابرار نوشته اما الزيارة البدعية فهي زيارة القبور لاجل الصلوة
 عندها والطواف بها والتقبيلها واستلامها وتغصير الحمد وعليها واخذ ترابها ودعاء حاجتهم
 والاستعانة بهم وسؤالهم النصر والرزق والعافية والولد وقضاء الدين وتقرير الكلام
 واغاشة اللهفان وغير ذلك من السجالات التي كان عبدا والاصنام يتيسرون من صناعتهم
 فان اصل هذه الزيارة البدعية ماخوذ منهم وليس لشي من ذلك مشروعاً باتفاق علماء
 المسلمين اذ لم يفعل رسول الله العالمين ولا احد من الصحابة والتابعين وسائر ائمة
 الدين بل قد انكر الصحابة ما يهودون ذلك بكثير ونيز در مجالس الابرار نوشته والدعي
 اوقع عبدا القبور في الاقناتان بها امور منها الجهل بحقيقة ما بعث الله تعالى به رسوله
 تحقيق التوحيد وقطع اسباب الشرك بما لذين قل نصيبهم من ذلك اذا دعا بهم الشيطان
 الى الفتنة بها ولم يكن لهم ما يبطل دعوته استجابوا له بحسب ما عندهم من الجهل وعصموا
 بقدر ما معهم من العلم ومنها احاديث كذوبة ومنعها على رسول الله صلى الله عليه وسلم

استباه عباد الاصلنام من المقابرية وهي تنافس ما حارب به من دينه كحديث اذا تجرتم
 في الامور فاستعينوا باهل القبور وحديث اذا اعتيكم الامور فعليكم باصحاب القبور
 وحديث لو حسن احدكم ظننه بحجر نفعه وامثال هذه الاحاديث التي هي مناقضة له من
 الاسلام وضمها عباد الاصلنام من المقابرية وراحت آلى الجهال والضلال الله تعالى
 انما بعث رسوله لقتال من حسن ظننه بالاحبار والاشجار وجنب امته من الفتنة بالقبور
 بكل طريق ومنها حكايات حكيت عن اهل القبور ان فلانا استغاث بالقبور الفلانية
 في شدة فخلص منها وفلان نزل به خبر فاستدعى صاحب ذلك القبر فكشف خضه
 وفلان دعا حاجته فقضيت حاجته وعند السدنة والمقابرية شئ من ذلك يطول كونه
 وهم من الكذب خلق الله على الاحبار والاموات والنفوس مولعة بقضار حوائجها
 وازالة خضراتها لاسيما من كان مضطرا تشبث بكل سبب والنكاح فيه كرامات
 فاذا سمع احد ان قبر فلان تزايق حرج ميل اليه فيذهب اليه ويدعو عنده بحرقه
 وذلة وانكاس فيجيب الله دعوته لما قام بقلبه من الذلة والانكاس لا لاهل القبور
 لو دعا كذلك في السمانة والسمانة والسوق لا جابه فينكس الساجد ان القبر تاثيرا في اجابة
 ملك الدعوة ولا يعلم ان الله تعالى يجيب دعوة المضطر ولو كان كافرا فليس من اجابته
 دعاه يكون راضيا عنه ولا مقتله ولا رغبته اليه ليعمله فانه يجيب دعاه اليه والفاجر
 المؤمن والكافر لشيء وجميعين يستدعيه واثابة اللعان نيزوعا بدسندهم ارسند
 اهل بدعت يستدعيه وبعض بدعات هزبان الاثان در طواع الا نور حاشية وخرق
 نوشته رايت بخط جدى وكان من اكابر العلماء الناكسين والاولياء المخلصين انه وجد
 بخط شيخه عبد الحكيم وكان من اكابر عباد الصالحين ان من كان له حاجة فليذهب الى قبر
 صالح يوم الجمعة قبل عصره فليجلس حاشيا عند راس القبر متوجها الى القبلة متوضعا وقير
 سورة الفاتحة مرة وآية الكرسي مرة والزلزلة مرتين والمكاشرة ثلاثا والاخلاص عشرة

و آیت فذلک الحمد آخر الحاقینة ثلث و یکبر تکبیر العیدین ثلث و بی الله کبر الله کبر لاله الا
 و الله کبر الله کبر و الله الحمد و یصلی علی النبی صلی الله علیه و سلم او لا و آخر سبعا
 بهند الصیغه صلی الله علی محمد النبی الامی و آله کما هو اهل و یحیی ثواب کما کما
 القبر و یال حاجته من الله و حده و لا یقول یا صاحب القبر یا فلان اقضی حاجتی
 او سلها من الله او کن لی شفیعاً عند الله بل یقول یا من لا یشترک فی حکم احد انظر
 لی حاجتی بذه و حیدر کما خلقتنی و یکبر بذه الکلمات سبعا فان الله تعالی یجضر له
 روح صاحب القبر فی تلك البساقه فیشفعه له و تقضی حاجته فان هذا من المجربات
 و در صفحه ۱۴۵ این کتاب عبارت تفسیر عزیزی مذکور شد که دران عین شرک و
 منافی ملت جنیفی بودن استعانت با ارواح مرقوم است قوله ص ۱۳۱ لفظ حاضر
 ارواح انبیا و اولیا باید دید انما اقول دیده شد محذیش از مبتدعین حسب او
 ایشان پسیده می شود قوله ص ۱۳۲ زیارت قبور شهیدان صاحبین عبادت خداست
 اقول عبادت خدا بودن زیارت قبور چه مضر مبغوضین شیخ الفرسوله است قوله ص ۱۳۳
 مقوله سوم انما اقول عبادت قلب بودن محبت محبوبان خدا و بغض مبغوضان خدا
 چه منافات از مدعیات خصم دارد قوله ص ۱۳۴ مقوله چهارم انما اقول استعانت
 از غیر آنرا مظهر عون الاهی دانسته که جواز آن در بقوله مذکور است استعانت بجهوب و
 غلات و آب و شترها و سایه درخت و اوویه و عقاقیر و غیرهاست نه استعانت
 به ارواح چنانچه از عبارت تفسیر عزیزی که در صفحه ۱۴۵ این کتاب منقول شده
 دریافت گردیده پس این مقوله را از محل نزاع چه لعلق باشد قوله ص ۱۳۵ مقوله پنجم انما
 اقول این مقوله نیز لعلق با عانت از ارواح ندارد بلکه متعلق با عانت اسباب عادی
 طاهره است قوله ص ۱۳۶ مقوله ششم انما اقول شمردن این قسم استعانت از قرآن
 و تفریط استعانت مفید جواز استعانت هر قسم غیر این قسم نیست قوله ص ۱۳۷

مقوله سیم **الخ اقول** غایه حاصل این مقوله روا گردیدن حاجت است بتوسل اهل بیت
بدون تقیید بحیات و ممات شان پس به قطع نظر از اینکه جواز توسل به اهل الله
مختلف فیہ بین الفقہا است امام ابی حنیفہ و امام مالک و غیرہا جائز ندارند و بعض
دیگر قائل بجواز آن و خصم گفتن میتوانند که قید حیات برای تصحیح کلام مراد است بگویم
که این حاصل مفید جواز توسل نیست که روا گردیدن حاجت بتوسل ایشان امری
است و جواز توسل بایشان امری دیگر **قوله** ^{۱۳۵} **هشتم الخ اقول** این مقوله
متعلق بامداد و اعانت ملائکه موکلین است که اسباب کار خانات این عالم بحسب
عادت آہی بوده اند نہ متعلق بامداد ارواح **قوله** ^{۱۳۶} **مقوله نهم الخ اقول** منشی
حاصل این مقوله جبریان انتفاع و استفادہ از اولیا و دیگر مؤمنین و تصور افادہ
و اعانت و طلبیدن ارباب حاجات حل مشکل از ایشان نیست و این منتهای حاصل
مفید جواز استفادہ و طلب حاجات نیست **قوله** ^{۱۳۷} **این آیات و احادیث**
بہمین معنی متمسک معتزلہ اند در نیاب الخ اقول این آیات و احادیث بہمین معنی
درین باب یعنی در عدم سماع موتی متمسک معتزلہ نیست بلکه آیت کریمہ **لا یذوقون**
فیہا الا الموت الاولی و آیت کریمہ **الک لا تسمع الموتی** و آیت کریمہ **و ما انت لمسمع**
من فی القبور در عدم تغذیب و تنغیم میت متمسک معتزلہ است بجهت دلالت آیت
اولی بر انتقار موتی بعد موت و دنیا قبل حیات آخرت کہ لابد است وجود آن بر تقدیر
حیات در برزخ و دلالت آیتین اخیرتین بر عدم سماع موتی و آیات ثلثہ در عدم سماع
موتی کلام احبار اہل سنت کہ مولانا عبدالحی رحمۃ اللہ علیہ و اہل سنت منکر از عدم
تغذیب و تنغیم میت و مثبت تغذیب و تنغیم آن بوده اند نہ منکر از عدم سماع موتی
و قائل سماع باقی اتحاد و دلیل باختلاف دعوی موجب اتحاد دعوی نباشد و موافقت
معتزلہ در آن مسئلہ کہ اہل سنت در آن مخالفت ایشان نباشد بلکه تصریح موافقت

ایشان کرده باشند قبحی ندارد بلکه چاره نیست سنیان را از ان و بیان معنی آیت
اولی گویند ظاهر موافق بیان معتزله است لیکن در حقیقت فرق در میان هر دو است
چه درین قول مولانا که در موت دنیا و حیات آخرت حیاتی و موتی نیست انقضای
مراد از حیات حیات کامله است که با آن قدرت و افعال اختیاریه باشد و حساس
کیفیات این عالم بدان تواند شد و از موت مونیکه پس این حیات طاری گردد و
مراد معتزله نفی حیات و موت مطلق است بعد موت دنیا قبل از حیات آخرت
و شتتان بینما و در کتب کلامیه بحواب معتزله انکار از دلالت آیت اولی بر نفی
موت مطلق مسطور است نه از دلالت آن بر نفی مونیکه بعد حیات کامله طاری گردد
با بجه مقصود مولانا نفی حیات بقدر ماتیالم و تیلد ذیها بالام الاخره و لذائذها نیست
بلکه مقصود نفی حیات کامله و حیات بقدر بالیسع بها کلام الاحیاء عمومًا است
این حیات نیست از ادله شرعیه ثابت نمیشود و لو فرضنا که استدلال از آیت
اولی بدین پنج مستلزم محذور می باشد این استلزام نه موجب بطلان مدلول است
و نه موجب موافقت مذہبی با معتزله با است و رو و همچو محذورات بر استدلال
اہل سنت و درین قول مولانا که مرده و خوابیده در پنج موت یکسانند فرق همین است
که مرده را حکم بازگردیدن در دنیا نیست و خوابیده را حکم بازگردیدن هست انقضای
مراد از پنج موت نفس تو فی نفس است که در آن مرده و خوابیده یکسانست گو
تفاوت در کیفیت تو فی باشد و بر همین تفاوت بنای فرق مذکور است و این تفسیر
مولانا مطابق با تواتر از شخص حضرت و صحابه و تابعین و دیگر اهل تفسیر است در تفسیر
معالم التنزیل مرقوم است لما یذوقون فیها الالم المواته الاولی ای سوی الموت
الاولی التي ذاقوها فی الدنیا انتم و سیف الدین آمدی در ابکار الافکار
نوشته و اما قوله تعالی انک لا تتبع الموتی تشبیه الکفار بالموتی و نحن لانکفر انک

لا يسمع الله وقفا زاني در شرح مقاصد نوشته و اما قوله تعالى و ما انت
 بمسمع من في القبور فتشيل لجمال الكفرة بجال الموتى ولا نزاع في ان الميت لا يسمع الله
 و عبد بن حميد وابن المنذر وابن ابى حاتم از قتاده در تفسير قوله تعالى انك لا تسمع الموتى
 روايت کرده که قال هذا مثل صريه الله للكافرين لا يسمع الميت كذلك لا يسمع
 الكافر ولا ينفق به ولا يسمع الصم لله عام اذا اولوا مدبرين يقول لوان اصم ولى مدبرا
 ثم ما يمتعه لم يسمع كذلك الكافر لا يسمع ولا ينفق به لا يسمع الله و اما هم رازى و تفسير
 كبير نوشته الموت و النوم بیشتر كان في كون كل واحد منها توفيان النفس ثم ميتان
 كل واحد منها عن الآخر بخواص معينة الله و ابن ابى شيبة از ابى جعفر روايت کرده
 که قال كان رسول الله صلعم في سفره التي ناموا منه حتى طلعت الشمس ثم قال انكم
 كنتم امواتا فزاد الله اليكم ارواحكم و اخرج ابن ابى شيبة و احمد و البخاري و ابو داود
 و النسائي عن قتادة ان النبي صلعم قال ليلة الوادي ان الله قبض ارواحكم عينا
 و روي عليكم حين شأوا و اخرج عبد بن حميد و ابن جرير و ابن المنذر و الطبراني
 في الاوسط و ابوالشيخ في العظمة و ابن مروي و الضياع في المختارة عن ابن عباس
 في قوله الله يتوفى النفس الآتية قال يلقى ارواح الاجبار و ارواح الاموات في اهل
 فيقتسمون بينهم ما شاء الله ثم يمسيك الله ارواح الاموات و يرسل ارواح الابرار
 الى اجسادها الى اجل مسمى و اخرج عبد بن حميد و ابن المنذر عن فرقة قال من
 ليلة من ليالي الدنيا الا و الرب تبارك و تعالى يقبض الارواح كلها مومنها و كافرها
 فيسأل كل نفس ما عمل صاحبها من النهار و هو اعلم ثم يدعو ملك الموت فيقول انظر
 هذا قبض هذا من قبض عليه الموت و يرسل الاخرى الى اجل مسمى قوله صلى الله عليه
 از قدام شاه عبد العزيز ذكر ميكرد و اقول كلامي را که در نيا منسوب بسوى شاه
 عبد العزيز قدس سره العزيز کرده بدین نسبت با و در نيا منسوب بسوى شاه و از نيا

درین کلام بدین تقریب مذکور ثبوت شعور و ادراک نیست مگر بقدر مایلتلذذ و تسالم
نه آنقدر که زائران قبر را شناسد و سلام و کلام ایشان خود شنود و قواعد فلسفه
دلالت نمیکند مگر بر اینکه ادراکات سابقه نفس بعد مفارقت ترقی می یابد نه بر آنکه
ادراکات جدید این عالم نفس را بعد مفارقت از بدن لاحق میشود و چگونه بگفتن
میتوانیم که نزد فلاسفه نفس بعد از مفارقت سلام زائر قبر می شنود و او را می شناسد
زیر که این شعور و شناسختن او را جزئاً تاوییه است و نزد ایشان برای ادراک جزئ
تاوییه آلات شرط است و آنچه گفته اند که بعد از مفارقت حاجت آلات مانند مرد
آنست که چون نفس بعد مفارقت از بدن دراک جزئ تاوییه این عالم نکند و ادراک
مقصود بر ادراکات سابقه و ادراک امور آخرت باشد و در نقای ادراکات سابقه
ادراک امور آخرت حاجت آلات نیست لهذا او را بعد از مفارقت در ادراک احوال
آلات مانند تفتازانی در شرح مقاصد نوشته لما کان ادراک الجزئیات مشتملاً

عند الفلاسفة بجمول الصورة فی الآلات فعند مفارقة النفس و لطلان الآلات
لا یبقی مدرکة للجزئیات ضرورة انقمار المشروط بانقمار الشرط انقضا حیات برای تله و تنعم
و تالم را ضرورت نیست ادراک کیفیات این عالم و شهدا را نیز حیات همین قسم است و تنعم
از حال پس ماندگان بدریافت از اعلام خدا تعالی باشد نه از خود شنیدن و دیدن حال
پس ماندگان سلام بر موقی و مکلومی با آنها که مالتورست برای تحسیر و عبرت اجاب است
برای اسماع آنها و از خطاب با کشمکان بدر فقهائى حنفیه بوجه جواب داده اند و من جمیع
انه لو صح فذاک معجزة لرسول الله صلعم کذا فی الکفایة شاه عبد العزیز قدس سره العزیز در
بعض فتاوی خود نوشته و اروا جیکه از ابدان مفارقت شده اند تاثیر آنها در عالم اصلا

در شرع نیامده و هم باعتبار فلسفه تاثیر آنها در عالم اصلا نیست نمی آید زیرا که فلاسفه ارواح
مفارقة را یا مشغول بلدات روحانی میدانند یا گرفتار اقامت روحانی آنها را تصرف در امور

عالم کجا نیستی قوله ص ۱۳۹ و در تفسیر غزیری در ذیل آیت و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله
 الی قوله ص ۱۴۲ و در تفسیر سرور طارق نوشته جان آدمی هرگز قنا ندیدیم نیست شعور
 و ادراک و تلذذ و تالم خاصه اوست البته مخصوصا بقول تلذذ و تالم و عدم فنا
 روح نزع نیست مابیه النزاع سماع اموات کلام اجبار است نه شعور و ادراک لذت
 و الم آخرت و اطلاع بر حضور زیارت کنندگان صرف بطور استیناس مفید سماع کلام ایشان
 و شناخت ایشان بامتیاز نباشد و غایبه مستغایر عبارات تفسیر خبر شعور و ادراک کوی
 و اطلاع مسطور نیست قوله ص ۱۴۲ مولوی امجد علی در تفسیر الايمان آیت کریمه و منزل
 ممن یدعون دون الله من الاستجیبه الی یوم القیامه و هم عن وعائهم غافلون را در تفسیر
 منع استعانت و آیت کریمه لهم ایدی یطشون بهام لهم ارجل یمشون بها و غیره را در تفسیر
 کالین بود آورده ستر گرم نهان سترهای گردیده حالش نیست که این آیات در معارضه
 انگسان وارد اند که احبار را معبود لذاتها و معبودات باعیانها میدانند الخ قوله
 خصوص مورد قاضی عموم لفظ نباشد و شریک گردانیدن احبار و اشجار و بهائم و
 انسان و ناقصین و کاملین باشد استعالی در حکم مساوی است چنانچه عبادت کننده
 حجر و شجر کافر است همچنان عبادت کننده ولی و نبی نیز کافر و خصم است نمیکنند که شریک
 احبار را معبود لذاتها و معبود باعیانها میدانند بلکه این اعتقاد مخصوص بعض خلاف
 و مذهبهای ایشان بود سلف و عقلائی ایشان احبار را قبله توجیه ارواح کاملین میدانند
 و معبود ارواح کاملین را لیکن نه لذاتها بلکه بجهت مقرب و شفیع بودن ایشان ببارگاه
 خدا و در قرآن رد هر دو فریق مقصود است گو بعض مفسرین در تفسیر بعض آیات قضا
 بطور یک فریق کرده باشند و آنچه از حجة الله البالغه نقل نموده تا نمید گفتند تا میکنند در توجیه
 مرقوم است ان العبرة للفظ لا بخصوص اسبب عندنا ان الله و در تلویح مسطور
 لان التمسک انما هو باللفظ و هو عام و خصوص اسبب لاینا فی عموم اللفظ و لا یقتضی قضا

ولانه قد استخسر من الصحابة ومن بعدهم التمسك بالعمومات الواردة في حوادث وسماع
خاصة من غير قصه لها على تلك الاسباب فيكون اجماعاً على ان العبرة لعموم اللفظ
انتهى وبهذا وسمي در لغته نوشته و من اصل ممن يدعو من دون الله
من لا يستجيب له الخار ان يكون احد اصل من المشرکين حيث تركوا عبادة السمیع
افقار الخیر الی من لا يستجيب لهم لو سمع دعاءهم فضلاً ان يعلم سر سرهم و بریعی
الی یوم القیامة ما دامت الدنیا و هم عن دعاءهم غافلون لانهم اما جادات و اما عباد
مسخر و نشتغلون باحوالهم انتهی قوله ص ۱۲۳ حال ارواح انذکی از انچه شاه ولی
در حجة با نغته نوشته باید شنید اقول انچه در اینجا از حجة الله البالغة نقل نموده بر سماع
اموات کلام اجبار و دیدن انها اجبار و کلام کردن انها به اجبار دلالت نمیکند قوله
ص ۱۲۶ اسماعیکه آنرا نفی فرموده از موتی حصر فرمود ان اسماع را در مومنین یعنی کفرین
و موتی از اسماعیکه بی بهره اند آن اسماع مخصوص است بمومنین پس از اینجا خیال عدم
سماع موتی بسبب دور از کار است نفی سماع چیزی دیگر و نفی سماع چیزی دیگر اقول
کفار کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می شنیدند لیکن چون ثمره سماع از ایشان ظاهر
نمیشد پس شنیدن ایشان مشابه شنیدن شده لهذا خدا عینالی کفار مذکورین را تعبیر
بموتی و صم که اصلاً سماع ندارند بر طریق تشبیه نموده و نفی سماع موتی در اینجا بجهت
انتفاء سماع است از موتی چنانکه نفی سماع صم است در اینجا بجهت انتفاء سماع از صم
خدا از جهت عدم صلاحیت مسمع برای سماع زیرا که صلاحیت مسمع از آیت کریمه و ان
نسمع الا من یؤمن بایاتنا ثابت است از اینجا خیال عدم سماع موتی بسبب دور از کار
بود چه اهل سنت بحدیث معتزله پاینده دام این خیال شدند و گفتند که نزاع نیست و عدم
سماع میت چنانکه از اخبار ائمه ائمه و شرح مقاصد تفتازانی بالا گذشت و امام
رازی در نهایت العقول نوشته و الجواب عما تکتوا به ثالثاً من قوله تعالى

و ما انت لمسمع من في القبور سواء الغرض من سياق الآية تشبيه الكفرة بالموتى ونحن نقول
 بان الذين في القبور لا يسمعون حتى ما تكونون موتى فسقط استدلالهم عن الآية الغشقة فبقها
 خفيه كثرهم الله وجعل سعيهم شكورا بين طريق رفند چنانكه در جامع صغير وفتح القديس
 وكفايه وعنايه وحاشيه عيني بردهايه وكافي شرح وافى وشرح كنز ما يتخلص وشرح
 عيني وغيرهما بتفصيل مسطور است و عبارت ما اين كتب در ما تيسائل وتفهيم المسائل وغير
 مذکور است خطا جمى در حاشيه بيضاوى نوشته قوله فانك لا تسمع هو تعليل لما
 يفهم من الكلام السابق كانه قيل لا تخزن لعدم استدارهم بتذكير فانك لا تسمع الخ
 قال ابن الهمام اكثر مث نخنا على ان الميت لا يسمع استدلال بهذه الآية ونحوها ولذا لم يقلوا
 بتلقين القبر وقالوا الوصف لا يكلم فلانا فكله مقبلا لا سجيث واورد عليهم قوله صلعم في
 اهل القليب وما انتم باسمع منهم واجيب تارة بانه روى عن عائشة رضى الله عنها
 انها اكرته واخرى بانه من خصوصياته معجزة له وانه تمثيل كما روى عن علي كرم الله وجهه
 واورد عليه ما في مسلم من ان الميت يسمع قرع نعالهم اذا الضربوا الا ان يخص باول
 الوضع في القبر مقدمة للسؤال جمعا بينه وبين ما في القرآن الغشقة وعيني در شرح
 صحيح البخارى نوشته قال ابن التين لامعارضته بين حديث ابن عمر والآية لان الموتى
 لا يسمعون بلا شك لاكن اذا اراد الله اسماع ما ليس من شأنه السماع لم يمتنع كقولهم تعالى
 انا عرضنا الامانة الآية لان الموتى لا يسمعون الغشقة قوله ص ۱۲۶ حال شبه دوم آنكه
 حضرت عائشة رضى الله عنها در ان مقام حاضر نبود و صرف استبعاد عقله آن صدقيه را حجب
 مثل فاروق كه حاضر واقعه وگوش خود از رسول الله شنیده رد قرار دادن از نادان
 است رجوع باصول بايد كرد انما اقول بر سبب رد كردن حديث از صرف استبعاد
 عقلى بسوى عائشه صدقيه رضى الله تعالى عنها جبرأت كسى جز اين دريده و من نميست
 و ندانسته كه رد كردن آن صدقيه از جهت مخالفت آن بمبصوص قرآن بود كه خبر جا

با احتمال خطا از سوء حفظ را وی معارض آن شدن نمیتواند و نیز از جهت مخالفت آن
 با آنچه خود از آنحضرت شنیده محفوظ میداشت نه از صرف استبعاد عقلی آری رجوع
 وی صدقیقه از انکار بنا بر روایت وی این واقعیه را که از سند امام احمد بسند ضعیف
 نقل کنند ثابت کردن صرف تخمین عقلی است ناشی از فساد اعتقاد و بنا به انکار منکر
 از وی و نسبت ناواقعی بسوی کسیکه مستبعدا و عائشه صدقیقه رضی الله عنها را در
 قرار داده اند و دیگر تصریحات و تشنیعات همه عائد بسوی عامه فتنه و حنفیه رتبه اللهیم
 است که در جواب ایراد این واقعیه در حضرت عائشه را ذکر کرده اند که مافی در
 شرح صحیح البخاری نوشته و کان حدیث ما انتم باسمع منهم لم یثبت عندنا و مذنبنا
 ان اهل القبور یعلمون ما سمعوا قبل الموت ولا یسمعون بعد الموت انقته و سیوطی
 در شرح صحیح البخاری نوشته ذکر البخاری فی غرقة بدر بعد هذا قال قتادة حیاهم
 الله حتی اسمعهم فویحی و نفقه و علی هذا التاویل جمهور الامة و لم یس فی قول عائشه ما یحیی
 روایة ابن عمر لا مکان انه قال فی قتلی بدر القولین جمیعاً و لم تحفظ عائشه هذا الا حدیث
 و حفظ غیره با سماعهم بعد احیاءهم انقته و در نهاییه حاشیه هدایه مرقوم است و کذا
 الکلام و الدخول بان قال لا یحکم فلانا و قال لا یدخل علی فلان فکلم بعد مامات و دخل
 علیه بعد مامات لا یحکم فی مینه لان المقصود من الکلام الالفهام و الموت ینافیها
 قبیل ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کلم اصحاب القلیبیت بهم با سماعهم فقال
 هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً فقال عمر بن الخطاب المیت یا رسول الله فقال علیه السلام
 ما انتم باسمع من هولاء قلنا قد انکرت عائشه رضی الله عنها هذا الحدیث و قالت
 کیف یصح هذا و قد قال الله تعالی انک لا تسمع الموتی الخ قوله ص ۱۴ و از ابراهیم ممتا
 دین جدید بحث شفاعت است الخ اقول از اشع عقائد هم مذهبان این بلیید
 شفاعت بدون اذن است که شفاعت حضرت ختم رسالت برای همه اهل کبائر

بدون اذن اول تعالی شدنی هست و اذن که در آیات وارد یعنی مشیت و اراده است بمعنی
 حکم و پیر و انگی یا اذن در دنیا برای شفاعت بهر اهل کبار از مومنین شده رفت و در آخر
 اذنی شدن فی نیست و مغبوضین این اخوان بشا طین اعتقاد دارند بحقیقت شفاعت
 بالا و نون و گویند که شفاعت عامه حضرت ختم رسالت که مسمی شفاعت کبری است
 بعد اذن اول تعالی در روز محشر و شفاعت آنحضرت و دیگر انبیا و صاحبین برای اهل
 کبار از مرده مومنین که اذن شفاعت ایشان باو نشان شده باشد شدنی هست
 و صرف اذن از معنی حقیقه که حکم و پیر و انگی است بسوی معنی حجاب که مشیت و اراده است
 و بهی نذر و بلکه آیت کریمه و کم من ملک فی السموات لا یغنی شفاعتهم شیئا الا من بعد
 ان یأذن الله لمن یشاء و یرضی بودن اذن را بر معنی خود تا بید میدهد و بر اذن شده
 رفتن خبری و اثری و دلالت نمیکند بلکه خلاف آن از کتاب و سنت و اقوال علمای است
 ثابت می شود در شرح عقائد جلالی مرقوم است و الشفاعة کدفع العذاب
 رفع الدرجات حق لمن اذن له الرحمن من الانبیاء و المومنین بعضهم لبعض بقوله تعالی
 یومئذ لا تنفع الشفاعة الا لمن اذن له الرحمن و رضی له قولا و قوله تعالی من ذا الذی
 یشفع عنده الا باذنه انتبه و در شرح مواقف مسطور است و الامام الرازی بعد
 ما اورده شبهات المعترز له فی اثبات ما ادعوه فقال و السجواب عنها اجمالاً ان یقال و لایستلزم فی نفسی
 الشفاعة لایمر ان تكون عاتیه فی الاشخاص و الاوقات و دلالتها فی اثباتها لایمر ان تكون
 خاصه فیها لانا لانثبت الشفاعة فی حق کل شخص و لای فی جمیع الاوقات و اشخاص مقدم
 علی العام قال ترجیح معنا انتبه و اما م را از می در نهایی العقول بجواب استدلال
 معترز از آیت کریمه و لایستفیعون الا لمن ارتضی بر نفسی شفاعت فاسق بجهت غیر مرتضی
 بر نفسش نوشته بل المراد و لایستفیعون الا لمن ارتضی الشفاعة فی حقته و هذا الاضمار متناکه
 بقوله تعالی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و بقوله تعالی و کم من ملک فی السموات

لا تخفى شفاعتهم شيئا الا من بعد ان ياذن الله لمن يشاء ويرضى انتم وشيخ الاسلام
 احمد بن عبد الحليم در صراط المستقيم نوشته قد جعل الخير كله في انا لا نعبد الا اياه و
 لا نستعين الا اياه وعامة آيات القرآن تثبت هذا الاصل الاصيل حتى انه سبحانه قطع اثر
 الشفاعة بدون اذنه كقوله سبحانه من والذى يشفع عنده الا باذنه وكقوله سبحانه وانذر
 الذين يخافون ان يحشروا الى ربهم ليس لهم من دونه ولى ولا شفيع وكقوله سبحانه وذكر
 ان تبسل نفس باسبب ليس لها من دون الله ولى ولا شفيع وكقوله تعالى قل ان ادعوا
 من دون الله لانيقنوا ولا يضرنا الآية وكقوله سبحانه ولقد جئتنا فرادى كما خلقناكم
 اول مرة وتركتم ما حولناكم وراء ظهوركم وما نرى معكم شفعاءكم الذين زعمتم انهم فيكم
 شركاء لقد قطع بينكم وصل عنكم ما كنتم ترغمون وسورة الانعام سورة عظيمة مشتملة
 على اصول الايمان وكذلك قوله تعالى ثم استوى على العرش ما لكم من دونه من دلى لا يشي
 وقوله تعالى والذين استخذوا من دونه اولياء من الغيب هم الا ليقرنوا الى الله زلفى وقوله
 تعالى ام استخذوا من دون الله شفعاء قل اولو كانوا الا يملكون شيئا ولا يعقلون قل
 الله الشفاعة جميعا افنته واما هم ابن القيم در غاثة الايمان نوشته ومن العجب انهم
 يمسبون اهل التوحيد الى التقيص بالمشايخ والانبيا والصالحين وما دعيهم الا ان قالوا
 انهم عبيد الا يملكون انفسهم لاغيرهم صرا ولا نفعا ولا موتا ولا حياة ولا نشورا وانهم
 لا يشفعون لعايديهم ابدال قد حرم الله شفاعتهم لهم ولا يشفعون لاهل التوحيد الا بعد
 اذن الله لهم في الشفاعة وليس لهم من الامر شي بل الامر كله لله والشفاعة كلها سبحانه
 والولاية له فليس لخلق من دونه ولى ولا شفيع والمشكل الطائفة بالسور ان
 يظن الله انه سبحانه يحتاج الى من يدبر العالم معه هذا اعظم النقص لمن يؤمن بذاة وكل سوء فقير اليه
 واما الذين لا يعلمون حتى يعلم الواسطة ولا يرجح حتى يشفع اليه الواسطة كما يشفع المخلوق عند المخلوق
 ولا يجيب العباد حتى يابوا الواسطة ان ترفع تلك الحاجات اليه كما هو حال ملك الدنيا

اذ يظن انه لا يسمع وعارهم بعده عنهم حتى ترفع الوسائط اليه ذلك اول ظن ان المخلوق
 عليه حق فيقسم عليه بذلك الحق ويتوسل اليه به كما يتوسل الى الكابر من الملوك بمن
 يعز عليهم ولا يكتفونهم مخالفة وبذا غاية المنقص للربوبية ولذا اقتضت حكمته تعالى ان
 لا يخفوه وان يجلد صاحبه في العذاب انتبه ودر زل المعاد ونوشته من ظن ان له
 تعالى ولدا او شركا وان احدا يشفع عنده بدون اذنه فقد ظن باقبح الظن واسوء
 الشبهة ومحمد بن محمد بن عبد الغفور بن عبد الرحمن السندى الحنفى در فرائض الاسلام
 نوشته ان شفاعته بيميننا صلى الله عليه وآله وسلم وسائر الانبياء عليهم السلام وشفاعته
 الاولياء والعلماء والصالحين بعد ان ياذن الله تعالى لهم حتى انتبه وزيين الدين
 بن على كه از تلامذه ابن حجر مكي است در مرشد الطلاب نوشته واعلم انه صلى
 الله عليه وسلم لا يشفع لجميع عباده بل يشفع لمن اذن الله في شفاعته انتبه
 وبهضيا وبى در انوار التنزيل نوشته وكم من ملك في السموات لا يغنى شفاعتهم
 شيئا وكثير من الملائكة لا تغنى شفاعتهم شيئا ولا تنفع الا من بعد ان ياذن الله في
 الشفاعة لمن يشاء من الملائكة ان يشفع او من الناس ان يشفع له ويرضى ويراه بالها
 لك فكيف يشفع الاصنام بعد تم انتبه ويعرفى در معالم التنزيل نوشته وكم
 من ملك في السموات ممن يعبد سوا الله الكفار ويرجون شفاعتهم عند الله لا يغنى شفاعتهم
 شيئا الا من بعد ان ياذن الله في الشفاعة لمن يشاء ويرضى من اهل التوحيد انتبه
 وزيين بهضيا وبى في تفسير آية كريمة يوم يقوم الروح والملائكة صفا لا يتكلم الا من اذن
 له الرحمن وقال صوابا نوشته التفسير وتوكيد لقوله لا يتكلم الا من اذن له الرحمن
 اعلم ان واقربهم من الله اذالم يقدر وان يتكلموا بالكان صوابا كالشفاعة لمن ارضى الله
 باذن فكيف يمكن غيرهم ان يشفعوا واما هم رازمى في تفسير كبير نوشته واما قوله تعالى من اذن
 لى يشفع عنده الا باذنه فليس المراد لى الشفاعة وقبولها كما في هذه الآية حيث رويهم

وانما المراد عظمت الله تعالى لا ينطبق في حضرته احد ولا يسكنكم كما في قوله تعالى لا يتكلمون الا
 من بعد ان ياذن الله لمن يشاء من رازمي ونيزامام رازمي بقصير ام يتخذ وامر من
 الله شفعا لآية نوحته ان في يوم القيامة لا يملك احد شيئا فلا يقدر احد على الشفاعة
 الا باذن الله تعالى فيكون الشفيع في الحقيقة هو الله الذي ياذن في تلك الشفاعة
 محكان الاستقلال بعبادته اولى من الاشتغال بعبادة غيره ونيزامام رازمي
 ورتفسير كبير نوحته واعلم ان المقصود من هذا الكلام انه سبحانه عالم باحوال الشفاعة
 والمشفوع له فيما يتعلق باستحقاق الثواب والعقاب لانه عالم بجميع المعلومات لا يخفى
 عليه ما فيه والشفعار لا يعلمون من انفسهم ان لهم من الطاعة وما يستحقون هذه المنزلة الغنية
 عند الله ولا يعلمون ان الله تعالى بل ياذن لهم في تلك الشفاعة ام لا وتبصير
 ان لا ياذن الله في تلك الشفاعة انهم يستحقون الموت والجزع على ذلك وهذا يدل
 على انه ليس لاحد من المخلوق ان يقدم على الشفاعة الا باذن الله اشته ونيزامام رازمي
 ورتفسير آيت كريمة لا تقبل منها شفاعة ولا يؤخذ منها عدل فوشة والذي تحققت علم انه تعالى
 بين ان احد من الشافعين لا يشفع الا باذن الله تعالى فعمل الرسول صلى الله عليه
 وسلم لا يكون مازونا في بعض المواضع وبعض الاوقات فلا يشفع في ذلك المكان ولا
 في ذلك الزمان ثم يصير مازونا في موضع آخر في وقت آخر في الشفاعة فيشفع هناك
 اشته ونيزامام رازمي ورتفسير آيت مالا للمعين من جميع ولا يشفع بطاعة الله
 احباب اصحابنا عن السؤال الاول فقالوا ان القوم الكافرين كانوا يقولون في الاصنام
 اننا نشفع عند الله من غير حاجة فيه الى اذن الله ولهذا السبب رزاه عليهم ذلك
 بقوله من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه فهذا يدل على ان القوم اصنامهم وانما يشفع
 الله اجابة الاصنام في تلك الشفاعة وهذا نوع طاعة الله والله تعالى نعم تلك الطاعة
 بقوله مالا للمعين من جميع ولا يشفع بطاعة الله ونيزامام رازمي ورتفسير آيت كريمة

وما لهم فيها من شرك وما له منهم من نصيب ولا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له بعد قول خرو
 واعلم ان المذاهب المفضية الى الشرك اربعة الخ نوشته ورابعها قول من قال انما عند
 الاصلنام التي هي صور الملائكة ليسفعوا اليها فقال في البطل قولهم ولا تنفع الشفاعة عنده
 الا لمن اذن له ولا فائدة في عبادتك غير الله فان الله تعالى لا ياذن في الشفاعة لمن
 يعبد غير الله ونيز امام رازمي در تفسير آيت كريمة وانذرية الذين يخافون ان
 يحشروا الى ربهم ليس لهم من دلي ولا شفيع نوشته ثم ههنا بحث وذلك لانه المكان المراد
 من الذين يخافون ان يحشروا الى ربهم الكفار فالكلام ظاهر لانه ليس لهم عند الله ^{شفيع}
 وذلك لان اليهود والنصارى كانوا يقولون نحن ابناؤ الله واجباره والله كذبهم ^{كفرية}
 وذكر ايضا في آية اخرى فقال ما للظالمين من حجيم ولا شفيع لطاع وقال ايضا فما
 شفيع شفاعة الشافعين والكان المراد المسلمين فيقول قوله ليس لهم من دونه ولي
 ولا شفيع لاينا في مذهبنا في اثبات الشفاعة للمؤمنين لان شفاعة الملائكة والرسل
 للمؤمنين انما يكون باذن الله بقوله تعالى من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه فلما كانت
 تلك الشفاعة باذن الله كانت في الحقيقة من الله تعالى انتهى ^{نقطة} **باب**
التاويل مرقوم است لا يشفع شافع يوم القيامة الا من بعد ان ياذن الله له في
 الشفاعة انتهى ونيز **باب** التاويل مسطور است قل لله الشفاعة جميعا ^{استفيع} الى لا
 احد الا باذنه فكان الاشتغال بعبادته اولى لانه هو الشفيع في الحقيقة وهو ياذن في
 الشفاعة لمن يشاء من عباده انتهى ^{نقطة} **باب** التاويل مسطور است قل لله الشفاعة جميعا الى لا
 يخافون ان يحشروا الى ربهم ليس لهم من دونه ولي ولا شفيع الآية نوشته فاما كان الضمير
 لكفار فظاهر وان كان للمؤمنين شفاعة الملائكة والرسل اذا كانت باذن الله تعالى
 فاما يكون بالحقيقة من الله فصح انه ليس لهم من دونه ولي ولا شفيع انتهى ^{نقطة} **باب**
 مسطور است لا يكون احد الشفاعة من عذابه تعالى الا باذنه اذا لا يقدر احد

ان يخاطبه تعالى خوفاً لشيئته ودر تفسير جامع البيان تفسير قتل منه الشفاعة جميعاً
 مرقوم است اسی هو ما کلمها لا يستطيع احد ان يشفع الا باذنه ولا ينفع الا لمن اذن له
 انشئته و مسلم در صحیح خود از ابی سعید خدری رضی الله تعالی عنه روایت کرده که
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اما اهل النار الذين هم اهلها فانهم لا يبرون
 فيها ولا يحيون ولكن ناس اصابتهم النار بذنوبهم او قال لخطاياهم فانهم اماتة
 حتی اذا كانوا فيها اذن بالشفاعة و نیز مسلم در صحیح خود از انس رضی الله تعالی عنه
 روایت کرده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فياتوني فاستاذن علي
 ربی فيؤذن لي فاذا انارتیہ وقعت ساجداً فيدعني ما شاء الله فيقال يا محمد ارفع
 رأسك قل تسبح سب تعظم اشفع تشفع فارفع راسي فاحدث لي تعالي تجيبه يعلمينه
 عز وجل ثم اشفع فيجذ لي حداً فاخرجهم من النار وادخلهم الجنة وتووسی در شرح
 صحیح مسلم نوشته قوله فياتوني فاستاذن علي ربی فيؤذن لي قال القاسمي
 عياض معناه والله اعلم فيؤذن لي في الشفاعة الموعود بها والمقام المحمود الذي هو
 الله تعالى واعلم انه يشفع فيه قال القاسمي وجابر في حديث انس و حديث ابی هريرة
 النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعد سجوده وحده والاذن له في الشفاعة بقوله انتي انتي انتي
 وابن طاہر فتنی در مجمع البحار نوشته فيؤذن لي في الشفاعة والمقام المحمود المخر
 لاراحة اهل الموقف من الهول وتجميل الحساب انشئته و کرماني در شرح صحیح البخار
 نوشته اشفع تشفع هو من الشفيع اسی تقبل شفاعتك فاقول انتي انتي فان قلت الطالب
 عنه عامة الخلق عن هول الموقف لا لاخراج عن النار اجيب بما مر في قوله حد لي حد
 ان المعنى فيؤذن لي في تلك الشفاعة في ازالة الهول انشئته و ابو حاتم غزالي در
 احبام نوشته فاعلم ان كل مسلم فهو منتظر شفاعة رسول الله عليه وسلم والنسب
 جدیر بان یرجو با و لكن بشرط ان يقي الله و يخاف ان يعضب عليه فلا ياذن

في الشفاعة له فان الذنوب تنقسم الى ما يوجب للموت والبعد فلا يؤذن في الشفاعة لصاحبها
 والى ما يعفى عنه بسبب الشفاعة كالذنوب عند ملوك الدنيا فان كل ذي مكانة عند الملك
 لا يقدر على الشفاعة فحينئذ يشتد عليه غضب الملك فمن الذنوب ما لا تنجي عنه الشفاعة
 وعنه العبارة بقوله تعالى لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له وبقوله تعالى لا يشفع
 الا لمن ارضى وبقوله تعالى من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه وبقوله تعالى لا تنفع
 الشفاعة الا لمن اذن له الرحمن ورضي له قولا واذا انقسمت الذنوب الى ما يشفع
 والى ما لا يشفع فيها وجب الخوف والاشفاق لاحكامه ولو كان كل ذنب تقبل فيه
 الشفاعة لما امر قريبا بالطاعة ولما نهى عن المعصية ولكان ياذن لها في ابتداء
 الشهوات لتكامل لذاتها في الدنيا ثم تشفع لها في الآخرة لتكامل لذتها في الآخرة فلا يهاجم
 في الذنوب وترك التقوى اعتمادا على رحاب الشفاعة ايضا هي الهناك المريض في شبهة
 وترك الاعتماد على طبيب حاذق قريب له مشفق من اب او اخ او غيره وذلك جهل
 لان سعي الطبيب ومهنة وجده ينفع في ازالة بعض الامراض لا في كلها فلا يجوز ترك
 العناية مطلقا اعتمادا على مجر الطبيب بل للطبيب اثر على الصحة ولكن في الامراض الخفيفة
 وعند غلبة اعتدال المزاج فهكذا ينبغي ان يفهم عناية تشفعار من الانبياء والصالحين و
 الاقارب والاجانب فانه كذلك مجر الطبيب قطعاً وذلك لا يزيل الخوف والخذل
 يزول وخير الخلق بعد رسول الله اصحابه وقد كانوا يتيمنون ان يكونوا بها ثم من خوف الآخرة
 مع كمال تقواهم وحسن اعمالهم وصغار قلوبهم وما سمعوه من وعد رسول الله اياهم بما
 خاتمة وسائر المسلمين بالشفاعة عامته ولم يكلوا عليه ولم يبارق الخشوع والخوف
 فله بهم كيفية يعجب منه ويكمل على الشفاعة من ليس له مثل صحتهم وبقايتهم انفسه و
 كمالهم في الدنيا بسبب لذيهم نوشته وبالجملة فقد دلت هذه الآية على انه
 تعالى يبدى به على الله عليه ولم يكلوا رضاه واما ما يغتر به الجهال من انه صلى الله عليه

لا یرضی و واحد من امتی فی النار ولا یرضی ان یدخل احد من امتی النار فهو من غر الشیطان
 لهم ولعبد بهم فانه صلی الله علیه وسلم یرضی با یرضی به تبارک و تعالی و هو سبحانه یدخل النار
 من استغفها من الکفار والعصاة ثم یجد لرسول الله صلی الله علیه وسلم حدا لیشفع فیهم
 و رسول الله صلی الله علیه و سلم اعرف به بحجة من ان یقول لا ارضی ان یدخل احد
 من امتی النار و یدعه فیها بل انه تبارک و تعالی یاذن له فی الشفاعة فیشفع فیمن شاء الله
 ان یشفع فیه ولا یشفع فی غیر من اذن له و رضیه لشفاعته قوله صلی الله علیه و سلم
 در آنکه شفاعت برای کیست برای مؤمنین مستحقین ثواب یا برای اهل کبائر مستحقین عذاب
 اول مذهب معتزله است گویند تاثیر شفاعت حصول زیادت منافع است بر قدر
 استحقاق و ثانی مذهب اهل سنت است تاثیر شفاعت إسقاط عذاب است از
 اقوال مذنب اهل سنت را مقتضی بر شفاعت برای دفع عذاب کردن غلط است
 نزد اهل سنت شفاعت برای رفع درجات نیز ثابت است آری نزد بعض کسان نزد
 جمهور اهل سنت حقیقت شفاعت در دفع مضار فقط است نه آنکه شفاعت برای
 زیادت منافع نزد ایشان شد فی نسبت بالا از شرح عقائد حنبلی گذشت که
 الشفاعة لدفع العذاب و رفع الدرجات حق و در شرح مقاصد مسطور است
 المبحث الثالث عشر فی الشفاعة یدل علی ثبوتها النص والاجماع الا ان المعتزلة یحرمون
 علی المطیعین والتائبین لرفع الدرجات و زیادة الثواب و عندنا یجوز لاهل الکبائر
 ایضا فی حظ السیمات اما فی العرصات و اما بعد و حول النار لشفاعته و نیز در شرح مقاصد
 مذکور است نعم لوتتم ما ذکره بعض اصحابنا من ان الشفاعة لا یجوز ان تکون حقیقة لزیادة
 المنافع بل لا إسقاط المضار فقط والصغائر مکفرة عندکم باجتناب الکبائر مستحقین
 ان تکون لا إسقاط الکبائر لکنان فی اثبات أصل الشفاعة اثبات المطلوب و در شرح مقاصد
 مسطور است و قبیل فی إسقاط المضار و الحق صدق الشفاعة فیها و قوی شیخی شرح

تجربہ دیو نوشتہ ذہب طائفۃ الی ان الشفاعة بالنسبة الی العصاة فی اسقاط المضاعف
 عنہم والحق عند المصنف صدق الشفاعة فیہا ای فی زیادۃ المنافع لہم و فی اسقاط المضاعف
 عنہم اذ یقال یتفع فلان لفلان اذا طلب لہ زیادۃ منافع واسقاط مضاعف قوله
 مذموب نجد یہ آنکہ شفاعت قسم بہت بالوجاہت وبالحمیۃ واعتقاد میں دو قسم شفاعت
 کہ شرک بہت چہ کہ مستلزم قہر وغلبہ شفیع بہت بر اللہ تعالیٰ قسم سوم شفاعت بالان
 بہت یعنی گنہگار کی کہ بر گناہ مداومت مذمت شاخ اقول این دریدہ دینی
 صاحب تقویۃ الایمان بہت کہ وی اول نوشتہ اکثر لوگ انبیاء و اولیاء کی شفاعت
 پر بہول رسے ہیں اور اسکے معنی غلط سمجھ کر اللہ کو بھول گئے ہیں سو شفاعت کے
 حقیقت سمجھ لینا چاہی سو سنا چاہی کہ شفاعت کہتے ہیں سفارش کو اور دنیا میں
 کئے طرح کی ہوتی ہی اہل بیت پس ازین سفارش و نیار کہ نزد امرا و سلاطین دنیا میں
 بسہ صورت تصور پر نمودہ نام صورت اولی شفاعت بالوجاہت و نام صورت ثانیہ
 شفاعت بالحمیۃ و نام صورت ثالثہ شفاعت بالاذن نہادہ گفت کہ شفاعت بصوت
 اولی و ثانیہ در جناب باری تعالیٰ ممکن نیست و اعتقاد این شفاعت در جناب باری تعالیٰ
 شرک و کفر بہت و ثانیہ کہ جناب باری تعالیٰ شد فی بہت شفاعت بصوت ثالثہ
 و عبارت تقویۃ الایمان در بیان صورت ثالثہ سفارش دنیا نیست فیہ صورت
 ای کہ چور پر چورے تو ثابت ہو گئے مگر وہ ہمیشہ کاچور نہیں اور چورے کو اوسنے کچھ
 پیشہ نہیں تھہرایا مگر نفس کی شامت سے قصور ہو گیا سوا سپر شرمندہ ہی اور آ
 دن ڈر تا ہی اور بادشاہ کے آئین کو سر و انگھوں پر رکھ کر اپنے تئیں تقصیر و سرچش
 اور لائق سزا کے جانتا ہی اور بادشاہ سے بھاگ کر کسے امیر و وزیر کی پناہ نہیں ہوتا
 اور اسکے مقابلہ میں کسیکے حمایت نہیں جتا تا اور رات دن اوسکا منہ دیکھتا رہتا
 کہ دیکھے میرے حق میں کیا فرمائے سوا اوسکا یہ حال دیکھ کر بادشاہ کے دلیں آویں

ترس آتا ہو اگر آئین بادشاہت کا خیال کر کے نئے سبب و گزرنین کر سکا کہ
 لوگوں کے دلوں میں اس آئین کی قدر گہٹ نہ جائے سو کوئی امیر و وزیر اوسکی مرضی
 پا کر اوس تقصیر وار کی سفارش کرتا ہو اور بادشاہ اوس امیر کی عزت بڑھانیکوئی
 میں اوسکی سفارش کا نام کر کے اوس چور کی تقصیر معاف کر دیتا ہو سو اوس امیر
 سے اوس چور کی سفارش اسلیں نہیں کی کہ اوسکا قزاقی ہو یا اشتہا یا اوسکی حاجت
 اوسنے اوتھا مئی بلکہ محض بادشاہ کی مرضی سمجھ کر کیونکہ وہ تو بادشاہ کا امیر
 نہ چور و نکاح تھا مگر جو چور کا حمایتی بن کر اوسکی سفارش کرتا تو آپ ہی چور ہو جاتا
 اسکو شفاعت بالاذن سمجھتے ہیں یعنی یہ سفارش خود مالک کی پر وانگے سے ہوتی
 ہی سوائے کے جناب میں ایسی قسم کی شفاعت ہو سکتے ہو اور جس نبی و ولی کی شفاعت
 کا قرآن و حدیث میں مذکور ہو سو اوسکے معنی ہی میں افستہ درین عبارت از
 قوله اللہ کے جناب میں ایسے قسم کے شفاعت ہو سکتے ہی افستہ جاری گردیدن ہمہ
 جزئیات تفصیل صورت ثالثہ در شفاعت عینکہ جناب احمدیت شدنی است مراد نسبت
 چہ جزئیات تفصیل مذکور باعتبار حال اہل اسلامین دنیا است و در شفاعت آخرت
 حفظ مرتبہ ذات احمدیت ملحوظ ماندن لابد است بلکہ صرف تمثیل و تشبیہ شفاعت آخرت
 بصورت ثالثہ در بدو نش بارادہ و حکم مراد است و پس و اگر جہان جزئیات تفصیل
 مذکور در شفاعت آخرت فرض کر دہ شود پس محل بحث این محقق و مقام است اول
 قوله چور پر چوری تو ثابت ہو گئی مگر وہ ہمیشہ کا چور نہیں اور چور سے کو اوسنے کچھ ہمیشہ
 نہیں ٹھہرایا مگر نفس کی شامت سے قصور ہو گیا سو و سپر شرمندہ ہی افستہ گویند
 کہ مفادش بودن شفاعت برای نائب است و این مذہب معتزلہ است گوئم غلط است
 بدو وجہ اول مفاد کلام شفاعت برای نائب نیست بلکہ شفاعت بر اخیر متبع مصیبت
 زیرا کہ مداومت مصیبت ہو جبکہ از ارتکاب مصیبت شرم کند و از ایشہ خود گرداندا

استبانه گفت و آن خروج است از ایمان و غیر مومن با اتفاق مستحق شفاعت نیست
ابن الملک در شرح مصابیح نوشته لایبغی آن تیرک سنه موکده علی الدائم
 فان ترک السنه علی الدوام يدل علی قلّة صلاح الرجل و استحقاقه بالشرع الغتیه در تفسیر
 عزیزی مرقوم است باید دانست که استبانه معصیت کفر است و معنی استبانه المعصیت
 که در دل خوف بر آن نماند و قبح آن از اعتقاد زایل شود و گوید اند که این معصیت را در شرع
 حرام کرده اند و از آن منع شدید نموده اند و بزبان هم اقرار نمایند که این معصیت معصیت
 است زیرا که معنی استباحه مباح دانستن است نه مباح گفتن و چون خوف عقاب
 از معصیت دور شد و آن معصیت را اعتقاد قبح نماند مباح گردید و معامله مباحات
 به آن معصیت بوقوع آمد و ظاهر بیان فقه می فهمند که انکار حرمت او در شرع نیز
 لازم استبانه است و این سخن نادر الوقوع است از روی آیات و احادیث و تحقیق
 استبانه همین قدر کافی است اغتیه ملخصا و مفشای استبانه این جهل شرمندگی
 ترجمه ندامت دانستن است حال آنکه ترجمه ندامت پیشانی است و شرمندگی ترجمه ندامت
 و توبه عبارت از ندامت است نه از جفا و ندامت را عزم عدم عود و بسوی معصیت
 وقت قدرت لازم است و بپاره نیست در توبه از آن لهذا بعض علماء برای تقریر و
 نوکید اضافت این قید به ندامت در توبه کرده اند در شرح مواقف که
 است و فی الشرع الذم علی معصیته من حیث هی معصیته مع عزم ان لا يعود الیها
 اذا قدر علیها لغتیه و و هم شفاعت برای تابیدن و دفع عذاب از عبارت تقویة الایمان
 می فهمند مذسب معتزله نیست مذسب معتزله شفاعت مومنین در رفع درجات و
 زیادت مشوات است گوشت شفاعت بر شفاعت برای اهل توبه در دفع عذاب آن
 معاصی که از توبه معفو نگردیده که قبول توبه بر الله تعالی نزد اهل سنت واجب نیست
 و نزد معتزله واجب مذسب اهل سنت نیز نیست لیکن مواخذة در نیوجانده

معتزله بپوشش است و م قوله بی سبب در گذر بنهین کر سکتا که گمین لوگو نکه دلومین
 اسل آیین کی قدر گهت سخا می اخته گویند ازین قول معلل بودن افعال الهیه و انکار
 عموم قدرت خدا تعالی لازم می آید گویم دعوی لزوم ممنوع است زیرا که منشای توهم
 معلل بودن افعال لفظی سبب است و از افعال الهیه علل معنی موثرات و موقوف
 علیها گو منفی است لیکن سباب برای آن بجز عی عاده الله بنا بر رعایت مصالح حکم
 ثابت است پس از بودن سباب برای افعال الهیه بدین معنی که گفته شد معلل بودن
 افعال الهیه لازم نمی آید در شرح مقاصد مذکور است ما ذهب الیه الاشارة
 من ان افعال الله تعالی نیست معللة بالاغراض لیفهم من بعض اولیهم عموم سلب
 لزوم الفتنه معنی انه یتینح ان یکون شی من افعال معللة بالعرض ومن بعضا سلب العموم
 ونفی اللزوم معنی ان ذلک لیس بلازم فی کل فعل اخته و نیز در شرح مقاصد
 مسطور است و الحق ان تحلیل بعض الافعال سیما فی شرعیه الاحکام باسکام و المصالح و
 اخته و در توضیح مرقوم است فمن انکه التعلیل فقد انکه النبوة اخته و منشای توهم
 انکار عموم قدرت لفظ بنهین کر سکتا است و این لفظ در محاوره زبان مابده و مستعمل
 است یکی معنی نفی قدرت و دوم معنی خلاف مصلحت و حکمت بسیار است که گفته شد
 که بیه حاکم فلان مجرم کونز یاوه اس سے سزا بنهین دمی سکتا حال انکه حاکم مذکور را
 در واقع قدرتی برداردن سزائی زائد ازین سزا میباید شد پس مراد همین بود که زائد
 ازین سزا دادن خلاف آیین حاکم مذکور است که مقنی بر حکمت و مصلحت نه انکه او
 قدرت بر زیادت سزا حاصل نیست و مراد اینجا معنی ثانی است بدالت سیاق
 و سابق کلام باقی شفاعت بالوجاهت و بالحجة بدالمنعنه که صاحب تقویة الایمان
 انکار تحقیق آن در جناب باری تعالی نموده پیچ مسلمان تجویز آن نمیکند قوله ص ۱۴۹
 موکو فضل حق خیر اکا دی جزاء الله انرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید مبشاهه اش

رد فرموده الخ اقول مولوی حیدر علی رامپوری جزاء اللہ خیر الجزاء و دیگران نیز
 باطلی را که مولوی فضل حق خیر آبادی بصورت حق نمایان کرده بود ابطال فرموده اند
 بدیه گردانیده قوله ^{ص ۱۵۱} از اینجا غلط فهمی صاحب تقویۃ الایمان ثابت شد که صورت
 غلبه و زور و قهر قسیم شفاعت است نه قسم آن که از نفس آیت مستفاد و اصل
 او تصریح نموده الخ اقول شفاعت بالوجاهت و بالمحبة در دفع عذاب چیزی
 دیگرست غیر نصرت بدفع عذاب بقهر و غلبه در شفاعت شیعف باظهار عجز
 ربانی مجرم میخورد گو حاکم که نزد او شفاعت میکند ترس او در دل میدارد که شاید
 بر تقدیر عدم رضا ضرری بدو رساند و در نصرت ناصر غلبه و قهر خود ظاهر کرده خدا را
 مجرم میطلبد و مع هذا اینهمه مواضع لفظ است بعد تحقق معنی که اب محصلین نیست
 و لامناقش فی الاصطلاح و ظاهر کردن چیزی را به پیرایه اسباب بنا بر حکم و مصالح
 تمبیس غلط نامی بنیدشتن صرف مستی شراب قهر آگهی است قوله ^{ص ۱۵۱} ملخص تعلیل
 اینکه شفاعت در قرآن مشروط است باذن پس اگر اذن خواهد شد خواهد بود والا
 لا وقوع شفاعت یقینی نیست یعنی بطریق قضیه شرطیه که صحیح است نه بطریق
 بیتی اقول اعتقاد مبغوضین شیخ الفرسولیین آنست که شفاعت انبیا و مؤمنین
 در حق کسانی که اذن برای شفاعت شان صادر خواهد شد یقیناً شدنی است و این
 نیز متیقن است که اذن برای شفاعت مشرکین و کافران صادر نخواهد گردید و برای
 شفاعت مؤمنین اهل کبارت صادر خواهد گردید و حاشا که در خطر بودن اذن شفاعت
 فی الجمله اعتقاد کسی از مبغوضین رئیس المضلین باشد و تخصیص شفاعت را بشخص
 مازونین راجع بسوی قضیه شرطیه کردن و از ان مفهوم شرط بر آوردن هیچ منضم
 او نیست زیرا که وضع مقدم تخریب و منع تالی میدهد و اذعان نسبت مقدم مفید اذعان
 نسبت تالی میباشد قوله ^{ص ۱۵۱} انفسار غلط و تغلیط لفظ اذن است که بعضی آن

نرسیدند و محصور در پر و انگی و حکم بیانی فهمیدند انخ اقول مبعوضین شیخ الفریز
 حصر معنی اذن در پر و انگی و حکم بیانی نمیکند بلکه میگویند که اذن در اینجا بمعنی حکم و پر و
 است غیر مشیت و اراده و حقیقت و کیفیت حکم و پر و انگی در علم الهی است پس بیان
 آن صرف بطور تشبیل و تشبیه است نه بوجه تحقیق و منشای جهل رئیس اجهال در اینجا
 تفسیر حارن و غیره است که در آن تفسیر باذنه بامره و بارادته وارد لیکن ندانسته که
 مجموع بامره و بارادته تفسیر باذنه است نه عطف بارادته بر بامره عطف تفسیری
 و اگر تفسیر اذن بشیت و اراده نیز وارد می شد خصم گفتن می توانست که این تفسیر
 نه لازم است نه اصل معنی آن و مراد نفی اذن آخرت نیست بلکه مراد آنست که چون شفقت
 باذن خواهد شد و اذن را مشیت لازم پس لابد شفاعت از مشیت خدا خواهد شد پس نشین
 بشفاعت و در حقیقت بخشیدن بدون شفاعت است در تفسیر نمیشاید پوری مردم
 است که مافی السموات و مافی الارض لان کل ما سواه فانما تقویمت ما بهیته و حصول و محو
 به فیکون ملکاً که دلیل بر منه ان یکون حکمه جاری فی الكل و لا یکون لغیره فی شیء من شیان
 حکم الا باذنه و امره و هو المراد بقوله من و الله الذی لیفیع عنه و الا باذنه و معنی الاستفهام بهیته
 انکار اسی لا لیفیع و غیره رد علی المشرکین القائلین للاصنام هم یؤثر لرفعنا عن الله قوله
 من و الله الذی من الملائکة و الانبیاء و الصالحین و الشهداء و الغرض انه سبحانه عالم باحوال
 الشافع و المشفوع له فیما يتعلق باستحقاق الثواب و العقاب لانه عالم بجمع المعلومات
 لا یستغنی علیه خافیه الشفعا لا یعلمون من انفسهم انه لهم من الطاعات ما یستحقون به هذه النزهة
 العظیمة عند الله و لا یعلمون ان الله تعالی اذن لهم فی تلك الشفاعة ام لا ان الله قوله
 و برای قطع ماده نزاع و شکیت و سکات مخالفین نقل میکنم عبارت تفسیر عزیزی را و بی
 هذه و اگر حقیقت شفاعت را استمع در بابیم انخ اقول سابق گذشت که کیفیت حقیقت
 اذن و حکم در علم الهی است بیان بطریق تشبیه است بوجه تحقیق پس اختلاف درین بیان

مضر اصل مدعا که نفی شفاعت بدون اذن محکم است میباید نیست و شیخ الفرسوایی را
تفسیر را بسوزد صد که مخالف بعض مدعیات او بود نقل نموده عبارت تفسیر از حد
اینست گوئیم آیات و احادیث بسیار دلالت بر وقوع شفاعت میکند پس تخصیص
این آیت لابد است اهل سنت بکار تخصیص میکنند و میگویند که معنی این آیت آنست
که شفاعت بی حکم در آن روز مقبول نخواهد شد بدلیل آنکه در آیات بسیار نفی شفاعت
مقید باین قید فرموده اند مانند یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له
قولا و من فی الذی لیشفع عنده الا باذنه و من جمیم و لا شفیع و طیار و لا تنفع الشفاعة عنده
الا من اذن له و احادیث متواتره بیان کردند که غیر از کافر در حق همه اهل معاصی حکم لیسفا
خواهد شد پس معلوم شد که محروم مطلق از شفاعت کافر است و لیس و مناسب مقام
هم نفی همین شفاعت است زیرا که این کلام برای روحیال فاسد اهل کتاب و نیز مشرکان
ایشان است از اولاد انبیاء و اولیا و متوسلان بزرگان دین که خود را بتوسل بزرگان مومن
از مواخذه و باز پرس میدانند و می فهمند که با وجود کفر و قباح دیگر بزرگان ما را از
عذاب اخروی خلاص خواهند ساخت و طریق رد این خیال آنست که شفاعت عینک شفاعت
بتوقع آن عزم می شود در آن روز واقع نخواهد شد زیرا که شفاعت هر شفیع در آن روز موقوف
بر حکم الهی خواهد بود چون شفاعت موقوف بر حکم الهی شده باشد اعما و ثمان چه توسل به آن شفیع
در حصول آن کفایت نخواهد کرد بلکه حکم الهی هم در کار است و این در خطر است شویانه
شود شما بعض توسل بکاملی نازش نکنید که این توسل مستقل نیست و لهذا بعض شفاعت
همین منبر را و لا تنقیل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل راجع به نفس تفسیر و ارساخته اند
و آنرا قید شفاعت منصفیه گردانیده یعنی قبول نخواهد شد شفاعت عتیکه بتوسل این تفسیر و ارساخته
و فریاد و زاری و وضعف کماله متوسل باشد چنانچه در دنیا می شود و در بصورت در مقام
سابقه و لاحق هم تفسیر نمی شود و نفی شفاعت مطلقا هم لازم نمی آید و اگر حقیقت

شفاعت را به تعقیق در بابیم الح و نیز در تفسیر عزیزی تفسیر و الامرو لم یمنع من قوت
 یعنی حکم و فرمان آن روز محض برای خدمت و چنانچه در دنیا حکم با و شاه بر رعیت و حکم
 والدین بر فرزندان و حکم آقا بر نوکر و حکم شوهر بر زن و حکم مالک بر مملوک جاری بود در آن
 القطاع پذیرد و غیر از حکم او تعالی دیگری را محال حکم نباشد هر که از او تعالی بجمیع وجود
 ناپسند فرمود بلاکت این نصیب او شد و هر که را از بعضی وجوه پسند فرمود و از بعضی
 دیگر ناپسند شفیعان را که پیغمبران و اولیا و عل و حفاظ و شهداء و فرشتگان خواهند بود حکم
 خواهد شد که شفاعت فلانی بکنند تا شفاعت و جاه حاصل شود و این قسم شفاعت که موقوف
 بر حکم حاکم باشد محل اعتنا و جانی خل و تصرف نیست و از همین تقریر معلوم شد که درین
 آیت چنانچه معتزله می فهمند لفظی شفاعت اینها مذکور نیست بلکه شفاعت را بر حکم حاکم
 علی الاطلاق موقوف داشتن است و همین است مذسب اهل سنت و جماعت و نیز در
 تفسیر عزیزی مرقوم است لایمکنون یعنی درین حالت اصلاح سخن نگویند و دم نزنند
 اگر چه مقام شفاعت و شهادت باشد الا من اذن له الرحمن یعنی مگر کسیکه پیر و انگی و پدر
 او را رحمت و حکم شود که در حق فلان کس شفاعت کن یا شهادت ادا و این حکم با مقتضا
 رحمت باشد در حق آنکس و قال صوابا و بگوید آنکس سخن درست را و خلاف قاعده عرض
 نکند مثلاً در حق کافر و بداعتقاد شفاعت نکند و هر که بجهت ایمان سخن عفو است استغفار
 جرائم او خواهد و همچنین در شهادت نیز احتیاط نماید و زیاده و کم نگوید انشته قوله ۱۵
 فائده از جمله خرافات شان انکار تبرک بآثار صاحبین و تعظیم و تکریم آن الح اقول
 حاشا که احدی از مغفوضین شیخ الفرسولیه از تبرک بآثار صاحبین بوجهیکه مشروع است
 انکاری داشته باشد انکاری هست از تبرک بآثار جعلیه و تجاوز و تکریم و تعظیم آن از حد
 شرعی است شاه عبدالعزیز دهلوی که از فتوای شان در اینجا متمسک است و بعضی
 فتوای خود می نویسند و متبرک صحیح مثل مومبارک اکثر جا بصوت میرسد متبرک شدن آن

بنابر او امام عوام کالافام هست آنرا متبرک و شستن نشاید مادامیکه بطریق صحیح متبرک نگیند
 ثابت نشود و اعتقاد صحت او نباید کرد و گفته و نیز شاه عبدالعزیز و دهلوی
 در بعض مکاتیب در وجه قطع شجره بیعه الرضوان مینویسند که آنرا جعل و الخشن فی التبرکات
 امر مذموم و لهذا یجب علی الامان یعز من یجیل شعرا و شیئا من التبرکات و منسبه الی
 الرسول صلی الله علیه و آله و سلم بلا سند و لادلیل فالامر بالقطع انما کان لاجل ان عمر
 رضی الله تعالی عنه کان یعلم ان الشجرة غمت عن الانصار وان هذه الشجرة لم یست
 لها الشجرة من شأنها ان یعبرک بها الفتنة و احمد بن عبد الحکیم در صراط المستقیم
 نوشته فمن هذه الائمة ما یظن ان قبره فی اورجل صالح و لیس كذلك اولی من ان مقام لم
 و لیس كذلك فاما مکان قبره ایضا فیهذا من النوع الثانی و هذا باب واسع اذ کثیر بعض
 اعیان من ذلک عدة ائمة بدمشق مشهور لابن کعب خارج الباب الشرقی
 و لا خلاف بین اهل العلم ان ابی بن کعب توفی بالمدينة و لم یمیت بدمشق و الله اعلم بقبر من
 هو لکنه لیس بقبر لابن کعب صاحب رسول الله صلعم بلا شک و کذلک مکان کعب
 القبیله یقال انه فیه قبره و علیه السلام و ما علمت احدا من اهل العلم ذکر ان هو علیه السلام
 مات بدمشق بل قد فیل انه مات باليمن و قیل بکفة فان مبعثه کان باليمن و مهاجرة
 بعد هلاک قومه کان الی مکة و اما الشام فلا داره و لا مهاجرة فموت بهما و اسحاق بن
 مع ان اهل العلم لم یدکره بل ذکر و اخلافه فی غایة البعد و کذلک مشهور علی
 انقرض من بدمشق یقال انه اولیس القرنی و ما علمت احدا ذکر ان او ای مات بدمشق و
 لا هو متوفی باليمن فان او ای قدم من اليمن الی ارض العراق و قیل انه قتل بصغیر
 قیل انه مات بنوا سحر ارض فارس و غیر ذلک فاما الشام فما ذکر انه قدم الیهافضل
 من المات بها و من ذلک ایضا قبر یقال انه قبر ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه
 و سلم و لا خلاف انما رضی الله عنهما ماتت بالمدينة لا بالشام و لم تقدم الشام

ايضا فان ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم لم تفر بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 وآله وسلم بل عليها ام سلمة بنت يزيد بن السكن الانصارية فان اهل الشام كشم بن
 حوشب وسخوه كانوا اذا تحدثوا عنها قالوا ام سلمة بنت عم معاوية بن جبل ومسي عن ابن
 المسيب بيات ومن ذوات الفقه والدين منهن او عليها ام سلمة امرأة يزيد بن معاوية
 وهو يعبد فان هذه ليست مشهورة بعلم ودين وما اكثر الغلط في هذه الاشياء واشتباها
 من جهة الاسماء المشتركة او المخيرة ومن ذلك مشهد كان بقاهرة مصر يقال
 ان فيه راس حسين رضي الله تعالى عنه اصله انه كان بعسقلان مشهد يقال ان فيه
 راس الحسين فحل فيما قيل الراس من هناك الى مصر وهو باطل بالتفاق اهل العلم
 اذ لم يقبل واحد من اهل العلم ان راس حسين رضي الله تعالى عنه كان بعسقلان بل
 فيه اقوال ليس هذا منها فانه حل راسه الى قدام عبيد الله بن زياد بالكونة حتى رجم
 ما يبينه عن النبي صلعم وبعض الناس يذكر ان الرواية كانت امام يزيد بن معاوية
 باشام ولا يشبه ذلك فان الصحابة المسلمين في احد بيث انما كانوا بالعراق وكذلك
 مقابر كثيرة لاسمار رجال معروفين قد علم انها ليست مقابر لهم فهذه الموضع ليست
 فضيلة اصلا وان اعتقد الجاهلون ان لها فضيلة اللهم الا ان يكون قبر الرجل اسلم
 فيكون كسائر قبور المسلمين ليس لها من الخصوصية ما يحجب الجاهل وان كانت قبور صحيحة
 لا يجوز اتخاذها اعياءا ولا ما ينفع عند هذه القبور المكذوبة او يكون قبر رجل صالح غير
 المسمي فيكون من القسم الثاني ومن هذا الباب ايضا مواضع يقال ان فيها
 اثر قدم النبي صلى الله عليه وآله وسلم او غيره ويصان بها مقام ابراهيم الذي بكته كما يقولون انها
 في الصخرة التي سببت المقدس ان فيها اثر من طي النبي صلعم وبلغني ان بعض الجاهل
 يزعم انها من طي الرب سبحانه وتعالى فيؤمنون ان ذلك الاثر موضع القدم ومنى مسجد
 قبلي دمشق سيما مسجد القدم به ايضا اثر يقال ان ذلك اثر قدم موسى عليه السلام

وهذا باطل لا اصل له ولم يقدم موسى عليه السلام دمشق ولا ما حولها وكذلك
 مشاهد نصا وان الى بعض الاغيار والعاصمين بنار على انه روى في المنام ههناك و
 روى النبي او الرسل الصالح في المنام ببقعة لا يوجب لها فضيلة تقصد البقعة لاجلها
 وتحت مصدق منهي عنه باجماع المسلمين وانا يفعل هذا امثاله اهل الكتاب اذ رباحوا
 فيه سورة النبي صلعم او الرجل الصالح او بعض اعضائه مصداق لاهل الكتاب كما كان
 في بعض مساجد دمشق سما مسجد الكف فيه تمثال كفت يقال انه كفت على بن ابي طالب
 كرم الله وجهه حتى يدم الله ذلك الوثن وهذه الاكمنة كثيرة موجودة في اكثر البلاد
 وفي الحجاز منها مواضع كفار عن مدين الطريق وانت ذاهب من بدر الى مكة يقال
 انها الغار الذي كان فيه النبي صلى الله عليه وآله وسلم وانه الغار الذي ذكره في القرآن
 في قوله ثاني اثنين اذ هما في الغار ولا خلاف بين اهل العلم ان هذا الغار المذكور انما
 هو غار جحبل ثور قريب من مكة معروف عند اهل مكة الى اليوم فهذه البقعة التي
 تقصد لما خصيصته كانت لا تعظم فان تعظيم مكان لم يعظمه الشرع شر من تعظيم
 زمان لم يعظمه فان تعظيم الاجسام بالعبادة عند ما اقرب الى عبادة الاوثان من تعظيم
 الزمان حتى ان الذي ينبغي ان تختص بالصلوة فيها والكان المصلي لا تقصد تعظيمها
 لئلا يكون ذلك ذريعة الى تخصيصها بالصلوة فيها كما ينهي عن الصلوة عند القبور
 المحققة وان لم يكن المصلي يقصد الصلوة لاجلها وكما ينهي عن افراد الجمعة وشهر رمضان
 بالصوم والكان الصائم لا يقصد تخصيص تلك الصوم فانما كان المقصود بالتخصيص
 مع النهي عن ذلك النهي عن تخصيصه ايضا بالفعل ونيز احمد بن عبد الحليم
 صراط مستقيم نوشته والغرض من تعيين هذا القسم الاول هو منع تعظيم الاكمنة
 لاخصيصتها لها اما مع العلم بانها لاخصيصتها لها او مع عدم العلم بان لها خصيصتها اذ العباد
 والعلم لا يغير علم منه عنه كما ان العبادة والعمل باي غايات العلم منه وركن الدين

محمد شامی در سیرت شامیه نوشته ذکر کثیر از من المداح ان البنی صلی الله علیه
 و سلم کان اذا مشی علی الصخر فاصت قدماه فیه ولا وجود لذلك فی کتب السیرت
 البتة وقد انکره الامام برهان الدین الناجی بالنون الدمشقی و جزم بعدم ورود شیخ
 یعنی جلال الدین السیوطی فی فتاواه و قال انه لم یقف علی اصل ولا سند ولا رأی من
 خرج فی شی من کتب السیرت و ناسبک باطلاع ایشخ و قد راجعت الکتاب الا فی ذکر
 فی آخر الکتاب فلم ار من ذکر ذلک فشی لا یوجد فی کتب السیرت و التواتر کفیف
 یسوغ نسبتہ الی البنی صلی الله علیه و اله و لم اقبله و ابن حجر مکی در شرح قصیده
 ہمزہ بعد قول ناظم کہ در ان ذکر ابن خضیصہ بود نوشته شمس ہد الذی ذکرہ ناظم ذکر
 غیرہ ممن تکلم فی انحصار النص لکن بلا سند ہم مذہبان رئیس المضلین افعالیکہ در تبرک
 بہ آثار جعلیہ میکنند در تبرک بہ آثار اصلیہ آن افعال در شرع وارد نشده چه جائیکہ با آثار
 جعلیہ کردہ شود استلام رکنین غیر رکن اسود و بیانی رافقہای حقیقیہ کردہ نوشته اند
 از انکہ از حضرت ختم رسالت ثابت نگردیدہ با آنکہ بعض صحابہ مانند معاویہ و ابن زبیر کردہ
 بودند و ہمہ بیت معظم و مکرم و متبرک است فی الدار المختار و کیرہ استلام غیر ہما فقہ و
 سلف بتسبیح حجر مقام ابراہیم الخار کردہ از انکہ تسبیح آن مامور بنسبت چنانچہ ابن شہیر
 در مصنف و از عبد الله بن الزبیر روایت کردہ کہ وی جامعنی را دید کہ سنگ مقام
 ابراہیم را تسبیح میکنند گفت شما را خدا تعالی مسح کردن این سنگ نفع نرود بلکہ حکم او
 ہمین است کہ متصل او نماز گذارید و امام ابن القیم در اغاثۃ اللہقان نوشتہ
 و لقد انکر السلف التمسح بحجر المقام الذی امر الله ان یتخذ منه مصداً كما ذکر الازرقی عن
 قتادہ قال انما امروا ان یصلوا عنده و لم یؤمر و ابسمہ و کان علی ہذا الحجر اثر قدم الخلیل
 و اصابعہ فزالت ہذہ الامۃ تسبیح حتی اخلو لئلا یشتبہ و خفاجی کہ از متقدمین شیخ الفریسوی
 است در تسبیح المرہ باضی شرح شفا فی قاضی عیاض می نویسد و لا یسبوا القبر سید

فیکره الصاق الظهر او البطن بحدار القبر المکرم و یلیق بحداره جدار السائر علی المستور
 بالحریه لان لما فی ذلک مخالفة الادب مع صلای الله علیه و آله و سلم و من ثم تعین علی
 کل احد ان یعظمه صلای الله علیه و آله و سلم الا باذن الله فیه لامته مع صلای الله علیه
 و آله و سلم فی جنبه ما یلیق بالبشر فان مجاوزة ذلک یقضی الی الکفر العیاذ بالله بل
 مجاوزة الوارد من حیث هو رب یؤدی الی محذور فلیقتصر علی الوارد ما امكن و ابن
 ملقن در شرح عده نوشته لایشرع التقبیل الا للرحم الاسود و المصحف و ایضا
 الصالحین من العلماء و غیرهم و للفقاهین من سفر بشرط ان لا یکون امر و لا امر
 محرمة و لوجوه الموتی الصالحین و من نطق بعلم او حکمة ینتفع بها و کل ذلک قد
 فی الامادیث الصحیحة و فعل السلف و اما التقبیل الاحجار و القبور و البحار ان و استور
 ایدی الظلمة و الفسقة و استلام ذلک جمیعہ فلما یجوز و لو كانت احجار الکعبه او القبر
 او ستورها او صخرة بیت المقدس فان التقبیل و الاستلام و نحوها تعظیم و التظیم
 خاص بالله تعالی لا یجوز الا فیما اذن فیه الله و علی فی در شرح صحیح البخاری
 بعد قول حضرت عمر انی لاعلم انک حجر ما تنفع و لا تضر و لولا انی رايت رسول الله صلای الله
 علیه و آله و سلم یقبل ما قبلتک نوشته فیه کرامته تقبیل مالم یرد الشرع بتقبیل من الاحجار
 و غیر ما انتہ و خفاجی در شرح شفا بعد بیان قول نوشته و فی الحدیث من الکام
 ان ینکیر لتقبیل مالم یرد الشرع بتقبیل کما یفعله بعض العوام من تقبیل قبور الانبیاء و
 الا ما کن المبارکة و علی بن قتی در شعب الایمان از عبد الرحمن بن قزاد صحابی زود
 کرده کہ ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم توصفایو ما فجعل اسماء بنه سجون بوصوره فقال لهم
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما یحکمکم علی هذا قالوا حب الله و رسوله فقال النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم من ستره ان یحب الله و رسوله او یحبه الله و رسوله فلیصدق مدینه اذا
 حدث و لیود ما انتہ اذا التمن و لیجن جوار من جاوره یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

وضو کرد و روی پیرس مسج که دن گرفتند یاران او به آب بقیه وضوی وی صلی الله علیه
 آله و سلم پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه آله و سلم چه چیز برداشت شمارا برین کار گفتند
 باعث برین کار محبت خدا و رسول خداست پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه آله
 و سلم کسیکه شاد و میگرداند او را که دوست دارد خدا و رسول خدا را یا دوست دارد او را
 خدا و رسول خدا پس باید که دست گوید سخن در این سخن و باید که او را کند و بر اندامانت دم چون نهاده شود
 نزد وی و باید که نیک کند همسایگی کسی که همسایه شده است او را سپید در شایه
 مشکوفا نوشته یعنی او عالم محبه الله و رسوله لایم تمسح الوضوء بل بپزد الامور
 افنته و شیخ عبدالحق و بلوی در ترجمه مشکوفا نوشته یعنی دعوی محبت خدا
 و رسول خدا با مثال این امور که تمسح به آب وضو است مثلاً و چندان مؤنت ندارد و
 بر نفس شاق نیست ثابت نیست و عده در آن امتثال او امر نواهی است افنته و معالیه
 حضرت موسی علیه السلام را با عصا که از آثار انبیا بود حضرت آدم علیه السلام آنرا ازشت
 آورده بودند و بطریق توارث در دست انبیا علیهم السلام می بود تا آنکه از حضرت ابراهیم
 علیه السلام به اسیر ایشان که مدین نام داشت رسید و از وی چندی واسطه حضرت شعیب
 علیه السلام رسید و حضرت شعیب آنرا بحضرت موسی علیه السلام دادند ملاحظه کنید
 حکایتش بقول حضرت موسی علیه السلام بحجاب نامک بمینیک یا موسی مخصوص قرآن است
 که قال ہی عصای التوکار علیها و اهش بها علی غنمی ولی فیها مارب اخری یعنی گفت
 حضرت موسی که تکبیه میزنم بر آن و برگ میزنم از آن بر گله خویش و مرا اندرین عصا
 مقاصد دیگر اند و خلفا با عصای حضرت صلی الله علیه آله و سلم که به ایشان رسیده و در عهد
 حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه چهاه غفاری آنرا شکسته و حضرت علی کرم الله وجهه
 با ولد و ذوالفقار که خود آنحضرت وی جناب را رحمت فرموده و بیند که چه میکردند
 و مسلم و صحیح خود از انس رضی الله عنه روایت کرده که قال لقد سمیت رسول الله

صلعم بقدری هذا الشراب كله العسل والمبنيذ والماء واللبن شيخ عبدالحق واهل
 درلمحات نوشته اشتري هذا القدرح النضر من النش ثمانمائة الف وعن البخاري
 انه راه بالبصرة وشرب منه اغتبه ونجاري ودر صحيح خود از النش روايت کرده که ان
 قدرح النبي صلى الله عليه وسلم انكسر فاتخذ مكان الشعب سلسله من فضة وكفته كة قل
 عاصم رايت القدرح وشرب من منه واما م احمد وبنار در مسند بن خويش از
 عبدالله بن عمر روايت کرده اند که انه يدبر ناقته وهو را که فاسل عن فعله ذلك لا
 شيء هو فقال لا اوري الا اني رايت رسول الله صلعم ليعيله خفاجي در شرح شفا
 ابدان روايت نوشته وفيه انه يستحب الاقتدار بافعاله صلعم تبركا وتينالا انه قيل او صدر
 عنه امر محتمل اتفاقا في مقتضى الجملة البشرية لا بنية التعبد بل يستحب فعله ام لا فذهب الاكثرون
 الى انه لا يستحب الا انه لا باس به وهو الظاهر واما غيره فيكره الاقتدار به في مثله كما يفعله
 بعض الصوفية في اتباع آثار مشائخهم ومن هذا القبيل لبس الخرقه ونحوه فاعرفه ان
 قوله سلا غلواين طائفة درين باب به کمال است شياطين نجديه که هنگام تغلب از
 نقدي زباني تجاوز نموده بدست ورازي هم گريبان ايمان خود را راجاک کرده اند حتا که مسل
 متبرکه واقع حرمين واپين حرمين محترمين را باين سبب که از آثار نبويه بودند حکم بخانه و
 منهدم کرده بکمال توپين بازمين برابر ساختند انما اقول اگر مبعوضين شياطين نهان
 معبرين به سجده مساجد کيه بنا بر آن بر قبور صاحبين و آثار ايشان بقصد تعظيم اين بگن
 نه خالصا لوجه الله واقع گرديده بود و مردم دران مساجد و مشاهد مجتمع شده در نماز
 و دعا تعظيم ايشان ملحوظ ميداشتند و رجا بر و شفا از ايشان ميکردند منهدم نمودند
 چه گناه کرده اند که حکم اين مساجد حکم مسجد ضرار است فان ذلك المسجد لا بنى ضرار و كفر او
 تفريقا بين المؤمنين وارضاء وامن حارب الله ورسوله من قبل النبي صلى الله عليه وسلم
 عليه آله وسلم عن الصلوة فيه و امر بهدمه و نذر المشاهدة لما طلة نما وضعت مضاماة

لبيوت الله وتعظيمها لم يعظم الله عكوفها لاشيائها لا تنفع كذا في الصراط المستقيم ونيز
 احمد بن عبد الحكيم در صراط مستقيم نوشته فاما بنا را المساجد على القبور فمقتد
 صرح عامة علماء الطوائف بالبنى عنه ثابته للحديث وصرح اصحابنا وغيرهم من
 اصحاب مالک والشافعي وغيرهما بتحريمه ومن العلماء من اطلق فيه لفظ الكراهة وغيرهم
 بن عبد الحكيم در صراط مستقيم نوشته فمقتد المساجد المبنية على قبور الانبياء و
 الصالحين والملوك وغيرهم بتعين ازالتهما بهم او غيره هذا ما لا اعلم فيه خلافا بين العلماء
 المعروفين وذكره الصلوة فيها من غير خلاف اعلمه ولا تصح عندنا في ظاهر المذهب لاجل
 الله والكف الوارد في ذلك ولا حديث اخر ونيز احمد بن عبد الحكيم در صراط مستقيم
 نوشته وامر عمر رضي الله تعالى عنه بقطع الشجرة التي تسمى الهنا الشجرة التي يبيع الصبيان
 تحتها بيعة الرضوان لما راي الناس يفتابونها ويصلون عند بابها المسجدا الحرام ومسجدا لله
 وكذلك لما رايهم قد عكفوا على مكان قد صلى فيه النبي صلى الله عليه وسلم عكفوا عما هناهم عن ذلك و
 قال اريدون ان تتخذوا آثار انبياءكم مساجد واما ابن القيم در زاد المعاد نوشته
 فان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نهي عن الصلوة في مسجدا لضراوه بهمه وسبحه
 يصلي فيه ويذكر الله فيه لما كان بناه ضرارا وتفرقا بين المؤمنين وما وسى للمنافقين
 كل مكان هذا شأنه فواجب على الامام تعطيله اما بهدم او تحريق واما بتغيير صورته واخر
 عما وضع له واذا كان شأن مسجدا ضرارا فبهدم الشكر التي تدعو سدنتها الى اتخاذه
 من فيها انداد من دون الله اخفى بالهدم واوجب ونيز در زاد المعاد نوشته لايحوز
 البقار مواضع الشرك والطواغيت بعد القدرة على بدعها وابطالها بما واحد فافانها شرا
 الكفر والشرك وهي اعظم المنكرات فلا يجوز الاقرار عليها مع القدرة على ازالتهما وهكذا حكم
 المشرك الذي بنيت على القبور التي اتخذت اوثانا وطواغيت من دون الله والاحباب
 التي يقصد بها التعظيم والتبرك والنذر والتقبيل ولا يجوز البقار شي منها مع القدرة

ازالته ودر اغاشة اللهب فان نوشته ومن الانصاب قد نصبه الشيطان للمشرکین
 شجرة او عود او وثن او قبر او خشبة او نحو ذلك والواجب بهدم ذلك ومحاشه كما مر
 صلى الله عليه وآله وسلم علينا كرم الله وجهه بهدم القبور المشرقة والمستويتا بالارض كما تقدم
 من حديث الى الربيع الاسدي وكما عني الصحابة بامر عمر رضي الله عنه قبر دانيال و
 اخفاء عن الناس ولما بلغه ان الناس يلتابون الشجرة التي بايع تحتها رسول الله صلى
 الله عليه وآله وسلم اصحابه ارسل بقطعها رواه ابن وضاح في كتابه قال سمعت عيسى بن
 يونس يقول امر عمر ابن الخطاب بقطع الشجرة التي بايع تحتها النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 لان الناس كانوا يذهبون فيصلون تحتها فخاف عليهم الفتنة قال عيسى بن يونس وهو
 عندنا من حديث ابن عون عن نافع فاذا كان هذا فعل عمر بالشجرة التي ذكر الله تعالى
 في القرآن وبايع تحتها الصحابة لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاما حكمه في ما عداها من هذه الانصاب
 التي قد عظمت الفتنة بها واشتدت البلية من المساجد المعمورة على القبور فانما او
 بالهدم من مسجد الضرار الذي يدمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعظم فتنة وفساد وكذا القباب
 التي على القبور فانه يجب هدمها لانها استست على معصية الرسول لما تقدم من
 بهية عن البناء على القبور فبئس اسس على معصيته ومخالفة بنائه غير محترم وهو اولي
 بالهدم من بناء القاصب قطعاً وقدام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بهدم
 القبور المشرقة فهدم القباب والمساجد التي بنيت عليها اولي لانه صلى الله عليه وآله وسلم
 اله وسلم لعن المتخذ من المساجد عليها وكذا يجب ازالته كل قنديل وسراج على قبرنا
 فاعلموا ان على لسانه صلى الله عليه وآله وسلم اشنته وحافظ ابو شامة واستاد
 ابو دوى در كتاب البدرع والاحراوثة نوشته ومن هذا القسم ما قدم به التتلاوة
 من تزئین الشيطان للعامة تخليق الحيطان والعمد وشرح اما كن مختصة بحكي بهم
 حال انه راى في منامه بها احدا من اهل الصلاح فيما فطون على مثل ذلك مع

مع اصنافهم فمراض الله وسنة ولينون انهم يتقربون بذلك ثم تجاوزون هذا الى ان
 يعظم تلك الامكن فيعطونها ويرجون شفا من صناعهم وقضار حوائجهم بالنذر لها الغنة
 والبولو فار بن عقیل حنبلی که معاصر حنیف است بغوی هست در کتابی نوشته
 بنا صعبت التكاليف على البهال عدلوا عن اوضاع الشرع الى اوضاع وضعوها
 لانفسهم فسهلت عليهم ولم يخلوا تحت امر غيرهم وبعد ازین نوشته و هم عندی
 و هذه الاوضاع مثل تعظیم القبور و اگر احبها با بنی عنه الشرع من ایقاد البیران و
 تعظیمها و تخمینها و خطاب الموتی با حوائج و کتب الرقاع فیها یا مولای افضل کذا
 و کذا و اخذت ربها تبرکاً و اضافة الطیب علی القبور و اما هم بن القيم و اغاثة اللذین
 از ابی محمد مقدسی نقل کرده که گفت لان تخصیص القبور بالصلوة عند بابهم
 تعظیم الاحسان بالسجود لها و التصرف اليها و قدر وینا ان ابتداء عبادة الاحسان
 تعظیم الاموات با تخاذ صورهم و التمسح بها و الصلوة عند بابهم و احمد بن علی
 افندی رومی در حجاب السالکین نوشته قال الامام ابو بکر الطرسوسی انظر و
 رحکم الله انما وجدتم شجرة يقصد بها الناس و يعطونها و يرجون البر و الشفا من قلوبها
 و یقربون بها المسامیر و المحرق فی ذات النواظ فقطعوا الغنم و ابن ابی شیبہ
 مصنف خود آورده حدثنا معاذ قال اخبرنا ابن عون عن نافع قال بلغ عمر بن
 الخطاب ان ناساً یاتون الشجرة التي بویع تحتها قال فامر بها فقطعت و مسلم صحیح
 خود از سعید بن المسیب و ابیت کرده که قال کان ابی من بالیج رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم عند الشجرة قال فالتفتنا فی قابل حاجین مخفی علینا مکانهما فان كانت
 تثبت لکم فانتم اعلم و بخاری صحیح خود از نافع روایت کرده که قال ابن عمر
 رجعا من العام المقبل فاجتمع منا اثنان علی الشجرة التي بالینا تحتها كانت رحمة
 من الله فنومی در شرح صحیح مسلم نوشته قال العلما سبب خفایا ان لا

ان سبیل ما جرى تحتها من الخیر و نزول الرضوان و السکينة و غیر ذلک فلو بقیت ظاهرة
 معلومة تخفی فظیم الاعراب و الجهال ایاها و عبادتهم لها فکان خفاء بارحمته من الله تعالی
 اغتیب و کرمافی در شرح صحیح البخاری نوشته قوله فاجتمع من اسی ما و اقیسنا
 رجلمان علی شجرة انہا ہی التي وقعت المبالغة تحتها بل خفی علینا مکانها انتمہ و علی
 در شرح صحیح البخاری نوشته اسی ما و اقیسنا رجلمان علی هذه الشجرة انہا ہی التي
 با یعنا تحتها بل خفی مکانها و قبل استہمت علیہم قوله کانت رحمة اسی کانت هذه الشجرة
 موضع رحمة الله و محل رضوانه قال الله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
 تحت الشجرة و قال النووی سبب خفاء النخ و حافظ ابن حجر در فتح الباری
 نوشته و التار سعید بن المسیب علی من زعم انه عرفها معتمدا علی قول ابیہ انہ لم یعرفها
 فی العام القابل لایدل علی رفع معرفتها اصلاً فقد رفع عند المصنف اسی البخاری فی
 حدیث جابر السابق قریباً لو کنت البصر الیوم لاریتکم مکان الشجرة فہذا یدل علی انه
 کان یضبط موضعها ففیہ دلالة علی انه کان یعرفها بعینہا بعد ازین نوشته و وجد
 عبد ابن سعید باسناداً صحیحاً عن نافع عن عمر انه بلغه ان تواماً یأتون الشجرة فیصلون
 عند ما فتوعدہم ثم امر لقطعها انتمہ و نیز حافظ ابن حجر در فتح الباری نوشته
 و محصل ذلک ان ابن عمر کان یتبرک بتلک الاماکن و تشدہ فی الاتباع مشہور و
 لا یعارض ذلک ما ثبت عن ابیہ انه رای الناس فی سفر یتبادرون الی مکان شمال
 عن ذلک فقالوا قد صلے فیہ النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فقال من عرضت له الصلوة
 فلیصل و الا فلیض فانما تلک اہل الکتاب لانہم یتبعوا آثار انبیاءہم فاستخذوہا کما نس
 و یبجیان ذلک من عمر محمول علی انه کرہ زیارتہم لمثل ذلک لغير صلوة او خشی ان
 یشکل ذلک علی بن لا یعرف حقیقة الامر فیظنہ واجبا و کلا الامرین مامون من ابن عمر
 انتمہ و خفاجی در شرح شفا نوشته و قدم ان ابن عمر کان یتحرى الصلوة

والتزول والمرحیث صل الله علیه وآله وسلم ونزل وماروی عن مالک مما یصح
 ذلك فهو جری علی عادته فی سده الذرائع وكذا ما جابر عن عمر انه رأى الناس فی الرجوع
 عن الحج ابتدوا مسجدا فقال ما هذا قالوا مسجد رسول الله صلعم فقال بهذا اهلك اهل الکتاب
 قبلکم استخذوا آثار الانبیاء بیعا من عرضت له منکم الصلوة فیصل ومن لم تعرض فلیضر
 الفتنه ونیز خفاجی در شرح شفا نوشته و هذا يدل علی جواز التبرک بالانبیاء و
 الصالحین و آثارهم ما یتعلق بهم ما لم یؤد الی الفتنه او فساد عقیده و علی هذا یجوز
 عن عمر من انه قطع الشجرة التي وقعت تحتها البیعة لئلا یفتتن بها الناس لقرب عبد
 باسما بلیته فلما مناة بینما قوله ۱۵۹ میگوید فقیر حقیر که از آثار شریفه و تبرکات منصفیه
 آنچه از مظان اعظام و اکرام در او بام این لیا م بغایت مستبعد باشد آنرا ذکر نمی
 و نقل مینمایم حال و قال اهل کمال و تکریم و تجلیل شان مثال یعنی مثال فعل مبارک آنحضرت
 صلعم را که بر کاغذ یا پارچه نقش کشیده طیار میسازند انما قولی حمق و جهل بام الله تعالی
 کمتر از حمق و جهل مشرکین موجودین و سابقین نیست مشرکین تعظیم سنگها میکنند و میکنند
 و بتوسل آن رحامی شفا و دفع بلا میدهند این رئیس المنافقین تعظیم نقش و کاغذ و
 پارچه میکنند و بتوسل آن امید علی مشکلات و قضای حاجات میدارند و رقم گوید سبکه
 از علما و صلحا مصدر سمجھ قول و فعل شده خطا کرده تقلید خطای ایشان مانند تقلید مشرکین
 است که تقلید خطای آبا ی خود میکردند و تعظیم این نقش و کاغذ و پارچه و نحو آن بدون
 اذن شرعی بامید نفع و ضرر و تعظیم بت و سنگ و درخت و آفتاب بهیچین چه فرق
 نوزان کردشاه عبد العزیز و بلوی در تحفه اثنا عشریه در ذکر انواع اوهام
 شیعه نوشته نوع شانزدهم صورت چیزی را حکم آن چیز دادن و این و همه اکثر راه
 بت پرستان زده و اینها را در ضلالت افکنده و اطفال خرد سال نیز درین و بسیم
 گرفتار می باشند سپان و سلاح و دیگر چیزها را از چوب و گل ساخته خورسندی شوند

و حقیقت اسب و سلاح می نگارند و دختران خردسال پسران و دختران از جامه ها
سبز و منقش و ملون ساخته با هم کحل آنها میکنند و شادی مینمایند و در شیعه این دم
خیلی غلبه کرده قبور حضرت امامین و حضرت امیر و حضرت زهرا را تصویر میکنند و بکمان
انکه این قبور حقیقه قبور جمیع النور آن بنده گواران است تعظیم و افر نمایند بلکه نوبت
بسجدهات رسانند و فاتحه خوانند و سلام و درود رسانند و گیس آنها می منقش و قرین
گرفته اند و اگر دستاوه شوند در رنگ مجاوران و داد شرک میدهند و نزد عقل و حرکت
طفلان و حرکات این پیران نابالغ هیچ تفاوت نیستانفته و اسلامی ترجمه عجمیه
نوشته النوع السادس عشر تقریر حکم شی کشمیه و هذا الوسم قد اضل عبدة الاصنام اكثر
من طريق الصواب و اوقعهم في ماوتيه البهالة و تكون الاطفال الصغار ماخوذون في
هذا الوسم كثيرا ايضا فيفرحون باليصنعون من الخيل و سلاح و غيرها بالجشب الطين
و يجسبونها فرسا و سلاحا حقیقه و كذا الصبيات الصغیرة يجعلن الابنار و البنات من التراب
المنقش و الملون و ينكحن اولئك البنين بالبنات و يفرحن بذلك و قد غلب هذا الوسم
شدیدا علی اشيعة ايضا فانهم يصورون قبور الاماميين و الامير و الزهراء و يجسبونها قبور
اولئك الكبار حقیقه بل يتصنعون نعال الفرس و البغال و الضابا على شكل مختلفة
كالكف الناس و غیرها و عیسبونها الى اولئك الكرام و يزعمون انها نعال فرسهم علام
در ایت سجودهم و عساكرهم و يعطونها تعظیما و افریل بسجودن لها و قیرون الفاتحه
عليها و لو صلحوا اليها تحائف الصلوة و التحيه و تقومون حولها لذب الذباب عنها احد
فی ایدیم بالمرأوح و المذاب اسی لالات المزنیه المنقشه التي يدفع بها الذباب عن المسلمين
و الماعز و سجاور و نهانها فی تلك الايام بهذا السحال و لیودون حق الاشراك و لاتفاوت
ولا فرق عند العقل بین حرکات الاطفال و حرکات هؤلاء الكهول السحقا للغير البعین
من الرجال و قد یصدق علیهم هذا المثل الفارسی گوساله ما پیر شد و گاه نشد یعنی غلبنا

قد شایب ولم یصر ثورا انتبه و در سفینه النجات نوشته در ملک هند جعنه مولی
 علی و قادی و نقشه کر بلا و مدینه منوره و کعبه معظمه و چشمه فی بی و کوه مرتضی و قد
 جعلی که منسوب به آنحضرت میکنند همه اسن از منکرات و بدعات و عینی شمرده شوند
 پس مومنین احتراز کردن از آن لازم است انچه قوله ص ۱۶۱ از جمله عقائد و عقاید
 سجدیه باینکه اگر بر جانور زنده گفته شود که برای پیغمبر است مثلا و ذبح کرده شود بنام
 خدا و سجدیه حرام است و ذابح مرتد گو ذابح غیر نام نهیده باشد اقول از عقاید مضحکین
 راس اللها بدین آنست که جانوریکه بسبب تقرب غیر خدا ذبح کنند گو وقت ذبح بطریق
 عادت نام خدا بر آن ذکر نمایند حرام است و قصد تقرب غیر خدا فی ذبح آن جانور که عباد
 است موجب ارتداد و از اگر و ایشان جانور برای انبیا و اولیا و شهدا و غیر هم مشهور
 اگر در بر نام ایشان مراد قصد تقرب ایشان بذبح آن باشد واحدی از مبغوضین
 امام الفرسولین ذابحی را که قصد تقرب غیر خدا نموده و نه راضی است به آن مرتد گفته پس
 نسبت این قول بسوی ایشان جز افترا چه باشد قوله ص ۱۶۵ بیشک مجیب آنچه نوشته
 ملخص تفسیر غزیری است اینقدر خود درست است اما آنچه بعد از آن نوشته که همین
 مخصوص جمهور مفسرین متقدمین محض بی اصل این اقول با اصل بودن این تخریج
 آفتاب در نصف النهار روشن است شیر چشم اگر در روز روشن نه مید تصور آفتاب
 چه باشد قوله ص ۱۶۵ از آنچه در تفسیر اتفاق تفسیر افتاد بود رجوع فرمود اقول
 صاحب تفسیر از آنچه در تفسیر تفسیر فرموده صرفا فرست است اما اهل بدعت شا جهمان
 و دیگر بلا و از محض تقلید شاه صاحب درین مسئله هم زبان مبغوضین پیش الفرسولین
 بوده اند قوله ص ۱۶۸ با جمله هرگاه خود صاحب تفسیر غزیری و خص خواص آن بزرگوار
 را اعتراف باشد بخالف قدما می نمسرن پس دیگر بر ادعوی مطابقت و موافقت تفسیر
 غزیری با تفسیر قدیمیه همان مثل است که مدعی حسنت و گواه حسنت اقول صاحب تفسیر غزیری

اعتراف بخلافت قدماى مفسرين کما هست بلکه از همان کلام که اعتراف فرمود هست ^{فقت} موافقت
تفسير با تفاسير قدماى ظاهر که در تفاسير قدماى مانند اين تفسير نفع فرقه در میان هر دو قسم
و قوله لا شک فی وقوع الاختلاف انما جواب بر سهیل نزل است قوله ص ۱۶۸ از عبارات
تفسير رحمانی که نقل نموده صاف ظاهر که حرام ذکر اسم غیر الله است اعلم از اینکه اسم الله با
ذکر کرده شود یا نه کرده شود پس تأیید تفسير عزيزی یا تأیید جواب مجیب از کدام لفظ
آن عبارت فمیده اقول چون ما اهل به غیر الله به اعتبار لفظ بر عموم هست و در تفسير
تعميم آن مذکور است نه تعميم ما ذکر الله علیه عند الذبح پس از عبارات تفسير مذکور تأیید
تفسير و نیز تأیید جواب مجیب ظاهر است قوله ص ۱۶۸ و لغوی نوشته ما اهل به غیر الله
ای ما ذبح للاحنام والطواغيت انما اقول این تفسير تأیید میدهد در تفسير عزيزی را
زیرا که چون مراد ما اهل به غیر الله ما ذبح للاحنام والطواغيت شد شک نماند
در اینکه جانوریکه برای انبیا و اولیا و سید احمد کبير و شيخ سدد و زین خان بقصد
تقرب ایشان ذبح کرده باشند گو عند الذبح بران نام خدا بر سهیل عادت ذکر کنند
و از افراد ما ذبح للطواغيت است قوله ص ۱۶۹ در نیشاپوری قبل عبارت مذکوره
نوشته و اما ما اهل به غیر الله معناه رفع به الصوت انما اقول این عبارت نیشاپوری
چه مضر خصم است و قولی اهل جاہلیت با اسم اللات والعزی را اگر مخصوص به عند الذبح
کرده شود پس این مثال حال شائست و خصوص مورد قاذح عموم لفظ نباشد
قوله ص ۱۶۹ حیثیکه در نقل عبارت نیشاپوری بر سهیل کار آمد و اگر عمدت محل است
است که بجای قال لفظ اجمع گردیده اقول چون در مفهوم قال العلماء که جمع محلی با
مفید استغراق باشد و اجمع العلماء فرق نیست اگر سبب اختلاف نسخ تفاوت لفظ
گردیده نزد مصنفین محل طعن نباشد قوله ص ۱۶۹ اعتباری ولی اعتباری صرف و بسته
بحکم مجیب نیست انما اقول حکم بی اعتباری از جهت مخالفت جمهور است چنانکه

رئیس المبتدعین در صحت و تقسیم خطا در تفسیر احمدی تجویز کرده قوله خداوندی اول
 معنی حدیث صاف بیان نموده که از ذبح بنام غیر خدا و بیجه حرام می شود اقول حاصل حکم
 بنووی آنست که مراد از ذبح لغیر الله ذبح است بنام غیر خدا نه ذبح برای ضیافت
 غیر خدا و خوراندن وی و آن عام است از اینکه ناش بر وقت ذبح ذکر کرده شود
 یا قبل آن قوله خدا و مقوله ابراهیم نقل نموده بقول رافعی رد کرده اقول ابراهیم نقل
 فتوای اهل بخار است رد کردن مقوله اش بقول رافعی چه معنی دارد و خداوند رافعی در حل
 ذبح وقت استقبال سلطان است بر تقرب بسوی او که نزد او محمول بر استبشار و تقدیم
 است و نه مذبح برای تقرب غیر خدا بالاتفاق حرام است قوله خدا از شباه و النظائر
 صحت ظاهر که مراد از ذباح ذبیحه جن است اسخا قول از شباه و النظائر صاف ظاهر است
 که مراد در سنجیدیش از ذباح جن ذبیحه جن است زیرا که در شباه و النظائر این حدیث در صحت
 بیان احکام جن از ملقط منقول است پس محتمل است که مراد ازین نقل بیان تکلیفی و
 باشد اگر چه ذکر آن بعد ذبیحه جن قرینه بر اراده ذبیحه جن توان شد و عامه کتب و مینی
 مالامال است از اینکه مراد از ذباح جن در سنجیدیش جانور است که برای جن ذبح کرد
 شده باشد در غرائب و بستان و کنز العبا و و ابراهیم شاهی قریب است
 لا یجوز ذبح البقر و الغنم عند القبور لقوله علیه السلام لا تعفروا لاسلام عند القبور کذا فی
 سنن ابی داود و کذا لا یجوز الذبح عند البناء بحمدید و عند شرا الدار لان النبی صلی
 الله علیه و سلم نهی عن ذباح الجن بنا و علی انهم یکرمون مخافة انهم لولم یدبحوا یومئذ
 الحسن فابطل النبی صلی الله علیه و سلم و نهی عنه اغتبی و در تحفة الفقهاء مسطور
 است لا یجوز الذبح علی البناء و عند شرا الدار لان النبی صلی الله علیه و سلم نهی
 عن ذباح الجن رواه البیهقی عن الزهری اغتبی و در صراط مستقیم شیخ الاسلام
 مذکور است و علی ذبا فلو ذبح لغیر الله متقر با به الیه یجرم و ان قال فیه باسم الله

كما قد يفعل طائفة من منافقي هذه الامة الذين قد يتقربون الى الكواكب بالذبح
 والبحور ونحو ذلك والخاص هؤلاء مرتدين لا يتاح ذبيحتهم بحال لكن يجتمع في الذبيحة
 ما لغان ومن هذا الباب ما قد يفعل الباطليون بكملة شر فيها الله وغير ما من الذبح للبحر
 ولهذا روى عن النبي صلى الله عليه وآله انه نهى عن ذبائح الجهنم ودر حيوته ايجوان مير
 مرقوم است روى عن ابى عبيد في كتاب الاموال واليهيقي عن الزهري عن النبي
 صلى الله عليه وآله وسلم انه نهى عن ذبائح الجهنم قال وذبائح الجهنم ان يبنى الرجل الدار
 او يستخرج العين وما شبه ذلك فيذبح لها ذبيحة وكانوا يقولون اذا فعل ذلك
 لا يضرها الجهنم فابطل النبي صلى الله عليه وآله وسلم ذلك ونهى عنه ائمتنا ودر ميزان
 الاعتدال ذهبى مذکور است يقال معنى ذبائح الجهنم كانوا اذا اشترى دارا او زوجوا
 لها المالك يصيبهم اذى من الجهنم ائمتنا ودر نهائيه جزرى مسطور است نهى عن ذبائح الجهنم كانوا
 اذا اشترى دارا او استخرجوا عينا او بنوا بنينا ذبحوا ذبيحة مخافة ان يصيبهم الجهنم فاضيف
 الذبح اليهم ائمتنا ودر مجمع البحار مذکور است نهى عن ذبائح الجهنم كانوا اذا اشترى دارا
 او استخرجوا عينا او بنوا بنينا ذبحوا ذبيحة مخافة ان يصيبهم الجهنم ائمتنا ودر مغرب
 مرقوم است ذبائح الجهنم ان يشترى الرجل الدار او يستخرج العين او ما شبه ذلك
 لها ذبيحة مخافة ان يذبحوا ذبيحة مخافة ان يصيبهم الجهنم ائمتنا ودر حيوته ايجوان مير
 حرام مى شود فاين هذا من ذلك انما قول تشهير برى غير هذا متعارف ودر جانورى است
 كه ذبح آن برى همان غير مقصود باشد ودالات اينهمه روايات بر حرمت جانور از ذبح
 برى غير خدا ودر مسلم رئيس المبتدعين است قوله صلى الله عليه وآله وسلم انما ذبح حائر وسواك وصالح
 وغيره درين باب چه خواهد بود ودر شرع بر تحريم آن نكير وارد گرديده اقول بر تحريم
 بحائر وسواك ووصائل وغيره ودر شرع نكير وارد نسيست زيرا كه اهل جابليت گوشت

این جانوران را حرام نمیدانستند چنانچه بعد مردن آنها گوشت آنها میخوردند بلکه بر تحریم
 انتفاع به این جانوران مانند رکوب و تکمیل و دوشیدن شیر و گرفتن چشم و مو و گوشت
 این جانوران که از خصوص و چراگاه نمی رانند و ذبح نمیکردند و نسبت این تحریم بسبب
 خدا تعالی میکردند در آیت کریمه ما جعل الله من بحیره و لا سائبة و لا و صلیة و لا حام
 و لکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب و اردست پس اند بودنش از جانوریکه بر
 غیر خدا ذبح کرده شده باشد درین باب بخیال نمی آید اما هم رازی در تفسیر کبیر نوشته
 و لما کان الکفار یحرمون علی أنفسهم الانتفاع بهذه الحيوانات و انما نوافی غایة الاقتیاج
 الی الانتفاع بها بین الله تعالی ان ذلک باطل فقال ما جعل الله من بحیره و لا سائبة
 انشیه و تبصیرا و می در تفسیر خود نوشته و لکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب
 بتحریم ذلک و نسبت به الله است به قول صاحب اثنا عشر باب بجا را قول تخلیل بجا
 یعنی گاویکه هنوز آن میگذرانند و دست از انتفاع آن نمی بردارند و بالیقین معلوم است
 که مقصودشان تعلیک کسی و اباحت انتفاع آن برای دیگری هرگز نمی باشد منظور
 است زیرا که از ملک شان خارج نمی شود و تصرف در ملک غیر بدون رضا
 مالک اصلا جائز نیست و در مختار از جمیع الفتاوی منقول است و لا تخرج عن
 ملکه باعتبار انتمی و آنچه در فتح القدیر نوشته لواخذ و هو حلال ثم احرم فارسله ثم
 و جده بعد الاحلال فی بد شخص کان له ان یاخذ لانه ما رسله عن اختیار کذا حلل اکثرنا
 فتدبیر علی انه لو ارسله من غیر احرام کیون اباحت است به محل آن بها نیست که عدم قصد
 اباحت از مالک معلوم نباشد قول صاحب اثنا عشر فقه حملوا اندازیکه جانوری
 که برای بنان است مسلم ذبح کند حلال است اکل آن اقوال این مسئله را در کتب فقه
 از جمیع الفتاوی نقل کرده اند لیکن مخالف است با آنچه در عامه کتب فقه مذکور که
 جانوریکه برای تقرب غیر خدا ذبح کرده شود گوشت و وقت ذبح نام خدا بر آن ذکر کنند حرام است

پس لائق اعتقاد نباشد و شاید صاحب جامع الفتاوی خیال کرده که چون مسلم برای نماز
 و بیت و بناش ذبح نکرد که مقصود محوسی ووشنی بود بلکه برای خدا و بنام او تعالی ذبح
 نمود غاصب گردید و گوشت جانور مضروب بلکه غاصب می آید گوشتان مضروب
 عصیان غصب بروی لازم آید پس خوردن گوشت آن برای وی و کسی که وی را
 حلال بود زیرا که بنام خدا و تقرب او تعالی ذبح کرده شده است که مسلم نام غیر خدا
 وقت ذبح ذکر میکند و نه تقرب غیر خدا قصد می نماید و بجهت غصب این فعل مسلم
 کرده خواهد بود قوله **ص ۱۲۱** رابعاً در بدایه و غیره کتب فقه بالاتفاق بلا خلاف بتصریح
 موجود که اگر کسی قبل از ذبح بگوید که آلهی قبول کن این از فلان نیست در آنجا اقول
 قول آنکس که آلهی قبول کن این ادوات میکند بر تقرب خدا و محل جانور نیست که شتر
 داده شده باشد قبل ذبح باینکه تقرب غیر خدا از ذبح آن مقصود است قوله **ص ۱۲۱**
 خامساً بالاتفاق فقها و مفسرین و اجماع سلف صاحبین اهلال لغیر الله صرف وقت ذبح
 موجب حرمت است و بس اقول حصر موجب حرمت بودن اهلال لغیر الله در
 وقت ذبح از تفکیک معتبر و کتابی از کتب معتدیه فقه و غیره ثابت نیست چه جای که اتفاق
 فقها و مفسرین و اجماع سلف صاحبین بر آن باشد و لوسلم پس در محل نزاع نیز اهلال
 لغیر الله وقت ذبح حکماً موجود است لانه لما کان فی ذلک تعظیم لغیر الله تعالی لم یکن
 القسمیه مجرده الله تعالی حکماً لکن لوقال بسم الله واسم فلان ذکره الشاحی فی رد المحتار
 در در مختار مرقوم است ذبح لقدم الامیر و نحوه کواحد من العطار بحرم لانه اهل
 لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی انتم و در **شاه و النظائر** مسطور است لو
 ذبح لقدم الامیر او واحد من العطار بحرم وان ذکر اسم الله تعالی علیه لانه حامل
 لغیر الله انتم و در فتاوی غرائب مذکور است وان نوی القرب الی **اصف**
 و قصد تعظیم نه باو بوجوب الحرقه و یکن الذاب مشرکاً حیث عظم غیر الله تعالی

فیدخل تحت قوله تعالى وما اهل به لغیر الله اشتبه ودر جوهره نیره مرقوم است الذکر
 عند مرئی الضیف تعظیما له لایجل اکساک وکذا عند قدوم الامیر ونحوه تعظیما له لانه اهل
 لغیر الله اشتبه وحاکم در تفسیر آورده و ما اهل به لغیر الله قبیل ذکر علیه غیر اسم الله بذکر
 الربیع و ابن بدو جماعه و ابن ابی حاتم از ابی العالیه روایت کرده و ما اهل به لغیر الله
 یقول ما ذکر علیه اسم غیر الله و در تفسیر کواشی مسطور است معنی ما اهل به لغیر الله
 نووی علیه لغیر اسم الله اشتبه و در تفسیر کبیر مذکور است و قال ربیع بن انس ربیع
 بن بدو یعنی ما ذکر علیه غیر اسم الله و هذا القول اولی لانه شد مطابقه للفظ قال العلماء
 لو ان مسلماً ذبح ذبیحه وقصد بذبحها التقرب الى غیر الله صار مذنباً و ذبیحه ذبیحه مرتداً
 و همچنین است و در تفسیر نیشاپوری و در تفسیر عبد الصمد مرقوم است ذکر الاما
 ابو عاصم العامری محمد بن احمد من اصحابنا ان سلطاناً لو دخل بلداً فذبح الناس الذبائح
 تقرباً الیه بذبحها و اراقة دمه لم یجل تناول شی منها لانه قد اهل بها لغیر الله و تقرب بذبحها
 الی غیره اشتبه و در نیل الاوطار شرح منتهی الاخبار مسطور است و ذکر الشیخ ابراهیم
 المروزی من اصحابنا ان ما یذبح عند استقبال السلطان تقرباً الیه اثنی اهل
 بتحریمه لانه ما اهل به لغیر الله اشتبه و همچنین ذکر کرده است نووی در شرح صحیح مسلم
 علقه در شرح جامع صغیر و جزری در نهاییه نوشته و فی حدیث ابن عباس
 لا تأکلوا من معافر الاعراب فانی لا امن ان یکون ما اهل به لغیر الله هو عقرهم الابل کان
 یتباری الرحلان فی الجود و السخار فیعقران ابلا حتی یفخر احدیها الآخر و کانوا یتعلمونه
 ربایه و سمعته و تفاخر اولایقصدون به وجه الله فشبّه با ذبح لغیر الله اشتبه و در
 جمیع البحار مذکور است لا تأکلوا من معافر الاعراب فانی لا امن ان یکون ما اهل به
 لغیر الله هو ما کان یتباری الرحلان فی الجود و السخار فیعقر ذلک ابلا و هذا ابلا حتی یفخر
 احدیها الآخر ربایه و سمعته و تفاخر اولای وجه الله فشبّه با ذبح لغیر الله اشتبه و در میر

ورحيموه الجيوان نوشته روى ابو داود وسنن حسن ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن معاورة الاعراب في حرامهم
 فانهم كانوا يتفاخرون بان يعقر كل واحد منهم عددا من ابله فابها كان عقره اكثر كان غالب فله النبي صلى الله
 عليه واله وسلم الجمل السلكا يكون مما اهل بغير الله اشبه ونيز وغميرى ورحيموه الجيوان نوشته قد روى
 ابن ابي عاتم عن الجارود بن ابي سيرة قال كان جل من بنى يقال له بن شيل كان شاعرانا فرغ غالب ابا الفزريق
 بما ربطهم الكوفة على ان يعقر هذا مائة من الابل وبذلك عين ابله اذا وردت السارفل وردت الماثر ما بارشوا
 يكشعان عاقيها قال فخرج الناس على اسجد البعالم يريدون اللحم قال على رضى الله تعالى عنه بالكوفة فخرج على
 بقله رسول الله صلى الله عليه وسلم البضا وهو يتكلم يا ايها الناس لا تكون من جوحها فانها مما
 اهل به بغير الله اشبه شيخ الاسلام احمد بن عبد الحكيم در صراط مستقيم نوشته واما القربات فتدبر
 وله قال النبي صلى الله عليه واله وسلم في قرابة اللهم منك لك بعد له بسم الله والله اكبر تبارك الله ان صلواته
 وسلامه وبركاته على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم الكافرون يصنعون بالهتيم كذا فتارة يسعون الهتهم على الذابح فارة
 يذبحون قريبا اليهم تارة يجيئون بها وكل ذلك الله اعلم بديل فيما اهل بغير الله فانه يستحق بغير الله فقله بسم الله
 استعانة وقوله كذا عبادة له وله اجمع الله بينهما في قوله اياك نعبد واياك نستعين
 وايضا فانه سبحانه حرم ما ذبح على النصب وهى كل ما ينصب ليعبد من دون الله
 ونيز شيخ الاسلام در صراط مستقيم نوشته ويدل على المسئلة ما قد منا من
 ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن الذبح في مواضع الامنام ومواضع اعياد الكفار ويدل على ذلك
 ايضا ما روى ابو داود في سننه حدثنا يارون بن عبد الله حدثنا حماد بن مسعدة عن
 عوف عن ابي ليحانة عن ابن عباس قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن معاورة الاعراب قال
 ابو داود وعنه عوف على ابن عباس در روى ابن ابي شيبة في تفسيره حدثنا وكيع
 عن اصحابه عن عوف الاعرابي عن ابي ربحانة قال سئل ابن عباس عن معاورة الاعراب
 بينهما فقال انى اخاف ان يكون مما اهل بغير الله به وروى ابو اسحق ابراهيم بن عبد الرحمن
 دحيم في تفسيره حدثنا ابي حدثنا سعيد بن منصور عن ربعي بن عبد الله بن الجارود

قال سمعت الجارود كان يعني من بني رباح رجل يقال له ابن وثيل وكان شاعرا فافر
 بابا الفرزدق غالباً بما ربطه الكوفة على ان يعقر بذاتية من ابله وبذاتية من ابله فاورد
 للماء فمل وردت الابل المارفا اليها باسيا فيها فجعلها كيشقان عاقبتها فخرج الناز
 على الحمير والبغال يريدون الحبل وعلى رضى الله بالكوفة فخرج على بعظه رسول الله
 البيضاء وهو ينادى يا ايها الناس لاتاكلوا من سحوها فانها اهل بها لغير الله فهو لار
 الصحابة قد فسر واما قصد بذاتية لغير الله داخلها فيها اهل به لغير الله فعلت ان الآية لم
 بها على اللفظ باسم غير الله بل ما قصد به التقرب الى غير الله فهو كذلك استنته قوله
 ص ١٢٠ اچه در عامه تفاسير قيد عند الذبح موجود اقول قيد عند الذبح بلحاظ مورد
 است وخصوص مورد قاذح عموم لفظ نباشد ودر تاج المصداق بيبقى موقوف
 واما اهل به لغير الله اى نودى عليه لغير اسم الله استنته ودر شمس العلوم مسطور است
 وقوله تعالى واما اهل به لغير الله اى ذكر عليه اسم غير الله استنته قوله ص ١٢٠ ودر زبلى شرح
 نوشته لا يقال ان الآية مجمله لا يدرى اهل اريد بها حال الذبح او الطبخ او حاله الاكل لانا
 نقول اجمع اسلف على ان المراد بها حاله الذبح فيكون مفسرة متم الاحتجاج بها ليس
 حرمت از ذكر غير قبل ذبح اختراعى وابتدائىست در دين اقول اين عبارت زبلى متعلق
 از آيت كريمه و لاتاكلوا حلالم يذكر اسم الله عليه است نه متعلق از ما اهل به لغير الله است
 از نقل عبارت زبلى سجد اول كلام تغليط عوام است در نيقام تمام عبارت زبلى
 انيست قال مجوسى و وثنى ومرتد و محرم و تارك اسم الله عدا اى لا تحل ذبيحته هو لار
 تارك اسم الله عدا فلقوله تعالى و لاتاكلوا حلالم يذكر اسم الله عليه وانه لفسق و لقوله
 عليه السلام لعدي اذ ارسلت كلبك المعلم و ذكرت اسم الله فكل السديث وقال
 الشافعى اذ اترك الذابح الشتمية عدا توكل ذبيحته والمسلم و الكتابى فيه سوار وكذا
 اذ اترك الشتمية عند المرمى و ارسال الجارج يوكل عنده لقوله عليه السلام يذبح على

اسم الله ستمی اولم سیم قال وحل لونا سیاً ای حل المزکی ان ترک التسمیه سیاً و قال
 مالک لا یجمل لما بیننا من الاوله اذ لا فضل فیها قلن النسیان مرفوع حکمه لقوله علیه السلام
 رفع عن امتی الخطاء والنسیان ولان فی اعتباره حرجا بیننا والحرج مدفوع بالنص
 وانا قلن ذلك لان الانسان کثیر النسیان فیعذر فی الاشیاء التي لا یدکر لها من حیثه
 حاله کالاکل فی الصوم و ترک الترتیب فی قضا الفوات بین الصلوات بخلاف الاکل
 وغیره فی الصلوة والجماع فی الحج حیث لا یختلف فیبه بین الناسی والعاذ لانه حاله
 تذکره والنص غیر مجری علی الإطلاقه اذ لو ارید مطلقاً لما جرت المخالفة بین سلف فظهر
 الاتفاق وارتفع الخلاف من سبهم واقامته المله مقام التسمیه فی حق الناسی ومعدون
 لا یدل علی الاقامه فی حق العاذه ولا عذر له والناسی لیس لمخصوص حتی یقاس علی غیره
 ونحیض بالقیاس لانه ذاکر و قیم تقدیر القیام المله مقامها ولا یقال ان الآیه مجمله لانه
 لا یدری هل ارید بها حال الذبح او البطخ او حاله الاکل لانا نقول اجمع سلف علی ان
 المراد بها حاله الذبح فتكون مفسر فتم الاحتجاج الا ترى ان ذبیحه المجوسی لا تؤکل
 وذبیحه الکتابی تؤکل و لیس بینهما فرق فیضل الا ان الکتابی یسمى عند الذبح دون
 المجوسی الشنن و دعوی حرمت از ذکر غیره عموماً قبل ذبح کسی نکرده بلکه مقصود متبعون
 شیخ الکلبا ین حرمت است از ذکر غیر قبل ذبح بوجهیکه مشعر باشد بر قصد تقرب غیر
 از ذبح قوله ص ۱۷۱ و همین است مراد از ما اهل به بغیر الله نزدائمه مجتهدین وعائمه
 مفسرین و بس اقول بالا ازائمه دین نقل کرده شد که آنچه بقصد تقرب غیر خدا ذبح
 کنند اگر چه وقت ذبح نام خدا یتعالی بران ذکر نمایند نیز داخل ما اهل به بغیر الله است
 پس قصر مراد از ما اهل به بغیر الله بر دو صورت مذکور باطل باشد قوله ص ۱۷۱
 عینی در عاشیه هدایه نوشته و لو قال بسم الله و صلی الله تعالی علی محمد و آله و اولی
 ان لا یقول و لو قال بسم الله و صلی الله علی محمد مع الواو یجمل اكله اقول بعض

کتاب فقه در مع الواو بدون الواو فرق نیست که بهر طور مکرر است اگر چه در حلال
باشد بشرطیکه اشترک در تشبیه بذكر محمد مرادند هشتم باشد چنانچه در مسبوط شیخ اسلام
مرقوم است ولو قال بسم الله والله اکبر وصلی الله علی محمد ان اراد بذكر محمد الا شترک
فی التسمیة لایحیل وان اراد التبرک دون الا شترک یحیل لکنه در ذخیره مسطور است
ولو قال بسم الله وصلی الله علی محمد او قال صل علی محمد بدون الواو حل الذبح و لکن
یکره ذلک و فی البتالی حل الذبح ان وافق الذبح التسمیة و قیل ان اراد بذكر محمد
الا شترک فی التسمیة لایحیل وان اراد به التبرک بذكر محمد یحیل الذبح و یکره ذلک اختاره
قوله صل و لو قال بسم الله و باسمه فلان لایحیل هو المختار اقول در ذخیره مرقوم است
قال البرسم بن یوسف یصیر میتة و باخذ الصدر الشہید فی واقعاته و قاضی بخان کفنه
و هو الصیح و در تنویر الابصار مسطور است و ان عطف حرمت نحو بسم الله و اسم فلان
او و فلان لکنه و شامی در رد المختار تصحیح آن کرده و در هدایه مذکور است و الثانیة
ان بذكر موصولا علی وجه العطف و الشکره بان یقول بسم الله و اسم فلان او یقول بسم الله
و فلان او بسم الله و محمد رسول الله بکسر الدال فتحرم الذبیحة لانه اهل به یغیر الله استفتی
قوله صل لانه لو صار میتة صار الرجل کافرا اقول شامی در رد المختار نوشته قلت
تمنع الملازمة بان الکفر امر باطنی و الحکم به صعب فیه فرق کذا فی شرح المقدسی من باب التیة
استفتی قوله صل در کفایه از امام ترمذی نقل نموده و ان ذکر اسم الرسول مع الواو
ان خفضه لایحیل لانه یصیر ذابجا بها و ان رفعه یحیل لانه کلام مبتدئ و ان نصبه یختل فیه
السخ اقول و در رد مختار مسطور است و منه بسم الله محمد رسول الله بالرفع لعدم العطف
فیكون مبتدئا لکن یکره للوصل صورة و لو بالسجرا و النصب حرم در قیل هذا الواو
النحو و الاوجه ان لا یعتبر الاعراب بل یجرم مطلقا بالعطف لعدم العرف زلیعی و شامی
در رد المختار نوشته قوله کما افاده لقوله و ان عطف اسم فان ظاهرة الحرمة مع العطف

فی حاله الجبر و غیره با حیش اطلق و لم یقل کقول ابدایه و محمد رسول الله کبیر الدال
 و کون هذا مفاد کلام الزیلعی یقتضی انه حل کلامه علی ظاهره و یؤیده ان ابن ملک قال
 فی صورة العطف قبیل و لورفع یجل لکن الوجه الی آخر ما قدمناه عن الزیلعی و لم یخبر
 لاحد قوله **صلی** و فی فتاوی قاضینان اذا قال باسم الله و اسم فلان قال ابراهیم
 بن یوسف یکون منیته و قال محمد بن سلمة لا یصیر منیته و قال الامام ابو بکر محمد بن الفضل
 اذا قال باسم الله و باسم محمد ان اراد بذكر اسم النبي تعظیمه جاز و لا بأس به و ان اراد
 به الشریکة مع اسم الله تعالی لا تنحل الذبیحة **اقول** این عبارت بدین لفظ و در کتاب **الاشیخ**
 و کتاب الصيد و الذبائح و کتاب الذکاة فتاوی قاضینان بافته نمیشود و آری در کتاب الذکاة
 مرقوم است و لو قال باسم الله و باسم محمد قال ابو القاسم الصفار لا یجل و لو قال باسم الله و
صلی الله علی محمد یجل کلامه فلو قال باسم الله و اسم فلان قال ابراهیم بن یوسف رحمه الله
 یکون منیته و هو الصحیح قال محمد بن سلمة لا تصیر منیته لانها لو صارت منیته یصیر الرجل کافر **اشته** و کتاب
 الاشیخ مرقوم است رجل ضعیف فذبح و قال بسم الله بنام هذا و یا محمد علیه السلام قال شیخ الامام محمد بن الفضل ان
 الرجل بذكر اسم النبي علیه السلام تعظیمه و تعظیمه جاز و لا بأس و ان اراد به الشریکة مع الله لا یجل الذبیحة لیس عبارت
 منقوله خط و جمع عبارت و وجاست حذف قال بسم الله و باسم محمد قال ابو القاسم الصفار لا یجل
 اول و حذف لفظ و هو الصحیح پس قوله یکون منیته قوله **صلی** در عالمگیری نوشته قبیل
 ان اراد بذكر محمد الاشتراک فی التسمیة لا یجل **ان** **اقول** این عبارت عالمگیری متعلق
 بسم الله و صلی الله علی محمد یا صلی الله علی محمد است نه متعلق به بسم الله و باسم محمد
 تام عبارت عالمگیری نیست و لو قال بسم الله و صلی الله علی محمد او قال صلی الله علی
 محمد بدون الواو حل الذبیحة لکن بکیره ذلک و فی البقالی حل الذبیح ان وافق التسمیة و قبیل
 ان اراد بذكر محمد صلی الله علیه و آله و سلم الاشتراک فی التسمیة لا یجل و ان اراد التبرک بذكر
 محمد یجل الذبیح و بکیره ذلک کذا فی المحيط **اشته** و نیز در همین عالمگیری مرقوم است

ذبح عند مری الضیف تعظیما له لایجل الکها وکذا عند قدوم الامیر و غیره تعظیما لانتی
قولہ صلوات و در فتاوی قاضیخان نوشته رجل ضعی و ذبح فقال باسم الله بنام خدا
و بنام محمد علیه السلام قال الشيخ الامام ابو بکر محمد بن الفضل رحمه الله ان اراد الرجل بذکر
اهم النبي بتجلیه و تعظیبه جائز و ان اراد به الشکره مع اسم الله تعالى لا تحل الذبیته اقول
ان مبسوط و ذخیره و محیط چنان ظاهر میگردد که قول ابی بکر محمد بن الفضل متعلق بسم الله
و صلوات الله علی محمد است نه متعلق بنام خدا و بنام محمد که صریح شرکت است تفصیل
در ان معنی نداد ولیکن قاضیخان را اختلاط یا خطا این قول را بسوی بنام خدا و بنام
محمد اصناف کرده و خود قاضیخان در کتاب الذکاة در باسم الله و باسم محمد بدون
تفصیل عدم حلت را بی القاسم الصغار نقل کرده و در باسم الله و اسم فلان تصحیح
حرمت نموده و نیز قاضیخان در کتاب الرذة حرمت جانوریکه ذبح کرده شده باشد
برای غیر خدا از همین ابی بکر محمد بن الفضل نقل کرده عبارت قاضیخان در کتاب الرذة
ان هیست رجل ذبح لوجه انسان فی وقت الخلقه و التانی فی الخوارات و ما شبه
ذلک قال الشيخ الامام ابو بکر هذا هو کفر و المذبح مینه لا توکل و قال الشيخ اسمعیل
الزاهد اذا ذبح الابل و البقر فی الخوارات لقدوم الحاج او الغراه قال جماعة من العلماء
کیون کفر فاما انا اقول بیکره ذلک اشد الکراهته و لا یکون کفرا انتی قولہ صلوات اقول
تحریم راجع است باینکه ذکر نکرده نام خدا بلکه ذبح کرد بنام قادم یا نام خدا هم بنام
قادم ذکر کرده انما اقول این توجیه قول است بالایر ضعی قائم و تحریف کلام
زیرا که در مختار و دیگر عامه کتب فقه بالتصریح مرقوم است که اگر چه نام خدا و که
کند و در میان ذبح للقدوم و ذبح للضیف فرق مسطور است و اگر ذکر نام خدا
یا ذکر نام قادم مراد می بود حاجت ذکر فرق ایچ نبود که حرمت چنانکه بذکر نام
قادم ثابت است بذکر نام ضیف نیز ثابت باشد و اگر نام قادم ذکر کرده باشد

ونام ضیف ذکر کنند خود فرق از ذکر و عدم ذکر ظاهر است و در مختار مرقوم است
 و لودیع تقدوم الامیر و نحوه کواحد من العظام بحرم لانه اهل به غیر الله و لود صلیه ذکر اسم
 تعالی و لودیع للضيف لا یحرم لانه سنة الخلیل و اکرام الضیف اکرام الله تعالی
 و الفارق ان ان قد هما لیا کل منهما کان الذبح لله و المنفعة للضيف و للولیة
 للربح و ان لم یقد هما لیا کل منهما بل یدفعها لغيره کان لتعظیم غیر الله فحرم و بل کیف
 قولان بزاریه و شرح و سبانیة قلت و فی صید المقیة انه یکره و لا یکره لانا لاشی
 الظن بالمسلم انه یتقرب الی الا و حی هذا النحر و نحوه فی شرح الوهبانیة عن الذخیرة
 و قطره فقال و فاعله جمود رسم قال کافر و فضله و سمعیل لیس بکفر اغتیه و طحطا و
 در حاشیه و در مختار نوشته قوله لانه اهل به غیر الله الالهال رفع الصوت بالذکر و
 ای مینة و لود ذکر الله تعالی خالصا و شامی در رد المحتار نوشته قوله و الفارق
 ای بین ما اهل به غیر الله بسبب التعظیم المخلوق و بین غیره و نیز شامی در رد المحتار
 نوشته قوله انه یتقرب الی الا و حی ای علی وجه العبادة لانه مکفر و هذا البعد من جالی سلم
 فالظاهر انه قصد الدنیا او القبول عنده بانها الحبته بذبح فذاع عنه لکن لما کان فی
 ذلک تعظیم له لم یکن التمییز محرمة لله تعالی حکما لوقال سبحان الله و اسم فلان حرمت
 و لا ملازمة بین الحرمة و الکفر كما قد مناه عن المقدسی فانهم اشتبه و در فنیة مسطور است
 عن ابی العاصم القاری ذبح للضيف شاة و سمي الله تعالی یحی و لود بجه تقدوم
 الامیر او واحد من العظام و لود ذکر اسم الله لا یحی لان فی الاول الذبح لله تعالی
 و المنفعة للضيف و لهذا یمنعه عنده و یا کل منه و فی الثانی التعظیم للامیر لله تعالی
 و لهذا لا یمنعه عنده بل یدفعه لغيره اغتیه و سمجین در فتاوی مطالب العبد المنیر
 نیز مذکور است و در جامع الرموز مرقوم است فلو سمي علی ذبحة و ذبح لغيره لم یحی
 و انما قلنا هذا لانه لو سمي و ذبح لغيره و لود الامیر او نحوه من العظام لا یحی لانه ذبح لغيره لانه

لا یشته در بدایت المهتدی مسطور است ذبح شاة للضيف و ذکر اسم الله تعالی علیه سئل اكله ولو ذبح
 لاجل قدوم امیر و واحد من العطار و ذکر اسم الله یحرم اكله لان المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله
 و ذکر اسم الله ايضا و لهذا یضع بین یدیه یا کله بخلاف الثانية لان ذبحا لاجل تعظیما له لا تعظیما لله تعالی
 و لهذا لا یصح بین یدیه لیاکل منها بل یدفعها لغيره اشته و در دستور القضاء
 مرقوم است رجل ذبح للضيف شاة و ذکر اسم الله سئل اكله ولو ذبح لاجل قدوم امیر
 او واحد من العطار و ذکر اسم الله علیه یحرم اكله لان فی المسئلة الثانية كان الذبح تعظیما
 لا تعظیما لله تعالی اشته و در مضامین الاحتمال مذکور است ما یفعله بجهة
 من الذبح عند قبور المشایخ و الشهداء و غیرهم و عند شرا الدار و علی الدنبار السجدة
 و باب البیوت و عند دخول الامیر و فی و جات و ما شبه ذلك فذا یوجب الحرمة
 اذا كان لغير الله و ان كان ذکر اسم الله تعالی علیه و یکفون بذلك و هذا سر غفل
 الناس عنه خوفا منهم فکیف عوامهم اشته و همچنین مرقوم است در حرآة الصفا و در
 فتاوی ابراهیم شاهی مسطور است رجل ذبح للضيف شاة و ذکر اسم الله تعالی
 سئل اكله ولو ذبح لاجل قوم او قدوم واحد من العطار و ذکر اسم الله تعالی یحرم اكله
 لان فی المسئلة الثانية كان الذبح تعظیما له لا تعظیما لله تعالی اشته و در فتاوی یمینی
 مذکور است رجل ذبح شاة و ذکر اسم الله تعالی علیه سئل اكله ولو ذبح لاجل قوم او
 قدوم واحد من العطار و ذکر اسم الله تعالی یحرم اكله لان فی المسئلة الثانية كان الذبح
 تعظیما لله تعالی لهذا لا یصح بین یدیه فیاکل منه بل یدفع لغيره و الذایح مشرک المذوبة
 مقبلة و امراته بائنة اشته و جمعی در حاشیه نوشته ان الذبح
 المقترن بذكر اسم الله اذا كان قبل قدوم قادم للمتی نصیافته او بعد قدومه تبرئ
 لذلك فلا شبهة فی جواز بل مندوبة و جواز اكل ذلك المذبوب و اما اذا كان عند القدوم
 فان كان لقصد ذلك فالحکم ما ذکر و ان كان بغير التعظیم فحرام و المذبوب مقبلة و ضابطه

انه ان طبع و قدّم للضعيف فهو للصيانة وان امر الذابح ان يتوارع عن الناس كما هو معروف
 سبده تنافه لحدود التعظيم وحكمة ما علمت وعليه يحمل كلام المصنف اشته قوله **ص** انست
 اطلاق لغير الله سواي آن که ذکر کردیم اقول بقصد تقرب غیر خدا تعالی ذبح کردن
 نیز اطلاق لغير الله است و حصر اطلاق لغير الله در آنچه ذکر کرده باطل است چنانکه در
 دانسته شد قوله **ص** اهرگاه معنی اهل به لغير الله در کلام در مختار متعین و متحقق
 شد انحر اقول تعین معنی اهل به لغير الله در کلام در مختار با آنچه ذکر کرد ممنوع است
 و قول صاحب در مختار لانه مما اهل به لغير الله به من بتعین مفید عدم حصر و تعین
 قوله **ص** او حرمت برین تقدیر از آنست که ذبیحه مرتد است اقول از عامه کتب
 که عبارت بعض آنها بالا ذکر یافته ظاهر که حرمت برین تقدیر از قصد تعظیم غیر خدا تعالی
 است بذبح آن و از شرح مقدسی و شرنبلالیه و حاشیه شامیه گذشت که در میان
 حرمت و کفر ملازمست ممنوع است علامه پیری در حاشیه شباهه النظائر
 نهشته فان ذبح لقدم الامیر او واحد من العظام یحرم ولو ذکر الله قال فی البرزخیه لا
 ذبح لتعظیم غیر الله تعالی اشته قوله **ص** و سئل الامام الفضل عن الخوازارات التي
 يتخذها الجهال للقادم فقال كل ذلك لهو ولعب وحرام ومن ذبح شاة في وجهه ان
 في وقت الخلقة او القدم وما يشبه ذلك من الخوازارات و في المحيط او اتخذ خوازارات
 کفرای و اذالم یسم الله تعالی فی ذبحها او شارک القادم فی التسمیة و اما بدون ذک فلانظر
 وجه الکفر فی هذه القضية نسبت عبارت ملا علی قاری از شرح فقه اکبر اقول ملا علی قاری
 یا باتباع اسمعیل برخلاف جمهور این ذبح را بر ذبح براسه تقرب قادم حل نموده و یا باتباع
 راغبی این ذبح را بر ذبح برای استبشار للقدم نه بر ذبح برای تعظیم قادم حل نموده
 بهر حال کلام ملا علی قاری مضر خصم نسبت که حصر وجه کفر نه وجه حرمت ذبیحه درین
 دو وجه کرده و محل نزاع وجه حرمت است که درین دو وجه مضر نسبت ندارد قضیه

مرقوم هـت قوم اتخذوا سخارات لاجل التيه ونه وقدوم الحاج قال الشيخ ابو بكر محمد
الفضل ذلك لهو ولعب فلا يكون كفرا رجل ذبح لوجه انسان في وقت الخلعة والتهاني
في السخارات وما شبه ذلك قال الشيخ الامام ابو بكر هذا هو كفر والمذبح مبيته لا تؤكل
ونكح الشيخ سمعيل الزاهد اذا ذبح الابل والبقر في السخارات لقدوم الحاج اول الفزة
قال جماعة من العلماء يكون كفرا واما انا فاقول بكفره ذلك اشد الكراهة ولا يكون كفرا
انتيه ودر فتاوى مطالب المؤمنين مسطور هـت ومن ذبح في وجه انسان
شيئا وقت الخلعة فقد كفر الذابح والمذبح مبيته وقال الامام سمعيل اذا ذبح الرجل
الابل والبقر لاجل المذبي يقدم من الحج او الغزو كان الشيخ الامام ابو حفص والقاضي الامام
ابو علي النسفي والحاكم ابو عبد الله وغيرهم يقولون بكفره واما انا فأكفره ذلك اشد الكراهة
ولكن لا أكفره لانا لانسي الظن بالمسلم ان يتقرب الى الاوحى بهذا النحر كذا في المحيط والذبح
انتيه ودر ذخيره مذکور هـت وسئل الشيخ الامام ابو بكر محمد بن الفضل رحمه الله عن
السخارات لابل الغزو والحاج قال كل ذلك لهو ولعب ومن يذبح في وجه انسان شيئا
وقت الخلعة او اتخذ غزاه فقد كفر الذابح والمذبح مبيته وقال الامام الزاهد سمعيل اذا
ذبح الرجل الابل والبقر في السخارات لاجل الذي يقدم من الحج او الغزو يكفر وكذا كان
الامام ابو عبد الله الخليلي والشيخ الامام ابو حفص السفاوري رحمه الله والقاضي الامام
ابو علي النسفي والحاكم الامام ابو عبد الرحمن الكاتب والشيخ الامام عبد الواحد والشيخ
ابو اسحق الترمذي والحاكم الامام ابو محمد بكفره يقولون واما انا فأكفره تلك اشد الكراهة
ولكن لا أكفره لانا لانسي الظن بالمسلم ان يتقرب الى الاوحى بهذا النحر والله اعلم انتيه
و در صدور الفتاوى مرقوم هـت في كفاية الاسلام ان رجلا او امرأة ذبح طيرا
او شاة فوق قبر ولي او شهيدا وغيره عند دفنه لملا وقت لطق صبي او عند مفارزة كان
به الشهاد او وقت وضع الجدر في الجدار او وقت عمارة قرة لتسير المذبح مبيته و

والذبح کافرانتی و بدیهی است که اگر حرمت کفر درین ذبائح از جهت تشبیه خدا
یا مشارکت غیر و تشبیه می بود و وجه تخصیص حرمت و کفر درین مواضع هیچ معلوم^{منشئ}
با اینکه بنام غیر ذبح خواهد شد ذبیحه حرام خواهد گردید و کفر عائد حال ذبح خواهد شد
قوله **ما** در بستان ابو اللیث مذکور است **انما** اقول عبارت بستان متعلق
بصورتی است که از ذبح تعظیم امیر مقصود نباشد و محل نزاع جانور است که برای تعظیم
غیر ذبح کرده شده باشد و عبارت بستان را بحدف و تصرف نقل نموده بجای ابلح لحم
ابلح النبیة و بجای الرثوة بمنزلة الرثوة و بجای فانه لیکره اتخذ ذک اللحم فانه لیکره اللحم نوشتن
و از در میان قوله علی الامر و قوله فلما یجوز لفظ فیه و کیده حذف کرده قوله **ما**
سعید بن مسیب و شعبی و حسن و کحول و عطاء و غیرهم از اکابر بران رفته اند که مراد
بما اهل به لغیر الله خاص ذبائح بت پرستانست **انما** اقول مذنب سعید بن مسیب
و شعبی و حسن و غیرهم اشتباهی ذبائح اهل کتاب از اهل به لغیر الله است نه آنکه مراد از
ما اهل به لغیر الله خاص ذبائح بت پرستانست قوله **ما** یعنی صرف ذبائح بنام
غیر ذبیحه حرام گردید **انما** اقول چنانکه از ذبح بنام غیر ذبیحه حرام گردید همچنان از ذبح
برای غیر بقصد تعظیم غیر مذکور ذبیحه حرام میگردد و ذبائح نیز نذر و جهوهر مرتد میگردد که تعظیم
بذبح عبادت است و حرمت این ذبیحه بجهت اهل لغیر الله است خواه بجهت آنکه اهل
لغیر الله باعتبار لفظ عام است که وقت ذبح باشد یا قبل ذبح متصل آن یا بجهت آنکه
مراد از اهل لغیر الله ذبح لغیر الله است برای تعظیم آن غیر عام از آنکه نام غیر بران وقت
ذبح ذکر کرده شود یا ذکر کرده نشود و گو عادت مشرکین عرب ذکر نام غیر وقت ذبح باشد
یا بجهت آنکه مراد از اهل لغیر الله مراد ذکر نام غیر بر وقت ذبح است و قصد تعظیم غیر
بذبح در حکم ذکر نام غیر وقت ذبح است و لضرانی قصد تعظیم غیر خدا نمیکند گو در میان
خدا و مسیح فرق نگرفته باشد قوله **ما** مدار عمل و حرمت بر ذکر و لفظ ذبائح است

عند الذبح صحت وفساد اراوه و نیت یا مالک ذبیحه را بی تلفظ از زبان پیچ و غل نسبت
 اقول نیت و قصد تقرب خدا از ذبح نیز در حل ذبیحه شرط است که گاه ذبیحه را قصد
 بقرب غیر خدا حرام میشود و آری علم آن نصبت بی تلفظ یا امارتی و الیه بر آن ممکن نیست
 و چنین بجای غیر مشهور کرده ذبح کرد و تلفظ هم یافته شد لهذا نصرا فی اگر ذبح کرد باسم
 ذبیحه اش حلال است گو مرادش مسیح باشد زیرا که تلفظ و امارت و الیه بر نیکه مرادش
 مسیح است یافته نمیشود و اگر ذبح کرد باسم الله الذی هو ثالث ثلثه ذبیحه اش حلال
 نیست زیرا که از تلفظ معلوم شد که مرادش از الله مسیح است در فتاویٰ غریب

مرقوم است و فی الذبح لیشترط تجرید التسمیه مع قصد التقرب الی الله تعالی و حده

بالذبح فان فات قصد التقظیم لله تعالی فی الذبح بان قصد به التقرب الی الادمی لا یجوز

وان ذکر التسمیه فعلی هذا ما یفعله الجهله من الذبح علی قبور المشرک و الشهداء و غیرهم و عند

شرار الدار و علی البناء السجید و باب البیوت و عند البیور و الحوض و عند دخول الامیر

فی البلد و فی اصطبل الخیول و السجیر البغال و ما شبه ذلك فهذا یوجب الحرمة اذا

كان لغير الله و ان ذکر و اسم الله علیه و کیف و نیت و بذا غفل عنه الناس خواصهم

فکیف عوامهم انتم قوله ^ص بلکه اصل نیت درین کار شرط نیست در عالمگیری نوشته

و لو قال بسم الله و لم تحضره النیة اكل عند العامة و هو الصیح لهذا فی فتاویٰ قاضیخان

اقول ازین باره عبارت قاضیخان عدم اشتراط نیت در تسمیه برای ذبیحه فیهیدر حال

تسمیه بر ذبیحه در صورت عدم حضور نیت باعتبار ظاهر حال بمنزله نیت تسمیه براس

ذبح قرار داده شده است شیخ علی قاری در شرح مختصر و قایم نوشته

و یشرط فی التسمیه فی ذکاة الاختیار ان یقصد انها الذبیحة و لو سمی و لم تحضره النیة ^{جاءت}

لانه اقم بالتسمیه و ظاهر حاله انها للذبیحة فتقع عنها و لو سمی لا یتدار الفعل کما فی الافعال

لا تلحق الذبیحة انتم و تمام عبارت قاضیخان در اینجا نیست و لو قال بسم الله و لم تحضر

النية او اراد به التسمية على الذبح اكل اما اذا نوى التسمية على الذبح فظاهر واما اذا لم
 نية فكذا لك عند العامة وهو الصحيح وان لم ير التسمية على الذبح وانما اراد شيئا آخر
 لا يحل له لانه نوى غير ما امر به الله ودر قفا وى عالمگير نيه مرقوم هست و منها
 انى من شرائط التسمية فى الذبح ان يريدها التسمية لافتتاح العمل لا يحل اغتصبه بغير
 قفا وى عالمگير نيه مرقوم هست و منها ان يعقده بذرا اسم الله تعظيمه على المخلص
 ودر مفتقى شرح ملتقى مسطور هست لو سمى ولم ينو للذبح لم يحل كما فى القسطنطين
 عن الكبرى اشتبه ودر ودر مختار مذکور هست ولو سمى ولم تحضره النية صح بخلاف لو قصد
 التبرك فى ابتداء الفعل او نوى بها امر آخر فانه لا يصح فلا تحل كما لو قال الله اكبر
 و اراد به متالفة المودان فانه لا يصير شارعا فى الصلوة بزازية اغتصبه ودر خلاصة
 الفتاوى مرقوم هست رجل سمى عند الذبح ان اراد التسمية على الذبح تحل وان
 اراد به التسمية على غير الذبح لا تحل اغتصبه ودر هداية مذکور هست اما اذا كان لا يصيب
 ولا يعقل التسمية فالذبيحة لا تحل لان التسمية على الذبيحة شرط بالنص وذلك بالقصد
 وصحة القصد باذكار الله ودر حنابلة حاشية هداية مرقوم هست وتحل اذا كان
 الذابح يعقل التسمية قليل يعقل لفظ التسمية و قليل ان يعقل عمل الذبيحة بالتسمية اغتصبه
 ودر كفاية حاشية هداية مسطور هست قوله وتحل اذا كان يعقل التسمية قليل معناه
 ان يعلم حل الذبيحة بالتسمية اغتصبه قوله اذا زاد داه شد وشهرت داه شد
 اين تفسير بالراى مخالف جمهور اهل سنت هست كافة مفسرين بر خلاف آن تفسير کرده اند
 الخ اقول تفسير موافق لغت و صحا و ره اهل سان را تفسير بالراى قرار دادن و انرا
 مخالف جمهور اهل سنت لقصور نمودن و تفسير كافة مفسرين را بر خلاف آن دانستن
 اشتباه شراب فساد و عقيدت هست تفسير آن به ما ذبح للاصنام يا ما ذبح لغير الله
 تفسير صحاح على معنى است نه ترجمه لفظه و ما نوى که آواز داده شده و شهرت داده شد که بر سه

که برای غیر خداست پس ازان ذبح کرده شد ذبح غیر الله بر آن صادق است همچنین
تفسیر آن تا ذکر علیه اسم غیر الله و سیکه اضافه قید عند الذبح باین تفسیر کرده مقصود
تفسیر باعتبار مورد است نه تفسیر لفظ اما موافق لغت و محاوره اهل لسان بودن این
تفسیر پس ظاهر است جوهری در صحاح نوشته اهل المغنم اذ ارفع صوته بالتبلیته و
الله بالتبلیته علی الذبیحه و قوله تعالی و ما اهل به غیر الله ای نووی علیه غیر اسم الله و اهل
رفع الصوت غنقه و غیره و زابا وی در قاموس نوشته اهل الرجل صاحب کتاب
الصبر رفع صوته بالبکار کابل و ابن حجر گفته است یهل بالغد فدر کبابها
کابل الراكب المضموم و در تفسیر نیشاپوری مسطور است و اما اهل به غیر الله معناه
رفع به الصوت للصنم و در تفسیر کبیر مذکور است و الرابع اهل غیر الله به الابلال
رفع الصوت و منه یقال اهل فلان با کج اذ البی و منه استهل الصبر و هو صراخه اذ اول
و نیز در تفسیر کبیر مرقوم است و ما اهل به غیر الله قال الاصمعی اصله رفع الصوت
و کل رافع صوته جهل ثم یقل للحرم جهل لرفع الصوت بالتبلیته و الذابح جهل و در تفسیر
مدارک مرقوم است و ما اهل غیر الله به ای رفع به الصوت غیر الله و در تفسیر بعضی
مذکور است و ما اهل غیر الله به ای رفع الصوت لغير الله به و در تفسیر کواشی مسطور است
ان معنی ما اهل به غیر الله نووی علیه اسم غیر الله قوله ۱۸۲ قوله اینهمه حرام است محل
نظر است الخ اقول از ما سبق معلوم شد که مشرکین از ذبح بجه و سائبه و صلیبه
و حامی تقرب بتان قصد نمیکردند و نه گوشت آنها بر خو و حرام میدانستند بلکه بعد
مردن این جانوران گوشت آنها میخور وند بلکه انتفاع ازین جانوران حرام نمیکردند
و آنرا حکم الهی میدانستند لهذا برین تحریم و حکم الهی و استثنای این تحریم برایشان تفسیر
گردیده جانور زنده حلال را که بذبح آن تقرب غیر خدا مقصود است ازین جانوران
چون سب است قوله ۱۸۲ و ذبح جانور برای تقرب غیر خدا چیزی دیگر و غیره

کرده و ادن جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر اقول مراد از مقرر کرده دادن جانور
 زنده برای غیر خدا مقرر کرده و ادن آنست برای تقرب غیر خدا بذبح آن که بعد ذبح
 برای تقرب غیر خدا گوشت خوردن حرام است قوله ص ۱۸۲ و آنچه بعد ترجمه تعمیم
 که خواهد وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نه این اصنافه حکم از جانب خود است اقول ای
 تعمیم مفاد لفظ حدیث است و شرح نوزوی موافق حال مشرکین آن زمان قوله ص ۱۸۳
 مدعی فائده نکردن نام خدا بسبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و در علت فائده
 نکردن نام خدا بسبب شهرت دادن اقول از سابق معلوم شد که مراد از شهرت
 دادن باینکه این جانور برای غیر خداست اظهار قصد تقرب آن غیر است بذبح آن جانور
 قوله ص ۱۸۳ بر جانور کشته ذکر نام خدا چه معنی دارد و انچه اقول ذکر نام خدا بر جانور
 کبی در تفسیر است چه حاصل مدعاش ذکر نام خداست وقت کشتن جانور که در آن خبیث
 قرار دادن جانور از آن غیر خداست سبب گرفته که بعد سبب این خبیث ذکر
 نام خدا بیح مفید نیست قوله ص ۱۸۳ لطف نیست که تشبیه خدا باندک تقدیمی انچه اقول
 چون مقصود از شهرت دادن بنام غیر خدا قبل ذبح قصد تقرب غیر خداست بذبح
 آن و آن قصد مستمره است و بر وقت ذبح نیز موجود پس با وجود قصد تقرب غیر خدا
 بذبح آن چگونه ذکر نام خدا اثر کند و ذایع اگر غیر مالک است سفیه محض باشد مالک
 مقاصد تقرب غیر خداست پس قصد ذایع بمقابله قصد مالک چه باشد قوله ص ۱۸۴
 قوله مانند سگ و خوک از اینجا مستفاد می شود که حرمت آن جانور حرمت بعینه نیست
 اقول مستفاد بودن اینکه حرمت آن جانور حرمت بعینه نیست از اینجا بخوبی می آید
 زیرا که حرمت و وقوع آن بعد مذبح شدن جانور است و چون جانور بر قصد تقسیم
 غیر خدا مذبح گردیده حرمت در آن ثابت و واقع گردیده اکنون تذکیر آن جانور
 مستفاد نیست و آخر کلامش متعلق بوقت عدم ثبوت و وقوع حرمت است قوله ص ۱۸۴

العجب که جانور زنده عبارت است از مجموع جسم و جان **انح** اقول عبارت بودن جانور زنده از مجموع جسم و جان ممنوع بلکه خصم گفتن میتواند که جانور زنده عبارت است از جسم باعتبار تعلق جان و جان از ان خارج و سایر عقود جاری جسم باعتبار مذکور است و هرگاه دادن جان مستلزم زیان و بلکه است لهذا ثواب اختیار زیان بنابر محض رضای آفریننده جان مترتب قوله ص ۱۱۵ هرگاه ملکیت جان جانور ثابت و از کلامش ظاهر گردد **انح** اقول ملکیت جان جانور هرگز ثابت نیست چنانکه دانسته شد و نه از کلامش ظاهر که جان مملوک در اضافت است نه به توصیف قوله ص ۱۱۶ اول که از ان صاف ظاهر **انح** اقول از عبارت تفسیر ظاهر نیست که تجزیه این دو احتمال در فعل نذر کنندگان بذبح جانور بنام غیر خداست زیرا که در تشهیر جانور بنام غیر خدا اظهار قصد تقرب غیر خداست بذبح آن بلکه ظاهر حیلۀ جهال آنوقت است به ادا نشدن نذر از خوراندن گوشت خریدۀ سچۀ بعضی آن جانور در اعتقاد ایشان پس قول ایشان که قصد با گوشت را سچۀ دادن برای رسانیدن ثواب برده است باطل گردید و مطلق آواز برداشتن تشهیر در حق جانور که برای غیر خداست منصرف است بسبوی قصد تقرب غیر خدا بذبح آن بقرینه حال نذر کنندگان که دال بر اشتقاق قوله ص ۱۱۷ دوم اینکه سوای خوراندن گوشت بسبیل نمان رسانیدن ثواب دادن جان بر خدا برده که حسب اعتراف صاحب تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد **انح** اقول در تفسیر ر حیلۀ جهال آنوقت است و اما جواب حیلۀ این جاہل که الحاح حادث است انقیست که ما از حال این جهال معلوم است که مقصود ایشان از تشهیر این جانور بنام غیر خدا قصد تقرب غیر خدا بذبح آن باشد قوله ص ۱۱۸ سوم اینکه جواز دادن عوض مند و رسمله اجتنابی و مختلف فیه است بین الائم **انح** اقول حکم شرک تبذیر بذبح جانور برای تقرب غیر خداست نه بر عدم اختیار عوض آری عدم تبذیر محض

وال بر نفی قول ایشان است که قصد ما دادن گوشت پنجه است برک ایصال خواست
 میت قوله صد ۱۸۶ افعال مسلم را که از شارع نفی دران افعال نباشد خواهی نمود
 بزور خود بر امر نامشروع حمل کردی آنکه زبانی اقرار کند در شرع ممنوع است
 اقول ذبح جانور بقصد تعظیم عبادت است و عبادت غیر خدا از امارات شرک است
 و آن منصوص در شرع و با وجود امارات نصرت اسلام هیچ مفید نباشد و در بعضی
 قاضی عیاض مرقوم است اجمع المسلمون علی انه لا یصدر الا من کافر و النحان صحه
 مصرحاً بالاسلام مع فعله ذلک الفعل کالسجود للصنم و للشخص و للمقر و الصلیب
 و المنار و کالسعی الی الکائنات و البیع مع اهلها قوله صد ۱۸۷ معاذ الله تفسیر یا ثور از صحابه
 و تابعین و تبع تابعین و جمهور مفسرین متقدمین و متأخرین و مقبول و معول علیه
 اند مجتهدین را صرف بر اختراع و بهم خود نگویند این را اقول تفسیر یا ثور از صحابه
 و تابعین و تبع تابعین و جمهور مفسرین متقدمین و متأخرین و مقبول و معول علیه
 مجتهدین هرگز مخالفت تفسیر صاحب تفسیر غیبت حاشا که اکابر مذکورین اهل اهل
 ذبح گرفته باشد و غیر الله را بجای باسم غیر الله ساخته باشند پس نگویند تفسیر
 چگونه از عبارت تفسیر لازم آمد قوله صد ۱۸۸ مقصود ازین نقل چیست انما اقول
 مقصود ازین نقل تأیید بر عموم لفظ بودن ما اهل لغیر الله است در حکم بدلیل فکری این
 مسئله تفسیر ما اهل لغیر الله قوله صد ۱۸۸ سبب مقبول نشدن طواف کعبه بودن
 طواف کنندگان کافر است همچنان سبب حرمت ذبیحه ذبح مشرک است اقول چه
 مسلمان از قصد تعظیم غیر خدا بدح مرتد میگردد و پس این ذبح نیز ذبح مرتد شد و چنانکه
 طواف کنندگان کافر و مرتد از مسلمان مقبول نیست همچنین ذبح کنندگان کافر و مرتد
 از مسلم نیز مقبول نباشد قوله سور نسی است پس بدین که ممنوع است انما اقول این
 حکم است بر امارت کفر موافق با هر شرع نه سور نسی به مسلمین قوله صد ۱۸۸ اگر نمی

نام هذا الذی مخالف است باول دعوی انما اقول سمایت خبت معتبر بر وقت فیهما
 که وقت ترتب حکم حرمت است پس تبدیل قصد قبل آن امکانی دارد و در خصوص
 قولش باول دعوی مخالف نباشد قوله ص ۱۸۷ و از آنچه در تفسیر اتفاق تفسیر افتاد
 باین رجوع فرمود اقول حکایت رجوع افستر است قوله ص ۱۹۴ اول
 که این دعوی مخالف است با آنچه در تفسیر اقام یافته چه مدار حرمت در اخبار آواز
 بر آورده شدن بود حالا بر نیت و اگر گردیده اقول مدار حمل و حرمت و تفسیر نیز
 بر نیت است چه از آواز بر آورده شدن بنام غیر هذا الکشفان نیست تقرب غیر خدا
 قوله ص ۱۹۴ دوم آنکه مراد از حدیث الاعمال بالنیات نزد حنفیه قاطبة ثواب است
 انما اقول در حدیث انما الاعمال بالنیات تعدیر حکم است که شامل اخروی و دنیوی
 است لیکن بالاتفاق مراد اخروی است و آن عام است از ثواب و استحقاق عقاب
 پس تخصیص مراد به ثواب نزد حنفیه مطلق است و ثواب و استحقاق عقاب را حلت است

لازم ذکر قاضیهان فی فتاواه ان بیع العصیر ممن یخذلهم ان قصد به التجارة فلا یحرم
 و ان قصد به لاجل التعمیر حرم کذا فی الاشباه و تمجین در اشباه و النظمیة
 است و الیه فوق ثلث دائر مع القصد فان قصد به المکرم و الا لا و الا لا و الا لا
 علی المیت غیر زوجا فوق ثلث دائر مع القصد فان قصد ترک الزینة و التلطیب
 لاجل المیت حرم علیها و الا فلا و نیز در اشباه و النظمیة مسطور است و الذبح
 قد یکون لاکل فیکون مباحا و مندوبا و الا لا ضحیة فیکون عبادة او لغدوم فیکون
 حراما و کذا علی قولی و مع هذا نیت در عبادات محضه جزا سلام شرط صحت است
 و ذبح برای تعظیم از عبادت محضه نیست در اشباه مرقوم است و اما فی العبادات
 کلها فی شرط صحتها الا الاسلام اشتهر قوله ص ۱۹۴ و اشتراط نیت در ذبح منقول
 نیست اقول اشتراط تجرید التسمیة از تقرب غیر خدا نیز در ذبح از عامه کتب در

حرمت ذبح للقادم مسطور است معلوم و از فتاوی غرائب گذشته که تخریج تسمیه
 با قصد تقرب خدا در ذبح شرط است قوله ص ۱۹۵ در المختار نوشته لوسی که تخریج
 النية اكل عند العامة اقول در عبارت در مختار اكل عند العامة نیست عبارت
 انیست و لوسی و لم تحضر النية صح قوله ص ۱۹۵ چهارم نیت عمل نمیکند مگر در
 و این قاعده مقرره فقه است اقول این قاعده متعلق بقعود نیست که وقوع
 آن از الفاظ میگردد مانند طلاق و عتاق و یمین و مراد از لفظ درین قاعده مذکور
 است یعنی آنچه مذکور نیست و محذوف است در آن نیت عمل نمیکند مثلاً گفت
 ان اكلت فامر قی طالق که مفعول اكلت ذکر نمود و قسمی را از طعام را راده کرد
 تصدیق کرده نخواهد شد تمام عبارت اشباه متعلق این قاعده نیست النية
 لقول فی الملفوظ و هی سئله ان اكلت و لوی طعاماً دون طعام الا اذا قال ان حرمته و
 لوی السفر المتنوع و فیما اذا حلف لا یتزوج و لوی حبشیه او عربیه لفته پس اجل
 این اجل الناس ملاحظه کردنی است که از اینجا عدم عمل نیت در غیر اقوال فهمیده و
 ندیده که در صوم نیت شرط است حال آنکه از قبیل اقوال نیست قوله ص ۱۹۶ و خود
 معنی آن آیت را بفراموشی نام غیر خدا و وقت ذبح بیان میکنند ان اقول این کذب و
 افتراست و رفع شبهات شیخ الدماویه بالا است قوله ص ۱۹۶ پنجم از همین استفتا
 طاهر که محل بحث نیت نسبت گاو سید احمد کبیر ان اقول ازین نسبت مقصود
 اظهار قصد تقرب سید احمد کبیر است پس حکومت مانع از آن شارع راست و
 جناب شاه صاحب مرشد بسوی حکم شارع قوله ص ۱۹۶ ششم معنی نیت هم از
 جهال شنیده اند ان اقول آنچه جهال گفته اند معنی نیت است بلکه حیل ساد
 برای اجرای شرک است قوله ص ۱۹۶ هفتم اغترفت در مقام بصر حکم بر نیت
 ذایع ان اقول مراد از ذایع در اینجا قاصد ذبح است و آن مالک جانور باشد

قوله ۱۹۴ چه در آن مذکور نیست که از آواز بر آوردن غیر و نیت نسبت کردن
 بغیر خدا جانور حرام میگردد این قول سابق گذشت که مراد از آواز بر آوردن
 بنام غیر اظهار قصد تقرب غیر باشد و مذبح بنام غیر خدا عند الذبح عموماً حرام است
 و مذبح تقرب غیر خدا کرده شود یا نکرده شود پس اگر مراد غیشا پوری همان بودی
 که مرعوم شیخ الله بیه است ذکر این مسئله بعنوان قصد تقرب غیر خدا چنانکه
 در این مسئله ذممه از قید ذکر نام غیر بر ذبیحه وقت ذبح که مدار حرمت ذبیحه
 زعم امام الله بیه است لازم آمدی قوله ۱۹۵ گفته که حرمت بسبب نیت است
 بلکه در دلیل اهل به بغیر الله آورده اقول اهل به را در دلیل آوردن دال است
 بر آنکه قصد تقرب غیر خدا نیز داخل اطلاق است حکم و مراد از نسبت
 بسببی غیر تقرب غیر است و آنچه در در مختار و غیره فارق مذکور است از آن صفا
 ظاهر است حرمت ذبیحه متنازع فیها و آن از جهت قصد تقرب غیر خدا نه از
 جهت ذکر نام غیر خدا وقت ذبح قوله ۱۹۶ واضح باد که صاحب در مختار
 اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره جهال مستندین نیستند که در صورت
 مخالفت با فقهای کبار کلامشان قابل استناد باشد این قول از بیجا زبان
 است بر فقهای نامدار بسبب تصریحشان مخالف در ادین رئیس الاشکوه و کلام صاحب
 در مختار و اشباه و نظائر و امثال آن در بیجا هرگز مخالفتی با هیچ یکی از فقهای کبار ندارد
 بلکه همه فقهای کبار شکم بهمان بوده که در در مختار و اشباه و غیره است قوله ۱۹۸
 بعینه که در همین باب چه بلا بر پا نموده که کوشته داد و لاشعل ذبیحه جبری لو ابوه سنیا
 و لو ابوه جبر یا علت اشباه لانه صاهر کمره قنیه ندارند که صاحب قنیه معتزلی
 است این قول در اشباه این مسئله از قنیه منقول نیست صاحب در مختار اصل
 مسئله را از اشباه نقل نموده و دلیل علت ذبیحه جبری که پدرش نیز جبری باشد

البته از قنیه نقل نموده پس از کجا معلوم شد که صاحب و مختار و صاحب شباه
لفظ ابی علی را ندیده و مجرّه و اهل عدل را انقبیده بلکه گفتن چیزی نه مجرّه و سنّه نه اهل
عدل درین مسئله و دلیل صریح است بر فهم شان پس بنای این مسئله بر تکیه چیزی
است نه بر مذاهب اهل اعتزال قوله ص ۱۹۸ این روایت بی محل است از اقوال
محل ذکر ذبح برای تقرب غیر خداست و امتناع ذبح برای تقرب غیر خدا ازین روایت است
است قوله ص ۱۹۸ از همان قول نووی رود عاوی مدعی و نص مدعی مایه است الخ
اقول بالاتفاق قول نووی با دعوی مدعی و تنحلف با مدعی امام الله بیه مذکور گردد
قوله ص ۱۹۹ چه از تفاوت عادات و از منته معانی الفاظ متبدل نمیشود اقول فی الذبح
درین تفاسیر معنی لفظ نیست بلکه شرح مورد است و پس قوله ص ۱۹۹ همین است
مقصود التحریم اقول حصرت مقصود تحريم در ذکر نام غیر عند الذبح بی دلیل است برخلاف
دلالت الفاظ قوله ص ۱۹۹ با اعتراض آیت کریمیه موافق تفاسیر قدیمیه افاده حکم دین
خصوص نمیکند الخ اقول از کجا معلوم شد که با اعتراض آیت کریمیه موافق تفاسیر
قدیمیه افاده حکم حرمت درین خصوص نمیکند چه از منقوله اش همین قدر ثابت است که
درین تفاسیر اگر قید عند الذبح مأخوذ است بنا بر مورد است نه بنا بر ابطال عموم لفظ
و عموم لفظ آیت مفید حکم حرمت است درین خصوص و در تفاسیر قدیمیه نفس این قول
نیست قوله ص ۱۹۹ این افزای است صریح الخ اقول بسیار از جهال مذکر گفتند
باین گاو از حقیقت و شرائط ذبح شرعی آشنایی ندارند پس بعضی ایشان اگر بگویند
فکر نام خدا نیز ذبح کرده باشند چه عجب است قوله ص ۱۹۹ جایکه گنایم هم نباشد
و دعوی صراحت نمودن روز را شب گفتن است اقول وضع مسئله در هدایه در
فکر مجرّد از تقرب بغیر الله است چنانکه فرموده و آیه هدایه در بیان صورت اولیای
که مدار حرمت بر وقوع ذبح برای غیرند است و نیز در هدایه مصرح که شرط ذکر نام

مجر و از ذکر غیر است و نیت غیر در حکم ذکر غیر است پس در صریح بودن عبارت هدایه
 در نیکه قصد تقرب غیر خدا بدین معنی است چه شک است قوله مثل خود گفته
 که صریح فیما ذکرنا و باز خود میگوید بعزل عن سئلنا اقول از وضع کردن حدیث
 مسئله را در غیر مسئله متنازع فیه لازم نمی آید که کلامش صریح در مسئله متنازع فیه باشد
 که بسا است ذکر اشیا تبعاً قوله مثل پس این عبارت را مطلب و معنی عبارت هدایه
 قرار دادن کار ذی عقل نیست اقول هر ذی عقل ظاهر است که حاصل مطلب هدایه
 همین است اقول در میان هر دو فرقی نیست زیرا که ابطال لغیر الله از باعث همین
 شرکت در نیکی است قوله مثل چه در مراد صاحب هدایه تقرب را و غلی نیست اقول
 رفع همه این شبهات در سابق گردیده و لا باس به بودن آنچه در ان انفصال صدق
 و معنی باشد از هدایه ظاهر است و قید معنی مفید است که نقد ان انفصال معنوی نیز
 در عمل است در صورت قصد تقرب غیر خدا از ذبح انفصال معنوی مقصود است
 قوله مثل و طرفه آنکه صاحب تفسیر احدی در عاشریه بهمان مقام نوشته ان اقول
 تاویل نذر اولیا به نذر برای خدا و ثوابان برای اولیا غلط است بنا بر حال نذر
 کنندگان که امید لغف و بیم ضرر از اولیا میدارند و تعظیم اولیا ازین نذر قضا میکنند
 قوله مثل و همانست مراد صاحب تفسیر احدی که نذر اولیا را ماول اقول نذر اولیا
 از هر سه وجه مباح خارج است چه نذر کنندگان درین نذر اصلاً ذکر ایصال ثواب
 نمیکنند قوله مثل و النذر الحرام یجعل الناذر عاصیا لا تأثیر له فی النذر و یبقی علی
 ملکه کما یونی عاثر الکتاب اقول حواله عامه کتب داده و از کتابی هم نقل نکرده بحث در
 بقای آن بر ملک مالک نیست بلکه کلام در انکار تأثیر نذر حرام است در حرمت منذر
 در بحر رافق مسطور است و انه حرام بل سحت و لا یجوز لخاصه شیخ اخذه و لا اكله
 و لا التصرف فیه و در دلیل اصحابین مذکور است النذر لا یكون لانه تعالی

من نذر النبي او ولي لا يلزم عليه شيء فان اعطى بذلك الشيء لاحد من الناس على
 البنية لا يجوز اخذه ان علم الاخذ بذلك فالتحريم طوعا لا يكل الاكله والتحريم فيه
 مبنية فان اكلوا وسما الله تعالى عليها كفر جميعا وان نذر وابتدع تعالى فاكلوا ثم
 وهبوا ثوابه لاحد من الناس فتلك يجوز انتبه ودر شرح متفق مرقوم است
 البقر الذي ينذره الكافرون باسم الابار والاحبار حرام لان فيه حرمين احدا
 ان المنذر وكلما الناذر ولا يجوز للمؤمن ان يتصرف في ملك الغير وياكل لان حق الغير
 حرام والثاني ان ما يلزم الكافرون باسم الابار فهو حرام ولا يجوز للمسلم ان ياكل
 منه وكذا البقر لانه منذور باسم الميت وكذا البقر الذي ينذره الناس بارواح
 المشايخ لانه منذور باسم الميت انتبه وافندي در رساله رد بدعت
 نوشته والاجماع على حرمة النذر للمشايخ ولا ينعقد ولا تشغل الذمة به واخذ
 حرام وسحت انتبه قوله ص ۳۳۳ يقيدون حرمة النذر وبطلانه بقولهم ما لم يقصد
 صرفها للفقراء اقول حرمت نذر حرام را مقيد به ما لم يقصد واصرفها للفقراء كونه
 بلكه حرمت ما يؤخذ ونقل الى ضرائح الاولياء را مقيد بدین قيد موده ندل على این
 چیز ما که منقول بسوی ضرائح اولیا است حرام در الوقت است که نذر اولیاء
 از آن مقصود باشد و چون نذر خدا و تقربا و تعالى و صرف آن برای فقرای درگاه
 شیخ منظور باشد حرام نیست قوله ص ۳۳۳ در شباه و نظائر بینند که در مباحث
 فاعده ثانیة مینویسد الثانی فی بیان عدم اشتراط استمرار اقول در عبارت شباه
 الثامن است نه ثانی زمره است نه نیت در قول مولانا دهلوی باقی ماندن
 نیت اول است تا آخر عمل در حکم نه اعتبار نیت تا آخر عمل و در عبارت شباه
 منقوله مراد ثانی است فی التجنیس اذا تواضعا فی منزله لیصل الطهر ثم حضرا سجده
 الفتح الصلوة بتلك المینة فان لم یشتغل بعلی آخر کیفیه ذلک هكذا قال محمد

فی الرقیات کذا فی الاشباه بآنکه ذبح عبادت ذات افعال نیست و در اشباه
 بعد عبارت مجتبی ثم هذا النیات من اول الصلوة الی آخر یا خصوصاً عند التمام
 من یکن الی رکن ولا بد منه نیتة العبادۃ فی کل رکن والنفل کالفرض فیها الا فی
 واحد و هو ان ینوی فی النوافل انہا لطف فی الفرغ من و تسهیل لہا انتہی
 مرقوم است و الساصل ان المذهب المعتمد ان العبادۃ الی ذات افعال یکتفی
 بالنیة فی اولہا ولا یحتاج الیہا فی کل فعل کالتغافل بالشیء علیہا الا اذا نوى
 ببعض الافعال غیر ما وضع لہ انتہی قوله صدقہ و نیت ذبح گاؤ برای غیر خدا
 و در منوی کہ ذبح است نام خدا بیاں آمد ان نیت سابقہ باطل گردید اقول
 چون از عادات منافقین این است ذبح بنام خدا بطریق رسم با قصد تقرب
 بغیر خدا است نام خدا بیاں آمدن منافی نیت سابقہ کہ قصد تقرب بغیر خدا
 نباشد کتف والقلب جابل للنیة ولو اختلف اللسان والقلب فالمتعبر بالی
 القلب کما فی الاشباه وغیره قوله حکم سوم در نذر نیت کفایت نمیکند بلکه
 تلفظ شرط است اقول مراد از نہ کفایت کردن نیت در نذر چیست اگر مراد
 کفایت کردن نیت در اسباب نذر خدا تعالی است پس مسلم است و مضر خصم و مفید
 امام اللهابیہ نیست و اگر مراد کفایت نکردن نیت در اطلاق نذر بر نذر غیر خدا
 پس عبارت اشباه را بران دلالت نیست بآنکه در محل نزاع تلفظ نیز موجود است
 قوله صدقہ قبل علیہ نیابت در نیت نزد حنفیہ جاری نیست انما اقول در
 قول مولانا دہلوی ذکر نیابت در نیت نیست بلکه بیان اعتبار نیت موکل و منسوب
 در ذبح است چنانکہ گفته اند در زکوۃ معتبر نیت موکل است قوله صدقہ و قول
 کالاضحیۃ قطع نظر از بصر تمثیل قیاس مع الفارق است انما اقول تنظیر ذبح
 برای تقرب را باضحیہ در اعتبار نیت موکل و منسوب نہ نیت وکیل و نائب و غیر

گمان کردن و باز آن قیاس را قیاس مع الفارق بدین وجه گفتن که در اضحیه
 شرط است بخلاف دیگر ذبائح با وجود عدم تاثیر اشتراط مذکور در ابطال اشتراک
 علت قیاس اگر فرض کرده شود ناشی از جهل جبلی رئیس اجهال است و معین
 اضحیه مخصوص با اشتراط نیست در اشتباه والنظائر مرقوم است
 والهدایا کالضحایا گفته و در صورت استقانت نیز اعتبار نیست مالم استعین باشد
 یا اعتبار نیست هر دو مانند اسلام و تشبیه قوله ص ۲۵۵ قیل المدلول لیس منحصرا
 فی المدلول لغوی الخ اقول حاصل کلام المدلولی ان هذا المعنی لیس بمدلول
 لغوی و اذالم یکن مدلول لغویا فلماذا ان یكون مدلول اخر فلیبین ذلك المدلول الا
 فهو مردود علی قائله فلیس فی الکلام من المحصر شیء و اما قوله بل هو مدلول شرعی فنقول
 لا صحته و اما ما فی المدلول المختار فهو لیس معنی ما قصد به التقرب الی غیر الله تعالی بل هو بیان
 فارق هذا المقصد عن غیره باعتبار حال الرجال قوله ص ۲۵۶ اما قال مشیر الی مسئلة
 السراجیه بذاعین مذسبا القائل فقد اقر بان المعتبر فی الذبح و مدارا کل و الحرمة هو
 اللفظ و لا عبرة للنية الخ اقول لا راسخه فی قول المدلولی من هذا الا قرار کیف و حاصل
 قوله ان مسئلة السراجیه مبنيّة علی ان النصرانی لا یفرق بین الله و المسیح بطریق السحلول
 بل یقول ان الله هو المسیح بن مریم فیکون مراد النصرانی من قوله الله هو الله و ان
 غلط فی تعیین مصداق الله تعالی بطریق السحلول فان ذبح بقوله بسم الله كانت
 ذبیحته علما لا تطابق اللفظ و النية فمدارا کل و الحرمة لم یکن لفظا یحتاج الی لفظ الله
 و المقصود بیان العینیه فی اخلاص النیة و الخطا فی الاعتقاد باعتبار الخطا فی
 المعنوی فی صورة و عدم اخلاص النیة و الخطا فی الاعتقاد باعتبار الخطا
 فی العزائم و المعنوی معاً فی صورة فلا یرد ما اورده بقوله و اما ما فرغ علیه الخ
 قوله ص ۲۵۷ ارادة السيد احمد من النية علی اعتقاد السحلولية حق عنده و ام باطل

فان كان حقا فهو من المحلولة والكان باطلا فالحكم بانه لا خلل في نيته بل اخلص النيّة
 باطل قطعاً فان الارادة هو النيّة اقول باختصار الشق الثاني انه لا يلزم منه
 بطلان الحكم بانه لا خلل في نيته بل اخلص النيّة لئلا الارادة هو ارادة السيد احد
 بالله وسوا بل والنيّة هو نيّة التقرب الى الله بالذبح وهو حق وليس متعلق الارادة
 والنيّة امر او احدا حتى يلزم من كون الارادة عين النيّة وبطلان الارادة بطلان
 النيّة فيلزم بطلان الحكم بانه لا خلل في نيته بل اخلص النيّة لله تعالى بل متعلقاً
 امران متغايران قوله ص ۲۰۰ قيل عليه دعوى معارضة اجماع الفقهاء
 ومخالفة العلما والكبار تقول صرف وتنفوة محض انما اقول المير القنبر
 ما يقولون في مسئلة القادم فانه صريح في معارضته ما في التفسير الاحمدى وامام
 قول الدلوى سيجي انه سيجي في كتاب الپنجابي نقلاً عن فتاوى واما الدلائل التي اقامها
 الدلوى قائمة كما كانت لم يبطل منها شئ الى الآن ونزج التحريم على التحليل وكان
 باعثاً عليه الاحتياط لا يعدر رجوعاً عن التحريم وكان الكلام ههنا على التنزل وبناء
 على معتقد الخصم وهو ايضا لا يكون رجوعاً من المقرر عند نفسه قوله ص ۲۰۰ قول
 يك فقيهى حقيرى وعالمى صغيرى هم در جواب مذکور نسبت اقول ايا كلام فقها را
 در مسئلة قادم در مکتوب پنجابى منقول از فتاوى مولانا دهلوى نديده که انکار از ذکر
 میکند قوله ص ۲۰۹ بالآخر مولوى محمد اسماعيل مشوره وصلاح انما اقول اين
 كلام پرست از کذب وافترا کما لا يخفى قوله ص ۲۰۰ و آخر هم شاه صاحب فتوى
 مختصرى اين جنگ را طى نمودند اقول بر تقدیر صحت نقل اين فتوى گفته خواهد
 که مخالف تفسير و فتاوى سابقه نسبت زيراکه در اين فتوى نيز حرام و مردود و
 حاکم و رايه از ذبح آن تقرب بسبب غير خدا مقصود باشد مرقوم است قوله ص ۲۰۰
 باب دوم در مکائد سجديه انما اقول آنچه بعنوان مکائد درين باب مذکور است

ناشی است از کذب و افترا و جهل و تعصب این بیجا طرق اضلال فرقه لها بیه که
 تخم ضلالت کاشتن در امت محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام بنیاد کرده اند
 و فتنه شرک و بدعت در اهل اسلام برپا نموده اند و خصل خواص ایشان و اکمل افراد
 ایشان این خلیفه ابن سلول و نائب ابن سباست بیشتر و بسیار است و زائد آرد
 و شمار بطور مشقی نمونه از خرد واری در اینجا اشارتی ببعض آن اجمالاً کرده می آید تفصیل را
 و فتری باید این مقام وسعت آن ندارد اگر توفیق الہی دست داد تالیف کتاب جدا
 درین باب عین مراد است طریق اول آنکه نصوص آیات و احادیث ظاہرۃ اللہ لالہ
 را بسبب مخالفت هوای نفس و طریقیہ طبع زاد پس پشت اندازند و از معانی ظاہر
 متبادره آن آبا و استگاف نموده مصروف عن الظاہر گردانند و محمول بر غیر محمل
 نمایند و داد بچرفون الکلم عن مواضع دهند و اسناد درین تحریف باقوال و افعال
 اجبار و رسیان خود که در اعتقاد ایشان ارباب من و ان ممانند و کلام ایشان را
 مانند وحی ناطق الہی دانند استناد کنند طریقی و وم آنکه چون اہل سنت
 از اقوال و افعال ارباب نوع ایشان حجت بر ایشان قائم کنند بہ اتهام تصرف
 در نقل یا بکذب در صحت نقل اغوای عوام نمایند طریقی سوم آنکه چون اہل سنت
 از کتب سابقین و علمای ماضین قولی برخلاف مزعوم ایشان بنا بر جبلت
 و فطرت این گروه شقاوت پشروہ کہ دم نزن است در قول ایشان پیرگونه کہ
 باشند بنا بر احتجاج بقول ایشان کہ حجت شرعیہ نزد اہل سنت جز کتاب و سنت
 و قیاس محتہدین و اجماع امت نیست نقل کنند گاہ از نقصان استقرا یا دیده
 و دانستہ از وجود کتب مذکورہ در سواد عالم انکار کنند گاہ برائہ قرون سابقہ
 و علمای زمان ماضیہ طعنہ زن باشند حال آنکہ آن کتب نزد اہل سنت ماحضرات
 یا عبارات آنها در کتب موجودہ نزد ایشان حاضر و آرز مناقب ائمہ و علمای محدثین

کتاب رجال و تاریخ پرست و اقوال و روایات ایشان نزد علمی معتدین این شیاطین
قول ۲۱۱ گاهی یک فقره را از میان عبارت منقوله حذف کردن تا مدعی درست
اقول انجین در نامه‌های اعمال این دنبال بسیار موجود است که از انجمله است حذف
 پسند سطر از میان عبارت تفسیر عزیزی در صفحه ۳۷ بوارق و از انجمله است حذف
 و هو الصیحه از میان عبارت فتاوی قاضیان در صفحه ۳۷ بوارق و از انجمله است
 حذف قریب دو سطر از میان عبارت و مختار در صفحه ۷۷ تصحیح **قول** ۲۱۱ گاهی
 زیادت یک جمله در میان عبارت منقوله از طرف خود **اقول** نظائرش در مصنفات
 این منبع المبعثات موجود است مانند زیادت اکل عند العامة بحای صح در میان
 عبارت و مختار در صفحه ۹۵ بوارق و زیادت لفظ بعض در میان عبارت
 شرح منار در صفحه ۱۸۶ تصحیح **قول** ۲۱۱ گاهی اکتفا بر نقل قولیکه ردان عقب
 آن موجود **اقول** رسائل این جا بل ازین کار ساری پرست در صفحه ۴۴ تصحیح در
 نقل عبارت مرقاة بر نقل قول طیبی که عقب آن ردان موجود اکتفا کرد **قول** ۲۱۱
 گاهی بجوای هر کتبی با وجود نبودن آن در آن کتاب **اقول** انجین در صفحات ضلالت
 این راسل اشعار و موجود در صفحه ۳۴ بوارق عبارتی بجوای انباء نقل کرده با وجود
 نبودن آن در انباء **قول** چنانچه در حواله طیبی میگویند **اقول** با دمی این قول متوالی
 دلی است که در خرافات ردان بعین النظار از وجود مسئله دفن موداخن در شرح
 مشکوة طیبی کرده و ندانسته که بسا مسائل در کتب فن در ابوابیکه تراجم آن مناسبت
 نباشد طردا ذکر می یابند عادت لها بیه آنکه در **نقل** اکتفا بر ملاحظه همان باب کنند که
 ترجمه اش بطاهر مناسب مسئله مذکور باشد و چون در اصحاب نیاید النظار از وجود
 آن در تمام کتاب بی محابا کنند و زبان درازی نمایند در مایه مسائل مرقوم بود که تخصیص
 مصافحه بوقت فخر و عصر نزد علمای حنفیه مکرده است اما المصافحه عقیب الصبح و العصر

فعند الحنفیه مکروه کما فی شرح مشکوٰۃ للملا علی قاری این جیا در صفحہ ۱۸ تصحیح نفی
 وجود این یعنی از مرقاۃ شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری بدین عنوان کرده کہ حکم کردن
 کراہت علی الاطلاق نزد علمای حنفیہ بی رجوع بکتب یا دیدہ و دانستہ از اہل قیاس
 کہ ممکن نیست عبارت عربی نقل نمود گفت کہ فی شرح مشکوٰۃ للملا علی قاری
 سبب شرح ملا علی قاری را دیدم و در باب المصافحہ والمعانقہ اول این عبارت علم
 ان المصافحۃ الخ و بعد ذکر عبارت مرقاۃ لقطع و برید نوشتہ ازین کلام استفاد
 است کہ بعضی علمای ما مکروه گفتہ اند پس نوشتن مجیب مطلقا کراہت آن
 بیجا است اشتہی حال آنکہ در باب الاعتصام بالسنۃ مرقاۃ فعند الحنفیہ مکروه
 اشتہی موجود است و بالفرض در سائیکہ صحت آن از عامہ کتب دینیہ باشد
 و در حوالہ آن اتفاق غلط خواہ از سہو و خواہ از اختلاف لشیخ افتادہ باشد طعنہ
 بر حوالہ کنندہ کردن و غلط را محمول بر محل صحیح و نیک حل نکردن شعاع سلیمین
 و اب محصلین نیست در بحر رائق عدم قبول توبہ سبب شیخین بحوالہ جوہر مسطور است
 و در عامۃ لشیخ جوہرہ این مسئلہ یافتہ میشود مسئلہ دفن موناخن در عامۃ کتب
 دینیہ موجود است بدیہی در ضمن کبری مرفوعا روایت کردہ کہ اذ دفنوا ^{الظفار}
 والدم والشعر فانه میتة و عینی در شرح صحیح بخاری نوشتہ و ذکر الکراہت
 من حسن الحلق فقال و اذا حلق فاستحب ان یبدی بالشق الایمن ثم بالایسر وان
 کیون مستقبل القبلة وان یکبر بعد الفراغ وان یدفن شعره وزاد المحب الطبرقی ^{فکر}
 من سنۃ صلوٰۃ رکعتین بعدہ سنۃ اذا ختمتہ و در فتاوی قاضیخان
 مرقوم است اذا قلم الظاہیرہ او جز شعرہ یعنی ان یدفن ذلک الظفر والشعر المجرور
 فان رمی بہ فلا بأس بہ ^{اشتبہ} و در خلاصۃ الفتاوی مرقوم است اذا قلم الظاہیرہ
 او جز شعرہ یعنی ان یدفن ذلک الظفر والشعر المجرور فان رمی فلا بأس بہ ^{اشتبہ}

در فتاوی کبری مسطور است لو قلم الطفاره او جز شعره یستجب ان یدفن وان می
 فلا باس به انشته و در فتاوی عالمگیری به مذکور است فاذا قلم الطفاره او جز شعره یستجب
 ان یدفن ذلک الطفره الشعر المجزوف وان رمی به لا باس انشته و در فتاوی عثماییه
 مره م است یدفن اربعه الطفره و الشعر و خرقة الحیض و الدم انشته و در جامع الرموز
 مسطور است کالشعر و الطفره فانه جزر الا آدمی و لذا وجب دفنه کما فی التمر تاشی و غیره
 انشته و در فوائد علیمه مذکور است و لو قلم الطفاره او جز شعره یستجب ان یدفن وان
 رمی فلا باس به انشته قوله مسطور ۲۱ مکیده اول درایتیه مثل بجواب سوال سیام نشو
 قال الملا علی قاری فی شرحه الخ اقول جوابا زین مکیده بدو وجه تصور است جمله قول
 آنکه لبا است که اختلاف نسخ موجب تفاوت عبارت بحذف یا بزیادت میگردد پس
 در تفاوت عبارت منقولہ بنقل مولانا محمد اسحق و بلوی رحمۃ اللہ علیہ که کلمه اتفاق است
 بر تقوی و دیانت وی بمقتضا حسن ظن با مؤمنین بالخصوص با یکیکه عدالت و ثقات
 و حسن انضباط و احتیاط او ضرب المثل بین المسلمین باشد عین گمان باید کرد که عبارت منقولہ
 در نسخه مرقاة که اتفاق نقل از ان افتاده همچنین باشد و مؤید صحت این گمان است اختلاف
 اکثر نسخ مرقاة ازین مقام که نظر آمد و عدم صحت نقل ازین ملک بسبب عدم وجود این عبارت
 و در شرح مصابیح و شرح مشارق ابن ملک و سخافت افاده قبیله علیها برای جواز اتحاذ مساجد
 بحسب قبور و اعتقاد علو کلام ملا علی قاری از وقوع سچو امور و شاید سخافت افاده مذکور
 ادراک عادت اهل کتاب است که نهی از اتحاذ مساجد بر قبور از جهت مشابهت فعل ایشان
 وارد گردیده و معلوم است که ایشان گرد قبور انبیاء و صاحبین مساجد بنا میکردند نه بنشین
 قبور بر محل قبور مسلم در صحیح خود در باب انہی عن بناء المساجد علی القبور از عائشہ رضی اللہ
 عنہا روایت کرده کہ قتالت ان ام حبیبہ و ام سلمة ذکرنا کتبته را با ما با بحث فیہا القضاة
 لرسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ان اولک اذا کان فیہم الرجل الصالح

فات بنوا علی قبره مسجد اصور و فیه تکلم الصور اولئک شررا الخلق عند الله یوم القیامة
 و در احکام الاحکام شرح عمدة الاحکام مسطور است قوله علیه السلام بنوا علی قبره
 مسجد اشار الی المنع من ذلک و قد صرح فی الحدیث الآخر لعن الله الیهود و النصران
 اتخذوا قبور انبیاءهم مساجد پس علی در حدیث یا معنی لام باشد یا معنی حول و شفیرو
 استعمال علی معنی لام و حول و شفیرو در کلام عرب شائع و کثیر است بیضاوی در تفسیر
 ما ذبح علی النصب نوشته النصب واحد الاضباب و هی اسما کانت حول البیت
 یدجون علیها و یعدون ذلک قربة و قبیل ہی الاضنام و علی معنی اللام اشتبه و امام
 رازی در تفسیر کبیر نوشته ما ذبح علی النصب فیه وجهان احد هما ذبح علی اعتقاد تعظیم
 النصب و الثانی ما ذبح للنصب و اللام و علی تیغا قبان اشتبه و بغوی در معالم ذکر کرد
 که قال قطرب علی معنی اللام ای و ما ذبح لاجل النصب اشتبه و در تفسیر جلالین ترجمه است
 فقالوا ای الکفار انوا علیهم ای حولهم بنیایا یستقرهم ربهم علم بهم قال الذین غلبوا علی امرهم
 الفقیه و هم المومنون لیتخذن علیهم ای حولهم اشتبه و خود ملا علی قاری در مرآة بعد از
 انس قال شهید ثابت رسول الله علیه آله وسلم تدفن دفنها و رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم جالس علی القبر و در شرح علی القبر نوشته ای علی شفیرو اشتبه و فیروز آبادی
 صاحب قاموس در سفر السعادت و در ترجمه حدیث مجو ث عنه نوشته و نهی فرمود
 که بر سر قبر یا مسجد بنا نکنند و برگور یا چراغ افروزند و بر فرا علی آن لعنت کرد و اشتبه
 قسطک در شرح صحیح البخاری نوشته و قال الزین بن المنیر کانه قصد بالترتیمه لکاو
 یعنی قوله باب ما یکره من اتخاذ المساجد علی القبر اتخاذ المساجد لاجل القبر یحیث لولا اتخاذ
 القبر ما اتخذ المساجد و عراقی در شرح جامع ترمذی در شرح حدیث نهی بنابر قبر
 نوشته یحتمل ان المراد البناء علی نفس القبر لیرفع عن ان یمیل بالوطی کما یفعله کثیر من الناس
 و ان المراد المنع عن ان یتخذ حول القبر بناء کثرتة او مسجد او مدرسة او نحو ذلک و گفته که حل

القنوي في شرح المذهب على هذا ويشيخ الاسلام احمد بن عبد الحكيم درصراط المستقيم
 نوشته فاما بنار المجد على القبر فقد صرح عانته العلل والطوائف بالنبه عنه متابعه للاخبار
 وصرح اصحابنا وغيرهم من اصحاب مالک والشافعي وغيرهما بتجريمه ومن العلل من اطلق
 فيه لفظ الكراهة فادري عني بالتميز او التحريم ولا ريب في القطع لما روي سلم في صحيحه عن
 جنذب بن عبد الله الجعفي قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 اني ابر الى الله ان يكون لي منكم خليل فان الله قد اتخذ في خليلا كما اتخذ الله ابراهيم
 ولو كنت متخذا من امتي خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا الا وان من كان قبلكم كانوا يتخذون
 قبور انبياءهم مساجد الا فلا تتخذوا القبور مساجد افي نهيتكم عن ذلك وعن عائشة
 رضي الله عنها وعبد الله بن عباس قال لما نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم بطرح خميصته
 على وجهه فاذا اعتم بها كوشفها فقال هو كذلك لعنة الله على اليهود والنصارى اتخذوا قبور
 انبياءهم مساجد يحدوا بها صنعوا اخرجه البخاري ومسلم واخرجا جميعا عن ابي هريرة ان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم قال قاتل الله اليهود اتخذوا قبور انبياءهم مساجد وفي رواية لمسلم لعن الله اليهود
 والنصارى اتخذوا قبور انبياءهم مساجد فقد نهى عن اتخاذا القبور مساجد في اخر حياثه ثم انه
 لعن وهو في سياق من فعل ذلك من اهل الكتاب ليخذر امته ان يفعلوا ذلك قالت عائشة
 رضي الله عنها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن الله اليهود والنصارى
 اتخذوا قبور انبياءهم مساجد لولا ذلك ابرز قبره غير انه خشي ان يتخذ مسجدا رواه البخاري
 ومسلم وروى الامام احمد في مسنده باسناد جيد عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه ان
 النبي صلى الله عليه وسلم قال ان من شر الناس من تدركه الساعة وهم اجبار والذين يتخذون القبور
 مساجد رواه ابو حاتم في صحيحه وعن زيد بن ثابت رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبياءهم مساجد رواه الامام احمد وعين ابن عباس
 الله تعالى عنه قال لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم زائرات القبور والمتخذين عليها المساجد والسرج

رواه الامام احمد وابوداود والترزدي والنسائي وفي الباب احاديث ليس بها محمل
استقصاء بما فائدة المساجد المبنية على قبور الانبياء والصالحين الملوك وغيرهم يتعين
ازالتهابهم او غيره وهذا محال اعلم فيه خلافا بين العلماء المعروفين وتكرار الصلوة فيها
من غير خلاف اعلم ولا تصح عندنا في ظاهر المذهب لاجل النهي والكف الوارد في ذلك
ولا محديث اخر ائتمت واما ابن القيم در زوال المعادن و نوشته و على هذا فيهم
المسجد اذا بنى على قبر كما ينشئ الميت اذا دفن في المسجد رض على ذلك الامام احمد وغيره
فلما يجتمع في دين الاسلام مسجد وقبر بل ايها طر على الآخر منع منه وكان الحكم للسابق
فلو وضعها معالم يجوز ولا يصح هذا التوقف ولا تجوز الصلوة في هذا المسجد لمنى صلى الله
عليه وسلم عن ذلك ولغنه من اتخذ القبر مسجدا او اوقد عليه سراجا فهذا من الاسلام
الذي بعث الله به رسوله وخبرته بين الناس كما ترى ائتمت و در اعانة المفسران
وايقا والسرچ عليه و بنار المساجد والقباب عليه و تصديقه و تقبيله و استلامه دعاء
والدعاء به والسفر اليه والاستغاثة مع علم بالصورة من دين الاسلام انه مضاد لما
بعث الله به و رسوله من تجريد التوحيد لله وان لا يعبد غيره سبحانه و اذا انتهى الموضع
عن ذلك اشتركت قلوبهم وقالوا قد ينقص اهل المرتب العالية ليس قال ابن الملك
ونفقه و قيد عليها يفيد ان استخاف المساجد لا باس به از تصرفات ناسخين بجماع العالمين
باشد و هم انكه استناد بمرقاة و معنى مساجد بر قبور است كه بنار مساجد
بر قبور است و اين معنى از العذر عبارت كه حبيب نقل كرده ظاهر است پس اگر محبت
مستقله استنباط صاحب مرقاة ذكر نمود چه قبح عائد حال او شد كه احتجاج او بحدیث
است نه به قیاس و رای صاحب مرقاة باقی و بدل عليه انهم منقول از مرقاة نفیست
بلكه كلام محیب است برای اثبات استئذان به سنت یهود بودن صلوة در میان جد از حدیث
لهذا محیب در مایة مسائل در ترجمه عبارت شرح ترجمه این عبارت نكرده حيث قال

و ترجمه این عبارت شرح نیست که حرام کرده شد ساختن مساجد بر قبر با سبب اینکه
درین قسم مسجد نماز خواندن جاری کردن طریق یهودیان است که معمول یهود بود که بر قبور
انبیاء و صلحای خود مساجد میساختند و نماز در آن میگردانیدند اشتباه و مقوله این ملک
بسبب قوع آن در کتاب ملا علی قاری مقوله ملا علی قاری قرار دادن و بعنوان قال
الملا علی قاری آنرا ذکر نمودن باینکه ندارد شیخ دهلوی از معتدین امام الله البیضاء و ترجمه
مشکوٰۃ مقوله تورشتی را بسبب قوع آن در شرح مشکوٰۃ طبعی مقوله طبعی قرار داده
نشدت و طبعی گوید که اگر این قیام مراد یهودی قوموا السیدکم گفته انچه قوله مشکوٰۃ
دوم در همان جواب نوشته که مکان بر قبور مثل قبة یا وغیرها هم ساختن حرام و ممنوع
است بموجب حدیث و روایت کتب بعد نقل حدیث جابر از مشکوٰۃ نوشته و
مراد از بنا در حدیث عام است که عمارت نموده شود یا خیمه ستاده کنانیده شود و چنانچه
از ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحق دهلوی و شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری معلوم می شود
حال آنکه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب تورشتی انچه اقول جواب ازین کیده نیز بدو
ممکن است وجه اول آنکه حواله ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحق و شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری
که از معتدین سائل اند در عموم بنا است و حدیث نه در حرمت و امتناع بنا که استدلال
بر حرمت و امتناع بنا بر حدیث است و تأیید آن به روایات کتب فقه و وجه دوم آنکه
در قول ملا علی قاری فیستفاد منه ان بیان فاعله تعلیل اول تورشی است و به قال العبر
الشرح انچه نقل قول بعض شراح است و این هر دو با ذکر حرمت که است بنا عموم
از از بار و غیره و نقل تعلیل ثانی تورشتی که دلالت میکند بر اینکه ستاده کردن خیمه
منه عنه است مفید اختیار ملا علی قاری جواز ستاده کردن خیمه ابر قبور برای فاعله
و جواز بنا بر قبور علی و شایخ برای استراحت نیست عبارت شرح مصابیح تورشتی
اینست قلت وان بنی علیه خیل و جهین النار علی القبر بالحجارة و ما یجری حجارا و الا

ان لا يضرب عليه حباً او نحوه وكلا الوجهين منهي عنه الاول فقد ذكرناه واما الثاني فقلناه
 معنى الاول لانعدام الفائدة فيه ولانه من صنع اهل السجاطية وقد روى عن ابن عمر
 الله عنه انه راسى فسطاطاً على عبد الرحمن وهو عبد الرحمن بن عمر اخوه فقال انزع يا ام
 فانما يطله عليه لنته قوله ص ۲۱۴ مكبده سوم و جواب سوال بسبت و نهم نوشته نماز گذاردن
 در مقبره ممنوع و مكره است بموجب احاديث و روايات فقهيه و چند حديث نقل نمود
 اول گفتن عمر رضی الله تعالی عنه النس بن مالك القبر القبر چون و يدك نماز ميگذارد و نزد
 حال كنك در بایه مسائل و اربعین استدلال در مرفوع بمذوده است اقول قطع نظر
 از كلام در صحت نقل حصر استدلال در مرفوع ذكر قول عمر كه دون از قول شيخ عبد الحق
 و يلوى و امثال و نیست و معترض آنرا كالوجي من السامر ميبداند بطريق تائيد مسئله
 است نه بطريق احتجاج بالاستقلال و ندانسته كه حضرت عمر بحضور صحابه حضرت
 الشرازه گذاردن نماز نزد قبر تخدير كرده و انس آخر اسلام داشت و كسي از صحابه دين
 كلام نكرده از آنكه بسامع از آن حضرت صلى الله عليه و آله و سلم استقرا كراست نماز
 گذاردن نزد قبر و اذيان صحابه بود و بجای خود مقرر كه تقليد صحابي در همچو قول واجب است
 و ففتح الباري مرفوع است و الاثر المذكور عن عمر وينا و موصولا في كتاب الصلوة
 لابن القيم شيخ البخاري و لفظه بينا الش يصلي الى قبر ناداه عمر القبر القبر فقلن انه يعني القبر فقلنا
 راسى انه يعني القبر جاز القبر و صلي و له طرق اخرى ميتنا في تعليق التعليق منها من طريق
 حميد عن انس نحوه لنته قوله ص ۲۱۵ دوم حديث ابى مرثد غنوي لا تجلسوا على القبر
 و لا تصلوا اليها كه با مدعى مناسبتى ندارد اقول مدعى امتناع و كراست نماز گذاردن
 در مقبره است و آن متناول است نماز گذاردن بسوى قبر ائمه و حديث مفيد امتناع
 نماز گذاردن بسوى قبر است پس با مدعى مناسبتى نشن حديث و خيال نمى آيد در فتح الباري
 مسطور است و بايكه من الصلوة فى المقابر يتينا و لا اذا وقعت الصلوة على القبر او

الى القبر وبين القبرين وفي ذلك حديث رواه سلم بن طريق الى مرثد الغنوي مرفوعا
 لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا اليها وعليها اشبهه ودر فيض الباري شرح صحيح البخاري
 مذکورست قوله هذا ثبتا واما اذا صلى على القبر واليه او بينها كما قال ابن المرفعة وفيه حديث
 الى مرثد اخرجه سلم وابوداؤد والترمذي والنسائي بلفظ لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا
 اليها اشبهه قواه حديث ابن عمر از ترمذي ابن ماجه حال انكه ترمذي در آخر آن نوشته
 داده است حديث ابن عمر ليس بملك القوي وقد تكلم في زيد بن جبيرة من قبل حفظه
 اقول ترمذي بعد آنچه معترض نقل نموده نوشته و قد روى الليث بن سعد هذا الحديث
 عن عبد الله بن عمر العري عن نافع عن ابن عمر عن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثله
 وحديث ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم اشبهه واضح من حديث الليث بن سعد
 ودر كتب اصول حديث وقفه مقررست كه حديث ضعيف از سور حفظ راوي مرتفع
 ميشود به تعدد طرق بسوي حجتية پس معدود ميشود در حسن بغيره در هر قافه بعد بدين
 مذکورست قال ابن حجر وسنده حسن اشبهه قوله ۲۵۱ چهارم حديث ابني سعيد حال
 انكه ترمذي نوشته هذا حديث فيه اضطراب اقول اضطراب درين حديث من حيث
 الارسال والاسناد است چنانكه خود ترمذي بيان كرده و على قارى در مر قافه نصير نمؤ
 و ترمذي بعد بيان اضطراب روايت سفيان ثوري را كه مرسل است ترجيح داده حيث قال
 وكان رواية الثوري عن عمرو بن يحيى عن ابي عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 در شرح جامع ترمذي نوشته ثم قال المرسل اشبهه واضح يعنى سند او لا فائز
 صحيح اشبهه و در اصول مقررست كه از ترجيح اضطراب منتفى ميشود و در مر قافه بعد بدين
 حديث مذکورست والذي وصله ثقة ايضا فلا يغير ارساله اشبهه شيخ تقي الدين
 ابن دقيق العيد در امام نوشته واصل ما اعل بالارسال و اذا كان الرفع ثقة
 فهو مقبول اشبهه و شيخ الاسلام در صراط مستقيم گفته قال صلى الله عليه وآله وسلم

الارض كلها مسجد الا المقبرة والحمام رواه احمد وابوداؤد والترمذي وابن ماجه والبرقعي
 باسناد جيدة ومن تحم فيه فاستوفى طرفه اشتهد وحافظ ابن حجر در فتح الباري
 نسبت بهين حديث ابى سعيد نوشته رجاله ثقات لكن اختلف في وصله وارساله وحكم
 منع ذلك بصحة الحاكم وابن جبان اشتهد وعابد سندى در مواهب لطيفة
 شرح مسند اجييفه نوشته وقد نقل ابن المنذر عن اكثر اهل العلم انهم استدلوا بهذا
 الحديث على ان المقبرة ليست بموضع للصلاة ولذا قال البغوي في شرح اشته
 والخطا بي اشتهد قوله ص ۱۵۵ كميده چهارم در باب سوال بفتد بهم نوشته وفي شرح
 المشكوة للملا على قارى ذهب بعض العلماء الى الاستدلال على المنع في الرحلة الزايرة
 المشاهد وتصور العلماء والصالحين حال آنكه عبارت شرح مذکور نسبت في الاجابة
 ذهب بعض العلماء الى ان قول مذهب مجيب عدم جواز اين سفرست ومقصود بيان
 اختلاف علماء وعدم تفرد درين مذهب است نه احتجاج به قول ملا على قارى يا غير
 وان حاصل است از آنچه كه ذكر كرد پس تمام قول غزالى را نقل نكرد و مذهب صاحب
 كذاست چه گناه كرد امام الملايين بر احتجاج از قول خليفه ثانی كه بحضور صحابه بتليم
 سكوت و بغيران صادر گردیده بر مجيب معترض است اگر مجيب بچاره مذهب صاحب
 و قول او كه در حق او شيخ الاسلام ابن تيمية گفته بضاعته في الحديث مزاجه و لذا
 اكثر في ايراد الموضوعات في كتبه واكثر في كتبه مقالات الفلاسفة حتى قال صاحب
 بن العربي مع شدة تعظيمه له شيخنا ابو حامد دخل في لطن الفلسفة ثم اراد ان يخرج منها
 فاخذ رجايا فخره مستند شيخ الفرسولين در شرح شفا ذكر منوده محبت نگرفت چه
 قبح عايد حال او شد در همان مرقة كه قيل نفى اعناه بنى اى لا تشافروا الى غير بالاناس
 المساجد متساوي في الرتبة غير متفاوت في الفضيلة مكان الترحل اليها صائق كه فرمود
 ومفيد امتناع سفر بسبب غير مساجد غير مجيب نقل ننود قوله ص ۱۵۵ كميده و بچم در جواب

سوال نسبت و دوم نوشته اینصورت که در سوال مرقوم است صورت استمداد است
چنانچه از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود پس این مسئله مختلف
است و آن نسبت که استمداد نزد قبر انبیا منکر شده اند از آنها گویند که نیست باز
قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار برای ایشان پس استمداد نمودن
از غیر انبیا نزد قبر ولی و شهید حرم است و محظور مگر بعضی فقها که قلیل اند بطوریکه
در سوال مرقوم است جائز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا و تحریر
مشکوٰۃ از شیخ عبدالحق و شرح عربی ایشان مرقوم است فمن ثمر فلینظر فی جمیع
الشیخ و عبارت نه بکذا و اما استمداد بابل قبور و غیر بنیالی قوله صاحب مایه مسائل که بنقل
عبارت ترجمه شیخ پرداخته و نوشته عبارت نه بکذا و اما استمداد ای ان قال کار عجیب
نمود اتهام بر سچو کتاب کثیر الوجود جزئی است عجیب این عبارت بعینها در کدامی
مقام نیست انما اقول صاحب مایه مسائل در اینجا بنقل عبارت کشف الغطا پرداخته
است نه بنقل عبارت ترجمه شیخ ضمیر واحد مذکر غائب در عبارت راجع بسو کشف الغطا
نه بسو ترجمه شیخ و در کشف الغطا اینهمه عبارت موجود است لیکن جمع کرده است در
دو پاره عبارت که در یکی حکایت اختلاف در جواز و عدم جواز استمداد است و در دیگر
بیان صورت استمداد بنا بر اختصار و مقصود بر مراد که استمداد است در همین دو امر
و نیست متروک امر که مخالف باشد باین مراد پس باین نیست درین جمع و مختصر قوله
ص ۲۱۴ باجمله تقریر مطلب برین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضی که بطور قلیل اند لکن
از کثیر تا بل قلیل مراد نیست انما اقول کثیر که بمقابل بعضی اید مراد از ان مقابل قلیل
باشد چنانکه بعضی که بمقابل کثیر آید مراد از ان قلیل باشد آری اگر بعضی بمقابل کثیر مذکور
نباشد ضرورت نیست که مراد از ان قلیل باشد چنانچه شیخ در کتاب ابجها و بعضی ابجا
کثیر آورده و آنچه گفته که مراد شیخ از کثیر فقها همان کسانی اند که در قرب زمان شیخ منکر

استنداد بودند و شیخ بر آن نیکر کرده صرف تحکم است و کثیر فقها را مورد نیکر و ملامت گردانید
و مخالف است با آنچه شیخ الاسلام در کشف الغطا گفته و ظاهر نیست که از فقها آنانکه
قائل سمیع و ادراک میت اند قائل بجواز اند و آنانکه این انبیا را نکار کنند گفته قوله
۲۱۸ مکیده ششم در اربعین در جواب مسئله چهل نوشته استعانت و استمداد از اهل قبل
بهرنج که باشد جائز نیست الی قوله در اینجا دعوی جائز نبود استعانت و استمداد از اهل قبل
بهرنج که باشد فی تفصیل قولا واحد اگر خلاف مانع منحل نموده است اقول در اربعین
و سایر مسائل هر دو استنداد از مذاهب اکثر فقهاست نه از مذاهب شیخ آری تصحیح نقل
مذنب از شرح مشکوٰۃ شیخ است که از معتدین مخالفین است با کلام و در صحت بعض
نقل اعنی استثنای انبیا و این بر خلاف مانع منحل نیست اگر در اینجا ذکر نکردن و ثبتن هر دو
و کلام و در صحت بعض نقل نکرد و در اینجا ذکر صرف منکرین کرد که استنداد از مذاهب ایشان
است و کلام و در صحت بعض نقل نیز کرد مستلزم خلاف در اصل مقصود نباشد قوله ۲۱۸
شیخ نقل نموده است بر نقل منع متوجه نمیشود اقول اگر چه بر نقل بحیثیت نقل منع متوجه
نیست لیکن کلام و در صحت آن شدن میتواند و بر دعوی صحت آن منع متوجه نیست بیکر
کلام و در صحت آن شدن میتواند و بر دعوی صحت آن منع متوجه میشود قوله ۲۱۸ و هم
این از کجای که برای استنداد حیات دنیا شرط است اقول استنداد بدو ان تصور مکان
و ابعاد و عبث است و برای اعداد بمقابله استنداد در یافت استنداد منور است و متغیر
و بی نیات آن عالم مانع و حاجب است از توجه بسوی معاملات این عالم و چاره نیست
از توجه برای دریافت در صورت در یافت استنداد متعدد است پس حیات انبیا در دنیا
که برای حیرت و لذت و نعم آن عالم و تکریم اجساد و کرمه شایسته کافی برای
استنداد نباشد قوله شرط و در نبودن حیات بر رخ حاشا حیات دنیا که انبیا و شهدا را
یکسان قرار داده کمال بدینی است اقول مقصود نفی حاکمیت و احکام فی الجمله است

پس حکم بدوینی اگر بر نفی مماثلت در احکام فی الجمله است پس این حکم عامد حال امام الانبیا
 که بسا احکام حیات و دنیا بر حیات آخرت که انبیا است نزد کسی از اهل اسلام مترتب
 نیست و اگر حکم بدوینی بر یکسان قرار داون انبیا و شهدا است و حیات ابدی پس
 این بدوینی بیهی و سبکی و قرطبی محدثین لها بیه و ستندین ایشان گردید اندک و نور
 در شرح مصابیح بشرح جعل فی قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم قطیفة حرام
 نوشته قلت و اکثر ما وجدنا فی الحدیث ان القطیفة فرشت له فی الحده و لم یجد فی سکن
 الدفن ان نقرش للمیت و لم یذكر عن الخلفاء الراشدين ولا عن احد من الصحابة و نه
 و لک و الله اعلم ما یستقیم فی حق نبی الله و لا یتقیم فی حق غیره و ذلک انه صلی الله علیه
 و سلم فارق الامتة فی حکم المات کما فارقتهم فی بعض من الاحکام حیوة و هو انه ثبتنا
 بالنص الصیح ان الله تعالی حرم علی الارض ان یاکل احب و الانبیا و قال صلعم الانبیا
 احیاء فی قبورهم یصلون و قال و نبی الله حی یرزق و حق بحمد عصمة الله ان یتغیر
 او یتجیل او یبلی و ان یموت له لان المعنی الذی یموت للحی لم یزل عنه بحکم الموت لیس
 الامر فی غیره علی هذا النمط و الله اعلم الغیبه و یدیه فی در کتاب الاعتقاد و نوشته
 الانبیا و بعد ما قبضوا روت الیهیم ارواحهم فهم احیاء عند ربهم کالشهداء و قد طلب
 در تذکره خود نوشته الموت لیس بعد محض و انما هو انتقال من حال الی حال و یدل
 علی ذلک ان الشهداء بعد قتلهم و موتهم احیاء عند ربهم یرزقون فرمین بشیرین
 صفه الاحیاء فی الانبیا و اذا کان هذا فی الشهداء فالانبیا را حق و اولی بذلک است
 سیوطی در انتباه الاذکیار از سبک نقل کرده که گفت حیوة الانبیا و الشهداء
 فی القبر کحیوة فی الدنیا است قوله ص ۲۲۳ مکیده هفتم و در جواب سوال سماع موقر از فقه
 نوشته فی کتاب البیان هذا عند اکثر مشائخنا و هو ان المیت لا یسمع عند سمع الا قول
 تفاوت نیست در میان آنچه منقرض از فتح القدر نقل کرده و آنچه صاحب نامه از زمان

فتح القدر نقل نموده گردید و لهذا و ذلک من اختلاف النسخ قوله ۲۲۵ منخص کلام این کلام اینک که مجاز
یعنی بالغین تلقین بعد موت همان کسانی که منکر سماع اند انچه اقول این صریح اقتراست
کذب منخص کلام این کلام نیست که اکثر مشایخ ما از تلقین منع کنند از آنکه میت راسع نیست نه
مشایخ ما و طائفه از مشایخ تلقین اجازت دارند از آنکه میت راسع است نزد ایشان بلکه
بدین وجه که وقت تلقین زمان ابراج روح است پس تلقین بر احوی باشد نه بر اکامیت قوله ۲۲۵
میتا ایان مذمت حقیقه بر عرف است اقول بجا الفاظ ایان عرف مسلم است اما بجا اینچه در باب بیان
بیتربی گویند منع است مذمت نیست فی الکافی الاصل ان الفاظ المستقله فی الایان بمعنیه علی الله
عنه نافیست و سکه عدم میت الفاظ ایان نیست اینقدر زیاده که اگر از فقها که ارفعی سماع عرفی بود که حجت
تجذیم در جواب و قانع مومنه نبوت سماع میت مانند قصه بدو غیر با چراغ است قوله ۲۲۵ و شمال معتزله در حقیقه
بحدیث که بیان آن سخن و تلقین دیگر شکل انچه اقول اما الله با یقین زیاده است که سماع کتاب نزد بعضی میت
مذمت مشایخ حقیقه که تصریح این کتاب بیان کرد و ظاهر است که اهل سنت حقیقه کتاب بیان هیچ عدم سماع میت کرده اند
پس چگونه مراد از مشایخ حقیقه معتزله در کلام این کلام شدن اند قوله ۲۲۵ و در باب یقین الکلام نوشته انچه اقول اینچه نوشته
بیچ نمیدانم الله با یقین نیست چه اصل الکلام بنام است که اگر گفته شود که میت مانند سماع است چنانکه الکلام با حجت
لازم می آید از نیوجه که کلام کرده است از وی وقت بودن این حدیث که اگر حجت وی می بیند چنانکه باید الکلام
نیز حجت لازم آید که کلام کرده است از وی وقت بودن اگر مرده نباشد و شکی نیست که گفته آید که یقین منعقد
گردیده است بر حجتی زیرا که متعارف کلام با حجتی است چه مقصود از کلام عرف انهم است و آن در کلام
با میت منتفی است زیرا که میت راسع نیست قوله ۲۲۶ در ذیل قول الایان لا یحقق فی لمیت لانه
لا یحس نوشته انچه اقول از اینچه در میان نوشته مقصود کلام است بر نفس حسی عموما از میت که در دلیل عدم تحقق
ایلام این کنند و محل نزاع سماع میت است کلام حیارانه حسی عموما زیرا که حسی عذاب قبر با حجتی از حیات
نیز اهل سنت ثابت است که بدون آن حیات بر سماع کلام اجبا محتاج اثبات از دلیل شرعی

مشوئی مولوی متن

<p>خدا کو کیوں نہیں کافی سمجھتا جسے تو مانگتا ہے اولیاسی جہاں سارا اگر آمادہ ہو جا تصرف کیا کرے گا اور جا میں جوانی زندق میں محتاج ہووے بھلا اوس سے شفا کیونکر ہوگی نبی کریم ہی تسلیم توحید مسلمانوں نے نازل کرنے آفات مگر قرآن تو پڑھتا نہیں ہر یہ باتیں شرک کی ملی ہیں اوسے رہ توحید کو کیوں تو چھوڑا نبایا تاں چھوڑیں شرک کی بو اگر کچھ عقل ہی کافی ہے اتنا دکھا دے ہم سب کو براہ اپنی</p>	<p>بدل ہزار توحید خدا کو وہ کیا ہے جنہیں تو مانگے بنا دے لاکھ عالم ایسے جو خود محتاج ہو اپنی بھارت وہ کیونکر روک لے گا جاں عالم جو خود ماری مرض کو آپ بچا حاکم روی یا کہ مصطفیٰ سے تو سگھلتا ہے کفر اور شرک کی خدا کی سکوت فادریاں کیا ہے پڑھیں میں پوہتیاں یاد کرو مگر تو ریور یوں کو پھر میں ہے خدا فی انبیا اور اولیا کو نہ تو فی نفع کچھ اوسے اوٹھا بس اب حق سی ہی ہے چاہے جہاں نہ شر کو نکا نام کہو بہری کشتیاں انکلی ہو</p>	<p>اے او بعتی دشمن خود کے کہ بندوں پاس پرتا ہوتا خدا وہ ہے جو چاہے ایک کرن نہواک بال ہی ٹیڑھی سی جو خود مر جائے ہونہ الہم وہ کیونکر ہو سکے جو بکر کی ذرا خوف کرے کہ خدا سے سکھاتی تھی سد احتکلی و تہجد تصرف کسکا عالم میں بھلا ہے سمجھتا مدعا اوسکا نہیں ہے بھلا کیا زین خان کی ڈبیر میں خدا کی کس لیے یوں منہ کو موڑا یہاں تو نے خدا اول کو نبایا وگر ہی مہر دل پر تو کہوں کیا</p>
---	---	---

فہست بعض مباحث مندرجہ علق الہیہ

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۶	معنی حدیث ہناک الزلازل و لفتن	۱۵	ذکر تہ بنیہ غیر بنی بہ بنی
۱۷	بیان کمالات نبوت و طریق نبوت	۱۸	ذکر کلام با خدا و روت او تعالیٰ در دنیا
۲۰	ذکر نفی فی الروح و حصول فیض	۲۳	ذکر عصمت اولیا
۲۰	ذکر اصحاب طوہر و فضائل اصحاب	۲۹	ذکر دوا و وظاہر
۲۵	ذکر ابن قیم	۳۷	ذکر الرام تحم سفر زیارت قبر شریف
۳۸	ذکر نسبت نجیم اشات جہت لبوابن	۵۳	ذکر نسبت انکار توسل بسوا بن تمیہ
۵۳	ذکر مناقب ابن قیم و ذکر کتاب فی تاریخ	۶۰	ذکر نسبت طعن بر ابن سبت بسوابن
۶۱	ذکر بودن مسلک حضرت شاہ ولی اللہ علیہ السلام	۶۲	ذکر مسئلہ تقلید
۶۶	رفع مطاع ابن شاہ ولی اللہ دوی	۸۱	ذکر مسئلہ عصمت غیر انبیا
۸۶	ذکر تقلید شخص معین	۹۱	شرح جواب باب اول کرد و غفاید
۹۲	مسئلہ جنل اعمال و افعال در ایمان	۹۷	استعمال کفر و شرک بمعنی غیر کفر و شرک حقیقی
۹۸	ذکر حکم کفر بر امارات	۹۹	ذکر اجتماع ایمان و کفر
۱۰۳	ذکر تکفیر بر الفاظ کفر و غیرہا	۱۰۷	ذکر امارت کفر بودن عبادت غیر خدا
۱۰۸	معنی عبادت	۱۱۰	ذکر بعض افعال کہ استعمالش در عبادت غیر خدا
۱۱۳	ذکر سبج برای غیر خدا	۱۲۱	ذکر اخلا و طواف و قبل و تسبیح
۱۲۶	نصب و خشب و نیزہ برای غیر خدا	۱۲۷	ذکر استادان و شاہیانہ قبور و چا و خد و خد
۱۲۹	ذکر حجت قہر	۱۳۰	ذکر دست بستہ استادان نزد قبور
۱۳۲	ذکر مجاورۃ حرمین	۱۳۳	ذکر حرم مدینہ
۱۳۴	ذکر سفر برای زیارت قبور	۱۳۵	کلام در احادیث زیارت

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۳۷	ذکر مسئلہ استعانت از غیر خدا	۱۳۹	ذکر بولن مذاہمتعانت از افراد و عباد
۱۳۸	ذکر حدیث اعمی و صلوة الحاجتہ	۱۴۲	ذکر نذر عنہ خدا
۱۳۷	ذکر مناشای شرک و صفات فعال	۱۴۸	ذکر علم غیب
۱۴۱	جواب از کلام قاضی	۱۴۹	ذکر شومی زن و اسب و خانه
۱۴۲	ذکر زرقی	۱۵۲	ذکر طیرہ و غیرہا
۱۴۸	ذکر قول ماشاء اللہ و شافلان	۱۸۲	ذکر تسمیہ بہ عبد البنی و غیرہ
۱۸۵	معنی لفظ اللہ	۱۸۶	معنی شرک
۱۹۹	معنی لفظ دون	۲۱۲	شروع جواب عقیدہ و مع متعلق بہ
۲۲۱	ذکر عدم اعتماد بر جماع اہل مدینہ	۲۳۳	ذکر مصافحہ بعد العصر و الفجر
۲۳۳	ذکر عمل مولد	۲۳۷	ذکر عرس شایخ و سوم و غیرہا
۲۳۹	ذکر ابو حامد غزالی	۲۴۰	ذکر تخصیص افعال و اعمال
۲۴۱	ذکر صلوة الرغائب	۲۴۲	ذکر مصافحہ بعد الفجر و العصر
۲۴۳	ذکر اذان بر قبر	۲۴۲	ذکر تعین چیکہ از قرآن
۲۴۵	ذکر کچھ امام حسین و محرم	۲۴۶	مسئلہ اصل اشیا
۲۵۲	ذکر احتجاج بعد نمک	۲۶۱	ذکر تشبہ بہ کفار
۲۷۸	ذکر استعانت بہ ارواح	۲۹۷	ذکر سماع مولی
۲۹۹	ذکر شفاعت	۳۱۵	ذکر تبرک بہ آثار صالحین
۳۲۶	ذکر ذبیحہ برامی تقرب غیر خدا	۳۶۱	شروع جواب باب نم کہ در مکاتبت
۳۶۳	مسئلہ دفن کردن مومن و مومنہ	۳۷۲	کلام شیخ الاسلام و جناب ابی حامد غزالی

صحیح نامہ بعض اغلاط کہ بنظر سرسری معاشدہ

[illegible]

نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع
۱۹	۱	عض	عض	۱۰۹۲	اسلف	اسلف	۱۹۱۲۲	بهری	بهری
۲۰	۲	غضب	غضب	۱۰۹۳	الفن	الفن	۱۹۱۲۳	برور	برور
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	افعال	افعال	۱۱	معنی	معنی
۱۳	۱۳	اجلا	اجلا	۱۱	حریم	حریم	۱۱	دلوئی	دلوئی
۳۰	۳۰	ده	ده	۱۱	لامایه	لامایه	۱۹۱۲۴	حدیث	حدیث
۳۱	۳۱	امن	امن	۱۱	باشما	باشما	۱۸۱۳۵	انقلاب	انقلاب
۳۲	۳۲	مشوبه	مشوبه	۱۱	والکلو	والکلو	۱۱	لبرنی	لبرنی
۵	۵	عضو	عضو	۱۱	التوت	التوت	۱۱	حق	حق
۴	۴	براد	براد	۱۱	کرده	کرده	۱۹	تسین	تسین
۱۴	۱۴	رمانده	رمانده	۱۱	سوند	سوند	۱۱	تقول	تقول
۱۸	۱۸	زمان	زمان	۱۱	نمایش	نمایش	۱۳۱۵۹	از	از
۱۱	۱۱	نیکر	نیکر	۱۱	یکون	یکون	۱۱	سحق	سحق
۱۲	۱۲	یهامیه	یهامیه	۱۱	وطلعت	وطلعت	۱۱	انکه	انکه
۱۳	۱۳	یعی	یعی	۱۱	اخلاق	اخلاق	۱۱	باید	باید
۳۰	۳۰	لام	لام	۱۱	معبد	معبد	۱۱	العبیه	العبیه
۱۳	۱۳	ان	ان	۱۱	اعضا	اعضا	۱۱	وادی	وادی
۱۸	۱۸	احصه	احصه	۱۱	کلفه	کلفه	۱۱	انقذوه	انقذوه
۱۹	۱۹	احصا	احصا	۱۱	کرتون	کرتون	۱۱	باستد	باستد
۱۰	۱۰	عقار	عقار	۱۱	مسک	مسک	۱۱	خرج	خرج
۱۲	۱۲	وشت	وشت	۱۱	سجود	سجود	۱۱	تفوه	تفوه
۵	۵	مجتهد	مجتهد	۱۱	محل	محل	۱۱	تزوج	تزوج
۳۱	۳۱	وشت	وشت	۱۱	عادت	عادت	۱۱	جسم	جسم
۱۸	۱۸	ایل	ایل	۱۱	وور	وور	۱۱	وہونی	وہونی
۵	۵	قال	قال	۱۱	بہی	بہی	۱۱	تسلطه	تسلطه

۱۸۵	۲۱	کے	کے	۱۸۱۹۳	بستہ	بستہ	۱۸	۲۰۲	تخنم	تخنم	۱۹	۲۱۸	لشغیر	لشغیر	۱۸۵
۱۸۶	۱۵	لفظ	لفظ	۱۹	محمد	محمد	۱۹	۱۹	ندا	ندا	۲۱	۲۱	دوام	دوام	۱۸۶
۱۸۷	۲۰	لفظ	لفظ	۲۰	لہا	لہا	۲۰	۲۰	محل	محل	۲۱	۲۱	بعض	بعض	۱۸۷
۱۸۸	۲۱	تقال	تقال	۲۱	غرض	غرض	۲۱	۲۱	تدبیر	تدبیر	۲۱	۲۱	الغیر	الغیر	۱۸۸
۱۸۹	۲۲	کذلک	کذلک	۲۲	یرہ	یرہ	۲۲	۲۲	طوف	طوف	۲۲	۲۲	غلاہ	غلاہ	۱۸۹
۱۹۰	۲۳	کذا	کذا	۲۳	سبب	سبب	۲۳	۲۳	العلم	العلم	۲۳	۲۳	تحدید	تحدید	۱۹۰
۱۹۱	۲۴	نمائند	نمائند	۲۴	لفظ	لفظ	۲۴	۲۴	ازعادت	ازعادت	۲۴	۲۴	احادیث	احادیث	۱۹۱
۱۹۲	۲۵	قابل	قابل	۲۵	مقصود	مقصود	۲۵	۲۵	سیکود	سیکود	۲۵	۲۵	تحدید	تحدید	۱۹۲
۱۹۳	۲۶	مطابق	مطابق	۲۶	جوگ	جوگ	۲۶	۲۶	لیبش	لیبش	۲۶	۲۶	یا بلخی	یا بلخی	۱۹۳
۱۹۴	۲۷	بالاخر	بالاخر	۲۷	کی	کی	۲۷	۲۷	بھض	بھض	۲۷	۲۷	بر علی	بر علی	۱۹۴
۱۹۵	۲۸	الہ	الہ	۲۸	ما	ما	۲۸	۲۸	عبادت	عبادت	۲۸	۲۸	ثبات	ثبات	۱۹۵
۱۹۶	۲۹	بالہ	بالہ	۲۹	تبارا	تبارا	۲۹	۲۹	بالم	بالم	۲۹	۲۹	سنتہ	سنتہ	۱۹۶
۱۹۷	۳۰	الہد	الہد	۳۰	نہیت	نہیت	۳۰	۳۰	بودن	بودن	۳۰	۳۰	باباخی	باباخی	۱۹۷
۱۹۸	۳۱	ہنرہ	ہنرہ	۳۱	نقہ	نقہ	۳۱	۳۱	خود	خود	۳۱	۳۱	باجا	باجا	۱۹۸
۱۹۹	۳۲	تخصیص	تخصیص	۳۲	فکا	فکا	۳۲	۳۲	محض	محض	۳۲	۳۲	الاجاع	الاجاع	۱۹۹
۲۰۰	۳۳	تغییر	تغییر	۳۳	بالہ	بالہ	۳۳	۳۳	دریختہ	دریختہ	۳۳	۳۳	انکار	انکار	۲۰۰
۲۰۱	۳۴	بہ نڈل	بہ نڈل	۳۴	فجبرہ	فجبرہ	۳۴	۳۴	سابق	سابق	۳۴	۳۴	ع	ع	۲۰۱
۲۰۲	۳۵	خضوع	خضوع	۳۵	لطیفہ	لطیفہ	۳۵	۳۵	قوم	قوم	۳۵	۳۵	القائم	القائم	۲۰۲
۲۰۳	۳۶	از دل	از دل	۳۶	اسدی	اسدی	۳۶	۳۶	شاہ	شاہ	۳۶	۳۶	وہو	وہو	۲۰۳
۲۰۴	۳۷	بامید	بامید	۳۷	بہتر	بہتر	۳۷	۳۷	ولنت	ولنت	۳۷	۳۷	سنتہ	سنتہ	۲۰۴
۲۰۵	۳۸	منفعت	منفعت	۳۸	بر	بر	۳۸	۳۸	دارالحمد	دارالحمد	۳۸	۳۸	لبنہ	لبنہ	۲۰۵
۲۰۶	۳۹	ورقہ	ورقہ	۳۹	دون	دون	۳۹	۳۹	برخیز	برخیز	۳۹	۳۹	وقال	وقال	۲۰۶
۲۰۷	۴۰	لا یسر	لا یسر	۴۰	ما	ما	۴۰	۴۰	کفہ	کفہ	۴۰	۴۰	تحلیل	تحلیل	۲۰۷
۲۰۸	۴۱	اصنام	اصنام	۴۱	ذات	ذات	۴۱	۴۱	بینہ	بینہ	۴۱	۴۱	لغوت	لغوت	۲۰۸

طیرا	ظہرا	۱۹	۳۴۵	اوقاف	اوقاف	۹	۳۱۶	بخیریت	بخیریت	۶	۱۹۵	خالق	خالق	۱۱	۲۸۸	خانوتا	خانوتا
درسم	درسم	۲	۳۴۶	خلافه	خلافه	۱۶	۱۶	"	"	"	"	استقامت	استقامت	۱۹	"	استقامت	استقامت
جائیکه	جائیکه	۳	"	قتل	قتل	۱۸	۱۸	عبارتها	عبارتها	۵	۱۹۸	افتنا	افتنا	۲۰	"	افتنا	افتنا
المنه	المنه	۴	"	وحدان	وحدان	۹	۳۱۷	فساد	فساد	۳	۳۶۹	تفتن	تفتن	۲۱	"	تفتن	تفتن
یعنی	یعنی	"	"	لملما	لملما	۱۹	۳۲۸	جدید	جدید	۲۰	"	اثر	اثر	۶	۲۸۱	اثر	اثر
انیت	انیت	۳	۳۴۷	فی اذک فی کذ	فی اذک فی کذ	۸	۳۲۹	بقول	بقول	۱۲	۳۱۰	الی فسا	الی فسا	۳	۳۸۲	الی فسا	الی فسا
بارہ	بارہ	۱۶	"	آخر	آخر	"	"	درغایت	درغایت	۱۳	۳۱۱	اجمع	اجمع	۴	"	اجمع	اجمع
بہا تبرک	بہا تبرک	۸	۳۴۸	کمل	کمل	۱۶	۳۲۳	عبید	عبید	۱۵	"	لفضا	لفضا	"	"	لفضا	لفضا
وصلہ	وصلہ	۱۶	۳۴۹	مخفی	مخفی	۱۸	۳۳۵	امان	امان	۱۹	"	فما ابل	فما ابل	۱۳	"	فما ابل	فما ابل
یعینہ	یعینہ	۱۶	۳۵۰	ثبت	ثبت	۱۹	"	انقص	انقص	۱۹	"	صلح	صلح	۱۳	۳۵۵	صلح	صلح
حرم	حرم	۱۸	"	بافس	بافس	۱۱	۳۳۳	اسورہ	اسورہ	۵	۳۵۶	ہذا	ہذا	۹	۳۵۶	ہذا	ہذا
وہاں	وہاں	۳	۳۵۱	الفتوی	الفتوی	۱۳	"	کاشی	کاشی	۱۶	۳۵۷	بہم	بہم	۱۵	"	بہم	بہم
نقرب	نقرب	۱۳	۳۵۱	التمتا	التمتا	۱۶	"	احدا	احدا	"	"	ویدعو	ویدعو	"	"	ویدعو	ویدعو
بقربینہ	بقربینہ	"	"	نفسیہ	نفسیہ	۱۳	"	عن ارجح	عن ارجح	۱۱	۳۵۸	والرغبۃ	والرغبۃ	۳	۳۵۸	والرغبۃ	والرغبۃ
باشد	باشد	۱۳	۳۵۲	القدم	القدم	۱۶	"	وہمتہ	وہمتہ	۱۲	"	اشا	اشا	۱۶	"	اشا	اشا
زینت	زینت	۱	۳۵۳	القرب	القرب	۲۰	"	ولعبہ	ولعبہ	۲	۳۵۴	مجا	مجا	۶	۳۵۴	مجا	مجا
برملک	برملک	۱۹	"	البحارۃ	البحارۃ	۱۶	۳۵۵	لفلان	لفلان	۳	۳۵۵	اللقفا	اللقفا	۸	"	اللقفا	اللقفا
دلیل	دلیل	۲۱	"	وقفہ	وقفہ	۱۸	"	مین	مین	۹	"	ابدوا	ابدوا	۱۶	"	ابدوا	ابدوا
لاحد	لاحد	۳	۳۵۸	فیہا	فیہا	۳	۳۵۸	ازندہ	ازندہ	۲۱	۳۵۸	ولہذا	ولہذا	"	"	ولہذا	ولہذا
ضارح	ضارح	۱۳	"	عیت	عیت	۳	"	مواخذ	مواخذ	۹	۳۵۹	تقر	تقر	۱۳	۳۵۹	تقر	تقر
"	"	۱۳	"	برود	برود	۱۹	۳۶۰	استغفار	استغفار	۱۶	۳۶۰	افادہ	افادہ	۹	۳۶۰	افادہ	افادہ
ازبہ	ازبہ	۱۳	۳۶۱	الاشراک	الاشراک	۳	۳۶۱	دین	دین	۱۱	۳۶۱	وقبل	وقبل	۲۰	"	وقبل	وقبل
مرادہ	مرادہ	"	"	الحج	الحج	۲۱	"	ہم	ہم	۱۶	"	جزئیہ	جزئیہ	۶	۳۶۱	جزئیہ	جزئیہ
یا انک	یا انک	۱۶	"	عدم	عدم	۹	۳۶۲	متقہ	متقہ	۱۶	"	مادیہ	مادیہ	"	"	مادیہ	مادیہ

کلمہ	تعداد	معنی	کلمہ	تعداد	معنی
۱۵۸	۲۱	برضیہ	۳۶۸	۱۶	مغنی
۱۵۹	۲۱	منیب	۳۶۹	۱	ایمان عبارت
۱۶۰	۵	متعین	۳۷۰	۴	ہودی
۱۶۱	۸	کیون	۳۷۱	۱۵	نقل
۱۶۲	۱۰	بیاب	۳۷۲	۳	علی
۱۶۳	۱۳	نخبانی	۳۷۳	۴	اسد
۱۶۴	۱۵	انتہا	۳۷۴	۱۱	نخبر
۱۶۵	۱۶	درگاہ	۳۷۵	۱۵	نقطہ
۱۶۶	۱۸	نصرت	۳۷۶	۵	حدیث
۱۶۷	۱۲	ذاب	۳۷۷	۱۱	ترابی
۱۶۸	۱۱	شاب	۳۷۸	۱۹	یغیر
۱۶۹	۱۱	مسطور	۳۷۹	۲	منع
۱۷۰	۲۱	نتی	۳۸۰	۱۲	پس
۱۷۱	۱۳	ملک	۳۸۱	۱۶	ابداد
۱۷۲	۱۴	لاقی	۳۸۲	۲	گردید
۱۷۳	۴	انجر	۳۸۳	۱۱	اجسد
۱۷۴	۹	لغنتہ	۳۸۴	۹	قہ
۱۷۵	۱۰	عربیہ	۳۸۵	۱۳	ہما
۱۷۶	۱۵	ف	۳۸۶	۱۵	شع

